

شکوفه های خرد

سخنان علی^۲

ترجمه فارسی و انگلیسی رباعیات فارسی

و سینه

ابوالقاسم حالت



مرکز اسناد و کتابخانه ملی

شکوفه های خرد
یا

سخنان علی^ع
با

ترجمه فارسی و انگلیسی رباعیات فارسی

وسيله

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ است به :



مؤسسه مطبوعاتی علمی

شبكة كتب الشيعة



shiabooks.net

رابطه یدیل < mktba.net

پیشوای پرهیزگاران

علی ابن ابی طالب علیه السلام - پسر عم و داماد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - نخستین مردی بود که برسالت پیغمبر اکرم ایمان آورد. او در آن موقع ده یا یازده سال بیشتر نداشت و حضرت رسول او را در خانه خود نگهداری میکرد.

علی (ع) با فاطمه (ع) دختر پیغمبر (ص) ازدواج کرد و حسن و حسین (ع) ثمره این ازدواج بودند. علی ابن ابی طالب (ع) تا مدتی که فاطمه زهرا (ع) در قید حیات بود زن دیگری نگرفت.

در اغلب غزوات حضرت رسول (ص) علی (ع) پرچمدار قشون اسلام بود. در جنگهای فدک و یمن سمت فرماندهی داشت. از شجاعت های زیادی که در این جنگها همیشه از خود نشان میداد، داستانها بر جای مانده است. در غزو حنین او از کسانی بود که با جانپازی پیغمبر اسلام را حمایت کردند.

علی یکی از منشیان حضرت رسول بود و گاهی مأموریت های سیاسی با او محول میشد و در دو مورد هم مأمور شکستن بتها گردید.

ذکر کلیه وقایع زندگی حضرت علی علیه السلام ولو باختصار کتاب جداگانه ای را شامل خواهد شد. لذا این چند صفحه به شرح برخی از صفات آن حضرت منحصر میگردد تا بعض خوانندگان - مخصوصاً خارجیان که شاید با شخصیت امام نخستین شیعیان کمتر

آشنائی داشته باشند بدانند پیشوائی که با چنین اندرزهای گرانبھائی مردم را بخداپرستی و راستی و درستی فرا خوانده خود چه رفتار پاک و چه سرشت تابناکی داشته است.

علی ابن ابی طالب در راستی گفتار و درستی رفتار ضرب المثل و درپاکی و پرهیز سرمشق پرهیز کاران بود و بی علت نیست که او را «مولای متقیان» میخوانند. او بهیچکس وعده ای نداد که بدان وفانکند و پیمانی نبست که آن را بجای نیاورد.

بعهد خود وفادار بود و میفرمود: «وعدہ قرضی است کہ ادای آن بستہ بہ وفای آن است.»

کشادہ روئی و خوشخوئی او همه را مجذوب میساخت. با همه کس بہ مہربانی و آراغی سخن میگفت. ہمیشہ بہ مردم پند میداد کہ با چہرہ باز و لب خندان با ہم روبرو شوند. عقیدہ داشت کہ «خوشروئی دوستی میآورد» - «زیبائی ظاہر، خوبروئی؛ و زیبایی باطن، خوشخوئی است» -

شاید اینکہ پیغمبر اکرم (ص) علی ابن ابی طالب (ع) را از یاران خود برتر میشمرد و میفرمود «ہر کہ من مولای اویم علی مولای اوست» یک علتش آن باشد کہ علی ایمانش از ہمہ قوی تر بود و بہ بستگی و اخلاص او در پرستش یزدان بجدی بود کہ در جنگ صفین در شب معروف بہ «لیلۃ الہریر» میان دو لشکر بنماز ایستاد و در حالیکہ باران تیر بسوی او میبارید.

بہ تلاوت قرآن اہمیت بسیار میداد. قرآن را از برداشت و بعقیدہ بعضی، اواز کسانی است کہ قرآن را جمع کردہ اند.

عشق بعبادت داشت. یزدان پاک را در نہایت معرفت میپرستید و نیایش او بدر گاہ احدیت از روی امید یا بیم نبود. در پرهیز کاری و پاکدامنی همانند داشت و میفرمود: «جامہ پاکدامنی بر ازندہ ترین جامہ ہاست»

در اجراء امر دین نیز دوست و دشمن در نظرش فرقی نداشت. دنیال حق میرفت و

میخواست با همه بحق رفتار کند حتی با دشمنان خود.

او مقتدا و راهنمای کسانی بود که به دین اسلام علاقه داشتند. دوست داشت که مردم را به خدا پرستی دعوت کند. میگفت: «بترسید از خدای که اگر بگوئید میشنود و اگر فکر کنید میداند» و خود نیز عملاً سرمشق خدا پرستی بود. چنان که فرموده است: «شمارا بپردن فرمان خدا ترغیب نمی کنم مگر آنکه خود را قبلاً به طاعت خدا واداشته باشم و شمارا از معصیت باز نمیدارم مگر این که خود را قبلاً منع کرده باشم»

شکیبائی و بردباری او شکفت انگیز بود. بگرما و سرما اهمیت نمی داد و هر دو را تحمل میکرد و هیچگاه لب بشکایت نمی کشود.

بسیار قانع و کم خوراک بود. یکی از اندرزهای گرانبهایش این بود که: «از پن خوری بترس زیرا ای بس که یکبار پن خوری کسی را از چند بار غذا خوردن محروم کرده است.» هرگز شکم خود را کاملاً سیر نمیکرد. غذای او غالباً نان خشک و خالی بود و از خوردن غذاهای لذیذ و گرانبها خودداری میکرد.

یکی دیگر از نصایحی که در باب غذا فرموده چنین است :

«باید در خوراک میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دورتر و برای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمک بیشتری است».

خود او که هیچگاه در خوراک زیاده روی نمیکرد. نیز و مندی بسیار داشت. حتی در او اخیر عمر نیز تند رست و شاداب بود.

علی در دوران خلافت ابو بکر و عمر و عثمان برای آنان مشاور و پرارزشی بشمار میرفت. اغلب در مسائل حقوقی طرف شور قرار میگرفت. نصایح او را نیز می پذیرفتند. معروف است که عمن میگفت: «اگر علی نبود عمن هلاک میشد» و هنگامی که حانه عثمان در محاصره شورشیان قرار گرفت علی فرزندان خود را برای حمایت او فرستاد.

وقتی عثمان خلیفه سوم کشته شد مردم علی ابن ابی طالب را بخلافت برگزیدند. روشی که او در دوره خلافت خود پیش گرفت بر اساس عدل و انصاف و دستگیری

از بینوایان بود. رعایت حال ضعفا بیش از پیش طرف توجه قرار داشت. مردم در حقوق و مزایا مساوی بودند. قوی نمیتوانست به ضعیف اجحاف کند. علی علیه السلام همیشه توصیه میفرمود که «هر گاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری اش کن.» و عقیده داشت که «بهترین شیوه عدل یاری مظلوم است».

این نیز از فرموده های اوست: «خداوند به سه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که به بیداد و ستم کار کند، کسی که بیداد گر را مدد نماید، و کسی که به بیداد رضا دهد».

مراعات دقیق سنن مذهبی، بیعلاقگی بمال دنیا و دقت او در باره مجازات و قصاص همیشه مورد تحسین مردم بود.

به حکام خود مکرر سفارش می کرد که با مردم در نهایت خوشروئی و مهربانی رفتار کنند، سود مردم را از سود خود برتر شمارند و در رفع نیاز آنان بکوشند. در خدمت به مردم شکیبا باشند، راه تعدی نپیمایند و کاری نکنند که میان مردم و آنان فاصله ای افتد.

در طرز کار کارکنان خود دقیق باشند و هر کسی را پیش از آنکه بکاری گمارند نیک بیازمایند که آیا شایسته آن کار هست یا نه؟ میفرمود: «بروی کار آوردن ناهلان و فرومایگان مایه نیستی مملکت است»

تاکید میفرمود که افراد خیانت کار را بمجازات رسانند و اشخاص امین و نیکوکار را تشویق کنند. و میگفت: «مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکی کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد»

علی علیه السلام پناه ستم دیدگان بود و هر مظلومی که برای دادخواهی دست توکل بدامن او میزد ناامید باز نمیگشت.

علی خراجی را که از مالک اسلامی میرسید بالسویه میان مستحقین تقسیم میکرد.

نقل میکنند که وقتی دوزن، یکی عرب و دیگری بزرده، از امام تقاضای مساعدت کردند. علی هر يك را بالسویه مقداری پول و نان و خوراکیهای دیگر داد. زن عرب عرض کرد یا امیر المومنین آخر من عرب هستم و این زن عجم است. چرا سهم من با او مساوی است؟ امام فرمود: «زیرا عرب و عجم در نزد من مساوی است»

او هیچ مطلبی را از مسلمانان پوشیده نمیداشت. راستگو بود. اگر در کسی عیبی میدید باو گوشزد میکرد و اغلب میفرمود: «کسیکه ترا بعیب خود بینا سازد نصیحتت میکند و کسیکه بیجای ستایش میکند بهلاکت میاندازد»

مجامله و تعارف را از هیچکس نمیپذیرفت. گاهی اگر کسی به تملق از او تمجید میکرد باو میفرمود: «من کمتر از آنم که میگوئی و بالاتر از آنم که میاندیشی.»

از کودکی اعتماد بنفس و دلیری و شجاعت عجیبی داشت. هنگامیکه هنوز بیش از ده سال نداشت با اینکه میدید شیوخ قریش منکر رسالت پیغمبر اکرم (ص) شده و او را تهدید میکنند، بی اینکه از عظمت مقام و حرمت آنان بیندیشد بر خاست و با قدرت و اطمینان کامل رو به حضرت رسول کرده گفت: «من یار و یاورت هستم»

این شجاعت و قوت قلب بعدی بود که یک شب بجای پیغمبر در بسترش خوابید با اینکه میدانست تمام رواساء قبایل مکه جمع شده و تصمیم دارند حضرت رسول را در خوابگاهش بکشند.

این از فرموده های اوست:

«شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان و جبن و ترس ذلتی است عیان»

در میدان جنگ از هیچکس نمیهراسید و با هر که رو بر و میشد او را مغلوب میساخت. با این حال پس از تسلط بدشمن با او در نهایت جوانمردی رفتار میکرد. همیشه توصیه میفرمود که «وقتی بدشمن غلبه یافتی عفو کن بشکرانه این که بر او چیره گشته ای»

گذشت و عفو و بزرگواری و جوانمردی او بینظیر بود. غالباً وقتی به کسانی که با او دشمنی کرده بودند دست مییافت عفو شان می کرد و از انتقام چشم میپوشید و

عقیده داشت که «زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است»

لشکریان خود را از دنبال کردن فراریان یا کشتن زخمیان یا آزاد دشمنان ناتوان و شکست خورده منع میفرمود.

بعد از پیروزی در جنگ جمل، او با وجود اعتراض گروهی از هواخواهانش مسیر و برده ساختن زنان و کودکان مغلوبین را ممنوع ساخت و بدینوسیله پریشانی خاطر دشمنان شکست خورده را برطرف نمود. وقتی جنگ پایان رسید اندوه خود را نشان داد، برای کشته شدگان گریست و حتی در حق دشمنان خود دعا کرد.

وقتی که بر اهل بصره تسلط یافت با اینکه به او صدمه زیاد رسانیده بودند نه تنها در صدد تلافی بر نیامد بلکه دستور داد که نسبت بآنان با مهربانی رفتار کنند.

یکی از نصایح او این است: «باین کندن بدی از سینه خود، بدی را از سینه دیگری بر کن»

همیشه قبل از اینکه جنگی درگیرد سعی میکرد با مذاکرات دوستانه از وقوع آن جلوگیری کند. اگر احتمال میداد که پند و اندرز و نرمی و مدارا ممکن است وسیله فروگذاشتن اسلحه و پایان دشمنی باشد امکان نداشت که درین راه گامی برندارد. او با هیچ دشمنی بدون اینکه او را از نتیجهٔ غفلش آگاه کند جنگ نکرد و تا وقتی که کار با صلح و مسالمت پیش میرفت دست به شمشیر نمیگذاشت.

دوره خلافت علی (ع) پنج سال و سه ماه بطول انجامید و شصت و دو یاشت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود که بشمشیر زهر آلود یکی از خوارج موسوم به ابن ملجم مضروب گردید و در اثر این ضربه مهلک در روز بعد شهادت یافت.

مدفن حضرت امیر در نجف اشرف است که همیشه شیعیان و صاحب‌دلان برای زیارت آرامگاه او به آنجا روی می‌آورند.

فضائل اخلاقی امیر المومنین (ع)، جوانمردی و داد گستری و پرهیزکاری و مهربانی و بردباری و بذل و بخشش و دانش و بینش او، او را مظهر یک انسان کامل

ساخته و این حقیقتی است که دوست و دشمن بدان اعتراف دارند
 علی (ع) از دانش های زمان خود بهره مند بود و مردم را به دانش آموزی
 تشویق میکرد. لزوم کسب دانش را به انحاء مختلف گوشزد نموده است
 درباره فضیلت دانایان میفرماید: «دانا زنده است اگر چه مرده باشد و نادان
 مرده است اگر چه زنده باشد»

بسیار نیکو سخن میگفت. آثارش که هوشیاری و خردمندی و نکته یابی
 او را میرساند و همه در حد اعلای شیوائی و رسائی است، او را مظهر حقیقت معرفی
 میکنند.

تنظیم علم نحو را به علی ابن ابیطالب نسبت میدهند. اواز فنون فصاحت و
 بلاغت بخوبی آگاه بود و گفتارهای خود را بصورت مطلوبی درآورد که بهترین
 اسلوب انشای عربی گردید و مورد ستایش همه صاحبان ذوق واقع شد و بسیاری از
 ارباب قلم از شیوه سخن او پیروی کردند.

گفتارهایش همه پرمغز و در عین حال بقدری ساده است که درک آن برای
 همه کس آسان میباشد خود او میفرماید: «بهترین سخن آنست که بزبور نظم و
 ترتیب آراسته و برای خاص و عام قابل فهم باشد.»

نهج البلاغه که مجموعه گفتارها و آئینه اندیشه های او شناخته شده شام
 سخنانی است بسیار شیوا، دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال
 عقل او را بخوبی نمودار میسازد. در عصر و محیطی که هنوز از تاریکی نادانی چشم
 خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی برآستی شکفت انگیز و اعجاز آمیز
 مینماید و گوینده چنین سخنانی درخور آنست که نابغه عصر خود شمرده شود.

امید است مطالب این کتاب که از نهج البلاغه انتخاب شده و قسمتی از اندرز
 های گرانبهای علی (ع) است چراغ هدایتی باشد برای کسانی که میخواهند از تعالیم
 و تجربیات بزرگان سود ببرند.

ابوالقاسم حالت

فهرست جمله ها

به ترتیب حروف الفبا

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۱۳	آفة الذكاء المكر.
۱۱۳	آفة الشرف الكبر.
۲	آفة العامه العالم الفاجر؛ آفة العدل السلطان الجائر.
۱۱۴	آفة العقل الهوى؛ آفة النفس الوله بالدنيا.
۱۱۴	آفة العلماء حب الرياسة.
۲	آفة العلم ترك العمل به؛ آفة العمل ترك الاخلاص فيه.
۱۱۵	آفة العمران جور السلطان.
۱۱۵	آفة القضاة الطمع.
۱	آفة الكلام الاطالة.
۱۱۶	آفة النعم الكمران.
۱۱۶	آفة الهيبة المزاح
۱۷	ايخل الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لو ارثه.
۳	ابء السائل بالنوال قبل السوال فانك ان احوجته الى سوالك اخذت من حروجه اكثر مما اعطيته
۳	ابذل لصديقك كل المودة ولا تبذل له الطمانينة .
۱۱۷	ابذل لصديقك ولعمارفك معونتك ولكافة الناس بشرك.

- ابر کم اتقیکم. ۱۱۷
- ابلق العظاات الاعتبار بمصارع الاموات ۱۱۸
- ابلق ناصح لك الدنيا لو انتضحت. ۱۱۹
- اقعب الناس من علت همته وكثرت مروته وقلت ثروته. ۱۲۰
- اتعظوا بمن كان قبلکم قبل ان يتعظ بکم من كان بعدکم. ۱۲۱
- اتقوا اشرار النساء وكونوا من اخيارهن على حذر. ۱۲۲
- اتقوا دعوة المظلوم فانه يسال الله حقه والله سبحانه اكرم من ان يسال حقا الاجاب. ۱۲۳
- اتقوا معاصي الخلوات فان الشاهد عايکم هو الحاكم. ۱۲۴
- اتقوا الحرص فان مصاحبه رهين ذل و عناء. ۱۲۵
- اتقوا الله الذي ان قلتم سمع وان اضمرت علم. ۱۲۶
- اتقوا الله حق تقاته و اسعوا في مرضاته و احذروا ما حذرکم من اليم عذابه. ۱۲۷
- اجتناب السيئات اولی من اکتساب الحسنات. ۱۲۸
- اجتنب مصاحبة الكذاب وان اضطررت اليه فلا تصدقه ولا تعلمه انك تكذب. ۱۲۹
- فانه ينتقل عن ودك ولا ينتقل عن طبعه. ۱۳۰
- اجعل زمان رخائك عدة لایام بلائك. ۱۳۱
- اجعل من نفسك على نفسك رقیبا. ۱۳۲
- اجعلوا كل رجائکم لله سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فانه مارجا. احد ۱۳۳
- غير الله الاخاب. ۱۳۴
- اجل الامراء من لم يكن الهوى عليه امیر. ۱۳۵
- اجل شیئ الصدق. ۱۳۶
- اجملوا في الخطاب تسمعوا جمیل الجواب. ۱۳۷

صفحه	جمله
٦	احبب حبيبك هوناً عسى ان يكون بغيضك يوماً وابغض بغيضك هوناً عسى ان يكون حبيبك يوماً.
٦	احترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لها ريحاً خبيثة في القلب
١٢٢	احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك ومخالفته تؤذيكم ومصاحبته وبال عليكم.
١٢٢	احذر الجبن فانه عارو منقصة .
١٢٣	احذر الزايل الشهى والفانى المحبوب.
٧	احذر الشره فكم من اكلة صنعت اكلات.
١٢٣	احذر الشرير عند اقبال الدولة لثلا ينيلها عنك وعند اubarها لثلا يعين عليك
١٢٤	احذر الغفلة فانها من فساد الحس .
١٧٧	احذر الكريم اذا اهنته والحليم اذا اخرجته و الشجاع اذا اوجعته.
١٢٤	احذر اللئيم اذا اكرمه والردل اذا اقدمته والسفلة اذا رفعت.
١٠	احذر اللسان فانه سهم يخطى.
١٧٧	احذر الهزل واللعب وكثرة المزاح والضحك والترهات.
١٧٨	احذر فحش القول والكذب فانهما يرزيان بالقائل
٧	احذر كل امرأ اظهر ارزى بصاحبه وحقره.
١٧٨	احذر كل امرئ يفسد الاجله ويصلح الدانيه.
٨	احذر كل عمل اذا شغل عنه عامله استحيى منه وانكره.
١٧٩	احذر كل عمل يرضاه عامله لنفسه ويكرهه لعامة المسلمين.
١٧٩	احذر كل عمل يعمل في السرو يستحي منه في العلانية.
١٨٠	احذر كل قول وفعل يودى الى فساد الآخرة والدين.
١٨٠	احذر مجالسة الجاهل كما تامن مصاحبة العاقل.

صفحه	جمله
۱۸۱	احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه .
۱۸۱	احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصي الله.
۱۸۲	احذر مصاحبة كل من يقبل رايه وينكر عمله فان صاحب معتبر بمصاحبة.
۱۸۴	احذر الشح فانه كسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب.
۱۸۲	احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزالون المزلون.
	قلوبهم دوية وصفاحهم نقيه.
۲۰	احذروا تنافر النعم فما كل شارد بمرود.
۱۸۳	احذروا سطوة الكريم اذا وضع وسورة اللثيم اذا رفع
۱۸۳	احذروا سوء الاعمال وغرور الامال ونفاق المهمل وهجوم الاجل.
۱۲۵	احذروا صولة الكريم اذا جاع وشر اللثيم اذا شبع.
۱۸۴	احذروا ضياع الاعمار فيما لا ينبغي لكم فقايتها لا يعود.
۱۸۵	احذروا عدوا نفذ في الصدور خفيا ونفث في الاذان نجيا.
۱۸۵	احذروا منافخ الكبر و غلبة الحمية وتعصب الجاهلية.
۱۸۶	احذروا هوى هوى بالانفس هوى و ابعدها عن قراره الفوز قصيا.
۸	احسن الحسنات حينا و اسوء السيئات بغضا.
۹	احسن الصدق الوفاء بالعهد.
۹	احسن العدل نصره المظلوم.
۲۱	احسن الكلام مازانه حسن النظام و فهمه الخاص و العام.
۱۰	احسن الكلام مالا يمجحه الاذان ولا يتعب فهمه الاذان.
۱۱	احسن المقال ما صدقه الافعال.
۲۰	احسن الناس عيشا من عاش الناس في فضله.
۱۲۵	احسن الى المسيى تملكه.

- ۱۱ احسن كما نحب ان يحسن اليك ولا تظلم كما تخب ان لا تظلم.
- ۱۲ احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك.
- ۱۲ احفظ راسك من عشرة لسانك.
- ۱۳ احق الناس بالرحمة عالم يعجرى عليه حكم جاهل و كريم يستولى عليه.
لثيم و بر يسלט عليه فاجر.
- ۱۲۶ احلم توقر.
- ۱۳ احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام.
- ۱۴ احمق الناس من ظن انه اعقل الناس
- ۱۲۶ اختر من كل شيى جديده و من الاخوان اقدمهم.
- ۲۲۰ اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم ففيها اختبرتم
ولغيرها خلقتهم.
- ۲۲۱ اخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك.
- ۱۴ اخوك من واساك فى الشدة.
- ۱۲۷ ادل شيى على غزارة العقل حسن التدابير.
- ۱۲۷ اذا ابيض اسودك مات اطيبيك.
- ۱۸۶ اذا احببت فلا تكثر اذا ابغضت فلا تهجر.
- ۱۲۸ اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان و فضيلة
الاحسان.
- ۱۵ اذا اطعمت فاشبع.
- ۱۵ اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره و اذا ادبرته بعنه سلبته
محاسن نفسه.
- ۱۶ اذا بلغ اللثيم فوق مقداره تنكرت احواله.

صفحه	جمله
۱۲۸	إذا تفقه الرفيع تواضع؛ إذا تفقه الوضيع ترفع.
۱۶	إذا جنيت فاعتذر؛ إذا جنى عليك فاغفر.
۱۲۹	إذا حسن الخلق لطف النطق.
۱۲۹	إذا حلت التقدير بطلت التدبير.
۲۲	إذا حللت باللئام فاعتلل بالصيام.
۱۸۷	إذا رأيت الله سبحانه يونسك بذكره فقد احبك؛ إذا رأيت الله يونسك بخلقه و يوحشك من ذكره فقد ابغضك.
۲۲	إذا رأيت عالما فكن له خادما.
۲۳	إذا رأيت في غيرك خلقا ذميما فتجنب من نفسك:
۲۳	إذا رأيت مظلوما فاعنه على الظالم.
۱۳۰	إذا ساد السفلى خاب العمل.
۱۳۰	إذا شاب الجاهل شب جهله و إذا شاب العاقل شب عقله.
۲۴	إذا صنعت معروفا فاستره اذا صنع اليك معروف فانشره.
۲۴	إذا طابق الكلام نيت المتكلم قبله السامع و إذا خالف لم يقع موقعه.
۱۳۱	إذا طلبت الغناء فاطلبه بالقناعة.
۲۵	إذا ظهر غدر الصديق سهل هجره.
۲۵	إذا فارقت ذنباً فكن نادماً.
۱۳۱	إذا فسد الزمان ساد اللئام.
۲۶	إذا قدرت على عدوك فاجمل العفو عنه شكراً للمقدرة عليه.
۲۶	إذا قدمت الفكر في أفعالك حسنت عواقبك في كل امر.
۲۷	إذا كان القضاء لا يرد فالاحتراس باطل.
۲۷	إذا اكمل العقل نقصت الشهوة.

صفحه	جمله
۲۸	اذا لم تكن عالما ناطقا فكن مستمعا واعيا.
۱۳۲	اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم واذا لم ينجع السوط فالسيف احكم
۱۸۷	اذا مدحت فاختصر؛ اذا ذممت فاقتصر.
۱۳۲	اذا ملك الاراذل هلك الافاضل.
۱۸۸	اذا ملكت فارفق.
۱۸۸	اذا وعدت فانجز.
۲۸	اذا كرمع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها.
۱۳۳	اذا كروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء تبعات.
۲۱	اربح البضائع الصنائع.
۲۲۱	اربع من اعطيهم فقد اعطى خير الدنيا والاخرة: صدق حديث واداء .
	امانة وعفة بطن وحسن خلق.
۲۲۲	اربع يشين الرجل: البخل والكذب والشره وسوء الخلق.
۲۹	ارض للناس بما ترضاه لنفسك.
۲۲۲	ارغبوا في ما وعد الله المتقين فان اصدق الوعد ميعاده.
۲۲۳	ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشغف بها منكم.
۲۹	ارفق بالبهائم ولا تسوء بلحمها ولا تحمل عليها فوق طاقتها
۳۰	ازجر المسمى بشواب المحسن.
۳۰	استحيوا من الفرار فانه عار في الاعقاب و نار يوم الحساب.
۲۲۳	استديموا الذكر فانه ينير القلب وهو افضل العبادة.
۳۱	استشر اعدائك تعرف من رايهم مقدار عداوتهم ومواضع مقاصدهم.
۳۱	استشر عدوك العاقل واحذر رأي صديقك الجاهل.
۳۲	استصحبوا من شعلة واعظ متعط.

صفحه	جمله
۳۲	استعینوا بالله من سكر الغنا فان له سكرة بعيد الافاقة.
۲۲۴	اسمحكم اربحكم اخسر كم اظلمكم.
۳۳	اسمع تعلم واسكت تسلم.
۲۲۴	اسمعوا دعوة الموت اذ انكم قبل ان يدعى بكم.
۱۳۳	اسوء الناس حالامن انقطعت مادته وبقیت عادته.
۲۲۵	اسهروا عيونكم وضمروا بطونكم وخذوا اجسادكم تجودوا بهاعلى انفسكم.
۱۳۴	اشد الناس ندامة عندالموت العلماء غيرالعاملين.
۲۲۵	اشغلوا انفسكم بالطاعةوالسنتكم بالذكروقلوبكم بالرضا فيما احببتهم وكرهتهم.
۳۳	اشكر على من انعم اليك وانعم الى من شكرك.
۳۴	اصدقاؤك ثلاثة: صديقك وصديق صديقك وعدو عدوك.
۲۲۶	اصدق شيء الاجل.
۳۴	اصدقوا اقوالكم واخلصوا فى اعمالكم.
۳۵	اصعب السياسات تغيير العادات.
۲۲۶	اصلح المسمىء بحسن فعالك ودل على الخير بجميل مقالک.
۱۳۴	اصلح سريرتك يصلح الله علانتیک.
۳۵	اضرب خادمك اذا عصى الله واعف عنه اذا عصاك.
۳۶	اضر بوا بعض الراى ببعض يتولد منه الصواب.
۳۶	اطرحوا سوء الظن منكم.
۲۲۷	اطع اخاك وان عصاك وصله و ان جفاك.
۳۷	اطع من فوقك يطعمك من دونك.
۳۷	اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تكونوا من اهله.
۳۸	اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه.

صفحه	جمله
۳۸	اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم.
۳۹	اعداءك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.
۲۲۷	اعدل تحکم، اسمح تكرم.
۳۹	اعدل تدم لك القدرة
۴۰	اعرفوا الحق لمن عرفه لكم صغيرا كان او كبيرا، وضيعا كان اورفيعا.
۱۳۵	اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقه بالفاجر والثقة بالغادر.
۱۳۵	اعظم الخيانة خيانة الامة
۲۲۸	اعظم المصائب الجهل
۲۲۸	اعقل الناس من اطاع العقلاء.
۲۲۹	اعقلکم اطوعکم.
۴۰	اعلم الناس من لم يزل الشك يقينه.
۱۳۶	اغون الاشياء على تزكية العقل التعليم.
۲۲۹	اغتنمو الشكر فادنى نفعه الزيادة.
۴۱	اغلب الناس من غلب هواه بعمله.
۲۳۰	اغلبوا الجزع بالبصر فان الجزع يحبط الاجرو يعظم الفجيعة.
۲۳۰	اغناكم اقنعكم، اشقاكم احرصكم.
۴۱	افضل الجود ايصال الحقوق الى اهلها.
۲۹۰	افضل الاخلاص اليأس مما في ايدي الناس.
۱۳۶	افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره.
۱۳۷	افضل الزهد اخفاء الزهد.
۱۳۷	افضل المال ما استرق به الاحرار.
۴۲	افضل الناس انفعهم للناس.

صفحه	جمله
۴۲	افضل الناس رأيا من لم يستغن عن مشير.
۱۳۸	افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما باصلاح معاده.
۴۳	افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة.
۴۳	افضل من طلب التوبة ترك الذنب.
۲۳۱	افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشرفان شرا من الشرف فاعله.
۲۳۱	افكر تستنصر.
۴۴	اقبح افعال المقتدر الانتقام.
۴۴	اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه.
۲۳۲	اقبح القبايح الكذب، اشرف المحاسن الوفاء.
۲۶۰	اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم.
۲۵	اقبل عذر من اعتذر اليك.
۴۵	اقتبس العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا مانك.
۲۳۲	اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعينك.
۱۳۸	اقوى الوسائل حسن الخصائل.
۴۶	اقوى الناس من قوى على نفسه.
۴۶	اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله.
۴۷	اكتسبوا العلم يكسبكم الحيوية.
۱۳۹	اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر.
۴۷	اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر.
۱۳۹	اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.
۴۸	اكذب السعاية والنميمة كانت باطلا ام صحيحة.
۲۳۳	اكذب شيء الا مل.

صفحه	جمله
۲۳۳	ا کذبوا آمالکم و اغتتموا اجالکم باحسن اعمالکم.
۴۸	ا کرم ذوی رحمک و تیسر لمعسرهم فانهم لک نعم العدة فی الرخاء والشدّة.
۱۴۰	ا کرم عشیرتک فانهم جناحک اللذی به تطیر و اصلک اللذی الیه تصیر و یدک اللذی بها تصول.
۴۹	ا کرم نفسک عن کل دنیة فانک لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا.
۲۳۴	ا کرم ودک و احفظ عهدک.
۲۳۴	ا کیس الکیس التقوی، اهلك شیء الهوی.
۲۶۱	الا انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها.
۲۶۱	الاتائب من خطیئة قبل حضور منیته.
۳۰۵	الاحتمال انصر لی من شجعان الابطال.
۱۴۰	الاحتمال قبر العیوب.
۲۳۵	الاحسان محبة؛ الشح مسیبة.
۱۴۱	الاحسان یسترق الانسان.
۴۹	الاحسان یستعبد الانسان، المن یفسد الاحسان.
۱۴۱	الاحمق غریب فی بلدته ومهان بین اعزته.
۱۴۲	الادب صورة العقل.
۲۶۲	الاستشارة عین الهدایة.
۵۰	الاستهتار للنساء شیمة النواکی.
۵۲	الاصابة سلامة، الخطاء ملامة؛ العجل ندامة.
۵۲	الاصدقاء ففس واحدة فی جسام متفرقة.
۲۶۲	الاعامل لنفسه قبل یوم بوسه ؟
۱۴۲	الاعتبار منذر ناصح.

صفحه	جمله
۵۳	الاقتصاد نصف المؤمنة.
۱۴۳	الامانة ايمان، البشاشة احسان.
۱۴۳	الامانى تعمى عيون البصائر.
۲۶۳	الامتزود لآخرته قبل ازوف رحلته؟
۲۶۳	الامستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته ؟
۵۳	الامل كالسراب يغرم من راه ويخلف من رجاء.
۲۴۳	الامن اغترار.
۲۶۴	الامنتبه من رقده قبل حين منيته.
۵۴	الامور المنتظمة يفسدها الخلف.
۱۴۴	الانصاف يستديم المحبة.
۲۶۴	الاوان الدنيا دار لم يسلم منها الا بالزهد فيها ولا ينجى منها بشيء كان لها الا حريدع هذه اللماظة لاهلها.
۲۶۵	الاوان الدنيا قد تصرمت واذنت بانقضائها وتنكر معروفها وصار جديدها رثاؤ ثمينها غشا.
۲۶۵	الاوان القناعة وغلبة الشهوة من اكبر العفاف.
۵۴	الاوان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب
۵۵	الاوان من النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن تقوى القلب.
۱۲۴	الايام توضح السرائر الكامنة.
۲۴۳	الايثار فضيلة، الاحتكار رذيلة.
۲۴۴	الايمان نجاة، التوبة ممحاة.

صفحه	جمله
۵۵	الایمان والعقل اخوان تو امان لا یقبل الله احد هما الا بصاحبه.
۵۶	البخیل ابدا ذلیل . الحسود ابدا علیل.
۵۶	البخیل خازن ورثته.
۱۴۵	البشارة حباله المودة.
۵۷	البشاشة تجلب المودة.
۱۴۵	البشر اول البر؛ الطلاقه شیمه الحر.
۲۴۶	البطالة یوقف الحر العزیز موقف العبد الذلیل ویذهب بهاء الوجهه ویمحق الرزق.
۲۶۶	البطنة تمنع الفطنة.
۵۷	البغی یخرب الدیار.
۵۸	البلاغة ماسهل علی النطق وخف علی الفطنة.
۵۸	التبذیر عنوان الفاقة.
۵۹	التجارب علم مستفاد.
۲۳۵	التدبیر بالرأی؛ الرأی بالفکر.
۲۴۴	التقلل ولا التذلل.
۵۹	التقوى حصن حصین.
۶۰	التقوى مفتاح الفلاح.
۶۰	التكبر عین الحماقة.
۲۶۶	التكبر فی الولاية ذل فی العزل .
۲۴۵	التواضع رأس العقل؛ التكبر رأس الجهل.
۱۴۶	التواضع سلم الشرف.
۶۱	التواضع یرفع؛ التكبر یضع.
۲۴۵	التوفیق رحمة.

صفحه	جمله
۱۴۷	التوفيق عناية .
۶۱	الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها وشجرة لا يظهر عودها وارض لا يظهر عشبها.
۶۲	الجاهل لا يعرف تقصيره ولا يقبل من الناصح له.
۱۴۷	الجاهل من جهل قدره.
۱۴۸	الجمال الظاهر حسن الصورة؛ الجمال الباطن حسن السريرة.
۶۲	الجهل انكر عدو.
۶۳	الجهل في الانسان اضر من الاكله في البدن.
۱۴۹	الجهل موت.
۲۴۶	الجواد في الدنيا محمود وفي الاخرة مسعود.
۱۴۸	الجوع خير من ذل الخضوع.
۶۳	الحازم لا يؤخر عمل يومه الى غده.
۱۴۹	الحازم من حنكته التجارب وهذبه النوائب.
۶۴	الحازم يقظان؛ الغافل وسنان.
۲۷۹	الحاسد يظهر وده في اقواله ويخفي بغضه في افعاله فله اسم الصديق وصفة العدو.
۶۴	الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحكم.
۲۱۷	الحرص علامة الفقر.
۲۳۶	الحردان خذلان؛ القنية احزان؛ الا مل خوان.
۱۵۰	الحريه منزلة من الغل والمكر.
۵۰	الحريص فقير ولو ملك الدنيا بخذا فيرها.
۲۴۶	الحساب قبل العقاب؛ الثواب بعد الحساب.
۵۱	الحسد داء عياء لا يزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود.
۵۱	الحسد سمجن الروح.

صفحه	جمله
۲۴۷	الحسد شر الامراض.
۶۵	الحسد يذيب الجسد.
۲۳۶	الحسد يضئ؛ الحقد يدوى.
۶۶	الحكمة شجرة تنبت في القلوب وتثمر على اللسان.
۶۵	الحق انهج سبيل؛ العلم خير دليل.
۶۶	الحق سيف لا ينبوه.
۲۶۷	الحقود لا راحة له.
۶۷	الحمق داء لا يداوى ومرض لا يبرى.
۲۴۷	الحلم زين الخلق.
۲۶۸	الحياء مفتاح الخير، القحة عنوان الشر.
۶۷	الخائف لا يعيش له.
۶۸	الخرس خير من الكذب.
۲۴۸	الخوف من الله في الدنيا يؤمن الخوف في الآخرة.
۱۵۰	الخير اسهل من فعل الشر.
۶۸	الداعى بلا عمل كالقوس بلا وتر.
۱۵۱	الدنيا امد؛ الآخرة ابد.
۲۳۷	الدنيا تغوى؛ الشهوة تغرى.
۶۹	الدنيا سم اكلمه من لا يعرفه.
۲۴۸	الدنيا سوق الخسران.
۱۵۱	الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها.
۱۵۲	الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطاء.
۶۹	الدولة كما تقبل تدبر؛ الدنيا كما تجبر تكسر.

صفحه	جمله
۱۵۲	الدهر يخلق الابدان ويوجد الامل ويدنى المنية ويباعد الامنية.
۷۰	الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر.
۲۳۷	الدين رق؛ القضاء عتق.
۷۰	الراضى عن نفسه مستور عنه عيبه ولو عرف فضل غيره لسأته ما به النقص والخسران
۱۵۳	الرجل بفطنة لا بصورته.
۲۳۸	الرزق مقسوم؛ الحرير محروم.
۱۵۳	الرضاء غناء؛ السخط عناء.
۲۴۹	الرفق مفتاح النجاح.
۲۶۸	الزم الصمت فادنى نفعه السلامة.
۲۶۹	الزم الجماعة واجتنبو الفرقة.
۱۵۴	الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب.
۱۵۴	السكوت عن الاحمق افضل جوابه.
۷۱	الشجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر.
۷۱	الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية.
۷۲	الشرير لا يظن باحد خيراً لانه لا يراه بطبع نفسه.
۲۳۸	الشهوات آفات؛ اللذات مفسدات.
۷۲	الصادق مكرم جليل؛ الكاذب مهان ذليل.
۲۶۹	الصبر جنة الفاقة.
۱۵۵	الصبر صبران: صبر على ما تحب وصبر على ما تكره.
۱۵۵	الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل
۱۵۶	الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته.
۷۳	الصبر يناضل الحدثان؛ السخاء زين الانسان.

صفحه	جمله
۷۳	الصحة افضل النعم.
۲۴۹	الصدق خير القول؛ الاخلاص خير العمل.
۷۴	الصدق دواء منجج.
۱۵۶	الصدق فضيلة؛ الكذب رذيلة.
۲۵۰	الصدق لسان الحق.
۷۴	الصدق نجاح؛ الكذب فساد؛ المصيب واجد؛ المخطئ فاقد.
۱۵۷	الصدق ينجيك وان خفته؛ الكذب يردك وان امنته.
۱۵۷	الصديق اقرب الاقارب.
۷۵	الصمت روضة الفكر.
۷۵	الصمت يكسيك ثوب الوقار ويكفيك مؤنة الاعتذار.
۱۵۸	الضماير الصحاح اصدق شهادة من اللسان الفصاح.
۲۳۹	الطاعة تنجي؛ المعصية تردى.
۱۵۸	الطاعة متجر رابح.
۷۸	الطمأنينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل.
۲۵۰	الطمع مذل؛ الورع مجل.
۱۵۹	الظفر بالحزم والحزم بالتجارب.
۱۵۹	الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم.
۷۸	العادة طبع ثان.
۱۶۰	العارف من عرف نفسه فاعتمقها.
۱۶۰	العاقل اذا سكت فكر واذا نطق ذكر واذا نظر اعتبر.
۲۵۱	العاقل عدولذته؛ الجاهل عبد شهوته.
۱۶۱	العاقل لا يتكلم الا بحاجة او حجة ولا يشتغل الا بصلاح آخرته.
۲۵۱	العاقل لا ينخدع .

صفحه	جمله
۱۶۱	العاقل من اتهم رأيه ولم يشق بكل ما تسول له نفسه.
۱۶۲	العاقل من احرز امره.
۱۶۲	العاقل من وضع الاشياء مواضعها والجاهل ضد ذلك.
۱۶۳	العاقل من وعظته التجارب؛ الجاهل من خدعته المطالب.
۷۷	العاقل يطلب الكمال؛ الجاهل يطلب المال.
۷۷	العاقل يعتمد على عمله والجاهل يعتمد على امله.
۱۶۳	العالم حى بين الموتى؛ الجاهل ميت بين الاحياء.
۷۶	العالم حى وان كان ميتا؛ الجاهل ميت وان كان حيا.
۱۶۴	العالم من شهدت بصحة اقواله افعاله.
۷۶	العالم من عرف ان ما يعلم فى جنب ما لم يعلم قليل.
۱۶۴	العالم من غلب هواه ولم يبع آخرته بدنياه.
۷۹	العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا؛ الجاهل لا يعرف العالم لانه لم يكن من قبل عالما.
۸۰	العالم ينظر بقلبه وخاطره؛ الجاهل ينظر بعينه وناظره.
۸۰	العبد حرما قنع؛ الحر عبدا طمع.
۸۱	العجالة مذمومة فى كل امر الا فيما يدفع الشر.
۱۶۵	العجول مخطى وان ملك؛ المتأنى مصيب وان هلك.
۸۱	العدل قوام الرعية.
۷۲	العز موجود فى خدمة الخالق فمن طلبه فى خدمة المخلوق لم يجده.
۸۲	العفة تضعف الشهوة.
۲۵۲	العفو احسن الاحسان.
۸۳	العفو زين القدرة.
۱۶۵	العقل حفظ التجارب.

صفحه	جمله
۲۵۲	العقل رسول الحق.
۸۳	العقل زين والحق شين، الحزم بضاعة التواني اضاءة.
۸۴	العقل صديق مقطوع؛ الهوى عدو متبوع.
۸۴	العقل غريزة تزيد بالعلم والتجارب.
۲۳۹	العقل قرينة؛ الحق غربة.
۲۷۰	العقل مصلح كل امر.
۱۶۶	العلماء غرباء لكثرة الجهال.
۱۶۶	العلم اكثر من ان يحاط به فخذ من كل شيء احسنه.
۱۶۷	العلم بغير عمل وبال؛ العمل بغير علم ضلال.
۲۴۰	العلم بالفهم؛ الفهم بالفطنة، الفطنة بالبصيرة.
۱۶۷	العلم زين الاغنياء وغنى الفقراء.
۲۵۳	العلم شفاء؛ الجهل شقاء.
۸۵	العلم كنز عظيم لا يفنى؛ العقل ثوب جديد لا يبلى.
۸۵	العلم لا ينتهى.
۸۶	العلم يدل على العقل فمن علم عقل.
۱۶۸	العلم ينجد؛ الحكمة ترشد.
۸۶	العلم ينجيك؛ الجهل يرديك.
۲۵۳	العمر تفنيه اللحظات.
۲۵۴	العين يريد القلب.
۸۷	البدر يضاعف السيئات.
۸۷	الغريب من ليس له جيب.
۸۸	الغشوش لسانه حلو وقلبه مر.
۸۸	الغضب نار موقدة من كظمه اطفأها ومن اطلقه كان اول محترق بها.

صفحه	جمله
۱۶۸	الغنى والفقر يكشفان جواهر الرجال و اوصافها.
۸۹	الفتنة ينبوع الاحزان .
۸۹	الفرصة تمر مر السحاب فانتهز و افرص الخير.
۹۰	الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود.
۲۵۴	الفرص خلص؛ الفوت غصص
۲۵۵	الفتنة هداية؛ الغباوة غواية.
۹۰	الفقر موت الاكبر.
۱۶۹	الفقر يخرس الفطن عن حاجته.
۲۴۰	الفقر ينسى.
۲۴۱	الفكر رشد؛ الغفلة فقد.
۲۷۰	الفكر ينير القلب.
۲۴۱	الفكر يهدى.
۱۶۹	القبر خير من الفقر.
۹۱	القلب خازن اللسان؛ اللسان ترجمان الانسان.
۹۱	القلب ينبوع الحكمة والاذن مغيضها.
۱۷۰	القليل مع التدبير ابقى من الكثير مع القبذير.
۲۵۵	القناعة عفاف.
۹۲	الكتب بساتين العلماء .
۹۲	الكذب خيانة.
۱۷۰	الكرم ايثار المال على العرض.
۹۳	الكريم اذا وعد وفى واذا قدر عفى.
۲۵۶	الكريم عند الله محبوب مثاب وعند الناس محبوب مهاب.
۱۷۱	الكريم من صان عرضه بماله واللتيم من صان ماله بعرضه.
	سى ويك

صفحه	جمله
۹۳	الكریم یجوز اذا عنف ویلین اذا استعطف؛ اللئیم یجفوا اذا استعطف ولا یلین الا اذا عنف .
۱۷۱	الكریم یزدجر عما یفتخر به اللئیم؛ الجاهل یتوحش مما یانس به الحكیم.
۹۴	الكلام كالدواء قليله نافع وكثيره قاتل.
۹۴	الكیس، من كان یومه خیرا من امسه.
۹۵	الملجاج عنوان العطب.
۱۷۲	اللذة تلهى؛ الهوى تردى.
۱۷۲	اللسان ترجمان العقل.
۹۵	اللسان سبع ان اطلقته عقر.
۲۵۶	المال عاریه؛ الدنيا فانیة.
۱۷۳	المال لا ینفعك حتى یفارقك.
۲۷۱	المال نهب الحوادث؛ المال سلوة الوارث.
۹۶	المال ینقص بالنفقة والعلم یزكو على الانفاق.
۹۶	المتعبد بغير علم كحمار الطاحونة تدور ولا تبرح من مكانها.
۱۷۳	المحاسن فی الاقبال هی المساوی فی الادبار.
۲۵۷	المحتسرس ملقى.
۹۷	المحسن حی وان نقل الى منازل الاموات.
۹۷	المحسن معان والمسیئی مهان؛ العقل شفاء والحمق شقاء.
۱۷۴	المذنب على بصیرة غیر مستحق للعفو.
۱۷۴	المذنب عن غیر علم برى من الذنب.
۱۷۵	المرء باصغریه؛ بقلبه ولسانه. ان قاتل، قاتل بجنان وان نطق بلسان.
۹۸	المرء عدو لما جهل.
۲۵۷	المرض حیس البدن.

١٧٥	المروة اجتناب الرجل ما يشينه واكتسابه لما يزينه.
٩٨	المروة اسم جامع لسائر الفضائل والمحاسن.
١٧٦	المروة تمنع من كل دنية.
١٠١	المنع الجفيل احسن من الوعد الطويل.
٩٩	المنزاج يورث الضغائن.
٩٩	المستشير متحصن من السقط؛ المستبد متهور في الغلط.
١٧٦	المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين.
١٠٠	المطامع تذلل الرجال؛ الموت اهون من ذل السؤال.
١٨٩	المعروف سيادة.
٢٧١	المعروف لا يتم الا بثلاث: بتصغيره وتعجيله وستره. فانك اذا صغرتَه فقد عظمتَه واذا عجلتَه فقد هنتَه واذا سترتَه فقد تممتَه.
٧٩	المعلم والمتعلم شريكان في الاجر.
١٨٩	المغلوب بالحق غالب.
١٩٠	المكارم بالمكاره؛ الثواب بالمشقة.
١٠٠	المكر بمن ائتمنتك كفر.
٢٥٨	المكور شيطان.
١٩٠	المنافق لسانه يسر وقلبه يطر.
٢٥٨	المنية ولا الدنيا؛ الموت ولا ابتذال الحرية.
٢٥٩	المومن من تحمل اذى الناس ولا يتاذى احد منه.
١٩١	المومن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه بدينه.
١٠١	المودة اقرب رحم.
١٠٢	المودة نسب مستفاد.
٢٧٩	الناس ابنا الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه.

- ۱۹۱ الناس ابناء ما يحسنون .
- ۱۰۲ الناس بزمانهم اشبه بمنهم بأبائهم.
- ۱۰۳ الناس رجالان: جواد لا يجد و واجد لا يسعف.
- ۱۰۳ الناس كالشجر شربه واحد و ثمره مختلف.
- ۱۹۲ الناس كصور فى صحيفة كلما طوى بعضها نشر بعض.
- ۲۷۲ الناس من خوف الذل متعجلو الذل.
- ۲۷۲ الناس منقوصون مدخلون الا من عصم الله.
- ۱۰۴ الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا.
- ۱۰۴ الندم على الخطيئة يمحاهها.
- ۱۰۵ الواحد من الاعداء كثير.
- ۱۹۲ الوجدان سلوان؛ الفقدان احزان
- ۱۰۵ الوعد قرض والبر انجازه.
- ۷۳ الوفاء سحبة الكرام؛ الغدر شيمة اللئام
- ۲۵۹ الوقار حلية والعقل.
- ۲۶۰ الهدية تجلب المودة .
- ۲۴۲ اليقظة نور لغفلة؛ غرور
- ۱۰۶ امسك من طريق اذا خنت ضالته.
- ۱۰۶ امش بدائك مامشى بك
- ۱۰۷ امقت الخلائق الى الله الفقير المزهو والشيخ الزانى والعالم الفاجر.
- ۱۰۷ املك حية نفسك وسورة غضبك حتى يسكن غضبك ويثوب اليك عقلك.
- ۱۰۸ ان اتاكم الله بنعمة فاشكروا ان ابتلاكم الله بمصيبة فاصبروا.
- ۲۷۳ ان احمد الامور عاقبة الصبر.

صفحه	جمله
۲۸۰	انا داعيكم على طاعة ربكم ومرشدكم الى فرائض دينكم ودليلكم الى ماينجيكم .
۲۸۰	ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان باله ذلك يوم ما .
۱۸۱	ان استتعت على ودود فاحرز معه من امرك واستبق له من شرك مالعلك ان تقدم عليه وقتاما .
۲۷۳	ان اسرع الخير ثوابا البير .
۲۷۴	ان اعجل العقوبة عقوبة البغي .
۲۷۴	ان افضل اخلاق الرجال الحلم .
۱۰۸	ان اكرم الموت القتل . والذي نفسى بيده لالف ضربة بالسيف اهون على من ميتة على الفراش .
۲۸۱	ان الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها .
۱۰۹	ان الحازم من لا يضرب بالخدع ؛ ان العاقل من لا يخدع للطمع .
۱۰۹	ان الدنيا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب بالسم .
۱۱۰	ان الدنيا كالحمية لمن مسها وقتل سمها .
۱۱۰	ان الدنيا والاخرة كرجل له امراتان اذا ارضى احديهما اسخط الاخرى .
۱۱۱	ان الدهر لخصم غير مخصوم ومحتكم غير مظلوم ومحارب غير محروب .
۱۱۲	ان الليل والنهار يعملان فيك فاعمل فيهما وياخذان منك فخدمتهما .
۲۷۵	ان النساء همهن زينة الحياة الدنيا والفساد فيهما .
۲۸۲	ان النفس ابعد شيء منزعا وانها لاتزال تنزع الى معصيته في هوى .
۲۷۶	ان النفوس اذا تناسبت ايتلفت .
۱۹۳	ان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل .
۲۷۵	ان امساك المحافظ اجمل من بذل المضيع .

صفحه	جمله
۱۱۲	ان اوقاتك اجزاء عمرک فلا تنفذ لك وقتا في غير ماينجيك.
۱۹۳	ان اهننا الناس عيشا من كان بما قسم الله له راضيا.
۱۹۴	ان بطن الارض ميمة وظهرها سقيم.
۱۹۴	انتظرو الفرج ولا تيئسوا من روح الله
۱۹۵	انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص.
۱۹۵	ان دنيا كم هذه لاهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم واحقر من ورقة في فم جرادة
۲۸۲	ان ذهاب الذاهيين لعبرة للمقوم المتخلفين.
۱۹۶	ان سخاء النفس عما في ايدي الناس لافضل من سخاء البذل.
۲۸۳	ان صبرت جرى عليك القلم وانت ماجور؛ ان جزعت جرى عليك القدر وانت مازور.
۲۷۶	ان طباعك تدعوك ما الفته.
۱۹۶	انظر الى الدنيا نظر الزاهد المفارق ولا تنظر اليها نظر العاشق الوامق.
۲۸۳	ان عمرک مهر سعادتك ان انفذته في طاعة ربك.
۱۹۸	ان عمرک وقتك اللذي انت فيه.
۱۱۱	انفع الدواء ترك المني.
۱۹۷	انفع العلم ما عمل به.
۱۹۷	انفع الكنوز محبة القلوب.
۲۷۷	ان في الخمول الراحة.
۲۸۴	ان في كل شيء موعظة وعبرة لذوي اللب والاعتبار.
۲۸۵	انك ان سالمته سلمت وفزت.
۲۸۴	ان كان في الغضب الانتصار ففي الحلم ثواب الابرار.
۲۸۵	ان كان في الكلام البلاغة ففي الصمت السلامة من العثار.
۱۹۸	ان كرم الله تعالى لا ينقص حكمته فلذلك لا تقع الاجابة في كل دعوة.

- ان كفر النعمة لوم. ۲۷۷
- انك فى سبيل من كان قبلك فاجعل جذك لاخرتك ولا تكثر بعمل الدنيا. ۲۸۶
- ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء واذا كان خطاء كان داء. ۲۰۸
- انكم الى اعراب الاعمال احوج منكم الى اعراب الاقوال. ۲۸۶
- انكم الى اكتساب الادب احوج منكم الى اكتساب الفضة والذهب. ۲۰۸
- انكم الى انفاق ما كسبتم احوج منكم الى اكتساب ما تجمعون. ۱۹۹
- انكم باعمالكم مجازون وبها مرتهنون. ۲۸۷
- انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما كتب لك فارح نفسك من. ۲۸۷
- شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق بالله وخفض فى المكتسب
- انكم طرداء الموت الذى ان اقمتم اخذكم وان فررتم منه ادر ككم. ۱۹۹
- ان كنتم تحبون الله فاخروا حب الدنيا من قلوبكم. ۲۰۰
- ان للملحن نهايات فاصبر والها حتى تبلغ نهاياتها. ۲۰۰
- ان لسانك يقتضيك ما عودته. ۲۷۸
- ان للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها. ۲۸۹
- ان الله ملكا ينادى فى كل يوم يا اهل الدنيا الدوا للموت وابنوا للخراب. ۲۰۱
- واجمعوا للذهاب.
- ان لم تكن حلما فتعلم فانه قل من تشبهه يقوم الا اوشك ان تصير منهم. ۲۰۱
- ان ليملك ونهارك لا يستوعبان حاجاتك فاقسمهما بين عملك وراحتك. ۲۰۲
- انما الحزم طاعة الله ومعصية النفس. ۲۸۸
- انما الشرف بالعقل والادب لا بالمال والحسب. ۲۰۲
- انما الورع التجرى فى المكسب والكف عن المطالب. ۲۰۳
- انما اهل الدنيا كلاب عاوية وسباع ضارية يهر بعضها على بعض ويا كل عزيزها ذليلها ويقهر كبيرها صغيرها.

- ۲۰۴ انما حض على المشاورة لان رأى المشير صرف ورأى المستشير مشوب.
- ۲۸۸ انما سادة اهل الدنيا والاخرة جواد.
- ۲۰۴ ان ماضى يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل.
- ۲۰۵ انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل
- ۲۷۸ ان من النعمة تعذر المعاصي
- ۲۰۵ ان وقعت بينك وبين عدوك قضية عقدت بها صلحا والبسته بهزيمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة.
- ۲۸۹ انى اخاف عليكم كل عليم اللسان وموافق الجنان يقول ماتعلمون و يفعل ما تنكرون.
- ۲۰۶ انى لاحثكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولا انهيككم عن معصية الله الا وانتهى قبلكم عنها.
- ۲۰۶ اول الشهوة طرب وآخرها عطب.
- ۲۰۷ اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه.
- ۲۰۷ اوهن الاعداء كيذا من اظهر عداوته.
- ۲۴۲ اهجرو الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب والتهجم الى السيئات.
- ۲۰۹ اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام.
- ۲۰۹ اهنا العيش اطراح الكلف.
- ۲۱۰ اياك ان تشني على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه ويكذبك .
- ۲۱۰ اياك ان تخدع عن صديقك او تغلب عن عدوك .
- ۲۹۰ اياك ان تخرج صديقك اخر اجاتخرجه عن مودتك واستبق له انسك موضعا تثق بالرجوع اليه.
- ۲۹۱ اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه
- ۲۹۱ اياك ان تكون على الناس طاعنا ولنفسك مداهنا فتعظم لك الحوبة

وتحرم المشوبة

- ۲۹۲ اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك وايشار الفرقه
- ۲۹۲ اياك ان يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك
- ۲۹۳ اياك والاعجاب وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان
- ۲۱۱ اياك والبطنه فمن لزمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه
- ۲۹۳ اياك والتغاير في غير موضعه فان ذلك يدعو الصحيحه الى السقم والبريئة الى الريب
- ۲۱۱ اياك والجور فان الجائر لا يشم رائحة الجنة .
- ۲۹۴ اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين
- ۲۹۴ اياك والخرق فانه شين الاخلاق
- ۲۱۲ اياك والظلم فانه يزول عن من تظلمه ويبقى عليك
- ۲۹۵ اياك والظلم فمن ظلم كراحت ايامه
- ۲۹۵ اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم
- ۲۹۶ اياك والغدر فانه اقبح الخيانة وان الغدور لمهان عند الله بغدره .
- ۲۱۲ اياك والغضب فان اوله جنون وآخره ندم .
- ۲۹۶ اياك والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرک .
- ۲۹۷ اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان .
- ۲۱۳ اياك والكلام في ما لا تعرف طريقته ولا تعلم حقيقته فان قولك يدل على عقلك وعبارتك ينبيء عن معرفتك .
- ۲۱۳ اياك والمجاهرة بالفجور فانه من اشد الممائم .
- ۲۱۴ اياك والملق فان الملق ليس من خلأئق الايمان .
- ۲۱۴ اياك والنفاق فان ذوالوجهين لا يكون وجيها عند الله .
- ۱۲۴ اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب .

صفحه	جمله
۲۱۵	ایاک ان تذکر من الکلام مضحکا وان حکیمته عن غیرک .
۲۱۵	ایاک والنمیمه فانها تزرع الضغینه وتبعد عن الله والناس .
۲۹۷	ایاک وانتهاک المحارم فانها شیمه الفساق واولی الفجور والغوایه .
۲۹۸	ایاک وصحبه من الهاک واغراک فانه یخذلک ویوبقک .
۲۱۶	ایاک وظلم من لا یجد علیک الا الله .
۲۹۸	ایاک وفعل القبیح فانه یقبح ذکرك ویکثر وزرک .
۲۱۶	ایاک و کثرة الکلام فانها یکثر الزلل ویورث الملل .
۲۱۷	ایاک و کثرة الوله بالنساء والاغراء باللذات فان الواله ممتهن والمغری باللذات ممتهن .
۲۱۷	ایاک ومستهجن الکلام فانه یوغر القلوب .
۲۹۹	ایاک ومصاحبه الفساق والفجار فان الشر بالشر ملحق .
۲۱۸	ایاک ومصاحبه اهل الفسوق فان الراضی بفعل قوم کالواحد منهم .
۲۱۸	ایاک ومصادقه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک .
۲۱۹	ایاک ومعاشرة الاشرار فانهم کالنار مباشرتهم تحرق .
۲۱۹	ایاک ومعاشرة متتبعی عیوب الناس فانه لن یسلم مصاحبهم منهم .
۲۹۹	این الجبابره وابناء الجبابره؟
۳۰۰	این الذین عسکرو والعساکر ومدنوا المداین؟
۳۰۰	این الذین قالوا «من اشد مناقوه واعظم جمعا»؟
۳۰۱	این الذین کانوا احسن آثارا واعدل افعالا واکثر ملکا؟
۳۰۱	این الذین هزمو الصفوف و ساروا بالالوف؟
۳۰۲	این تذهب بکم المذاهب؟ این تتیه بکم الغیاهب وتختدعکم الکواذب؟
۳۰۲	این من ادخر واعتقد وجمع المال فاکثر؟
۳۰۳	این من جمع فاکثر واعتقب واعتقد ونظر بزعمه للمولد؟

۳۰۳

این من حصن و اکد و زخرف و نجد؟

۳۰۴

این من سعی و اجتهد و اعدو احتشد؟

۳۰۴

این یغیر کم سراب الامال؟ این تخذعکم غرور الاعمال؟

ب

۳۰۵

بادر الخیر ترشد!

۳۰۶

بادر شبا بک قبل هر مک و صحتک قبل سقمک.

۳۰۶

بئس الجار جار السوء !

۳۰۷

بئس الداء الحمق !

۳۰۷

بئس الرفیق الحسود!

۳۰۸

بئس الشیمة النمیمه!

۳۰۸

بئس الوجه الوقاح!

۳۰۹

بئس الوزرا کل مال الایتام!

۳۰۹

بالاطماع تذل رقاب الرجال .

۳۱۰

بالافضال تعظم الاقدار.

۳۱۰

بالبر يستعبد الحر.

۳۱۱

بالجود يسود الرجال.

۳۱۱

بالشکر تدوم النعمة.

۳۱۲

بالصمت یکثر الوقار.

۳۱۲

بالعافية توجد لذه الحیوه

۳۱۳

بالعقول ينال ذروة الامور.

۳۱۳

بالفکر تنجلي غياهب الامور.

۳۱۴

بالکذب يتميز اهل النفاق.

۳۱۴

بالنظر الى العواقب تؤمن المعاطب.

صفحه	جمله
۳۱۵	بر الوالدین اکبر فریضة.
۳۱۵	بر کوب الاهوال تکسب الاموال؛ بالصدق یتزین الاقوال.
۳۱۶	بسط الوجه یحسن موقع البذل.
۳۱۶	بطن المرء عدوه.
۳۱۷	بقدر الهم تكون الهموم.
۳۱۷	بلا الانسان فی لسانه .
۳۱۸	بلاء الرجل علی قدر ایمانه و دینه.
۳۱۸	بلمین الجانب تأنس النفوس.

ت

۳۱۹	تاجر الله تریح.
۳۱۹	تدارك فی آخر عمرک ما اضعته فی اوله.
۳۲۰	تدبر قبل ان تهجم
۳۲۰	ترك جواب السفیه ابلغ جوابه.
۳۲۱	تركه كیه الاشرار من اعظم الاوزار.
۳۲۱	تصفية العمل اشد من العمل.
۳۲۲	تعرف حماقة الرجل فی ثلاث: كلامه فی ما لا یعینه و جوابه عما لا یسئل عنه و تهوره فی الامور.
۳۲۲	تكبرك بما لا یتقی لك و لا یتقی له جهل.
۳۲۳	تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه:
۳۲۳	تمام العلم استعماله.
۳۲۴	تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم و لمن تعلمونه.
	چهل و دو

ث

- ثروته المال تطغى وتردى وتقنى. ۳۲۴
- ثلثه تدل على عقول اربابها: الرسول والكتاب والهدية. ۳۲۵
- ثلثه مهلكة: الجرئة على السلطان واثتمان الخوان وشرب السم للمتجربة. ۳۲۵
- ثلثه لانهن لأصاحبهن العيش: الحق والحسد وسوء الخلق. ۳۲۶
- ثلثه لا يستحي منهن: خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن مجلسه لابيئه ومعلمه ۳۲۶
- وطلب الحق وان قل.
- ثلثة من اعظم البلاء: كثرة العائله وغلبة الدين ودوام المرض. ۳۲۷
- ثلثه ليس عليهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الريب والكف عن المحارم. ۳۲۷
- ثلثه مهلكات: طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة. ۳۲۸
- ثلث لا ينظر الله اليهم: العامل بالظلم والمعين عليه والراضى به. ۳۲۸
- ثلث من كن فيه كمل ايمانه: العقل والحلم والعلم. ۳۲۹
- ثمرة الايمان الفوز عند الله. ۳۲۹
- ثمرة الخوف الامن؛ ثمرة الحزم السلامة. ۳۳۰
- ثمرة العجلة المثار. ۳۳۰
- ثمرة العفة الصيانة. ۳۳۱
- ثمرة العلم معرفة الله. ۳۳۱
- ثمرة الوعظ الانتباه. ۳۳۲
- ثمرة طول الحيوه السقم والهرم. ۳۳۲
- ثوب التقى اشرف الملابس. ۳۳۳
- ثوب العلم يخلدك ولا يبلى ويبقيك ولا يفنى. ۳۳۴
- ثيابك على غيرك ابقى لك منها عليك. ۳۳۴

ج

۳۳۴. جارالسوء اعظم الضراء واشد البلاء.
 ۳۳۵. جالس العلماء تزدد علما؛ جالس الحكماء تزدد حلما.
 ۳۳۵. جالس الفقراء تزدد شكرا.
 ۳۳۶. جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف سوء عادتك ترك نفسك و يكمل عقلك وتستكمل ثواب ربك.
 ۳۳۶. جود الفقير يجله؛ بخل الغنى يذله.

ح

۳۳۷. حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا.
 ۳۳۷. حد اللسان امضى من حد السنان.
 ۳۳۸. حسن الادب يسترقبج النسب.
 ۳۳۸. حسن التدبير ينمى قليل المال وسوء التدبير يفنى كثيره.
 ۳۳۹. حسن السياسة يستديم الرياسة.
 ۳۳۹. حر الصورة اول السعادة.
 ۳۴۰. حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن.

خ

۳۴۰. خالطوا الناس بمخالطة جميلة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم.
 ۳۴۱. خذ الحكمه ممن اتاك بها وانظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال.
 ۳۴۱. خذ القصد فى الامور فمن اخذ القصد خفت عليه الدؤن.
 ۳۴۲. خذ على عدوك بالفضل فانه احد الظفرين.
 ۳۴۲. خذ مما لا يبقى لك لما يبقى ولا يفارقك.

صفحه	جمله
۳۴۳	خدمن کل علم احسنه فان النحل يا كل من کل زهر ازينه.
۳۴۳	خف تا من.
۳۴۴	خليل المرء دليل على عقله و كلامه برهان فضله.
۳۴۴	خوف الله يوجب الامان
۳۴۵	خيار خصال النساء شرار خصال الرجال.
۳۴۵	خير اخوانك من واساك بخيره و خير منه من اغناك عن غيره.
۳۴۶	خير اخوانك من عنفك في طاعة الله سبحانه.
۳۴۶	خير الامور اوسطها.
۳۴۷	خير العطاء ما كان عن غير طلب.
۳۴۷	خير العلوم ما اصلحك.
۳۴۸	خير المملوك من امارات الجور و احبب العدل.
۳۴۸	خير عملك ما اصلحت به يومك و شره ما افسدك به قومك.
۳۴۹	خير كل شيء جديده و خير الاخوان اقدمهم.
۳۴۹	خير ما ورث الاباء الابناء الادب.

د

۳۵۰	دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم.
۳۵۰	دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه لاتدوم احوالها ولا يسلم نزالها.
۳۵۱	دار عدوك و اخلص لودودك تحفظ الاخوة و تحرز المروة
۳۵۱	دار هانت، على ربها فخلط حلالها بحر امها و خيراها بشرها و حلوها بمرها.
۳۵۲	داووا مرضاكم بالصدقه.
۳۵۲	دليل دين الرجل ورعه.
۳۵۳	دليل عقل الرجل قوله؛ دليل اصل المرء فعله.

۳۵۳

دوله اللثام مذلہ الکرام.

ذ

۳۵۴

ذاکر الله سبحانه و مجالہ.

۳۵۴

ذوالاسراف مقتصد اوان کر فی الیوم غدا.

۳۵۵

ذوالسرف فان المسرف لایحمد جوده ولا یرحم فقره.

۳۵۵

ذل فی نفسک وعز فی دینک و ضن آخرتک و ابدل دنیاک.

۳۵۶

ذوالشرف لاتبطره منزلة نالها و ان عظمت کالجبل الذی لاتزعزعه الریاح و الدنئ

یبطره ادنی منزلة کالکلاء الذی یحر کد النسیم.

۳۵۶

ذووالعیوب یحبون اشاعه معائب الناس لیوسع لهم العذر فی معائبهم

۳۵۷

ذهاب البصر خیر من عمی البصیرة.

ر

۳۵۷

وَأَبْنِ الثَّقَى مَخَالَفَةَ الْهَوَى.

۳۵۸

رأس السخاء تعجیل العطاء.

۳۵۸

راکب الظلم ینکوبه مر کبه.

۳۵۹

رأس الفضائل العلم.

۳۵۹

راکب اللجاج متعرض بالاعلاء.

۳۶۰

رَبِّ اجْل تَحْتَ اَمَل.

۳۶۰

رب اخ لم تلده امک.

۳۶۱

رب امر جوابه السکوت.

۳۶۱

رَبِّ جَاهِل نَجَابَه جَهْلَه.

۳۶۲

رَبِّ جَهْل انفع من علم.

۳۶۲

رب حرب اعود من سلم.

- ۳۶۳ رب حرب حدث من لفظة؛ رب صباية غرست من لحظة.
- ۳۶۳ رب خير و افاك من حيث لا تر تقبه.
- ۳۶۴ رب دواء جلب داء؛ رب داء انقلب شفاء
- ۳۶۴ رب صديق يوتى من جهله لا من نيته.
- ۳۶۵ رب عالم قتله علمه.
- ۳۶۵ رب علم ادى الى مضلتك.
- ۳۶۶ رب فتنه اثارها قول
- ۳۶۶ رب قريب ابعد من بعيد.
- ۳۶۷ رب كلام انفذ من السهام؛ رب كلام كالسهم.
- ۳۶۷ رب ملوم لا ذنب له .
- ۳۶۸ رب مواصله خير منها القطيعه.
- ۳۶۸ ربما ادرك العاجز حاجته.
- ۳۶۹ ربما خرس البليغ عن حاجته.
- ۳۶۹ ربما عمى اللبيب عن الصواب؛ ربما ارتج على الفصيح الجواب.
- ۳۷۰ رب متنسك لا دين له.
- ۳۷۰ رب موهبة خير منها الفجيرة .
- ۳۷۱ رب نعمة لمن لا يشكرها.
- ۳۷۱ رب يسير انمى من كثير .
- ۳۷۲ رحم الله امرء احيا حقا و امات باطلا و دحض الجور و اقام العدل.
- ۳۷۲ رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعد طوره
- ۳۷۳ رحم الله امرء قصر الامل و بادرا لاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل.
- ۳۷۳ رحم الله من الجرم نفسه عن معاصي الله بلجامها.
- ۳۷۴ رزاة العقل تختبر في الفرح والحزن

رضی بالذل من كشف سره لغيره . ٤٧٤

ز

- ٣٧٥ زكوة الجمال العفاف .
 ٣٧٥ زكوة السلطان اغائه الملهوف .
 ٣٧٦ زكوة الشجاعة الجهاد فى سبيل الله .
 ٣٧٦ زكوة القدرة الانصاف .
 ٣٧٧ زلة العالم كانكسار السفينة تغرق ويفرق معها غيرها .
 ٣٧٧ زلة القدم تدمى ؛ زلة اللسان قردى .
 ٣٧٨ زوال الدول باصطناع السفلى .
 ٣٧٨ زيادة الفعل على القول فضيلة ونقص الفعل عن القول اقبح رذيلة .

س

- ٣٧٩ ساعه ذل لاتقى بعزة الدهر .
 ٣٧٩ سالم الناس تسلم دنياك .
 ٣٨٠ سامع الغيبة احد المغتابين .
 ٣٨٠ سبب العقر الاسراف .
 ٣٨١ سبب الكمد الحسد .
 ٣٨١ سبع اكل حطوم خير من وال ظلموم غشوم .
 ٣٨٢ سرك اسيرك فان افشيتهم صرت اسيره .
 ٣٨٢ سكر الغفلة والغرور ابعد افافة من سكر الخمرور .
 ٣٨٣ سلونى قبل ان تفقدونى فانى بطرق السماء اخبر منكم بطرق الارض .
 ٣٨٣ سمع الاذن لا ينفع مع غفلة القلب .

۳۸۴ سنة الكرام ترادف الانعام.

۳۸۴ سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبیح الظلم.

ش

۳۸۵ شافع المذنب اقراره وتوبته اغتذاره.

۳۸۵ شاور ذوی العقول تأمن اللوم والندم.

۳۸۶ شاور قبل ان تعزم وفكر قبل ان تقدم.

۳۸۶ شتان ما بين عمليين: عمل تذهب لذته وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤنته

ويبقى اجره.

۳۸۷ شدة الحقد من شدة الحسد .

۳۸۷ شر اخوانك من ارضاك بالباطل

۳۸۸ شر اخوانك من داهنك في نفسك و ساترك عيبك

۳۸۸ شر الاخوان المواصل عند الرخاء و المفاصل عند البلاء.

۳۸۹ شر الاوطان مالا يأمن فيه القطان.

۳۸۹ شر البلاد بلدا لا امن فيه ولا خصب

۳۹۰ شر الناس من كافى على الجميل . بالقبيح وخير الناس من كافى على

القبيح بالجميل.

۳۹۰ شر الناس من كان متتبعا لعيوب الناس وعميا عن معائبه.

۳۹۱ شر الناس من لا يبالى ان يراء الناس مسيئا.

۳۹۱ شر الناس من لا يقبل العذر ولا يغفر الذنب

۳۹۲ شر الناس من يخشى الناس فى ربه ولا يخشى ربه فى الناس.

۳۹۲ شر الناس من يرى انه خيرهم

۳۹۳ شر الولاة من يخافه البريء .

صفحه	جمله
۳۹۳	شیئان لا یبلغ غایتهم: العلم والعقل.
۳۹۴	شیئان لا یعرف محلهم الامن فقدهما: الشباب والعافیه.

ص

۳۹۴	صمت الجاهل ستره.
۳۹۵	صمتك حتى تستنطق خیر من نطقك حتى تسكت.
۳۹۵	صواب الجاهل كالزلة من العاقل.

ض

۳۹۶	ضادوا القسوة بالرفقة.
۳۹۶	ضادوا الهوى بالعقل.
۳۹۷	ضرورات الاحوال تذلل رقاب الرجال.
۳۹۷	صیاع العقول فی طاب الفضول.

ط

۳۹۸	طاعة الجاهل تدل على الجهل.
۳۹۸	طالب الخیر من اللثام محروم.
۳۹۹	طوبى لمن اطاع ناصحا یهدیه وتجنب غاویا یردیه.

ظ

۳۹۹	ظلم الحق من نصر الباطن.
۴۰۰	ظن الانسان میزان عقله وفعله شاهد على اصله.
۴۰۰	ظن العاقل اصح من یقین الجاهل.

ع

- عجبت لغافل والموت حثيث في طلبه. ٤٠١
- عجبت للبخیل يستعجل بالفقر الذي منه هروب ويغتره الغنى الذي اياه طلب ٤٠١
- فيعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء.
- عجبت لمن عرف نفسه كيف يأنس بدار الفناء • عجبت لمن عرف ربه كيف لا يسعى بدار البقاء. ٤٠٢
- عجبت لمن نسي الموت وهو يرى من يموت. ٤٠٢
- عجبت لمن يتكلم في ما ان حكى عنه ضره وان لم يحك عنه لم ينفعه. ٤٠٣
- عجبت لمن يقنط ومعها النجاة وهو الاستغفار. ٤٠٣
- عداوة الاقارب امض من لسع العقارب. ٤٠٤
- عقول الفضلاء في اطراف اقلامهم. ٤٠٤
- علم لا يصلحك ضلال ٤٠٥
- على قدر الحياء تكون العفة. ٤٠٥
- على قدر الحمية تكون الشجاعة. ٤٠٦
- على قدر المؤنة تكون من الله المعونة. ٤٠٦
- على قدر المروءة تكون السخاوة ٤٠٧
- عليك بالسير في الضيق والبلاء. ٤٠٧
- عليكم بالتواصل و الموافقة و اياكم المقاطعة و المهاجرة. ٤٠٨
- عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من السرف واصح للمبدن واعون ٤٠٨
- على العبادة. ٤٠٨
- عند الامتحان يكرم الرجل اويهان. ٤٠٩
- عند انسداد الفرج تبدوا مطالع الفرج ٤٠٩

صفحه	جمله
٤١٠	عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو
٤١٠	عند زوال النعم يعرف الصديق من العدو .
٤١١	عند نزول الشدائد تظهر ضائل الانسان .
٤١١	عود الفرصة بعيد مر امها .
٤١٢	عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوبك ويقل مبغضوك .
٤١٢	عيبك مستورها اسعدك جدك .

غ

٤١٣	غارس شجرة الخير يجتنيها احلى ثمرة
٤١٣	غماض الصديق في الناس وفاض الكذب واستعمل العودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب .
٤١٤	غافض الفرصة عند امكانها فانك غير مدر كها عند فوتها .
٤١٤	غاية الجود بذل الموجود .
٤١٥	غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه .
٤١٥	غاية العقل الاعتراف بالجهل .
٤١٦	غنا العاقل بعلمه ؛ غنا الجاهل بماله .

ف

٤١٦	فازمن اصلح عمل يومه و استدرك فوارط امسه .
٤١٧	فخر المرء بفضله لا باصله .
٤١٧	فروا كل الفرار من الفاجر الفاسق .
٤١٨	فضل الرجل يعرف من قوله .
٤١٨	فكر المرء مرآة تربيته حسن عمله من قبحه .
٤١٩	فكر ثم تكلم تسلم من الزلل .

۴۱۹. فی تصاریف الاحوال يعرف جواهر الرجال.

۴۲۰. فی سعة الاخلاق كنوز الارزاق.

ق

۴۲۰. قدرتك على نفسك افضل القدرة وامرتك عليها خير الامرة.

قد كان صاحبكم هذا يسافر فان قدم عليكم فعدوه في بعض سفرائه والا

۴۲۱. فقدمتم اليه.

۴۲۱. قديزل الحكيم؛ قديزهق الحليم.

۴۲۲. قديكبو الجواد.

۴۲۲. قلوب الرعية خزائن ملكها فما اودعها من عدل او جور وجده.

۴۲۳. قليل الحق يدفع كثير الباطل كما ان القليل من النار يحرق كثير الحطب.

ك

۴۲۳. كثرة الدين يصير الصادق كاذبا.

۴۲۴. كثرة المال تفسد القلوب وتنشئ الذنوب.

۴۲۴. كثرة الهذر تمل الجليس.

۴۲۵. كثرة ضحك الرجل تذهب وقاره.

۴۲۵. كفى بالمرء كيمسا ان يعرف معائبه.

۴۲۶. كل شيء يعز حين ينزرا لا العلم فانه يعز حين يعز.

۴۲۶. كل شيء يحتاج الى العقل والعقل يحتاج الى الادب.

۴۲۷. كل عاقل مغموم؛ كل عارف مغموم.

۴۲۷. كل ماض فكان لم يكن؛ كل آت فكان قد كان.

۴۲۸. كلما قاربت اجلا فاحسن عملا.

۴۲۸. كلما كثر خزان الاسرار كثر ضياعها.

صفحہ	جملہ
۴۲۹	کل لا ینفع یضرو الدنیا مع حلالاتہا تمر .
۴۲۹	کل یحصد ما زرع و یجزی بما صنع .
۴۳۰	کما ان الصدا یا یا کل الحدید حتی یفنیہ کذلک الحسد یکمد الجسد .
۴۳۰	کما تدرین تدان ؛ کما تعین تعان .
۴۳۱	کم من انسان اہلکک لسان .
۴۳۱	کم من ذلیل اعزہ عقلہ ؛ کم من عزیز اذلہ جہلہ
۴۳۲	کم من عقل اسیر عند ہوی امیر .
۴۳۲	کم من غنی یتسغنی عنہ ؛ کم من فقیر یفتقر الیہ .
۴۳۳	کم من وضع رفعہ حسن خلقہ ؛ کم من رذیع وضعہ قبیح خرقہ .
۴۳۳	کن بالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا .
۴۳۴	کن جوادا موثرا او مقتصدا مقدر ا و ایاک ان تكون الثالث .
۳۳۴	کن حلوا الصبر عند مر الامر .
۴۳۵	کن زاهدا فیما یرغب فیہ الجہول .
۴۳۵	کن سمحا ولا تکن مبذرا .
۴۳۶	کن فی الشدائد صبورا و فی الزلازل وقورا .
۴۳۶	کن کالنحل ان اکلت اکلت طیبا وان وضعت وضعت طیبا وان وقعت علی عود لم تکسره .
۴۳۶	کن لدنیاک کأنک تمیش اہدا و کن لاخر تک کأنک تموت غدا .
۴۳۷	کن لینا من غیر ضعف شدیدا من غیر عنف .
۴۳۸	کن وصی نفسک وافعل فی مالک ما تحب ان یفعلہ فیہ غیرک .
۴۳۸	کیف تبقی فی حالتک والدھر مسرع فی احوالتک ؟
۴۳۹	کیف تفرح بعمر تنقصہ الساعات ؟
۴۳۹	کیف یانس باللہ من لا یتوحش من الخلق ؟

صفحه	جمله
۴۴۰	كيف يعرف غيره من يجهل نفسه؟
۴۴۰	كيف يهتدى الضليل مع غفلة الدليل؟
۴۴۱	كيف يهتدى غيره من يضل نفسه؟
	ل
۴۴۱	لا اشجع من برىء.
۴۴۲	لا تأس على ما فات ولا تفرح بما هوأت.
۴۴۲	لا تأمن مجالس الاشرار غوايل البلاء.
۴۴۳	لا تتخذن عدو صديقك صديقا.
۴۴۳	لا تتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعا.
۴۴۴	لا تثقن بعهد من لا دين له؛ لا تمنحن وذك من لا وفاء له.
۴۴۴	لا تحدث بما تخاف تكذبيه.
۴۴۵	لا تخافوا ظلم ربكم ولكن تخافوا ظلم انفسكم.
۴۴۵	لا تخف الاذنبك ولا ترج الاربك.
۴۴۶	لا تستحيى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه.
۴۴۶	لا تستصغرن عدوا وان ضعف.
۴۴۷	لا تستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم كمثل النار كثيرها يحرق وقليلها ينفع.
۴۴۷	لا تسرعن الى ارفع موضع فى المجلس.
۴۴۸	لا تسرعن الى الغضب في تسلط عليك بالعادة.
۴۴۸	لا تسمىء الملفظ وان ضاق عليك الجواب.
۴۴۹	لا تنسئ الى من احسن اليك فمن اساء الى من احسن اليه فقد منع الاحسان.
۴۴۹	لا تشر كن فى رأيك جبانا يضعفك عن الامر ويعظم عليك ما ليس بعظيم.
۴۵۰	لا تشعر قلبك اللهم على ما فات في شغلك عن الاستعداد لما هوأت.

- ٤٥٠ لا تصحب من يحفظ مساويك وينسى فضائلك.
- ٤٥١ لا تصحب ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك.
- ٤٥١ لا تصدق من يقابل صدقك بتكذيبه.
- ٤٥٢ لا تضمن مالا تقدر على القيام به.
- ٤٥٢ لا تضعن حق اخيك اتكالا على ما بينك وبينه فليس هولك باخ ما وضعت حقه.
- ٤٥٣ لا تعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما المعفو وموضعا.
- ٤٥٣ لا تعادوا في ما لا تعرفون فان اكثر العلم فيما لا تعرفون.
- ٤٥٤ لا تعدما تعجز عن الوفاء به.
- ٤٥٤ لا تعدن غنيا من لم يرزق من ماله.
- ٤٥٥ لا تكن قويا على ضعيف؛ لا تؤثر دنيا على شريف.
- ٤٥٥ لا تغالب من لا تقدر على رفعه.
- ٤٥٦ لا تغبرن بمجاملة العدو فانه كالماء و ان اطيل استخانه بالنار لم ينفع من اطفائها.
- ٤٥٦ لا تغتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء.
- ٤٥٧ لا تغلق بابا يعجزك افتتاحه.
- ٤٥٧ لا تفرح بسقطه غيرك فانك لا تدري ما يحدث بك الزمان.
- ٤٥٨ لا تقولن ما تسؤك جوابه.
- ٤٥٨ لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات.
- ٤٥٩ لا تلبس بالسطن في وقت اضطراب الامور عليه فان البحر لا يكد يسلم راكبه مع سكونه فكيف لا يهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه.
- ٤٥٩ لا تنال الصحة الا بالحمية.
- ٤٦٠ لا تنظر الى من قال و انظر الى ما قال.
- ٤٦٠ لا تؤتى البيوت الامن ابوابها ومن اتاها من غير ابوابها كان سارقا.

- لاتوخر انقاله المحتاج الى غد فانك لاتدرى ما يعرض لك وله فى غدك ... ٤٦١
- لاحلل كالا داب ... ٤٦١
- لاخير فى السكوت عن الحق كما انه لاخير فى القول بالباطل ... ٤٦٢
- لاخير فى قوم ليسوا بنا صحين ولا يخبون الناصحين ... ٤٦٢
- لا دواء لمشعوف بدائه؛ لاشفاء لمن كتم طبيبه دائه ... ٤٦٣
- لاذخر كالعلم ... ٤٦٣
- لاشياء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع قدرة ... ٤٦٤
- لا عقل مع الشهوة ... ٤٦٤
- لا عيش لسمىء الخلق ... ٤٦٥
- لا غناء كالقنوع ... ٤٦٥
- لا فقر لعاقل لا غناء لجاهل ... ٤٦٦
- لا يترك الناس شيئاً من دنياهم لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خير اعنه ... ٤٦٦
- لا يترك الناس شيئاً من دينهم لاصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم ما عاوضهم به ... ٤٦٧
- لا يحمد حامد الاربه؛ لا يلم لائم الانفسه ... ٤٦٧
- لا يحول الصديق الصدوق عن المودة وان جفى ... ٤٦٨
- لا يخلوا النفس من امل حتى تدخل فى الاجل ... ٤٦٨

م

- لا يدرك الله جل جلاله العميون بمشاهدة العيان لكن يدركه القلوب بحقايق الايمان ... ٤٦٩
- لا يستحيين احدكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم ... ٤٦٩
- لا يشبع المؤمن واخاء جائع ... ٤٧٠
- لا يصغر عندك الرأى الخطير اذا اناك به الرجل الحقيق ... ٤٧٠
- لا يعاب الرجل باخذ حقه وانما يعاب باخذ ما ليس له ... ٤٧١

- لا یکن المحسن والمسیء البیک سواء فان ذلك ینزهه المحسن فی الاحسان و
 ٤٧١ یتابع المسیء الی الاسائة.
- لا یكون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی غیبتہ ونکبتہ و وفاته .
 ٤٧٢
- لا ینبغی للمعاقل ان یقیم عاى الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا .
 ٤٧٢
- لا ینجع تدبیر من لا یطاع
 ٤٧٣
- لا ینصح اللئیم احدا الا عن رغبة اورهبة .
 ٤٧٣
- لا ینفع الایمان بغیر التقوی .
 ٤٧٤
- لا یواد الاشرار الا شباههم لا یصطنع اللئام الا امثالهم .
 ٤٧٤
- لذة الکرام فی الاطعام ؛ لذة اللئام فی الطعام .
 ٤٧٥
- لسان الجاهل مفتاح حنقه .
 ٤٧٥
- لسان العاقل وراء قلبه ؛ قلب الاحمق وراء لسانه .
 ٤٧٦
- لسان المرأی جمیل وفی قلبه الداء الدخیل .
 ٤٧٦
- لکل امرء فی ماله شریکان : الوارث والحوادث .
 ٤٧٧
- لکل حی موت ؛ لکل شیء فوت .
 ٤٧٧
- لکل شیء آفة وآفة الخیر قرین السوء .
 ٤٨٧
- لکما هم فرج ؛ لکل ضیق مخرج .
 ٤٧٨
- للاحمق مع کل قول یمین .
 ٤٧٩
- للانسان فزیلتان : عقل ومنطق ؛ فبالعقل یتستفید وبالمناطق ینفید .
 ٤٧٩
- للمحازم فی کل فعل فضل .
 ٤٨٠
- للسدائد تدخر الرجال .
 ٤٨٠
- للمظلم تبعات موبقات .
 ٤٨١
- لم ینذهب من مالک ما وقی عرضک .
 ٤٨١

صفحہ	جملہ
۴۸۲	لم یسد من افتقر اخوانه الى غیر فیه
۴۸۲	لم یضع من مالک ما قضی فرضک
۴۸۳	لم یضع شیء عن حسن الخلق
۴۸۳	لم یذل احد من الدنیا حبرة الا عقبته عبرة
۴۸۴	لن لمن غالظک فانه یوشک ان یلمین لک
۴۸۴	لن یتصل المرء بالخالق حتی ینقطع عن الخلق
۴۸۵	لوان الموت یشترى لا شتریه الا غنیاء
۴۸۵	لو تمیزت الاشیاء لکان الصدق مع الشجاعة وکان الجبن مع الکذب
۴۸۶	لو جرت الارزاق بالالباب والعقول لم تعش بهائم والاحمق
۴۸۶	لو صیبت الدنیا علی المنافق بجملتها حتی ان یخبئ ما خبئ
۴۸۷	لو عقل اهل الدنیا لخربة الدنیا
۴۸۷	لیس بلد احق بک من بلد خیر البلاد ما جملک
۴۸۸	لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المؤمن
۴۸۸	لیس لک باخ من احوجک الی خاکم ینیک و بینہ
۴۸۹	لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار

م

۴۸۹	ما احق العاقل ان یشغل له ساعة لا یشغله عنها شاغل یحساب فیها نفسه فینظر
	فیما اکتسب لها وعلیها فی لیلها ونهارها!
۴۹۰	ما اختلف دعوتان الا کانت احدهما ضلالة
۴۹۰	ما اخذ الله علی اهل الجهد ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا
۴۹۱	ما اسرع الساعات فی الايام واسرع الايام فی الشهور واسرع الشهور فی السنين
	فی السنة واسرع السنة فی هدم العمر!

	ما اعظم اللهم ما نرى من خلقك واصغر عظيمه في جنب ما غاب
٤٩١	عنا من قدرتك
٤٩٢	ما افقر من ملك فهما
٤٩٢	ما اقبح بالانسان ان يكون ذا وجهين !
٤٩٣	ما اكثر العبر وما اقل الاستعبار !
٤٩٣	ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة ؟
٤٩٤	ما انكرت الله منذ عرفته .
٤٩٤	ما احسن الدول مثل العدل .
٤٩٥	ما دح الرجل بما ليس فيه مستهزئ به .
٤٩٥	ما ضل من استشار
٤٩٦	ما قسم الله بين عباده افضل من العقل .
٤٩٦	ما كل رام يصيب
٤٩٧	ما لابن آدم والفخر واوله نطفة و آخره جيفة لا يرزق نفسه ولا يدفع حتفه
٤٩٧	مثل الدنيا كظلك ان وقفت وقف وان طلبته بعد .
٤٩٨	مذيع القاحشة كفاعلها ؛ مستمع الغيبة كفائلها .
٤٩٨	مرارة الصبر يشمر الظفر .
	مسكين ابن آدم مكتوم الاجل مكنون العلل تؤلمه البقرة ونفتنه
٤٩٩	العرقه وتقلته الشارقة .
٤٩٩	مصاحب الدنيا هدف للنوائب و الغير
٥٠٠	مصاحبة الجاهل شوم .
٥٠٠	من آمن خائفا آمنه الله من عقابه

صفحه	جمله
۵۰۱	من ابان عيبك فهو ودودك؛ من سائر عيبك فهو عدوك.
۵۰۱	من ابصر زلته صغرت عنده زلة غيره.
۵۰۲	من اتخذ الحق لجاما اتخذ الناس اماما.
۵۰۲	من اتعب نفسه في ما لا ينفعه وقع فيما يضره.
۵۰۳	من اتقى قلبه لم يدخله الحسد.
۵۰۳	من اجترى على السلطان فقد تعرض للهوان.
۵۰۴	من احب شيئا الهج بذكره.
۵۰۴	من احبك نهاك.
۵۰۵	من اخطأ سبهم المنية قيده الهرم.
۵۰۵	من استدام قرع الباب ولج ولج.
۵۰۶	من استرشد غويا ضل؛ من استنجد ذليلا ذل.
۵۰۶	من استعان بالله اعانه.
۵۰۷	من استعمل الرفق لان له الشدائد.
۵۰۷	من استغنى عن الناس اغناه الله.
۵۰۸	من استقبل الامور ابصر؛ من استدير الامور تحير.
۵۰۸	من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء.
۵۰۹	من استنصحك فلا تغش؛ من وعظك فلا توحشه.
۵۰۹	من اشتغل بالفضول فاتته مهمة المأمول.
۵۱۰	من اشرف افعال الكريم تغافلته عما يعلم.
۵۱۰	من اشفق على نفسه لم يظلم غيره.
۵۱۱	من اطاع التواني احاطت به الندامة.
۵۱۱	من اطاع ربه ملك؛ من اطاع هوا هلك.
۵۱۲	من طرح الحقد استراح قلبه ولبه.

فهرست جمله ها:

جمله	صفحه
من اظهر فقر اذل قدره.	۵۱۲
من اعزل سلم.	۵۱۳
من اعجسته ارائه غلبته اعدائه.	۵۱۳
من اعظم الفجائع اضاعه الصنائع.	۵۱۴
من اعظم المكر تحسين الشر.	۵۱۴
من اعظم مصائب الاختيار حاجتهم الى مداراة الاشرار.	۵۱۵
من افحش الخيانة خيانة الودائع.	۵۱۵
من افشى سرك ضيع امرك.	۵۱۶
من افضل المكارم تحمل المغارم واقراء الضيوف.	۵۱۶
من افضل النصيح الاشارة بالصلح.	۵۱۷
من افضل الورع ان لا تعتمد في خلوتك ما تستخفى من اظهاره في علانيتك.	۵۱۷
من اقمح المذام مدح اللئام.	۵۱۸
من اقل الاسترسال لملم؛ من اكثر الاسترسال ندم.	۵۱۸
من اكتمى بالتلويح استغنى عن التصريح.	۵۱۹
من اكتمى باليسير استغنى عن الكثير.	۵۱۹
من اكرم نفسه اهانتته.	۵۲۰
من الموانى يمولد الكسل.	۵۲۰
من الحكمة طاعتك لمن فوقك واجلالك من في طبقتك وانصافك من دونك.	۵۲۱
من السعادة التوفيق لصالح الاعمال.	۵۲۲
من المروءة ان يمدل الرجل بماله ويعصون عرضه.	۵۲۲
من امات شهوته احيى مروته؛ من كثرت شهوته ثقلت مؤنته.	۵۲۲
من امارات الاحمق كثرة تآونه.	۵۲۳
من يدخل بماله على نفسه خازنه على بعل عرسه.	۵۲۳

صفحه	جمله
۵۲۴	من بذل ماله جل؛ من بذل عرضه ذل.
۵۲۴	من بصرک عیبک فقد نصحتک؛ من مدحتک فقد ذبحک.
۵۲۵	من بلغ غایة ما یحب فلیتوقع غایة ما یرک.
۵۲۵	من تاب فقد اناب.
۵۲۶	من تاجرک بالنصح فقد اجزل للک الربح.
۵۲۶	من تتبع خفیات العیوب حرم مودات القلوب
۵۲۷	من ترقب الموت سارع الی الخیرات.
۵۲۷	من تمام العروة ان تنسی الحق الذی لک وتذکر الحق الذی علیک.
۵۲۸	من توفیق الرجل اکتسابه المال من حله.
۵۲۸	من قورقور؛ من تکبر حقیر.
۵۲۹	من توفی سلم؛ من تهور ندم
۵۲۹	من جار فی ملکته؛ تمنی الناس هلمکته .
۵۳۰	من جار قصم عمره .
۵۳۰	من جانب الاخوان علی کل ذنب قل اصدقاؤه
۵۳۱	من جهل موضع قدمه ذل .
۵۳۱	من حسنت سریرته لم یخف احدا؛ من ساءت سریرته لم یأمن ابدا.
۵۳۲	من حسن بالناس حاز منهم المحبة
۵۳۲	من حفر بئر لأخیه وقع فیه .
۵۳۳	من حقارة الدنیا عند الله ان لا ینال سالدیه الا بترکها
۵۳۳	من حق الراعی ان یتخار للمرعیة ما یتخاره لنفسه .
۵۳۴	من خاف سوطک تمنی موتک .
۵۳۴	من خالط السفهاء حقیر .

۵۳۵	من خان سلطانه بطل امانه .
۵۳۵	من خان وزیره فسد تدبیره .
۵۳۶	من دخل مداخل السوء اتهم .
۵۳۶	من ذکر الله ذكره .
۵۳۷	من زاعى الايتام روعى فى بنيہ .
۵۳۷	من رجاك فلا تخيب امله .
۵۳۸	من خبت عنصره ساء محضره .
۵۳۸	من خذل جنده نصر اضدادہ .
۵۳۹	من رضى بقسم الله لم يحزن على ما فاتہ .
۵۳۹	من غب فيك عند اقبالك زهد منك عند ابارك .
۵۴۰	من رغب فى نيل الدرجات العلى فليغلب الهوى .
۵۴۰	من رقى درجات الهم عظمتہ الامم .
۵۴۱	من ركب الباطل اذله من كبه .
۵۴۱	من زرع خيرا حصد اجرا .
۵۴۲	من ساءت سيرته سرت منيته ،
۵۴۲	من ساء خلقه ضاق رزقه من كرم خلقه اتسع رزقه .
۵۴۳	من سأل علم .
۵۴۳	من سأل فوق قدره استحق الحرمان .
۵۴۴	من سعى فى طلب السراب طال تعبہ و كثر عطشه .
۵۴۴	من صاحب العقلاء وفر .
۵۴۵	من صبر هانت مصيبتہ .
۵۴۵	من صدقت لهجته قويت حجته .
۵۴۶	من صدق مقاله زاد اجلاله .

جمله	صفحه
من صغیر الهمّة حسد الصديق على النعمة.	۵۴۶
من ضعف جده قوى ضده .	۵۴۷
من ضعف عن حمل سره كان عن سر غيره اضعف .	۵۴۷
من طال عمره فجع باحبابه .	۵۴۸
من طلب صديقا صادقا وافيّا طلب من لا يجده .	۵۴۸
من طلب عيدا وجده .	۵۴۹
من ظلم ظلم .	۵۴۹
من عادى الناس استثمر الندامة .	۵۵۰
من عاش مات .	۵۵۰
من عامل بالرفق غنم، من عامل بالعنف ندم.	۵۵۱
من عجل زل	۵۵۱
من عدل عن واضح المحجة غرق في اللجة.	۵۵۲
من عدل في سلطانه استغنى عن اخوانه .	۵۵۲
من عذب لسانه كثر اخوانه .	۵۵۳
من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد .	۵۵۳
من عرف الدنيا تزهد .	۵۵۴
من عرف الناس تفرد .	۵۵۴
من عرف الناس لم يعتمد عليهم .	۵۵۵
من عرف بالكذب قلت الثقة به.	۵۵۵
من عرف نفسه، فقد عرف ربه.	۵۵۶
من عصى الدنيا اطاعته .	۵۵۶
من عصى الدنيا اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته .	۵۵۷

صفحه	جمله
۵۵۷	من عظم صغار المصائب ابتلى بكبارها .
۵۵۸	من علامات الادبار مقارنة الارذال .
۵۵۸	من علامات الشقاء الاسائة الى الاختيار .
۵۵۹	من عمل بالحق، مال اليه الخلق .
۵۵۹	من غالب من فوقه قهر .
۵۶۰	من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح .
۵۶۰	من قال ما لا ينبغي سماع ما لا يشتهى .
۵۶۱	من قام بشرائط العبودية اهل للمعتق من قصر عن احكام الحرية اعيد الى الرق .
۵۶۱	من قبل عطائك فقد اعانك على الكرم .
۵۶۲	من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة .
۵۶۲	من قعد به حسبه نهض به ادبه .
۵۶۳	من قل اكلمه صفا فكره .
۵۶۳	من قلت تجربته خدع .
۵۶۴	من قنع غنى .
۵۶۴	من قوى هواه ضعف عزمه .
۵۶۵	من كانت له فكرة فله فى كلشى عبرة .
۵۶۵	من كتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .
۵۶۶	من كتم علما فكانه جاهل .
۵۶۶	من كشرت نعم الله عليه كشرت حوائج الناس اليه فان قام فيها بما اوجب الله فقد عرضها للدوام وان منع ما اوجب الله فيها فقد عرضها للزوال .
۵۶۷	من كثر لهواه قل عقله .
۵۶۷	من كثر نفاقه لم يعرف وفاقه .

صفحه	جمله
۵۶۸	من کثر هزله بطل جده .
۵۶۸	من لادين له لا مروة له .
۵۶۹	من ليس الكبر والسرف خلع الفضل والشرف .
۵۶۹	من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به .
۵۷۰	من لم يتعلم فى الصغر لم يتقدم فى الكبر .
۵۷۰	من لم يتعلم لم يعلم .
۵۷۱	من لم يرحم لم يرحم .
۵۷۱	من لم يصبر على مضض التعليم بقى فى ذل الجهل .
۵۷۲	من لم يصبر على مضض الحمية طال سقمه .
۵۷۲	من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره .
۵۷۳	من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم .
۵۷۳	من لم ينفعك حيوته فعدّه فى الموتى
۵۷۴	من مدحك بما ليس فيك فهو خليق بان يذمك بما ليس فيك .
۵۷۴	من مدحك غير صنيعة فلا تامن ذمه من غير قطيعة .
۵۷۵	من ملك نفسه على امره ؛ من ملكته نفسه قل قدره .
۵۷۵	من منع العطاء منع الثنا .
۵۷۶	من مهانة الكذاب جوده باليمين بغير مستحلف .
۵۷۶	من نظر فى العواقب سلم من النوائب .
	من وجد دوردا عذبا يرتوى منه فلا يغتمه يوشك ان يظماً
۵۷۷	ويطلبه فلا يجده .
۵۷۷	من وضعته دنائة اذ به لم يعلوه شرف حسبه
۵۷۸	من يصبر يظفر .
۵۷۸	من يعط باليد القصيرة يعط باليد النارية .

صفحه	جمله
۵۷۹	موت الولد قاصمة الظهر .
۵۷۹	موت وحى خير من عيش شقى .

ن

۵۸۰	نزول القدر يعمى البصر .
۵۸۰	نزّه نفسك عن كل دنية وان ساقطك الى الرغائب .
۵۸۱	نصحتك بين الملاء تفريع .
۵۸۱	نعم الجهال كروضة على مزبلة .
۵۸۲	نفس المرء خطاه الى اجله .

و

۵۸۲	واضع معروفه فى غير مستحقه مضيع له .
۵۸۳	والد السوء يعر السلف ويفسد الخلف .
۵۷۳	والله لئن فررتن من سيف العاجلة لانسلموا من سيوف الاخرة .
۵۸۴	وجدت المسالمة مالم يكن وهن فى الاسلام انجع من القتال .
۵۸۴	وحدة الدرء خير لدمن قرين السوء .
۵۸۵	وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الائمة .
۵۸۵	وعدا الكريم نقد .
۵۸۶	وقاحة الرجل تشينه .
۵۸۶	ولاة الجور شرار الامة واعداء الائمة .
۵۸۷	ولد السوء يهدم الشرف ويشين السلف .
۵۸۷	ولوع النفس بالمذات يغوى ويردى .
۵۸۸	وهيئات لولا التقى لكنت ادهى العرب .

ی

- یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل ولا یتظرف فیه الا
الفاجرو لا یضعف فیه الا المنصف . ۵۸۸
- یا دنیا، غری غیری؛ لاحاجة لی فیک. قد طلقک ثلثا لارجعة لی فیه
یا عبدالله لا تعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفور له ولا تامن . ۵۸۹
- علی نفسک صغیر معصية فلعلک معذب علیها . ۵۸۹
- یا عیبدالدنیا والعالمین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون وتشترون و
فی اللیل علی فراشکم تتقلبون وتنامون وفيما بین ذلك عن الآخرة . ۵۹۰
- تغفلون وبالعمل تسوفون فمتی تفکرون فی الارشاد وتقدمون الزاد و
متی تهتمون بامر المعاد؟
- یبلغ الصادق بصدقه ما یبلغه الکاذب باحتیاله . ۵۹۰
- یحْتَاج ذوی النائل الی السائل . ۵۹۱
- یستدل علی الادبار باربعة: سوء التدبیر و قبح التبیذ و قلة الاعتبار
و کثرة الاغترار . ۵۹۱
- یستدل علی زوال الدول باربعة: تضییع الاصول و التمسک بالفروع
و تقدم الاراذل و تاخر الافاضل . ۵۹۲
- یسروا ولا تعسروا و اخفوا ولا تمقلوا . ۵۹۲
- یسیر الامر یوجب کثیر العمل . ۵۹۳
- یسیر الدنیا یکفی و کثیرها یردی . ۵۹۳
- یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی . ۵۹۴
- یشغیک من حاسدک انه یغتاظ عند سرورک . ۵۹۴
- یقبح علی الرجل ان ینکر علی الناس منکرات و یشهیم عن رذائل و
سیئات و اذا خلا بنفسه ارتکبها و لا یتنکف من فعلها . ۵۹۵

صفحه	جمله
۵۹۵	يكتسب الصادق بصدقه ثلثا: حسن الثقة به والمحبّة له والمهابّة منه.
۵۹۶	يكرم السلطان لسلطانه والعالم لعلمه والمعروف لمعروفه والكبير لسنه.
۵۹۶	يمتحن الرجل بفعله لا بقوله.
۵۹۷	ينام الرجل على الشكل ولا ينام على الظالم.
۵۹۷	ينبىء عن قيمة كل امرء علمه وعقله.
۵۹۸	ينبغي ان يكون افعال الرجل احسن من اقواله ولا تكون اقواله احسن من افعاله
۵۹۸	ينبغي ان يتداوى المرء من ادواء الدنيا كما يتداوى ذو العلة و يحتمى من شهواتها كما يحتمى المريض.
۵۹۹	ينبغي للعاقل ان يخاطب الجاهل مخاطبة الطبيب المريض.
۵۹۹	ينبغي لمن رضى بقضاء الله سبحانه ان يتوكل عليه.
۶۰۰	ينبغي لمن عرف الزمان ان لا يأمن صروفه والغير.
۶۰۰	ينبغي لمن عرف الفجار ان لا يعمل عملهم.
۶۰۱	ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يرغب فيما لديه.
۶۰۱	يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم.

فهرست موضوعات

بترتیب حروف الفبا

موضوع	صفحات
آبرو	۱۷۰ - ۱۷۱
آخرت	۱۱۰ - ۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۹۳ - ۲۰۱ - ۲۸۶ - ۳۴۲ - ۳۵۵ -
آدمی	۴۹۹
آرزو	۵۳ - ۱۴۳ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۳۰۴ - ۳۶۰ - ۳۷۳ - ۴۶۸
آزادی	۱۵۰ - ۵۶۱
آزمایش	۳۱۸ - ۳۷۴ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۹ - ۴۵۶
آفرینش	۴۹۱
آموزش	۴۷ - ۷۹ - ۱۲۸ - ۱۳۶ - ۱۶۶ - ۳۲۴ - ۴۹۰ - ۵۷۰ -
	۵۷۱
آمیزش	۲۱۹ - ۳۴۰ - ۴۴۷ - ۵۱۸ - ۵۳۴
آینده	۴۲۷ - ۴۴۲ - ۴۵۰
اجتماع	۲۶۹
اختلاف	۴۹۰
احتیاج	۴۰۶
احتکار	۲۴۳
احسان	۴۹ - ۱۴۱ - ۲۳۵ - ۵۳۷ («بخشش» و «نیکوکاری» را نیز
	ببینید .)
ادب	۱۳۶ - ۱۴۲ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۳۲۷ - ۳۳۸ - ۴۲۶ - ۴۴۷ -
	۴۶۱ - ۵۶۲

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
ارشاد	۲۲۶
استغفار	۴۰۳ («توبه» و «پوزش» را نیز ببینید .)
اسراف	۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۸۰ - ۴۳۵ - ۵۶۹ - ۵۹۱
اصلاح	۳۲۱
اصلاح نفس	۳۸ - ۱۲۰ - ۱۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۰
اصل و نسب	۴۱۷
اعتراف	۳۸۵ - ۴۱۵ - ۴۶۹
انتماد	۳ - ۷۸ - ۱۳۵ - ۴۴۴
اعمال قدرت	۱۳۲
افزون طلبی	۳۹۷ - ۵۴۳ («حرص» و «طمع» را نیز ببینید .)
اقتصاد	(به واژه «میانہ روی» رجوع فرمائید)
امانت	۱۴۳ - ۲۲۱
امتحان	(رجوع شود به «آزمایش»)
امساک	۲۷۵
امید	۱۹۴ - ۴۴۵
انتقام	۴۴
اندیشه	۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۷۰ - ۳۱۳ - ۴۱۸ - ۴۸۹ - ۵۶۵
انصاف	۱۴۴ - ۳۷۶ (به واژه «عدالت» نیز رجوع فرمائید .)
ایمان	۵۵ - ۲۴۴ - ۲۷۴ (به «دین» و «دینداری» نیز رجوع فرمائید)
ایمنی	۲۴۳ - ۴۷۲
باطل	۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲ - ۵۴۱
بخت	۷۰ (به «خوشبختی» و «بدبختی» نیز رجوع فرمائید .)
بخشش	۳ - ۱۳۷ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ - ۲۸۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۸ - ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۵۶۱ - ۵۷۵ - ۵۹۱
بخل	۱۷ - ۵۶ - ۳۳۶ - ۴۰۱ - ۵۲۳

۲۸۹	بداندیشی
۱۵ - ۱۷۳ - ۳۲۷ - ۵۳۹ - ۵۴۷	بدبختی
۵۲۲	بدخواهی
۲۳ - ۲۱۲ - ۳۲۶ - ۴۶۵ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۲	بدخوئی
۵۴	بددلی
۴۳۳	بدرفتاری
۱۹۱ - ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۲۳ - ۱۰۷ - ۹۷ - ۱۳ - ۸ - ۷ - ۲	بدکاری
۲۱۳ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۲۱ - ۳۹۸ - ۴۱۷ - ۴۳۳ - ۴۴۲ - ۴۷۱ - ۴۷۴ - ۴۹۸	
۳۸۴ - ۳۶	بدگمانی
۷۲	بدگوهری
۱۱ - ۳۹۰ - ۴۴۹ - ۵۵۸	بدی
۱۴ - ۲۲۷ - ۳۶۰	برادری
۴۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰ - ۱۷۷ - ۲۰۱ - ۲۴۷ - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۳۰۵ - ۳۲۹ - ۴۶۴	بردباری
(واژه «صبر» را نیز ببینید .)	
۷۱ - ۲۶۱ - ۳۵۶	بزرگی
۱۸۴ - ۲۳۲ - ۲۴۶ - ۵۰۲ - ۵۴۴	بطالت
۵۴ - (واژه های «سختی» و «بدبختی» و «بیچیزی» را نیز ببینید.)	بلا
۵۶۱	بندگی
۲۶۱ - ۲۲۲	بهشت
۴۳۶ - ۲۵۹	بی آزاری
۵۲۹	بی پروائی
۱۷۶ - ۲۳۰ - ۲۸۳	بیتابی
۵۴ - ۹۰ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۴۰ - ۴۳۲ - ۴۵۶	بیچیزی
(رجوع شود به «بیشرمی»)	بی حیائی
۱۷ - ۷۷ - ۸۳ - ۹۷ - ۱۲۲ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۵۴ - ۲۳۹	بیخردی
۲۵۱ - ۳۰۷ - ۳۲۲ - ۴۰۰ - ۴۷۶ - ۴۹۷ - ۵۲۳	
۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۶۳	بیداری
۲۶۸ - ۳۰۸ - ۵۸۶	بیشرمی

موضوع	صفحات
بیکاری	۲۴۶
بیگناهی	۴۴۱ - ۳۶۷
بیماری	۵۴ - ۲۵۷ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۶۴ - ۴۶۳ - ۵۶۵
بینش	۳۵۷ - ۲۴۰
بی نیازی	۵۰۷ - ۲۹۰
پاداش	۳۰ - ۳۵ - ۲۴۶ - ۲۷۴ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۳ - ۴۶۶ - ۴۶۷
	۴۸۹
پارسانى	۳۵۲ (به واژه «پرهیزگاری» نیز مراجعه فرمائید)
پاکدامنى	۸۲ - ۲۲۱ - ۲۶۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷۵ - ۴۰۵
پاکدلى	۱۲ - ۳۴ - ۵۵ - ۱۵۸ - ۲۴۹ - ۵۰۳
پدر	۵۸۳
پدر و مادر	۳۱۵ - ۳۲۶
پر خورى	(رجوع شود به واژه «شکم پرستى»)
پرده درى	۲۹۷
پر شش	۳۸۳ - ۵۴۳
پر گوئى	۱ - ۲۱۶ - ۴۲۴
پرهيز	۴۱۷ - ۴۵۹ - ۵۷۲
پرهيز گارى	۵ - ۴۹ - ۵۹ - ۶۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۵۰ - ۳۲۷ - ۳۵۷ - ۳۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۷ - ۵۸۸
پس اندازى	۱۲۰
پستى	۲۵۸ - ۵۷۷ (واژه «فرومایگی» را نیز ببینید.)
پشیدمانى	۲۵ - ۱۰۴ - ۱۳۴
پند	۳۲ - ۲۶۰ - ۳۳۲ - ۴۷۳ - ۵۰۹ - ۵۲۶ - ۵۶۵ - ۵۸۱
پوزش	۱۶ - ۴۵ - ۳۸۵ - ۳۹۱
پیروزی	۱۴۷ - ۱۵۹ - ۲۴۵
پیری	۱۲۷ - ۳۱۹ - ۳۳۲ - ۵۰۵
پیوستگى	۴۰۸
تأنى	۱۶۵
تجربه	۸۴ - ۹۵ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۵۶۳

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
تدبیر	۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۷۰ - ۲۳۵ - ۳۲۰ - ۳۳۸ - ۴۷۳ - ۵۹۱
تقدیر	۲۷ - ۱۲۹ - ۲۳۷ - ۵۸۰
قرس	۶۷ - ۷۱ - ۱۲۲ - ۲۷۲ - ۳۴۳ - ۴۴۵ - ۴۷۲ - ۴۴۹
قرک تمنا	۱۱۱ - ۱۹۶ - ۲۰۳
تسلط بنفس	۱۹ - ۴۱ - ۴۶ - ۴۹ - ۱۰۷ - ۱۶۴ - ۲۵۷ - ۲۶۵ - ۴۲۰ - ۵۴۰ - ۵۷۵
تسلیم	۱۵۳ - ۲۲۵ - ۲۸۵
تصادف	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۴۲۱
تفرقه	۲۶۹ - ۲۹۷ - ۴۰۸
تکبر	۶۰ - ۱۱۳ - ۱۳۹ - ۱۸۵ - ۲۴۵ - ۲۶۶ - ۳۲۲ - ۴۹۷ - ۵۲۸ - ۵۶۹
تکلفات	۲۰۹
تلون	۵۲۳
تندرستی	۵۵ - ۷۳ - ۳۱۲ - ۳۹۴ - ۴۵۹
تنک چشمی	۲۲ - ۲۲۲
تنهائی	۵۵۴ - ۵۸۴
تواضع	۶۱ - ۱۴۶ - ۲۴۵
توانائی	۲۶ - ۴۳ - ۴۴
توبه	۴۳ - ۲۴۴ - ۳۸۵ - ۵۲۵
توکل	۱۲۱
ثواب	۳۸۶
ثروت	۳۲ - ۵۵ - ۹۶ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۴۲۴ - ۴۳۲ - ۴۳۸ - ۴۵۴ - ۴۷۷ - ۵۶۶
جاه طلبی	۱۱۴
جبران مافات	۴۱۶
جدائی	۳۶۸
جنگ	۳۰ - ۳۶۲ - ۵۵۹ - ۵۸۳ - ۵۸۴
جوانی	۳۰۶ - ۳۹۴

جوانمردی ۹۳ - ۱۲۵ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۴۷۵ - ۵۸۵	
جهاد ۳۷۶ - (واژه‌های «جنگ» و «فرار از جنگ» را نیز ببینید .)	
چاپلوسی ۶ - ۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۹۳ - ۳۸۸ - ۴۵۶ - ۵۷۴	
چشم ۲۵۴	
چشم‌پوشی ۵۱۰	
حرص ۵۰ - ۱۱۹ - ۱۸۴ - ۱۹۵ - ۲۲۲ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۶۷	
۲۸۷ - ۲۹۴	
حسادت ۵۱ - ۵۶ - ۶۵ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۷۹ - ۳۰۷ - ۳۲۶ - ۳۸۱	
۳۸۷ - ۴۳۰ - ۵۰۳ - ۵۴۶	
حسن ظن ۳۴۰ - ۵۳۲	
حق ۴۱ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۸۹ - ۳۲۶ - ۳۷۲ - ۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲	
۴۷۱ - ۵۰۲ - ۵۲۷ - ۵۵۹	
حق‌شناسی ۴۰ - ۴۵۲ - ۵۲۷	
حمایت حیوانات ۲۹	
حوادث ۴۵۷ - ۴۷۷ - ۵۲۵	
حیا (واژه «شرم» را ببینید .)	
حیله‌گری ۲۵۸ - ۲۹۶	
خاموشی ۱۳ - ۳۳ - ۷۵ - ۱۵۴ - ۲۶۸ - ۲۸۵ - ۳۱۲ - ۳۲۰ - ۳۶۱	
۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۶۲	
خداپرستی ۴ - ۸۲ - ۱۱۹ - ۱۸۷ - ۳۱۹ - ۴۳۹ - ۴۶۹ - ۴۸۴ - ۵۰۶	
خداترسی ۲۴۸ - ۳۳۰ - ۳۴۴ - ۳۹۲	
خداشناسی ۴۰۲ - ۴۹۴ - ۵۵۶	
خرد ۲۷ - ۵۵ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۶۵ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲	
۲۷۰ - ۲۸۹ - ۳۲۹ - ۳۹۳ - ۴۱۵ - ۴۶۴ - ۴۷۹ - ۴۶۸ - ۴۸۷ - ۴۹۶	
خردمندی ۷۷ - ۹۷ - ۱۰۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۲۲۸ - ۲۵۱	
۳۱۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۰ - ۴۲۷ - ۴۳۱ - ۴۶۶ - ۴۷۶ - ۴۸۹ - ۵۲۱	
خشم ۴۳ - ۶۴ - ۸۸ - ۲۱۲ - ۲۸۴ - ۲۹۳ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۴۴۸	

صنجات

موضوع

خطر	۳۲۵
خلوص	۳۷۰
خنده	۴۲۵
خواری	۳۷۹
خواهش	۱۰۰ - ۱۴۸ - ۵۱۲ - ۵۴۳
خودبینی	۱۴ - ۳۰۴ - ۳۸۲
خودپسندی	۷۰ - ۲۹۳ - ۳۹۲
خودرأیی	۹۹ - ۵۱۳
خودستانی	۱۰۷ - ۵۲۰
خودشناسی	۱۶۰ - ۴۰۲ - ۴۲۵ - ۴۴۰ - ۵۰۱ - ۵۵۶
خوراک	۴۰۸ - (به واژه‌های «شکم‌پرستی» و «کم‌خوردن» نیز رجوع فرمائید.)
خوشبختی	۵ - ۶۹ - ۱۵۲ - ۱۷۳ - ۴۱۲ - ۵۲۱ - ۵۳۹
خوشخوئی	۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۲۲۱ - ۴۲۰ - ۴۳۳ - ۴۸۳ - ۵۳۱ - ۵۴۲
خوشروئی	۵۷ - ۱۴۳ - ۱۴۵
خویشاوندی	۳۶۶ - ۴۰۴
خویشتن‌داری	۵۲۹
خیانت	۲۵ - ۷۳ - ۸۷ - ۱۰۰ - ۱۳۵ - ۵۱۵ - ۵۳۵
خیرخواهی	۳۹۹ - ۴۶۲ - ۵۱۷
دادگستری	(رجوع شود به «عدالت»)
دادرسی	۲۳ - ۲۷۵ - («عدالت» را نیز ببینید.)
دانائی	۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۳۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴
دانش	۳۷ - ۴۵ - ۶۵ - ۶۶ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
	۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۴۰ - ۲۵۳ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۷
	۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۲۶
	۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۵۶۶
دانشمندی	۲۲ - ۱۶۶ - ۳۷۷
داوری	۲۴۶ - ۴۸۹
درشتی	۲۹۴ - ۴۸۴
دروغ	۵ - ۹۲ - ۱۵۶ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۳۱۴

موضوع	صفحات
دروغگوئی	۶۸-۷۲-۷۴-۱۵۷-۱۷۸-۲۱۴-۴۸۵-۵۵۵-۵۷۶-۵۹۰
دستگیری	۱۵-۴۷ (به واژه‌های «احسان» و «نیکوکاری» و «نوع بروری» و «همدردی» نیز رجوع فرمائید.)
دشمنی	۶-۸-۳۹-۱۰۵-۱۳۵-۱۸۶-۲۰۷-۲۱۰-۳۴۲-۴۰۴-۴۱۰-۴۴۳-۴۴۶-۵۵۰
دعا	۱۹۸
دل	۹۱-۱۷۵
دلیری	۷۱-۱۷۷-۳۷۶-۴۰۶
دنیا	۶۹-۷۰-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۲۳-۱۵۱-۱۵۲-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۱-۲۳۷-۲۴۸-۲۵۶-۲۶۴-۲۶۵-۲۸۶-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۵۰-۳۵۱-۴۰۲-۴۲۹-۴۳۷-۴۳۸-۴۶۶-۴۶۷-۵۳۳-۵۵۴-۵۵۶-۵۵۷-۵۸۹-۵۹۰
دنیا دوستی	۱۸۷-۲۰۰-۲۲۰-۲۲۳-۲۷۹-۳۹۲
دودستگی	۵۴ (به واژه «تفرقه» نیز رجوع فرمائید.)
دوراندیشی	۶۳-۶۴-۸۳-۱۰۹-۱۴۹-۱۵۹-۱۸۲-۲۸۰-۲۸۱-۳۱۴-۳۳۰-۴۵۷-۴۵۹-۴۸۰-۵۷۶
دورروئی	۸۸-۱۹۰-۲۱۴-۴۷۶-۴۸۶-۴۹۲-۵۶۷
دوستی	۶-۸-۳۴-۳۸-۵۲-۸۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۲۶-۱۳۵-۱۵۷-۱۸۶-۱۹۷-۲۱۰-۲۱۸-۲۳۴-۲۸۰-۲۸۱-۲۳۴-۲۸۰-۲۸۱-۲۹۰-۲۹۲-۳۴۴-۳۴۹-۳۶۰-۳۶۴-۳۸۸-۴۱۰-۴۴۳-۴۴۴-۴۵۲-۴۶۸-۴۷۲-۴۸۸-۵۰۴-۵۳۰-۵۴۸
دین	۲۳۷-۵۶۸
دینداری	۱۹۱-۲۵۹-۳۲۹-۳۵۲-۳۵۵-۴۴۴
ذم	۵۷۴
راز	۳۷۴-۳۸۲-۴۲۸-۵۱۶-۵۴۷
راستگوئی	۳۴-۷۲-۷۴-۱۵۶-۱۵۷-۲۲۰-۲۲۱-۲۴۹-۲۵۰-۳۱۵-۴۸۵-۵۴۵-۵۴۶-۵۹۰
راستی	۷۴

راهنمایی	۴۳۳-۴۴۰-۴۴۱
راه جوئی	۵۰۶
رای	۴۷۰ (به «مشورت» نیز رجوع فرمائید).
رحم	۵۷۱-۳۹۶
رستگاری	۴۱۶-۳۲۹-۲۸۰
رضا	۵۳۹-۱۹۳
روزگار	۱۱۲
روزی	۵۴۲-۴۸۶-۴۲۰-۲۳۸
ریاکاری	۳۷۰
زبان	۱۰-۱۲-۹۱-۹۵-۱۷۲-۱۷۵-۲۲۱-۲۷۸-۳۱۷-۳۳۷-۳۷۷-۴۳۱-۴۷۵-۴۷۹-۴۹۳-۵۵۳
زمانه	۵۸۸-۵۵۳-۴۱۳-۱۴۴-۱۳۱-۱۰۲
زن	۳۴۵-۳۲۸-۲۷۵-۲۱۷-۱۱۸-۵۰
زندگی	۵۷۹-۵۷۳-۴۳۷-۱۳۸-۲۰
زهد	۱۳۷
زیبائی	۳۷۵-۳۳۹
سازگاری	۱۰۶
سپاسگزاری	(به «شکرگزاری» رجوع فرمائید)
ستایش	۵۲۴-۵۱۸-۵۱۴-۴۶۷
ستم‌دیده	۱۸
ستمکاری	۵۷-۲-۱۱۵-۱۵۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۲۴-۲۷۴-۲۹۵
	۳۲۸-۳۵۸-۳۷۲-۳۸۱-۴۲۲-۴۵۵-۴۲۹-۵۳۰-۵۳۴
	۵۴۹-۵۵۰-۵۸۵-۵۸۶
ستیزه‌جوئی	۴۵۵
سخت‌اوت	(رجوع شود به واژه «بخشش»)
سختی	۵۵۷-۴۸۰-۴۵۶-۴۳۷-۴۱۱-۲۰۰
سخن	۱۰-۱۱-۲۱-۲۴-۹۴-۲۰۸-۲۸۵-۳۴۴-۳۶۳-۳۶۶
	۳۶۷-۴۱۸-۴۶۰-۵۵۳ (به واژه‌های «گفتار» و «زبان»
	نیز رجوع فرمائید).

صنجات

موضوع

- سختن چینی ۴۸ - ۲۱۵ - ۳۰۸
 سرزنش ۴۶۷
 سستی ۸۳ - ۵۱۱ - ۵۲۰
 سنگدلی ۳۹۶
 سردمندی ۴۲ - ۵۷۳
 سوگند ۴۷۹ - ۵۷۶
 سیاست ۳۲۹ - ۵۶۲
 شایستگی ۳۷۲ - ۴۷۱
 شتاب ۵۲ - ۸۱ - ۱۶۵ - ۲۹۵ - ۳۳۰ - ۴۲۱ - ۵۵۱
 شجاعت (رجوع شود به واژه «دلیری»)
 شرم ۲۶۸ - ۴۰۵ - ۴۱۵
 شک ۴۰
 شکرگزاری ۳۳ - ۴۷ - ۱۰۸ - ۲۲۹ - ۳۱۱
 شکم پرستی ۷ - ۲۱۱ - ۲۶۶ - ۳۱۶
 شکیبائی (به واژه «صبر» رجوع شود)
 شنوائی ۲۸ - ۳۳ - ۳۸۳
 شوخی ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۷۷ - ۵۶۸
 شهادت (شهید شدن) - ۱۰۸
 شهواترانی ۲۷ - ۱۳۳ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۲ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۵۱ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۴۶۴ - ۵۲۲ - ۵۶۷ - ۵۸۷ (واژه « هوای نفس » را نیز ببیند .)
 صبر ۱۰۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۰۰ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۸۳ - ۴۰۷ - ۴۳۴ - ۴۳۶
 ۴۹۸ - ۵۴۵ - ۵۷۸
 صدقه ۳۵۲ (« بخشش » را نیز ببینید)
 صلح ۳۷۹ - ۵۱۷ - ۵۸۴
 صله ارحام ۴۸ - ۱۴۰ (به واژه « خویشاوندی » نیز رجوع فرمائید .)
 طبیعت ۲۷۶

موضوع	صفحات
طمع	۸۰-۱۰۰-۱۰۹-۱۱۵-۱۳۹-۲۰۹-۲۵۰
(به « حرص » و « افزون طلبی » نیز مراجعه فرمائید.)	
طول عمر	۵۴۸
عادت	۷۸-۳۵
عبادت	۹۶-۱۵۸-۲۰۶-۲۲۳-۲۲۵-۲۳۹-۲۸۰-۲۹۲
	۳۴۶-۳۵۴-۵۱۱-۵۳۶
عبرت گرفتن	۱۸-۲۳-۲۱۸-۱۴۲-۱۶۰-۱۶۳-۲۸۲-۲۸۴
	۴۰۲-۴۲۱-۴۹۳-۵۶۵-۵۶۹-۵۹۱
عدالت	۹-۳۹-۸۱-۲۲۷-۳۷۲-۴۲۲-۴۸۸-۴۹۴-۵۵۲
عذرخواهی- (رجوع شود به « بوزش »)	
عفو	۱۶-۲۶-۳۵-۴۵-۸۳-۹۳-۲۵۲-۳۹۱-۴۵۳
عقل	(به « خرد » رجوع فرمائید.)
علم	(به « دانش » رجوع فرمائید)
عمل	(به « کردار » رجوع فرمائید.)
عمر	۱۹۸-۲۵۳-۳۳۲-۴۳۹-۴۹۱
عیب پوشی	۳۸۸-۵۰۱
عیب جوئی	۴۶-۲۱۹-۳۵۶-۳۹۰-۴۲۵-۵۰۱-۵۲۴-۵۲۶
	۵۴۹-۵۸۹
عیالباری	۳۲۷
غرور	(رجوع شود به « خود بینی »)
غفلت	۶۴-۱۰۴-۱۲۴-۲۰۹-۲۴۲-۲۶۳-۳۸۲-۴۰۱
غیبت	۲۹۶-۳۸۰
فتنه	۸۹
فرار از جنك	۳۰-۵۸۳
فراوانی	۳۸۹
فرزند	۵۷۹-۵۸۷
فرصت	۸۹-۹۰-۱۱۲-۲۰۴-۲۳۳-۲۵۴-۲۶۲-۲۶۳-۲۷۳
	۲۸۳-۳۰۶-۳۱۹-۳۷۳-۴۱۱-۴۱۴-۴۸۹

صفحات

موضوع

فرمانبرداری ۳۷ - ۲۲۷	
فرمانروائی ۳۴۸ - ۳۹۳ - ۴۲۲ - ۴۵۹ - ۴۸۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۳۳ - ۵۳۸ - ۵۶۲ - ۵۸۵	
فرومایگی ۱۳ - ۱۶ - ۹۳ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۷۱ - ۱۸۳ - ۲۹۱ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۷۸ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - (واژه)	
«پستی» را نیز ببینید .	
فرهنگ ۳۴۹ (به «دانش» و «آموزش» نیز رجوع فرمائید)	
فریب ۱۰۹ - ۲۱۰ - ۵۹۱	
فهم ۴۹۲	
قدرت (رجوع شود به «توانائی»)	
قدرداشناسی (رجوع شود به «حقیقت‌شناسی»)	
قرض ۳۲۷ - ۴۲۳	
قسمت ۱۹۳ - ۲۸۷	
قناعت ۸۰ - ۱۳۱ - ۱۹۵ - ۲۳۰ - ۲۴۴ - ۲۵۵ - ۲۶۵ - ۴۶۵ - ۵۱۹ - ۵۶۴ -	
کار آئی ۳۷۱	
کتاب ۹۲	
کجروشی ۷۴	
کردار ۲ - ۲۶ - ۳۴ - ۳۷ - ۶۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۲۸	
کسب ۲۰۳	
کفران نعمت ۲۷۷ - ۵۷۷ («ناسپاسی» را نیز ببینید)	
کمک ۴۰۶ - ۴۶۱	
کم خوردن ۵۶۳	
کند ذهنی ۲۵۵	
کوته نظری ۳۵۶	
کوشش ۱۹۰ - ۳۱۵ - ۵۰۵ - ۵۰۸	
کینه ۲۶۷ - ۳۲۶ - ۳۸۷ - ۵۱۲	

موضوع	صفحات
گذشته	۴۲۷ - ۴۴۲ - ۴۵۰
گستاخی	۵۰۳
گشاده روئی	۱۱۷ - ۳۱۶ - ۳۵۰
گشایش	۳۶۳ - ۴۰۹ - ۴۷۸
گفتار	۳۴ - ۱۲۱ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۷۸ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۸۶ - ۳۲۳ - ۳۵۳ - ۳۷۸ - ۳۹۵ - ۴۰۳ - ۴۱۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۸ - ۴۵۸ - ۵۱۹ - ۵۶۰
گمان	۴۰۰
گمراهی	۱۰۶ - ۳۰۲ - ۳۸۷ - ۳۹۲ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۵۰۶
گمنامی	۲۷۷
گناه	۱۹ - ۲۵ - ۴۳ - ۱۳۳ - ۱۷۴ - ۱۷۹ - ۲۳۹ - ۲۷۸ - ۲۹۲ - ۳۷۳ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۴۴۵ - ۴۵۳ - ۴۶۷ - ۵۸۹
گوشه گیری	۵۱۳ (به واژه «تنهایی» نیز رجوع فرمائید .)
لجاجت	۹۵ - ۳۵۹
لذت	۲۸ - ۲۳۸ - ۴۵۸ - ۵۸۷ (واژه های «هوای نفس» و «شهر ترانی» را نیز ببینید .)
لغزش	۳۷۷ - ۵۳۱ - ۵۰۱ - ۵۵۱
مخالفت	۴۵۳
مدارا	۱۸۸ - ۲۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۰۷ - ۵۱۵ - ۵۵۱
مدح	۱۸۷ - ۵۷۴ (به واژه «ستایش» نیز رجوع فرمائید .)
مردانگی	۱۷ - ۹۸ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۴۰۷ - ۵۲۲ - ۵۶۸
مردم	۱۰۳ - ۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۷۲ - ۴۳۹ - ۴۸۴ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۹۰
مرك	۱۳۴ - ۱۸۳ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۳۷۳ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۸ - ۴۷۷ - ۴۸۵ - ۵۰۵ - ۵۲۷ - ۵۵۰ - ۵۷۹ - ۵۸۲
مشورت	۳۱ - ۳۶ - ۴۲ - ۹۹ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۴۴۹ - ۴۷۰ - ۵۰۸
مناعت طبع	۱۴۸ - ۱۹۶ - ۲۴۴ - ۲۵۸ - ۵۷۹ (واژه های «آبرو» و «بزرگی»

موضوع	صفحات
۳۸۶- را نیز ببینید .	
مهمان نوازی ۳۲۶- ۵۱۶	
میانه روی ۵۳ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۵۴ - ۴۰۸ - ۴۳۴ - ۴۴۷	
ناامیدی ۴۰۳	
ناتوانی ۴۵۵	
ناچاری ۳۹۷	
نادانی ۱۳- ۶۱- ۶۲- ۶۳- ۷۶- ۷۷- ۸۰- ۸۶- ۹۸- ۱۳۰- ۱۴۷-	
۱۴۹- ۱۶۳- ۱۷۱- ۱۸۰- ۲۲۸- ۲۵۳- ۳۶۱- ۳۶۲- ۳۶۴- ۳۹۵	
۳۹۸- ۴۱۶- ۴۳۱- ۴۳۵- ۴۶۶- ۵۳۱-	
نادرستی ۵۲	
ناراستی ۵۵۲	
ناسپاسی ۱۱۶- ۳۷۱- ۵۷۷	
نامه ۳۲۵	
نرمی ۳۱۸- ۴۳۷- ۴۸۴	
نصیحت (رجوع شود به «بند» و «عبرت گرفتن»)	
نعمت ۲۰- ۲۸- ۵۵- ۵۸۱	
نوع پروری ۲۰- ۲۹- ۴۸۲	
نویسندگی ۴۰۴	
نیکوکاری ۲۱- ۹۷- ۱۲۵- ۱۵۴- ۱۸۹- ۱۹۱- ۲۲۶- ۲۳۱- ۲۳۳- ۲۶۳	
۲۷۳- ۳۰۵- ۳۱۰- ۳۱۵- ۳۴۵- ۴۱۳- ۴۳۶- ۴۷۱- ۴۸۸	
۵۲۱- ۵۲۷- ۵۴۱- ۵۸۲	
نیکی ۱۱- ۲۴- ۳۰- ۳۳- ۱۵۰- ۳۹۰	
نیکخوئی (رجوع شود به «خوشخوئی»)	
نیکخواهی (رجوع شود به «خیرخواهی»)	
وعدہ ۱۰۱- ۴۵۴- ۵۸۵	
وفا ۷۳- ۲۳۲- ۴۴۴	
وفای عهد ۹- ۹۳- ۱۰۵- ۱۸۸- ۲۰۵- ۲۳۴- ۴۵۲	
وقار ۲۵۹- ۴۳۶- ۵۲۸	

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
وقت	۱۱۲ - ۱۹۸ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۴۲۷ - ۴۸۹
هدیه	۲۶۰ - ۳۲۵
هما آهنگی	۲۷۶
همت	۷۱ - ۳۱۷ - ۵۴۰
همدردی	۴۷۰
همسایه	۳۰۶ - ۳۳۴
همنشینی	۱۲۲ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۳۵ - ۴۴۲ - ۴۷۸ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۵۰۰ - ۵۴۴ - ۵۵۸ - ۵۸۴
هوای نفس	۸۴ - ۱۱۴ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۳۴ - ۲۸۲ - ۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۱
	۵۶۰ - ۵۶۴ - ۵۷۵
هوشیاری	۹۴ - ۱۵۳ - ۲۴۰ - ۲۵۵
یتیم	۲۰۹ - ۵۳۷
یقین	۴۰
یک رنگی	۵۲

اغلاط چاپی

باوجود دقت زیادی که در تصحیح این کتاب بکاررفته، متأسفانه در بعضی جمله‌های عربی، اعراب کلمات - بعلت جدا بودن از حروف - درست در جای خود واقع نشده. در عبارات انگلیسی نیز گاهی حرف بزرگ بجای حرف کوچک یا بالعکس، حرف کوچک بجای حرف بزرگ چاپ شده. در چند مورد «نقطه گذاری» نیز درست نیست. بعضی از حروف نیز ضمن چاپ شکسته یا پریده است. این اغلاط نسبتاً کم و جزئی است که خود خوانندگان بفرست درمی یابند.

غلط‌های زیر را خواهش دارم قبل از مطالعه کتاب تصحیح فرمایند:

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	bain	bane
۴	۱۰	when	what
۵	۱۵	رویار	رویارو
۱۸	۴	c me	come
۳۲	۳	practices	practises
۳۷	۱۱	practice	practise
۴۲	۱۰	an	any
۵۱	۵	distruccion	destruction
۷۳	۱	یناصل	یناضل
۷۴	۱۱	malfactor	malefactor
۷۶	۱۰	insigificant	insignificant
۸۹	۸	opportuinity	opportunity
۹۳	۱	عفا	عفی

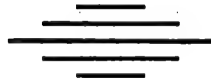
صفحه	سطر	غلط	صحیح
»	۱۵	linience	lenience
۹۴	۱۱	ببرد	نبرد
۹۵	۳	beginning	beginning
۹۷	۲	اگر به	اگر چه
۱۰۴	۷	خطیة	خطیئة
»	۹	ahsolves	absolves
۱۲۲	۱۲	cowardics	cowardice
۱۲۳	۱۲	vilain	villain
۱۲۵	۴	av ricious	avaricious
»	»	sastisfied	satisfied
۱۴۵	۸	citv	city
۱۶۵	۷	دو آنکو	و آنکو
۱۶۵	۱۲	ر هر	در هر
۱۷۲	۳	men	man
۱۷۹	۵	preform	perform
۱۷۸	۱	یر زیان	یزر یان
۱۸۰	۱	مؤدی	یؤدی
۱۹۵	۸	حرادة	جرادة
۱۹۹	۵	خلق ی یار	خلق یاری
۲۰۶	۶	disobeisance	disobedience
۲۱۰	۸	ایاک عن	ایاک ان
۲۱۵	۷	ایاک وان	ایاک ان
۲۲۵	۴	weeken	weaken
۲۲۷	۹	ane	and
۲۳۳	۸	est	best
۲۳۴	۸	sensulity	sensuality
۲۳۷	۵	دنیا لبی	دنیا طلبی
»	۸	indeptedness	indebtedness

صحيح	غلط	سطر	صفحه
destruction	distruction	٤	٢٣٩
man	mind	٩	٢٤١
is	in	٣	٢٤٥
character	charater	٨	٢٧٤
success	succes	٥	٢٨٦
له من انسك	له انسك	٧	٢٩٠
مدنو	مدن	١	٣٠٠
justified	justi ied	٥	٣٠١
messenger	Messenger	٤	٣٢٥
to make	To make	١٠	»
rancour	Rancour	٣	٣٢٦
to serve	To serve	١٣	»
one	One	١١	٣٢٨
bravery	bravity	٣	٤٠٦
»	»	١٠	٤٨٥
ruler	rnler	٩	٥٢٩
shows	show	٣	»
unpleasant	unple sant	٣	٥٣٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده مهربان

**In the Name of God , the Compassionate ,
the Merciful**



آفة الكلام الاطالة

آفت سخن بر کوئی است .

The bairn of speech is prolixity .

کوتاه سخن گوئی ، گرا از نیکوئی اندر سخن خود اثری میجوئی
هنگام سخن حذر ز پر کوئی کن چون آفت گفتار بود پر کوئی

آفَةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ ؛ آفَةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْإِخْلَاصِ فِيهِ .

آفت علم، عمل نکردن بدان و آفت عمل اخلاص نداشتن در آن است .

The bane of knowledge is abstinence from action ,
the bane of good deeds is doing them without sincerity .

آن گفته که شدبری ز کردار، هو است و آن کار که خالی از خلوص است هب است
افسوس از آن علم که عاری ز عمل فریاد از آن عمل که توأم به ریاست

آفَةُ الْعَامَّةِ الْعَالِمِ الْفَاجِرُ ؛ آفَةُ الْعَدْلِ السُّلْطَانُ الْجَائِرُ

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند و دشمن عدل و داد سلطانی است که
ظلم و جور ورزد

An immoral savant is a menace to people ; a cruel
king is a menace to justice .

آن دانائی که اهل فسق است و فساد و آن سلطان که اهل جور است و عناد
وین هر دو تباهاکار ظالم و فریاد و آن دشمن مردم است و این دشمن داد

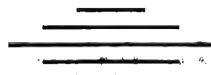
ابْدِءِ السَّائِلَ بِالنَّوَالِ قَبْلَ السَّوَالِ فَإِنَّكَ إِنِ اخْوَجْتَهُ إِلَى سَوَالِكَ أَخَذَتْ

مِنْ حُرُوجِهِ أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَتْهُ

پیش از آن که سائل از تو چیزی خواهد ببخشش پرداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسؤال گشاید پیش از آنچه باو میبخشی آبروش را میریزی .

Make your donation before the needy man asks for it; if you let him utter his needs, you take more from his self respect than what you give to him .

خواهی چو فقیر را ببخشی زر و مال مگذار که او دهان گشاید به سؤال
ورنه چو کند سؤال چندانکه دهیش ز آن بیشتر آبروش گردد پامال



أَبْذِلْ لَصَدِيقِكَ كُلَّ الْمَوْدَةِ وَلَا تَبْذِلْ لَهُ الظَّمَانِيَّةَ .

بدوست هر چه می ساری بساز جز راز خود را .

Entrust your friend with anything but your secrets .

آن راز که بایدش نهفتن ، زنهار با هیچکسی مگو ، چه آغیار وجه یار
جز راز که آن سوزدنی نیست بکس هر چیز بدوست می سپاری بشمار

ابْلَغْ نَاصِحَ لَكَ الدُّنْيَا لَوْ اِتَّصَحَّتْ .

کثی برای توشیواترین پندآموز است اگر پند پذیر باشی .

The world is your most eloquent counsellor , if you are susceptible to counsel .

و آن پند ب مردم خردمند دهد	دوران زمانه پند چون قند دهد
هر لحظه ترا زمانه صد پند دهد	باشی تو اگر بجان و دل پند پذیر



اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي اِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَاِنْ اَصْمَرْتُمْ عَلِمَ .

بترسید از خدای که اگر بگوئید میشنود و اگر فکر کنید میداند .

Fear God who hears when you speak ; and knows when you think .

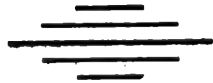
هم زو بهراسد و هم او را خواند	مؤمن ز خدا جدا شدن نتواند
هر فکر که میکنی خدا میداند	هر ذکری که میکنی خدا میشنود

اجْتَنَابُ الْحَيَاتِ أَوْلَى مِنْ اكْتِسَابِ الْحَسَنَاتِ .

ترك كناه بهتر از درك ثواب است .

Avoiding vices is better than acquiring virtues .

ای گشته به تیشه کنه خانه خراب	اندر عقب ثواب چندین مشتاق
کر جهد کند کسی پی ترك كناه	به زآنكه بكوشد از پی درك ثواب



اجْتَنِبْ مُصَاحِبَةَ الْكَذَّابِ وَ إِنْ اضْطُرَّرتَ إِلَيْهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ وَلَا تَعْلِمُهُ إِنَّكَ
تَكْذِبُ فَإِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَنْ وِدِّكَ وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ طَبْعِهِ

از گوش دادن بگفتار دروغگو پرهیز کن و اگر ناچار باین امر شدی نه او را تصدیق کن و نه بگذاز بداند که او را تکذیب می کنی زیرا از دوستی تو برمی گردد و دروغگوئی را نیز ترك نمیگوید .

Avoid listening to a liar , and when you can't help , neither confirm him nor let him know that you don't believe him ; because he does not turn from his lying but may become your enemy .

از دوستی دروغگو دوری جو	تصدیق مکن هر چه شنیدی از او
تکذیبش هم اگر کنی رو یار	دشمن شودت ولی نکرده اند خو

أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بَغِيضًا يَوْمًا وَابْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا
عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ حَبِيبًا يَوْمًا .

دوست خود را چنان دوست بدار که گویی شاید روزی دشمن تو شود و با دشمن خود
چنان دشمنی کن که گویی شاید روزی دوست تو گردد .

Be in such term with your friend as if he may turn
against you one day; and treat your enemy as if he may
become a friend one day .

بادوست مگوی هرچه داری در دل شاید روزی بدشمنی آمد مایه
بادشمن خود نیز چنان کن که ترا کرد دوست شود نباشی از کرده خجل

وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۖ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۚ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۚ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ

وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۚ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۚ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ
وَلَا تَكُن مِّنَ الْمُبْتَغَىٰ ۚ وَتَكُن مِّنَ الْبَاقِي ۚ

از گوش دادن بدح این و آن خود را حفظ کنید که گند آن دل را تباه سازد
Be on your guard against exaggerated praise ; since
its stink contaminates your heart .

وگرم مدح کنند از تو بستان دل نغهی
تاریک شوی اگر چه روشن بخوشی
نهش دلو که گوش بر تعلق ندی
مدح تو را اگر ترا بخود غرق کنی

احذر الشره فكم من اكلة منعت اكلات

از پر خوری بترس زیرا ای بس که یکبار پر خوری کسی را از چند بار غذا خوردن محروم کرده است

Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals .

بسیار مخوره بترس زین عادت شوم
و آنکه شده بارها ز خوردن محروم

پیش هر پر خوری اشت کار می مگذروم
ای بس که یکبار کسی پر خورده است



احذر كل امر اذا ظهر ازرى بصاحبه و حقره .

بیرهیز از انجام کاری که اگر فاش شود انجام دهنده را خوار و خفیف سازد .

Avoid doing anything which , when known , may debase you .

بتر آنچه که در مدلتش اندازد
در پیش گستاخوار و خفیف سازد

هشدار و پرهیز آنکه زنی بترد از
آن کار نمیکن که آشکارا بچو شود

احذر كل عمل اذا سئل عنه عاملة استحسب منه وانكره .

حذر کن از هر عملی که اگر از مرتکبش پرسند شرمسار شود و انکار کند .

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked about it .

پرهیز کن از آنچه ترا زار کند	و آن کار کند که هر عزیز را خوار کند
یعنی کاری که هر که آن کار کند	چون پرستی از او زشرم انکار کند



أحسن الحمنات حبا وأساء العيئات بغضا .

نیکوترین نیکوئی‌ها دوستی و بدترین بدی‌ها دشمنی است .

Best virtue is friendship ; worst vice is enmity .

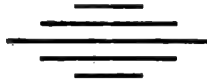
شاد آنکه ز مهر و دوستی بهره وراست	و ز کینه و دشمنی بجان بر حذر است
کز هر چه که خوبی است محبت خوشتر	و ز هر چه بدی است کینه توزی بتر است

أَحْسَنُ الصَّدَقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ .

بهترین شیوه صداقت وفای به عهد است .

The best form of sincerity is fulfilment of promise .

ای آنکه ترا وفای عهد آئین است	رسم تو همیشه در خور تحسین است
هر عهد که بسته ای بر آن عهد بهمان	ز آن روی که بهترین صداقت این است



أَحْسَنُ الْعَدْلِ نَصْرَةُ الْمَظْلُومِ .

بهترین شیوه عدل یاری مظلوم است .

The best form of justice is to help the oppressed .

شاید آنکه به هر جای دلی رنجیده است	از رنج و تعب رهائی اش بخشیده است
شایسته ترین شیوه عدل و نصفت	یاری است بدان کسی که ظلمی دیده است

أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا يَمُجِّهِ الْأَذَانُ وَلَا يَتَعَبُ فَهْمُهُ الْأَذْهَانَ

بهترین سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد و ذهن از فهم آن آزار نبیند .

The best talk is that which does not irritate our ears nor tires our mind .

گفتار کسی مؤثر افتد بسیار ، وز هر سخنی خوبتر آید بشمار ،
کز لفظ ، دو گوش را نسازد بیزار وز معنی آن ذهن نبیند آزار



أَحْذَرِ اللِّسَانَ فَإِنَّهُ سَهْمٌ يَخْطِي .

بر حذر باش از زبان که مانند تیری است که خطا می رود

Beware of your tongue for it is like an arrow which may miss the target .

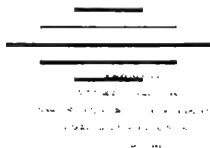
آن قوم که نیستند از بیخردان پیوسته ز لغزش زبان دوری کین
بافدیشه نفکرده ، کی گشایند زبان
کاین تیر نمی نشیند آخر نشان

أَحْسَنُ الْمَقَالِ مَا صَدَقَهُ الْأَفْعَالُ

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

The best words are those that are affirmed by the deeds .

آن گفتاری که دور از کردار است،
چون لاف و کزاف، گوش از آن بیزار است
گفتارِ ایکنِ راستِ فتنه با کبردار
در منطق عقل، بهترین گفتار است



أَحْسَنُ كَمَا تَحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَلَا تَظْلِمَ كَمَا تَحِبُّ أَنْ لَا تَظْلِمَ .

نیکویی کن چنانکه دوستداری باتو نیکویی کنند و ستم روا مدار چنانکه دوست
داری باتو ستم ننمایند .

Do good to people as you wish them to do good to you; and do not oppress them as you don't like to be oppressed .

آتشیان که ز خلق ماری امید بکرم
با خلق خدای در کرم کوش توهم
انجواهی که نهاده ستم بر تو روا
در خود نیز روا مدار ایها خلق ستم

أَحْصِدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

با بر کردن بدی از سینه خود بدی را از سینه دیگری بر کن .

Uproot malevolence from other's heart by expelling
it from your own .

از جنك وستيزا كړ تو جوئی پرهيز	خود خصم تو هم بگذرد از جنك وستيز
با كندن بيخ كينه از سینه خویش	از سینه غير، كينه را بيرون ريز



أَحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ .

مگذار لفظش زبان سرت را بر باد دهد .

Do not let your tongue error cause your head to
be lost .

بيجا به سخن هر كه زبان را بگشاد	ای بس كه بيك سخن ز هستی افتاد
هر كز سخن ايد و ست نسمنجیده مگوی	مگذار زبان دهد سرت را بر باد

أَحَقُّ النَّاسِ بِالرَّحْمَةِ عَالِمٌ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ جَاهِلٍ وَكَرِيمٌ يَسْتَوْفَى عَلَيْهِ
لُثْمٌ وَبَرِّسَلَطٌ عَلَيْهِ فَاجِرٌ .

سزاوارترین مردم برحمت دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که
گرفتار لثمی شود و پرهیزکاری است که دچار نابکاری گردد .

Those who deserve most mercy are : a wiseman subordinated to a fool , a generous man dominated by a miser , a virtuous man subjugated to a libertine .

دانی چه کسی زحق خود محروم است؟	عالم که بحکم جاهلی محکوم است
عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است	زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است



أَحْمَدُ مِنَ الْبَلَاغَةِ الصَّمْتُ حِينَ لَا يَنْبَغِي الْكَلَامُ .

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است .

When speaking is inopportune ; silence is better than eloquence .

آن جا که صلاح کار در دم زدن است	خاموشی مباش تا زبان در دهن است
و آن جا که هم از سخن فرو باید بست	خاموشی محض بهتر از هر سخن است

أحمق الناس من ظن أنه اعقل الناس

بیشتر آدمی از آنکه خود را دانا بداند

بیشتر در آزمون، کسی است که خود را خردمند تر از همه پندارد .

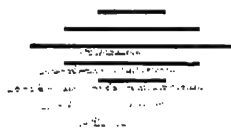
Most foolish man is one who considers himself as

wisest .

آنکس که به خود غرّه بود کور و کرا

آن که همه خود را شیوه عاقل تر ، نیک ارنگری ، از همه بی عقل تر است

آنکه خود را دانا بداند ، بیشتر از آنکه خود را خردمند بداند



أخوك من وأساك في الشدة

در سختی تو ، یار تو من است

برادر تو کسی است که در سختی تو یاری کند .

He who helps you in need ; is your brother indeed

چون از تو یار افتد تو یار از شوم

آنست که یار آنست تو ، کجا ندیدم سختی را

إِذَا أَطْعَمْتَ فَاشْبِعْ .

اگر گرسنه‌ای را غذا میدهی سیرش کن .

When you feed a hungry man feed him up .

کاری چو کنی به سبب هر خسته‌زار
خواهی جو گرسنه را طعامی بدهی
مپسند که نا تمام ماند آن کار
سیرش کن و باز نیمه سیرش مگذار



إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ آعَارَتَهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ .

وقتی که دنیا بکسی رومی کند نیکومی‌های غیر را هم باو عاریه میدهد و هنگامی که از او بر می‌گردد نیکومی‌های خودش را نیز از او می‌گیرد .

When a man becomes prosperous , virtues of others will be attributed to him , but when in hard circumstance his own virtue will be denied .

اقبال چو با کسی دهد فرماید
و آن‌گاه که روزگار از او بر گردد ،
عیبش همه در چشم هنر نماید
هر حسن که دارد بنظر عیب آید

إِذَا بَلَغَ اللَّئِيمُ فَوْقَ مِقْدَارِهِ تَنَكَّرَتْ أَحْوَالُهُ .

وقتی که بست نهاد بمقامی بلندتر از قدر خود رسد احوالش دیگرگون گردد

When a mean man reaches a position greater than his capacity, he changes his behaviour .

گرده چو مقام سفله از حد افزون	خود بینی او رود ز اندازه بسرون
چون بست نهاد پایه‌ای یافت بلند	رسم و ره او نیز شود دیگرگون



إِذَا جَنَيْتَ فَاعْتَذِرْ ؛ إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَاعْفِرْ

چون بدی کردی عذر بخواه و چون بر تو بد کردند ببخش .

When you wrong someone apologize ; when a wrong is done to you forgive .

دوری ز بدی کن و بنیکی میگویش	چون آب بروی آتش کینه متجوش
با کس چو بدی کنی از تو عذر بخواه	وز باتو کسی بدی کند چشم بیپوش

أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ عَلَى نَفْسِهِ بِمَالِهِ وَصَمَحَ بِهِ لِوَارِثِهِ .

بخیل ترین مردم کسی است که از مال خویش بخود بخل ورزد و بوارث خود بخشش کند .

The most avaricious man is he who does not take advantage of his property and leaves it to his heir .

آن از همه کس تنگ نظر تر افتاد	کاو بر ریخ خود باب سعادت نگشاد
از ثروت خویش هیچ خود بهره نبرد	و آن را همه بهر وارث خویش نهاد



أَتَعَبُ النَّاسِ قَلْبًا مَنْ عِلَتْ هِمَّتُهُ وَكَثُرَتْ مَرَوَتُهُ وَقَلَّتْ ثَرَوَتُهُ .

دلفین تر از همه کسی است که همتش بلند و مردانگی اش بسیار و دستش تهی باشد .

The most grieved man is the one who is courageous , generous and impoverished

آن جای که بدبختی و بی اقبالی است	بیش از همه قسمت کسی بدحالی است
کاو صاحب همتی و عزمی عالی است	چود و گریهش فزون و دستش خالی است

اتَّعِظُوا بِمَن كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَعْظَى بَكُم مِّنْ كَانَ بَعْدَكُمْ

از سرنوشت کسی که پیش از شما بوده بپند گیرید قبل از آنکه کسی بعد از شما از سرنوشت شما بپند گیرد .

Take a lesson from the fate of those who have come before you lest people will take lesson from your fate after you .

پیش از تو اگر کسی فسادست ببندد
ورنه تو ببندی افتی و بعد از تو
زین واقعه بپند گیر و بپهوده مخند
از واقعه تو دیگری گیرد بپند

انقوا دعوة المظلوم فانه يسال الله حقه والله سبحانه اكرم من ان يسال

حقاً الا اجاب .

از دعای مظلوم پرهیزید چون او از خداوند حق خود را می خواهد و خداوند تعالی بزرگتر از آنست که مستحق از حق خود را بخواند و او ندهد

Beware of an oppressed person's prayer for he asks God what he deserves and God is greater than to refuse a deserving man his right.

پرهیز کن از دعای مظلوم : فکر
ایزد هم از آن بزرگتر می باشد
که او خواهد خواست حق خویش از داد
که حق ندهد بآنکه باشد حق دار

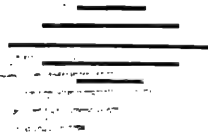
اتَّقُوا مَعَاصِيَ الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَلَيْكُمْ هُوَ الْحَاكِمُ .

از گناه دلاخلوت نیز پرهیزید چون آنکه شاهد شما داوری خواهد کرد.

Avoid committing sins in privacy for he who is your witness will judge you

در خلوت نیز کرده این ننگ مکرده
در حق تو نیز داوری خواهد کرده

پرهیز کن از ننگ معاصی ای مرد
کانجای هم آنکه با تو ناظر تست



أَجَلُّ الْأَمْرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنِ الْهَوَىٰ عَلَيْهِ أَمِيرًا .

گرانمایه ترین فرماندهان کسی است که فرمانبر هوای نفس خود نباشد .

The greatest commander is the one who does not obey his passions .

باید که برون کند هوس ها از سر
کاو نیست ز دیو نفس خود فرمانبر

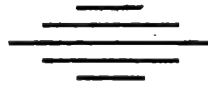
آنکس که بود جماعتی را مسور
آنست اگر انبایه ترین فرمانبر

احْذَرُوا تَنَافُرَ النِّعَمِ فَمَا كَلَّ شَارِدٌ بِمِرْدُودٍ .

پرهیزید از روزی که نعمت‌ها از دستتان برود چون هر چه از دست رفت دیگر بدست نمی‌آید .

Avoid the day when you will be deprived of your affluence for anything which is gone may not become available again .

این نعمت وافر است که در دست هست	شکرش بگذار و هیچ مشمارش نیست
مگذار رود نعمت از دست برون	چون هر چه که رفت باز ناید در دست



أَحْسَنُ النَّاسِ عَيْشًا مَنْ عَاشَ النَّاسَ فِي فَضْلِهِ .

زندگی کسی بهتر از همه است که مردم در سایه او آسوده زیست کنند .

The best life is lived by the man under whose auspices people can live comfortably .

مردی که قوت است سرمایه او	بر ترز همه است در شرف پایه او
آن از همه خوبتر کند زیست که خلق	آسوده کنند زیست در سایه او

أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حُسْنُ النِّظَامِ وَفَهَمُهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ .

بهترین سخن آنست که بزور نظم و ترتیب آراسته و برای خاص و عام قابل فهم باشد .

The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

کز آغازش چو بنگری تا انجام	آنست پسندیده ترین نوع کلام
هم خاص برد بمعنی اش پی هم عام	هم نظم شدست زیورش هم ترتیب



أَرْبَحُ الْبَضَائِعِ اصْطِنَاعُ الصَّانِعِ .

سودمندترین جنس نیکوکاری است .

The most profitable commodity is good deed .

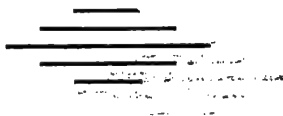
با توهمه را بروز سختی یاری است	با مردم اگر تو را سر غم خواری است
احسان و مدد گاری و نیکوکاری است	پرسودترین جنس به بازار جهان

اِذَا خَلَّتْ بِالنَّامِ فَاعْتَلِلْ بِالصِّيَامِ

وقتی که بر لثیم وارد میشوی روزه داری را بهانه کن .

When you visit a miser pretend fasting.

دو ن طبع لثیم چون شود مہماندار	کوئی بمصیبتی عجب گشته دچار
ہر روز کہ بالثیمت افتد سرو کار	در خانہ او ، بروزہ داری عذر آرد



اِذَا رَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا

ہنگامی کہ بدانشمند رسیدی از او فرمانبری کن

When you see a learned man obey him.

در بحر کمال ، از پی گوہر باش	ہمصحبت دوستان دانشور باش
با دانشمند چون فدا دت سرو کار	در خدمت او مطیع و فرمانبر باش

اِذَا رَأَيْتَ فِي غَيْرِكَ خُلُقًا ذَمِيمًا فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ

وقتی خوی بدی در دیگری یافتی امثال آن خوی بد را از خود دور کن .

When you find a fault in another person avoid a similar one on your part .

هر عیب گز آن با خبری ترك بكوی
در خود هم کردیدی از آن دوری جوی

از دامن خویش لکه ننگ بشوی
هر خوی بدی که یافتی در ده کری



اِذَا رَأَيْتَ مَظْلُومًا قَاعَهُ عَلَى الظَّالِمِ

اِذَا رَأَيْتَ مَظْلُومًا قَاعَهُ عَلَى الظَّالِمِ .

هر گاه ستمکشی را بینی ، بر ضد ستمگر یاری اش کن .

Help the oppressed against the oppressor .

بر بند لب مردم باطل کو را
بر رغم ستمکار مدد کن او را

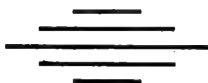
بر کمزین ره مردم حقیقت جو را
بر هر جا که ستم بر بندمای پرا دیدی

إِذَا صَنَعْتَ مَعْرُوفًا فَاسْتَرِهِ إِذَا صَنَعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَانْشُرْهُ :

اگر نیکویی کردی پوشیده بدار و اگر کسی باتو نیکویی کرد آشکار ساز.

Hide the good you do ; reveal the good done to you .

وی آنکه به بخشش و سخاوت فردی	ای آنکه بهر صفت مروت مردی
پوشیده بدار اگر نیکویی کردی	پوشیده مدار اگر نیکویی دیدی



إِذَا طَابَقَ الْكَلَامُ نِيَّتَ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَهُ السَّامِعُ وَإِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يَقَعْ مَوْقِعُهُ

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنرا میپذیرد و اگر مخالف نیتش باشد بجای واقع نشود.

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it ; otherwise , it falls flat .

آنرا شنونده کز پذیرفت رواست	هر جا سخن از دل سخنگو برخاست
هر چند سخن بجای باشد بیجاست	و آنجا که دل و زبان نمی آید راست

إِذَا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهْلَ هِجْرَةٍ .

وقتی که خدعه و دو رومی دوست آشکار شود، جدائی او آسان میگردد .

When a friend turns deceitful , it becomes easy to break away from him .

تا دوست به مهر بر سر پیمان است	زو سیر شدن ، سیر شدن از جانش
و آن روز که خدعه و دورویی بکند	روزی است که زود جدا شدن آسان است



إِذَا فَارَقْتَ ذَنْبًا فَكُنْ نَادِمًا .

چون از گناه پرداختی پشیمان باش.

When you have done a sin , repent .

تا در پی توبه چشم کس تر نشود	خود بار گناه او سبک تر نشود
ز آن پس ده گنه کنی پشیمان میباش	شاید که گناه تو مکرر نشود

إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْهَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ

وقتی که بدشمن خود غلبه یافتی عفو کن بشکرانه اینکه بر او چیره گشته‌ای .

When you have prevailed upon your enemy forgive him ; and thus , thank God for giving you the power over your enemy .

بدخواه مشوم کن بکین توزی خو
شکرانه آنکه چیره گشتی براو

اگر پا کدلی و متاب از رأفت رو
بر خصم چو غالب آمدی عفو کن



إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي أَعْمَالِكَ حَسَنْتَ عَوَاقِبُكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ

اگر در کارها از آغاز فکر کنی کارهایت بخوبی انجام میشود .

If you think before every action it will be carried out successfully.

هر جا که بمانعی رسیدی بجایی
هر کاری را بنیکی انجام دهی

با دیده باز پا چو در راه نهی
گر فکر کنی به کارها از آغاز

إِذَا كَانَ الْقَضَاءُ لَا يَرُدُّ فَلَا حِثْرَاسَ بَاطِلٍ

اگر قرارداد باشد که سر نوشت باز نگردد برهیز از آن بیهوده است .

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

با علم هزار درد درمان کردن با عقل هزار مشکل آسان کردن
فی الجملة تمام را توان کردن لیک پرهیز ز سر نوشت نتوان کردن



إِذَا كَمَلَ الْعَقْلُ نَقَصَتِ الشَّهْوَةُ .

وقتی عقل رو بکمال نهد شهوت نقصان یابد .

When mind attains perfection , passions decrease .

عقل آکن از کنهـا خستـران ببند بی عقل زیان از آن دو چندان ببند
آن روز که عقل تو نهد رو بکمال روزی است که شهوت تو نقصان ببند

اِذَا لَمْ تَكُنْ عَالِمًا نَاطِقًا فَكُنْ مُسْتَمِعًا وَاعِيًا .

اگر گوینده دانا نیستی شنونده پذیرا باش.

If you are not a learned speaker , be a learning listener .

یا ناطق عالم توانائی باش	یا سامع تشنه پذیرائی باش
یا آنکه چو شمع مجلس آرائی باش	یا اینکه چو پروانه شیدائی باش



اَذْكُرْ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوَالَهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ انْتِقَالَهَا .

ذره لذتی زوال آن و ذره نعمتی انتقال آنرا یاد آر .

In pleasure think of its end , and in affluence of its passing .

درهیش که جسم و روح، حالی دارد	یاد آر که هر خوشی ملال دارد
هر شادی و لذتی زوالی دارد	هر نعمت نیز انتقالی دارد

ارْضَ لِلنَّاسِ بِمَا رَاضَاهُ لِنَفْسِكَ .

آنچه برای خود می پسندی برای مردم بیسند.

Wish for the people what you wish for yourself

اما تو رسی بمسند عزت و جاه	مپسند که دیگری فقد در ته چاه
آنها را برای دیگران نیز بخواه	هر چیز که بهر خویشتم میخواهی



ارْفَقْ بِالْبَهَائِمِ وَلَا تَسُوْءْ بِلَحْمِهَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا

به چاربايان رحم آرد، تن آنان را ميازار و بر آنان بيش از طاقتشان بارمگذار.

Be kind to pack-animals , do not hurt them and do not load them more than their ability to bear .

مگذار به پشتشان فزون از حد بار	پیوسته بحال چاربايان رحم آرد
هر دم مریسان بر تن آنان آزار	چون نیست زبانشان که تاشکوه کنند

اَزْجِرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ .

با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را زجر کن.

punish the malfactor by rewarding the benefactor.

خود خار بدین طریق بیند خواری

هر جا که کلی است گر عزیزش داری،

بدکاران را خجل کن از بدکاری

با دادن پاداش بنیکوکاران



اَسْتَحْيُوا مَنَ الْفَرَارِ فَإِنَّهُ عَارِفِي الْأَعْقَابِ وَنَارِ يَوْمِ الْحِسَابِ .

از فرار در جنگ شرم بدارید زیرا برای اعیان شما عار دارد و شمارا در روز حساب

بآتش جهنم اندازد.

Be ashamed to flea when fighting in a battle ; for it brings forth disgrace to your descendants and the fire of hell to yourself on the day of judgement .

مکرر چون امره زمیندان ، که فرار

مردانه بجنگش کوش اندویشکار

در آن دنیا هست بهر اعمال تو خوار

در این دنیا هست بهر اعیان تو عار

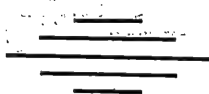
اِسْتَشِرْ اَعْدَاكَ تَعْرِفْ سِنَ رَايِهِمْ مَقْدَارَ عِدَاوَتِهِمْ وَ مَوَاضِعَ مَقَاصِدِهِمْ .

باشمنان خود مشورت کن و از رایشان اندازه دشمنی و نقطه نظرشان را بشناس .

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view .

کز کار تو دشمن گرهی نکشاید
میزان خصومتش بدستت آید

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید
با خصم به شور کوش نا از رایش



اِسْتَشِرْ عَدُوَّكَ الْعَاقِلُ وَ احْذِرْ رَايَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ .

بادشمن دانای خویش مشورت کن و از رای دوست نادان خود بر حذر باش .

Consult your wise enemy , but beware of the advice of your foolish friend .

چون آدمیان ز چنگک حیوان بگریز
وز صحبت دوستان نادان بگریز

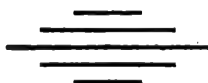
از مردم جاهل از دل و جان بگریز
از گفته دشمنان دانا مهراس

اَسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ وَاَعْظِ مَتَعَطٍ .

از پرتو دانش کسی که خود به بند خود عمل میکند بهره‌مند شوید .

Take advantage of a wise man's advice who practices it himself .

شوهمدم آنکه از هوسها رسته است	زنجیر هوای نفس را بگسسته است
کن گوش بگفته‌های آنکس که ترا	هر پند که داده خود بکارش بسته است



اَسْتَعِیْذُوا بِاللّٰهِ مِنْ سُكْرِ الْغِنَیِّ فَاِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِیْدَةَ الْاِفاَقَةِ

از مستی ثروت بخدا پناه ببرید زیرا این مستی دیرپایان میرسد.

Seek help from God against the intoxication of wealth , for it is an intoxication from which you hardly recover .

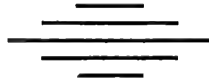
گر مال و منال تست گنجی سرشار	مغرور مشو بدولت خود زنهار
هشدار که هر که گشته مست زرو مال	مستی است عجب که دیر گردد هشیار

اسْمَعِ تَعْلَمِ وَاسْكُتْ تَسْلِمِ .

گوش بده و بیاموز، خاموشی گزین و آسوده باش .

Listen and learn ; keep silent and be safe

درپای بساط اهل دانش بنشین	وزخر من علم و فضلشان خوشه بچین
گر در عقب فضیلتی ، گوش بده	ور طالب راحتی ، خاموشی بگزین



أَشْكُرُ عَلَىٰ مَنْ أَنْعَمَ إِلَيْكَ وَأَنْعِمَ إِلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ

کسی را که با تو نیکی میکند سپاسگزار باش و با کسی که سپاسگزار تست نیکی کن .

Be grateful to one who is kind to you , and show kindness to one who is grateful to you .

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود	دایم دل خلق غمگسار تو بود
بگزار سپاس آن که یار تو بود	شویار کسی که حقگزار تو بود

أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ : صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ

دوستان تو سه کس هستند: دوست تو، دوست دوست تو و دشمن دشمن تو .

There are three types of friends : your friend , your friend's friend and your enemy's enemy .

آنکوست ترا دوست به وجهی روشن
و آنکس که بدشمن تو باشد دشمن

هستند همیشه دوستدار تو سه تن
آنکس که فتاد دوستدار ترا دوست



أَصِدِّقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَ اخْلَصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ

در گفتار خود راستی و صداقت و در کردار خود درستی و خلوص نیت داشته باشید .

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

عز و شرف از دست فرونگذاری ؟
در فعل مباح از درستی عاری

خواهی که شوی شهره به نیکوکاری
در قول مجبور راستی بی‌زاری

أَصْعَبُ السِّيَاسَاتِ تَغْيِيرُ الْعَادَاتِ

دشوارترین کار کشورداری تغییر روش مردم است.

The most difficult task of statesmanship is to change the people's customs .

باید که برای خلق رهبر باشد	آنکس که زمامدار و سرور باشد
تغییر رسوم اهل کشور باشد	دشوارترین عقده کشور داری



اِضْرَبْ خَادِمَكَ اِذَا عَصَى اللّٰهَ وَاَعْفِ عَنْهُ اِذَا عَصَاكَ

خدمتگارت را اگر از فرمان خدا سرپیچد مجازات کن و اگر از حکم تو سرپیچی کند ببخش.

Punish your servant if he disobeys God and forgive him if he disobeys you .

اندرخور کیفر است؛ لیکن زنهار	چون مرتکب خطا شود خدمتگار،
فرمان تو گر نبوده او را بگذار	فرمان خدا گر نبوده او مگذر

اَضْرَبُوا بَعْضُ الرَّأْيِ يَبْعُضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ

بایکدیگر مشورت کنید تا راه راست را بیابید .

Consult one another to find the right way .

هرگز نشود نقشه او نقش بر آب	آن مرد که مشورت کند در هر باب
تا آنکه بیابید مگر راه صواب	در کار کنید مشورت با اصحاب



اَطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ

بدگمانی را از خویش دور کنید.

Clear your mind of suspicion .

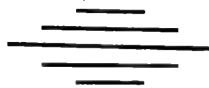
آسوده ز تشویش نماند نفسی	هر کس که دچار بدگمانی است بسی
سودش ندهد دوستی هیچ کسی	آنکو همه را دشمن خود پندارد

أَطْعِ مَنْ فَوْقَكَ يَطْعَكَ مَنْ دُونَكَ

فرمان کسی را که برتر از تست بپز تا کهنتران فرمانت ببرند.

Obey your superior if you expect to be obeyed by your subordinates .

تا نیست به رسم و روشی ایمانت	هرگز ثمری نمیرسد از آنت
فرمان کسی که برتر از تست بپز	تا آنکه برند کهنتران فرمانت



اطلبوا العلم تعرفوا به واعملوا به تكونوا من اهله

دانش آموزید تا بدان معروف شوید و آنچه را که آموخته اید بکاربندید تا از زمره اهل دانش باشید .

Acquire knowledge so that you can be known by it and practice it in order to become a learned man .

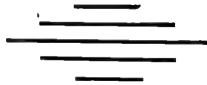
همت ز پی علم و هنر کن مصروف	تا آنکه شوی به فضل و دانش معروف
و آنگاه عمل به علم کن تا باشی	از زمره اهل دانش و اهل وقوف

اعجز الناس من عجز عن إصلاح نفسه.

بیچاره ترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز است .

The most incapable person is the one who is unable to correct himself .

آن مرد که خود عیوب خود میداند	بدبخت بود که رفع آن نتواند
بیچاره ترین مردم گیتی آنست	کز چاره عیب خویش عاجز ماند



اعجز الناس من عجز عن اكتساب الإخوان واعجز منه من ضيع من ظفر

به منهم

ناتوان ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آورد و ناتوان تر از او کسی است که دوستی هم که یافته از دست بدهد .

A failure is he who fails to win friends ; and a greater failure is one who loses his friends if he has any.

آنست زبون که سست همت افتاد	و ندر پی دوست یافتن سر ننهاد
و زاوست زبون تر آنکه بابد عهدی	هر دوست که داشت نیز از دست بداد

عداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.

دشمنان توسته کس هستند : دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو .

There are three classes of enemies : your enemy ,
your friend's enemy and your enemy's friend .

هستند سه تن بدشمنی رهزن تو	آنکس که بود دشمن جان و تن تو
آن کش سر دشمنی است بادوست تو	و آنکو پی دوستی است بادشمن تو



اعْدِلْ تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ.

عدالت پیشه کن تا قدرت تو دوام یابد .

Do justice if you wish your power to last long .

آن مرد که منصب و مقامی یابد	گر عدل کند شهرت و نامی یابد
با عدل حکومت کن و از ظلم بترس	تا قدرت و جاه تو دوامی یابد

اعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ ؛ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا ، وَضِعًا كَانَ أَوْ رَفِيعًا .

چہ خردوچہ بزرگ ، چہ فرومایہ وچہ بلند پایہ ، کسی کہ حق شمارا شناخت حق اورا بشناسید .

When a person respects your rights, you ought to reciprocate , regardless of the fact whether he is young or old, exalted or mean .

میںکوش بپاس خلق و بگزار سپاس در حق کسان ز حق شناسی مہراس
از شام و کد ، ہر آنکہ حق تو شناخت پیوستہ تو نیز حق او را بشناس



اعْلَمُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَزَلِ الشَّكَّ يَقِينَهُ .

دانا ترین مردم کسی است کہ شک و گمان یقین اورا از میان نبرد .

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt .

در ہرچہ کسی بعلم دیدہ است عیان از شک بییقینش نرسد ہیچ زیان
آن از ہمہ دانشش بود بیش کہ شک ہرگز نبرد یقین او را ز میان

اغلب الناس من غلب هواه بعلمه

غالب ترین مردم کسی است که به نیروی علم خود بر هوای نفس غلبه یافته است .

The most victorious man is he who , by force of wisdom subdues his passions .

دوری کن اگر چه سخت جالب باشد	ز آن کار که دیو نفس طالب باشد
آنکو بهوای نفس غالب باشد	دانی چه کسی است از همه غالب تر؟



أَفْضَلُ الْجُودِ إِصَالُ الْحَقُوقِ إِلَى أَهْلِهَا .

بالا ترین مرتبه داد و دهش دادن حق به اهل حق است .

The best form of generosity is to give the people what they deserve .

میکوش کز آن بند بدستت برهند	هر جای که بر پای کسان بند نهند
آنست که حق اهل حق را بدهند	بر جسته ترین مرتبه داد و دهش

أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ .

برتر از همه کسی است که برای مردم سودمند تر باشد .

The best of all men is the one who is most useful to the people .

آنکوبشر از وجود وی بهره وراست	پیش همه کس عزیز چون سیم وراست
آن پیش کسان از همه برتر باشد	کوبهر کسان از همه پرسود تراست



أَفْضَلُ النَّاسِ رَأْيَا مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ مُشِيرٍ .

خردمندترین مردم کسی است که خود را از مشورت با کسی بی نیاز نداند .

The wisest person is the one who does not think that he can do without an counsellor.

از شور مپیچ سر که صاحب نظران	در کار کنند مشورت بدان گران
آن راهروی اسیر رهن گرده	کوراهبری نجوید از راهبران

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَحَلِمَ عَنِ قُدْرَةِ .

برتر از همه کسی است که خشم خود را فرو خورد و در هنگام توانائی نرمی ورزد .

The most virtuous man is the one who is calm when angry and humble when powerful .

در سختی اگر ز خشم باشی بحدر،	با قدرت اگر نپیچی از نرمی سر،
وز تو نرسد ستم به افراد بشر،	در چشم خرد از همه باشی برتر



أَفْضَلُ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ تَرَكَ الذَّنْبَ .

گناه نکردن بهتر از گناه کردن و توبه کردن است .

Avoiding the sin is better than committing it and then repenting .

گر جهد کنی که تا نگردی بیمار	ز آن به که پی طبیب افتی هر بار
پس رهیز کنی گراز گناهان اول	ز آن به که از آن توبه کنی آخر کار

اقبح افعال المقتدر الانتقام

زشت ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است .

The most abominable action of a powerful man is vengeance .

قدرت چو افتد بدستت ای مرد شریف	کین توزه باش و بگذرا ز جرم حریف
چون زشت ترین کار قوی آن باشد	کافتد پی انتقام از خصم ضعیف



اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه

زشت ترین راستگویی مرد، ستایش از خود است .

The most hideous truthfulness of a man is praising himself .

فضل تو اگر چه بی کم و کاست بود،	خوی تو چنانکه هر دلی خواست بود،
هر حرف که درستایش خود گوئی	و در راست بود زشت ترین راست بود

اقْبَلْ عَذْرَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ.

عذر کسی را که از تو بوزش میخواهد بپذیر .

Accept the excuse of the one who begs your pardon .

کین تو ز مپاش و با کسی سخت مگیر
گر عذر گناه از تو خواهد بپذیر

گر نیک نهاد هستی و پاک ضمیر
آنکس که خطا کرده و دارد تقصیر



اِقْتَسِبِ الْعِلْمَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكَ وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا آهْ أَنْكَ.

دانش بیاموز که اگر ثروتمندی ترا زیب و زیوری شود و اگر بیچیزی ترا روزی رساند.

Acquire knowledge so that if you are rich it adorns you and if you are poor it helps you to earn a livelihood.

شو بهر دور از گنج زر و کوهر علم
وز بهر غنی زیب شود زیور علم

بر گیر ثمر ز شاخ بار آور علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم

أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوَّى عَلَى نَفْسِهِ .

نیرومندتر از همه کسی است که بر هوای نفس خود پیروزی یابد .

The strongest of all men is the one who can overcome his passions .

آنکس که بهر دام دل اندر نفکند	اندیشه پاک دارد و طبع بلند
بیش از همه آنکسی بود نیرومند	کانداخته دیو نفس را اندر بند



أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ .

بزرگترین عیب آنست که عیبجوی کنی بچیزی که نظیرش در تو نیز هست .

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself .

چون هیچکس از عیب نباشد عاری	زنهار که عیب این و آن نشماري
این عیب بزرگی است که خندی بکسی	از بهر همان عیب که خود هم داری

اَكْتَسِبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبُكُمْ الْحَيٰوةَ.

ازدانش بهره‌ور شوید تا شمارا از زندگی بهره‌ور سازد .

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living .

خود عمرابد نیز نبخشد ثمرت	گرفضل نباشد و کمال و هنرت
کرده سوی آب زندگی راهبرت	روی آربسوی علم کاین پیرطریق



اَكْثَرَ النَّظَرِ اِلَى مَنْ فَضَّلَتْ عَلَيْهِ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَبْوَابِ الشُّكْرِ

با کسی که بر او برتری یافته‌ای بسیار نظر لطف داشته باش زیرا این یکی از درهای شکرگزاری است .

Be kind to a man whom you are superior; for , being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority .

سرمستی او نشانه پستی بود	از جام غرور هر که درمستی بود
شکرانه نعمت زبردستی بود	از لطف نظر به زیردستان کردن

اَكْذِبِ السَّاعِيَةَ وَالنَّمِيمَةَ كَأَنْتَ بَاطِلَةٌ أَمْ صَحِيحَةٌ .

سخنی را که برای سعایت و نمامی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

When a scandalous tale is borne to you , be it true or false , reject it .

در هر چه ضرر بود، چه ظلمت چه فروغ	وز آنچه زیان رسد، چه دوشاب و چه دوع
عاقل سخنی که از سخن چین شنود	تکذیب کند، چه راست باشد چه دروغ



اَكْرَمَ ذَوِي رَحِمِكَ وَ تيسِّرْ لِمَعْسِرِهِمْ . فَانَّهُمْ لَكَ نِعَمٌ الْعُدَّةُ فِي الرِّخَاءِ
وَالشَّدَّةِ .

در حق خویشاوندان خود احسان کن و بتنگدستان ایشان یاری ده زیرا آنان در رنج و راحت بهترین پشتیبان تواند .

Be gnerous towards your relatives and help them if they are poor because they are best support for you in all aspects of life .

با خویشاوندان مروت و احسان کن	دارند اگر که مشکلی، آسان کن
آنان چو همیشه بهترین یار تواند ،	همواره تو نیز یاری آنان کن

اَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا.

نفس خود را گرامی دار و بهیچ پستی تن دردمده چون ازین راه چیزی بدست نمیآوری
که همقیمت آبروی ازدست رفته تو باشد .

Respect yourself and do not do anything which debases you because in this way you can not get anything worth your lost reputation .

از بهر زر و مال به هر قدر که هست	مگر ای به پستی و مکن خود را پست
چون آنچه از این راه بدست آری، نیست	همقیمت آبرو که دادی از دست



اَلْاِحْسَانُ يَسْتَعْبِدُ الْاِنْسَانَ ؛ اَلْمَنُ يَفْسِدُ الْاِحْسَانَ .

احسان مردم را بنده میسازد و منت گذاشتن احسان را فاسد می کند .

Generosity enslaves men , but to give in order to be appreciated taints generosity .

آن به که دلی بدستت آسوده شود	يك عقده بناخن تو بگشوده شود
احسان که شود زوهمه کس بنده تو	حیف است اگر بمنت آلوده شود

الاستهتار للنساء شِمة النوكى .

دلباخته زنان شدن روش بیخردان است .

Fascination to women is the way of foolmen .

کزدست هوس براه او صدچاه است	بدبخت آنکو بلهوس و خودخواه است
رسم و روش بیخورد و گمراه است	دل باختن و از پسی زنها رفتن



الحرِیصُ فقیرٌ ولو ملکَ الدنْیا بحذا فیرها

حریص اگر همه دنیا را مالک شود از تنگدستی نرهد .

The avaricious man is poor even if he gains the whole world.

از بند و بلای زر پرستی نرهد	طماع حریص ، تا ز هستی نرهد
مالک بشود ، ز تنگدستی نرهد	مانند فقیری است که گردنیا را

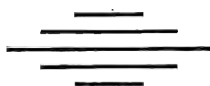
الحَسَدُ دَاءٌ عِيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلِكِ الْحَاسِدِ أَوْ بِمَوْتِ الْمَحْسُودِ

حسد درد بی درمانی است که پایان نپذیرد مگر بمرگ حاسد یا از بین رفتن محسود.

Jealousy is an irremediable disease which does not finish except by the death of the jealous person or distruction of what is envied.

گردد زحسد باب سعادت مسدود
جز مرگ حسود یا فنانی محسود

بس لطمه زندحسد به ارکان وجود
دردی است حسد که هیچ درمانش نیست



الحَسَدُ سِجْنُ الرُّوحِ

حسد زندان روح است.

Jealousy imprisons the soul

چشمان حسود گرم اشک افشانی است
بدبخت کسی که روح او زندانی است

تار شک و حسد بنای غم را بانی است
گزیند که روح را حسد زندان است

الْإِصَابَةُ سَلَامَةٌ ؛ الْخَطَاءُ مَلَامَةٌ ، الْعَجَلُ نَدَامَةٌ.

راستروی مایه امن و سلامت ، کجروش باعث ملامت و شتاب نتیجه اش پشیمانی است

To be upright is to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant .

در کجروش ، نذک و ملامت باشد	در راستروی ، امن و سلامت باشد
آخر بمرت دست ندامت باشد	گر در همه جاپیش نهی پای شتاب



الْأَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ

دوستان همرنگ يك جان هستند در بدن های پراکنده .

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

يك تن هستند و در دوصد پسر هنند	صافی صفتان كه دور از ما و منفد
يك جان هستند و در هزاران بدنند	يك دل هستند و در هزاران سینه

الاقتصاد نصف المونة :

صرفه جوئی درخرج، نیمی از زاد و توشه است .

Economy provides half of one's subsistence .

گر عقل معاش سرترا راهنماست ز آن خرج که بیجاست حذر کن که بجاست
رو از ره اقتصاد کاندر همه جای يك نیمه ز حاجت تو زین راه رواست



الامل كالسراب، یغر من راه ویخلف من رجاء.

آرزو مانند سراب است؛ کسی را که بدان نظر دارد گمراه سازد و کسی را که بدان امیدوار است ناامید کند .

Desire is like a mirage which deceives one who looks at it and disappoints one who hopes it .

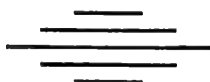
هر جای که نقش آرزو گشت پدید، در دیده چنان سراب ظاهر گردید
گمراه شد آنکس که بدان داشت نظر نومید شد آنکس که بدان بست امید

الامور المنتظمة يفسدها الخلف .

خلاف و دودستگی کارهای منظم را پریشان میکند .

Diversity confuses orderly affairs .

هر کار که مشکل است آسان گردد	آنجا که یگانگی نمایان گردد
هر کار منظمی پریشان گردد	و آنجا که دو دستگی پدیدار شود



الْأَوَانُ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ وَاشِدْ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَاشِدْ مِنَ مَرَضِ الْبَدَنِ
مَرَضُ الْقَلْبِ .

آگاه باش که از جمله بلاها بیچیزی است و سخت تر از بیچیزی بیماری تن و سخت تر از بیماری تن بیماری دل است .

Remember that one of the calamities is poverty; the worse is sickness of the body, the worst, sickness of the heart .

بیچیزی و فقر، کآفت من دوزن است	مارا سه بلا مایه رنج و محن است:
بیماری دل که بدتر از رنج تن است	رنجوری تن که بدتر از بیچیزی است

الْأَوَانُ مِنَ النِّعَمِ سَعَةٌ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ أَفْضَلُ
 مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

آگاه باش که از جمله نعمت‌ها فراوانی مال و بالاتر از آن تندرستی و برتر از آن پاکی دل است .

One of the blessings is wealth and better than wealth is health and better than health is purity of heart .

دستی است که سیم‌وزر فشاند بی‌پاک	ز اسباب طرب که هست در عرصه خاک
وز آن بهتر، دلی ز آرایش پاک	وز آن خوشتر، تنی ز بیماری دور



الْإِيمَانُ وَالْعَقْلُ أَخَوَانِ تَوَاقَانِ ؛ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ

عقل و ایمان دو برادر هم‌زادند که خداوند هیچ‌یک را بدون دیگری نپذیرد.

Wisdom and faith are like twin brothers none of whom will be received by God without the other.

سودی نبود عبادت یزدان را	گر نیست ز عقل پایه‌ای ایمان را
بی این نکند قبول یزدان آنرا	ایمان و خرد برادر هم‌زادند

اَلْبَخِيلُ اَبَدًا ذَلِيلٌ . اَلْحَسُودُ اَبَدًا عَلِيلٌ

بخیل همیشه خوار و ذلیل و حسود همواره زار و علیل است.

The miserly man is always despised; and the jealous always depressed.

در محنت ورنج، بی نظیرند و عدیل
و آنکس که بود حسود، زار است و علیل

کوتاه نظرانی که حسودند و بخیل
آنکس که بود بخیل، خوار است و ذلیل



اَلْبَخِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِهِ

بخیل خزانه دار و ارثان خویش است .

A miserly man is the treasurer of his heirs.

و ندر طلبش کشید زحمت تا مرد
مالی که بخیل گرد آورد و نخورد

بدبخت آنکوز مال خود بهره نبرد
گوئی که برای وارث خویش اندوخت

البشاشة تجلب المودة

خوشروئی دوستی می آورد .

Cheerfulness wins friendship

یعنی که نهال دوستی پروردن
بس دوست بدست میتوان آوردن

در باره خلق مهربانی کردن
با مهر و گشاده روئی و خوشخوئی



البغی يخرِب الدیار

ظلم ، کشور را ویران میکند .

Oppression ruins the state.

وز ظلم تو ، ملتت پریشان گردد
وز ظلم ، چه کاخ ها که ویران گردد

از عدل تو ، مملکت گلستان گردد
از عدل ، چه شهر ها که آباد شود

الْبَلَاغَةُ مَا سَهَّلَ عَلَى النَّاطِقِ وَخَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ

سخن شیوا آنست که تکلمش آسان باشد و فهمش دشوار نباشد .

Eloquent words are what can be fluently spoken and easily understood.

درپیش کسی که از سخن سنجان است	گفتار بلیغ و خوب و شیوا آن است
کز بهر خرد تفهیمش مشکل نیست	وز بهر زبان تکلمش آسان است



التَّبَذِيرُ عَنَوَانُ الْفَاقَةِ

اسراف سرآغاز تنگدستی است .

Extravagance is a preface to poverty.

اسراف فقیری آرد و ناچاری	آخر نشود نصیب از آن جز خواری
اسراف مکن که زود بی چیز شوی	ورز آنکه هزار گنجی قارون داری

التجارب علم مستفاد

تجربه ، علمی است که حاصل شده .

Experience is a knowledge acquired.

یکباره در آن فتاده و سوخته ای،
درسی است که بی مدرس آموخته ای

هر گاه که آتشی بر افروخته ای،
هر تجربه ز آن سوختن اندوخته ای،



التقوى حصن حصين

پرهیز و تقوی دژ مستحکمی است .

Chastity is a strong fortress.

هر کس که بجان گریخت از جرم و گناه حالش بمکافات نشد زار و تباه
پرهیز بسان دژ پولادینی است آسوده کسی که اندر آن چسته پناه

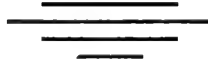
التَّقْوَى مِفْتَاحُ الْفَلَاحِ

تقوی کلید رستگاری است.

Chastity is the key to salvation.

از کرده نه شرمسار و نه روسیمپی
پرهیز کن از بدی نه از بد برهی

تا پاک زهر پلیدی و هر گنهی
پرهیز کلید رستگاری باشد



التَّكْبَرُ عَيْنُ الْحِمَاةِ

تکبر عین حماقت است.

Arrogance is mere foolishness

آماهه ارتکاب هر گونه بدی است
خود بینی و خود پسندی از بیخردی است

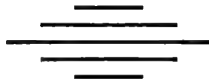
خود خواه که در جهل اسیر ابدی است
ارباب خرد ز خود پسندی دورند

التواضع يرفع ؛ التكبر يضع

تواضع مرد را برافرازد و تکبر او را پست سازد .

Humility dignifies you; pride abases you.

آنکس که فروتن است گیرندش دست	آرند فراترش زهر پایه که هست
و آنکوزغر و روسر کشی باشد مست	از پای در افتد آخرو گردد پست



الجاهل صخرة لا ينفعر ماءؤها وشجرة لا يخضر عودها وارض لا يظهر عشبها

یادان سنگی است که آب از آن نجوشد و درختی است که شاخه آن سبز نشود و
زمینی است که گیاه از آن نروید .

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which plants never grow.

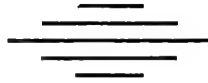
جاهل که زچهل خود نخواهد رستن	خاک کی است که خر می نخواهد جستن
سنگی است که آب از آن نخواهد جستن	شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن

الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَ لَا يَقْبَلُ مِنَ النَّاصِحِ لَهُ

نادان به تقصیر خود پی نمیبرد و نصیحت نیز نمی پذیرد .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice.

با مردم بیخرد مکن گفت و شنید	کآنکس که بجهل ماند و از علم برید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست	ره را چونشان دهی نخواهد پوئید



الْجَهْلُ اَكْبَرُ عَدُوِّ

نادانی ، بدترین دشمن است .

Ignorance is your worst enemy.

چون جهل توجهد کرد در کشتن تو	بی تیغ بیند داخت سر از گردن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی	نادانی تست ، بدترین دشمن تو

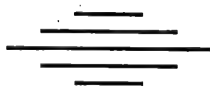
الْجَهْلُ فِي الْإِنْسَانِ أَضَرُّ مِنَ الْأَكَلَةِ فِي الْبَدَنِ

نادانی برای انسان مضرتر از خوره در بدن است .

Ignorance for a man is more harmful than leprosy.

جهل است که در خرمن جان است شرر
بیش است زیان جهل از بهر بشر

جهل است که مایه زیان است و ضرر
از آن خوره ای که در بدن می افتد



الْحَازِمُ لَا يُؤَخِّرُ عَمَلَهُ يَوْمَهُ إِلَى غَدِهِ

دوراندیش کار امروز خود را بفردا نیفکند .

The prudent does not leave his work for tomorrow.

بردار ز دوش ناتوانی باری
ز امروز منه برای فردا کاری

بر گیر ز پای خسته حالی خاری
گر ز آنکه تر است دیده بیداری ،

الْحَازِمُ يَقْظَانُ ؛ الْغَافِلُ وَسْنَانُ

دوراندیش بیدار و غافل خواب آلوده است .

The prudent person is awake; the negligent dormant.

آسان سپرد رهی که اندر پیش است	آنرا که بصیرت و تامل بیش است
بیدار دل است هر که دوراندیش است	خواب آلوده است هر که غفلت زده است



الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجَنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ

خشم و تند خومی بخشی از دیوانگی است زیرا تند خوی زود پشیمان میشود اگر نشود دیوانگی اش ثابت باشد .

Hot-temper is like a part of madness for an angry man may soon recover and, if not, he proves his madness.

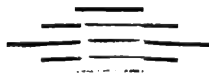
دیوانه صفت ز حال خود بیرون است	آن مرد که تندی اش ز حد افزون است
ور در نگذشت همچنان مجنون است	ز آن تندی اگر گذشت عاقل باشد

اَلْحَسَدُ يَذِيبُ الْجَسَدَ

حسد تن را میگذارد .

Jeslousy corrodes the body .

چنانچه زحسد بترس کاین خصلت شوم	پیوسته ترا کند ز شادی محروم
هر لحظه که از دازد زحسد جسم حسود	گر سخت چو آهن است و گرم چو موم



اَلْحَقُّ اَنْهَجُ سَبِيلٌ . اَلْعِلْمُ خَيْرٌ دَلِيلٍ

حق ، راست ترین راه ، و علم ، بهترین راهنماست .

Truth is the sthraightest path ; and knowledge the best guide .

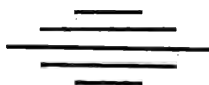
از راه صواب اگر که راه توجداست ،	هر راه که میروی ، همان راه خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود	با علم برو که بهترین راهنماست

الحق سيف لا ينبو

حق شمشیری است که کند نمیشود .

Rightfulness is like a sword which will never blunt

تا حق با تست دفع او آسان است	خضم تو اگر که رستم دستان است
یعنی که همیشه تیغ حق بر آن است	حق است چو تیغی که نمیکردد کند



الحكمة شجرة تنبت في القلوب وثمر على اللسان

دانش و بینش مانند درختی است که اذدل میروید و از زبان میوه میدهد .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

از وادی جهل، هر چه کوشد نرهد	کس در ره کسب علم تا پا نرهد
کز دل رسته است و ز زبان میوه دهد	دانش بمثل درخت پر برک و باری است

الْحَمَقُ دَاءٌ لَا يَدَاوَى وَمَرَضٌ لَا يَبْرِى

حماقت دردی است که مداوا نشود و مرضی است که شفا نیابد .

Stupidity is an incurable disease .

از وی بتوجز زیان و خسران نرسد	تا بر لب احمق از تعب جان نرسد
جز درد حماقت که بدرمان نرسد	هر درد درین جهان دوائی دارد



الْخَائِفُ لَا عِيشَ لَهُ

کسیکه خائف و ترسنده است زندگی خوشی ندارد .

There is no happy life for a coward .

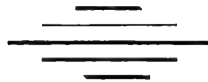
بی ترس براه زندگی تاختن است	مردی، علم شهادت افراختن است
برد تو بنرد زندگی، باختن است	تا وحشت باختن بود در دل تو

الْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكُذْبِ

کنگی بهتر از دروغگویی است .

Dumbness is better than telling lies .

گراز سخن راست زیانی زاید	به کز سخن دروغ سودی آید
کنگی که زبان پی سخن نگشاید	به ز آنکه زبان را بدروغ آلاید



الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلَا وَتَرٍ

کسی که پند دهد و خود عمل نکند کمان بی زه را ماند .

One who gives advice and does not practise it himself is like a bow without string .

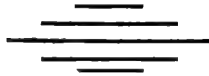
آنکس که عمل به پند خود نتواند	بیپوده چرا سخن ز نیکی راند؟
مردی که دهد پند و عمل خود نکند	گوئی به کمان بی زهی می ماند

الدنيا سم اكله من لا يعرفه

دنیا مانند زهر است و کسی آنرا نمیخورد که نمیداند چیست .

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

عیشش چو عزا و نفع آن چو ضرر است	دوران حیات سر بسر شور و شر است
کان را خورد آن کسی کز آن بیخبر است	دنیاست برآستی یکی کاسه زهر



الدولة كما تقبل تدبر ؛ الدنيا كما تجبر تكسر

بخت همانطور که روی می آورد پشت می کند و دنیا همچنانکه شکسته ای را درست میکند درست را در هم می شکند .

Fortune may turn back to you as easily as it favours you ; and the world breaks as it has made .

يك روز رسد كه روى گردان از تست	بخت تو چنانكه با تو رو كرد نخست
آنگونه كه هر شكسته را كرده درست	دنیاست كه هر درست را می شكند

الدَّهْرُ يَوْمَانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ : فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْطَبِرْ .

دنیا دو روز است . یک روز موافق و یک روز مخالف میل تست . روزی که موافق است مغرور مشو و روزی که مخالف است صبر کن .

Life is one day to your wish and one day against it ; when it is to your wish , do not be proud ; and when against it , be patient .

دنیاست دوروز دوره بازی او	روزی بتو پشت میکند، روزی رو
چون روی کند، بجای خود غرر مشو	چون پشت کند، زجان خود دست مشو



الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مُسْتَوِرٌ عَلَيْهِ وَلَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَيْرِهِ لَسَاءَ مَا بِهِ النَّقْصُ وَالْخُسْرَانُ .

عیب خود پسند از چشم او پوشیده است و اگر فضل و هنر دیگری را بشناسد به زیان و کاستی خود پی برد .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others ; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice .

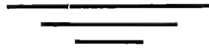
تا در توبه بود ز خود پسندی اثری	البته بعیب خود نداری نظری
آنروز که بی بری بکنه هنری	باشد که ز عیب خود بیایی خبری

شجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر .

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان و جبن و ترس ذلتی است عیان .

Bravery is an evident honour; cowardice an actual dishonour .

برجرات و شیردل جلیل است جلیل	ناز کدل و بی جگر علیل است علیل
هر کس که جبن است ذلیل است ذلیل	هر کس که شجاع است عزیز است عزیز



الشرف بالهمم العالیة ، لا بالرمم البالیة .

فخر و بزرگی ، بکارهای بزرگ است نه باستخوان پوسیده نیاگان

Nobility comes from great deeds; not from the rotten bones of the ancestors .

در نرد جهان زهایه غیر همراز	در پیش کسان بفضل اجداد مناز
چون سگ پی استخوان پوسیده متاز	نام پدران رفته را فخر هساز

الشَّرِيرُ لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لَّأَنَّهُ لَا يَرَاهُ بِطَبْعِ نَفْسِهِ .

شریر هیچکس را نیکوکار نمی‌پندارد زیرا در طبیعت خود نیکی نمی‌بیند .

The wicked does not see any good in any one , because there is no good in himself .

و آن بدسیری که در نظر منفور است ،	آن بد گهری که در بدی مشهور است
زیرا که بطبع ، خود ز نیکی دور است	در هیچ کسی گمان نیکی نبرد



الصَّادِقُ مُكْرَمٌ جَلِيلٌ . الْكَاذِبُ مُهَانٌ ذَلِيلٌ .

راستگو عزیز و جلیل و دروغگو خوار و ذلیل است.

The truthful is respectable ; the liar contemptible .

کذب است و ریا نشانی از روح علیل	صدق است و صفا آیتی از خلق جمیل
و آنکس که دروغ گوست خوارست و ذلیل	پیش همه راستگو عزیز است و جلیل

الصَّبْرُ يَنْصِلُ الْحَدَثَانَ ، السَّخَاءُ زِينُ الْإِنْسَانِ .
 الْوَفَاءُ سَجِيَّةُ الْكِرَامِ ، الْغَدْرُ شِيمَةُ اللَّئَامِ .

صبر و شکیبایی با حادثات میستیزد . داد و دهش زیور آدمی است . وفا عادت بزرگان
 و مکر و دغلی رسم دونان است .

Patience combats mishaps ; liberality adorns man .
 Faithfulness characterizes the generous ; deceitfulness
 the mean .

صبر است که کوه را بر آرد از پا داد و دهش است زیوری بس زیبا
 اخلاص و وفاست راه مردان بزرگ مکر و دغلی است رسم دونان دغا



الصِّحَّةُ أَفْضَلُ النَّعَمِ .

تندرستی بالاترین نعمت است .

A healthful body is the best affluence .

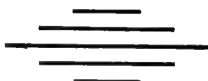
آنکس متنعم است کو بهره ور است از گنج سلامت که به از گنج زراست
 آن گنج گران که تندرستی باشد از هر گنجی درین جهان خوبتر است

الصِّدْقُ دَوَاءٌ مِنْجِحٌ .

راستی داروی نجات بخشی است .

Truthfulness is a curative medicine .

باشد دلش آسوده وجانش خرسند	آنکس که براه راستی شد پابند
یعنی که تر ادهد رهائی زگزند	داروی نجات بخش میباشد صدق



الصِّدْقُ نَجَاحٌ ، الْكَذِبُ فُضَاحٌ .
الْمُصِيبُ وَاجِدٌ ؛ الْمَخْطِئُ فَاقِدٌ .

راستگویی رهائی می بخشد و در گویی رسوائی می آورد. آنکه درستکار است چیزی می یابد و آنکه خطا کار است چیزی گم میکند

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you .
Benefactor gains ; malfactor loses .

و آنکس که دروغ گوست آخر رسواست	آن مرد که راست گوست از بندرهاست
چیزی دهد از کف آنکه در راه خطاست	چیزی بکف آرد آنکه پویدره راست

الصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ .

خاموشی باغ اندیشه است .

Silence is the garden of thinking .

باید گل اندیشه فروچیدای دوست
خاموشی اوچو باغ اندیشه اوست

از باغ خرد که پرز گل های نکوست
هر گاه شود مرد خردمند خموش



الصَّمْتُ يَكْسِيكَ ثَوْبَ الْوَقَارِ وَيَكْفِيكَ مَوْنَةَ الْإِعْتِذَارِ .

خاموشی ، ترا جامه وقار پوشاند و از عذرخواهی برهاند .

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

خاموشی محض اگر کنی پیشه خویش
و آن گاه بیاوری دو صد عذر به پیش

آن جای که فهم هاست از فهم تو بیش
صد بار به از آنکه خطائی گوئی

اَلْعَالِمُ حَيٌّ وَاِنْ كَانَ مَيِّتًا ، اَلْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَاِنْ كَانَ حَيًّا .

دانا زنده است اگرچه مرده باشد و نادان مرده است اگرچه زنده باشد .

The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive .

هر باخردی که پی بدانش برده،	از چشمه خضر، آب حیوان خورده
نادان مرده است اگرچه باشد زنده	دانا زنده است اگرچه باشد مرده



اَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ اَنْ مَا يَعْلَمُ فِيْ جَنْبِ مَا لَمْ يَعْلَمْ قَلِيْلٌ .

دانا کسی است که بداند آنچه میداند نسبت به آنچه نمیداند کم است .

The learned is he who knows that what he knows is insignificant to what he does not know .

فرخنده کسیکه علم را دارد دوست	و ندر پی علم روز و شب در تگ و پوست
دانا بحقیقت آن بود که داند	نادانی او فزون از دانائی اوست

الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ ، الْجَاهِلُ يَطْلُبُ الْمَالَ

دانا کمال میجوید و نادان مال.

The wise seeks perfection ; the fool wealth .

سلطان زخدا جلال میخواهد و بس
جاهل بزمانه مال میخواهد و بس

عاشق بدعا وصال میخواهد و بس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس



الْعَاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى عَمَلِهِ وَالْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ .

عاقل به عمل خود اعتماد دارد و جاهل به آرزوی خود .

The wise man relies upon his deeds ; the ignorant on his dreams .

اهمال بکار خود چو جهال مکن
عاقل شو و تکیه جز باعمال مکن

درکار خود ای رفیق اهما مکن
بیعقل مباش و دل به آمال منه

الطَّمَانِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِبَارِ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ .

اطمینان بکسی پیش از آزمایش اواز کوتاهی عقل است .

To trust any man before trying him reveals shortness of wisdom .

آن رازمکن بپیش هر کس ابراز	خواهی که نگویند به کس راز تو باز
از بیخردی است گردو کوئی راز	ز آن پیش که امتحان کنی یاری را



الْعَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ .

عادت طبیعت ثانوی است .

Habit is like a second nature .

کآسان نتوانز قید هر عادت رست	بر عادت بد به که نگردی پا بست
دامیست که آسان نتوان از آن جست	عادت همچون طبیعت ثانوی است

الْمُعَلِّمِ وَالْمُتَعَلِّمِ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ .

معلم و شاگرد هردو ، دراجرومزد شریکند .

Teacher and student are rewarded mutually .

یا یاد بگیر چون کسی درست داد	یادرس بده بهر که گیرد ز تو یاد
چون بهره‌اوستاد و شاگرد یکی است	یا باش چو شاگرد و یا چون استاد



الْعَالِمُ يَعْرِفُ الْجَاهِلَ لِأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ جَاهِلًا ؛ الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ الْعَالِمَ
لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلَ عَالِمًا .

دانا نادان را می‌شناسد چون خود پیش از آن نادان بوده ولی نادان دانارا نمی‌شناسد
زیرا پیش از آن دانا نبوده است .

A learned man knows an ignorant man well for he has been ignorant before; but the ignorant man can not know the learned man for he has not been learned before.

عالم نبود ز حال جاهل غافل	ز آن روی که بوده پیش از آن خود جاهل
نادان نشود ز حال دانا آگاه	چون آن دانش نگشته او را حاصل

العالم ينظر بقلبه و خاطره ؛
الجاهل ينظر بعينه و ناظره ،

دانا بادیده دل و جان می بیند و نادان بچشم ظاهر مینگرد .

The wise man sees with the eyes of his heart; the foolish with the eyes on his face .

عاقل چو بباغ زندگی بنشیند از هر نظری هزارها گل چیند
جاهل همه را بچشم ظاهر نگرد عالم همه جا بچشم باطن بیند



العبد حر ما قنع ؛ الحر عبد ما طمع .
بنده تا قناعت میورزد آزاد است و آزاده تا طمع دارد بنده است .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous .

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد وی بس که طمع دهد شرف را بر باد
بنده است چو آزاده اگر ساخت بکم آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

العَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِي مَا يَدْفَعُ الشَّرَّ .

عجله در همه کار بد است مگر در آنچه دفع شر میکند .

Haste is bad in every instance ; except in warding off evil .

بس زود زخستگی فتد در تب و تاب	رهر و چو کند فزون ز اندازه شتاب
جز در پی دفع فتنه و رفع عذاب	اندر همه جا شتاب و تعجیل بد است



الْعَدْلُ قَوَامُ الرِّعْيَةِ .

عدل پشتیبان رعیت است .

Justice is the mainstay of a nation .

عدل است که کاخ امن را بنیان است	ظلم است که پیکر بلا را جان است
آن جامعه را که عدل پشتیبان است	از دور زمان غم پریشانی نیست

الْعِزُّ وَجُودٌ فِي خِدْمَةِ الْخَالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي خِدْمَةِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَجِدْهُ .

عزت و سرافرازی در بندگی خداوند است و هر که در بندگی خلق خدا عزت جوید بآن نرسد .

There is honour in subjugation to God but it can never be found in subjugation to people .

در بندگی و پرستش یزدان است
بیچارگی و زبونی و خسران است

گرسروری و عزت جاویدان است
در بندگی خلق خدا عزت نیست



الْعِفَّةُ تَضَعُ الشَّهْوَةَ .

پاکدامنی، شهوت را کم میکند .

Chastity decreases the passions .

سدی است قوی صفات انسانی ما
شد کاسته شهوت و هوسرانی ما

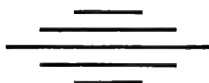
در راه تمایلات حیوانی ما
هر چند فزود پاکدامانی ما

العفو زين القدرة .

عفو، زیور قدرت است .

Condonation embellishes power.

باناخن جور، هردلی را مخراش	بادست ستم نمک به هر زخم مباشر
چون عفو بقدرت تو زیور بخشد	با قدرت انتقام ، بی عفو مباشر



العقل زين ، والحمق شين ؛
الحزم بضاعة ، التواني اضاعه .

خرد زیوری است و بیخردی عیب است . دوراندهی سرمایه سود است و سهل انگاری
مایه آسیب .

wisdom is an adornment; foolishness is a blemish .
Prudence is an asset ; negligence causes damage.

هوش و خرد است مرد را زیور و زیب	بیهوشی و حمق مرد عیبی است عجیب
دوراندهی است مایه صدها سود	سهل انگاری است پایه هر آسیب

العقل صديق مقطوع ؛ الهوى عدو متبوع .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

آید بدی از دشمن و خوبی از دوست	زین روی بدیده آن بدا . تا این نیکوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم	نفس است چو دشمنی که دل پیراوست



العقل غريزة تزيد بالعلم والتجارب .

خرد غریزه ای است که از دانش و آزمایش تقویت شود .

Sagacity is an instinct which develops dy knowledge and experience.

با تجربه و علم چو مقرون گردد	نیروی خرد کامل و موزون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد	از دانش و آزمایش افزون گردد

الْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيمٌ لَا يَفْنَى ،
 الْعَقْلُ ثَوْبٌ جَدِيدٌ لَا يَلْبَسُ .

علم ، گنج بزرگی است که نابود نمیشود و عقل لباس نوی است که فرسوده نمی گردد.

Knowledge is a treasure that is never exhausted; wisdom is a new dress that never gets worn out .

دانا بمیان بزم دانش آسود	بینا بکنار شاهد عقل غنود
علم است چو کنجی که نگردد نابود	عقل است لباسی که نخواهد فرسود



الْعِلْمُ لَا يَنْتَهِي .

علم ، پایان ندارد .

Knowledge is boundless .

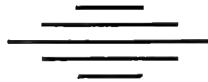
تا در ره علم، نیستی خسته، برو	یکدم منشین زیبا و پیوسته برو
هر چند که بحر علم بی پایان است	قا کشتی همت تو نشکسته برو

الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَقْلًا .

علم آدمی را بعقل رهبری میکند ؛ پس کسیکه علم آموخت عاقل شد .

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom .

روشن ز فروغ عقل سالم نشوی	تا از پی کسب علم عازم نشوی
عاقل نشوی اگر که عالم نشوی	چون علم، ترا بعقل نزدیک کند،



الْعِلْمُ يَنْجِيكَ ، الْإِجْهَالُ يَرْدِيكَ .

علم رستگارت سازد و جهل درتباہیات اندازد .

Knowledge saves you ; ignorance destroys you .

جهل است که جان و جسم را بگدازد	علم است که عقل و روح را بنوازد
جهل است که درتباہیات اندازد	علم است و عمل که رستگارت سازد

الْغَدْرُ يَضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ .

پیمان شکنی گناه را دوچندان کند .

To break the vow of repentance multiplies the sin.

ز آن توبه کندها که پشیمان کردند
کوئی که گناه او دوچندان کردند

آن مرد که آلوده عصیان کرد
گرتوبه خویش بشکنند بار دیگر



الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ .

غریب کسی است که یار و حبیب ندارد .

Lonesome is he who has no friends .

ازلذت زندگی است بی حظ و نصیب
اندر وطن خویش غریبند غریب

آنکس که کند ز دوری دوست شکیب
و آن قوم که مانده اند بی یار و حبیب

الغشوش لسانه حلو و قلبه مر .

کسی که دو دوست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

The hypocrite has a sweet tongue but a bitter heart.

یاران دورو ، بچهره مهر آئینند	ایکن همه درنهاد ، زهر آگینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند	تلخند اگر چه در سخن شیرینند



الغضب نار موقدة من كظمه اظفاها ومن اطلقه كان اول محترق بها .

خشم آتش شعله وری است؛ هر که خشم خود را فرو خورد، آن آتش را خاموش کند و هر که
عنان خشم را رها سازد نخست خود با آتش آن سوزد .

Anger is like a flaming fire ; he who controls his anger
extinguishes the fire ; and he who does not, first gets
himself burnt .

خشم و غضب آتشی است سوزان که درست	چون شعله کشد بلای جان من و تست
آنکس که ورا نشاند، خاموش کرد	و آنکون نشانده خود بدان سوخت نخست

الْفِتْنَةُ يَنْبُوعُ الْحُزَنِ .

آشوب سرچشمه اندوه و بدبختی است .

Sedition is the source of grief and misfortune .

آسایش نیست هر کجا فتنه پیاست
سرچشمه غصه ها و ناکامی ها ست

بی نظمی و اغتشاش مانند بلاست
آشوب و فساد و فتنه و بی نظمی



الْفُرْصَةُ أَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ .

فرصت مانند ابر در میگذرد . پس فرصت خوب را غنیمت شمرید .

Opportunity passes away like clouds ; so, seize it .

چون ابر بهار وقت در میگذرد
آن زنده که وقت را غنیمت شمرد

ای صاحب دانش و خداوند خرد،
دانی چه کسی ززندگی بهره برد ؟

الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود .

فرصت زود ازدست میرود و دیردوباره بدست میآید .

Opportunity passes fastly and returns slowly .

کاری کند و بهره از آن برباید	تا فرصت کار هست ، عاقل باید
بس دیر دگر باره بدست آید	فرصت که بسی زود زدست تو رود



الفقر موت الاكبر .

بیچیزی مرگ بزرگتری است .

Poverty is graver than death .

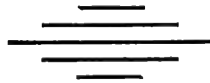
کزدادن جان براستی سخت تر است	بیچیزی و فقر و فاقه مرگی دگر است
يك عمر سوز فقر در جان شر است	يك لحظه اگر زمرك، تن، بیند رنج

القلب خازن اللسان : اللسان ترجمان الانسان .

قلب گنجور زبان و زبان نماینده آدمی است .

The heart is treasurer of the tongue and the tongue is representative of human character .

راه تو اگر صواب یا آنکه خطاست رفتار تو از دل و زبانت پیدا است
آری دل ماست همچو گنجور زبان و آنکه از زبان ما نماینده ماست



القلب ينبوع الحكمة والاذن مغيضا .

قلب چشمه حکمت است و از راه گوش بدان آب رسد .

The heart is the spring of wisdom and the ear is its watershed .

بشنو سخن اهل خرد را و بکوش تا بهره بری ز خرمن دانش و هوش
قلب است بسان چشمه حکمت و پند پیوسته بدان آب رسد از ره گوش

الکتاب بساتین العلماء .

کتاب باغ دانشمندان است .

A book is a garden for erudites .

بهتر ز کتاب دوستی نگزینند
کز آن گزدانش و هنر می چینند

قومی که خرد پژوه و روشن بینند
باغی است کتاب بهر دانشمندان



الکذب خیانة .

دروغ خیانت است .

Falsehood is treachery .

چون خار بجشم راست کیشان خوارند
یاران دروغگو خیانتکارند

آن قوم که در دروغ دستی دارند
ز آنجا که دروغ جز خیانت نبود

الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَىٰ وَإِذَا قَدَرَ عَفَا .

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون قدرت یابد از دشمن خود درگذرد .

A generous man when promises a grant fulfils it; and when becomes powerful forgives his enemy .

آنست بر راستی جوانمرد که دور	از مکر و فریب باشد و کبر و غرور
بر وعده وفا کند اگر وعده دهد	بر خصم ببخشد اگر یابد زور



الْكَرِيمُ يَجْفُو إِذَا عَنَّفَ وَيَلِينُ إِذَا اسْتَعْطَفَ؛ الْبُخْسِيُّ يَجْفُو إِذَا اسْتَعْطَفَ وَ لَا يَلِينُ إِلَّا إِذَا عَنَّفَ .

آزاد مرد اگر بد رفتاری بیند پر خاش کند و اگر نیکی ببیند نرمی نماید .
فرومایه اگر نیکی ببیند پر خاش کند و تادارشتی نبیند نرمی نشان ندهد .

A generous man protests when he is treated wrongly and shows gentleness when he is treated well . An ignoble person quarrels when he sees kindness and does not show lenience except when he sees harshness .

آزاده چو ظلم دید، سرکش گردید	ور نیکی دید، راه نیکی بگزید
دون طبع جفا کرد چو دید از کس مهر	نرمی ننمود تا ز کس قهر ندید

اَلْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ ، قَلِيلُهُ نَافِعٌ وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ .

سخن مانند داروست؛ کمش سودمند و بسیارش کشنده است .

Speech is like medicin ; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

بسیار چو شد سخن، کم افتد دلخواه	ور کم باشد، بیش بدل یابد راه
همچون دارو که اندکش جانبخش است	و آنکه که شود زیاد، گردد جانسکاه



اَلْكَيْسُ مِنْ كَانَ يَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ امْسِهِ .

هوشیار کسی است که امروزش از دیروز بهتر باشد .

Vigilant is he who gains more from to-day than he did from yesterday .

گر پیر خرد شود ببرد آموزت	سازد به نبرد زندگی پیروzt
تا عقل بود راهبر دلسوزت	امروز تو خوشتر است از دیروزت

الْجَبَّارِ عَنَّا الْعَطْبُ .

لجاجت سرآغاز تباهکاری است .

Obstinacy is the beginning of evil doing .

میدان فساد را سپاهی است لجاج
عنوان کتاب روسیاهی است لجاج

درمذهب عاقل از مناهی است لجاج
شیرازۀ دفتر تباهی است لجاج



اللسان سبع ؛ ان اطلقته عقر .

زبان ، مانند درنده ای است که اگر رهایش کنی ترا بگزد .

The tongue is a savage beast ; it will bite you if you let it free .

جز رنج و زیان بـسر نمیآوردت
بیجا چو شود رها ، بیجا میدردت

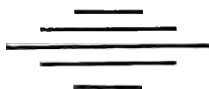
تیغی است زبان که از میان میبردت
مانند درنده ای است که بند دهن

الْمَالُ يَنْقُصُ بِالنَّفَقَةِ وَالْعِلْمُ يَزُكُّ عَلَى الْإِنْفَاقِ .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد و علم از بخش شدن فزونی گیرد .

Wealth decreases by expenditure, knowledge increases by dissemination .

کمر فرق میان علم با مال نهی
از مال تو کم شود چو انفاق کنی
شاید که ز قید مال دنیا برهی
علم تو فزون شود چو تعلیم دهی



الْمُتَعَبِدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمَارَةِ الطَّاحُونَةِ تَدُورُ وَلَا تَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهَا .

کسی که از روی دانش پرستش نکند خر آسیا را ماند که همواره میگردد ولی از جای خود بیش نمیرود .

One who worships without knowledge is like a mill's donkey who is always wandering without any progress.

بی علم، اگر کسی پرستد یزدان
آخر بهمان جاست که اول بوده است
همچون خر آسیا بود سرگردان
هر چند براه خود مدام است روان

الْمُحْسِنُ حَيٌّ وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ .

نیکوکار زنده است اگر به درمنازل مردگان رخت کشیده باشد .

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead .

هر کس که چو ابر دست او بخشنده است چون برق برویش آنچه بینی خنده است
مردی که شود شهره بنیکوکاری کرد در صف مردگان درآید زنده است



الْمُحْسِنُ مُعَانَ وَالْمُسِيئُ مُهَانَ
الْعَقْلُ شِفَاءٌ وَالْجُمُوقُ شِقَاءٌ ،

نیکو کار مدد یافته و بد کار خوار است . خرد درمان درد و بیخردی بدبختی است .

Good man is helped ; bad man is disparaged .
Wisdom is a remedy ; foolishness is a bane .

خواری کشد آنکه در بدی دست برد یابد مدد آن که راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکسی بود بیخردی درمان بسی درد بود هوش و خرد

المرء عدو لما جهل .

مرد با آنچه نمیداند دشمن است .

Man is opposed to what he does not know .

چون در نگرم که دیگری دشمن اوست	از علم و هنر هر آنچه من دارم دوست
با هر چه که بی خبر از آنست عدوست	افسرده نمیشوم ، از آن روی که مرد



المرء اسم جامع لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحَاسِنِ .

راد مردی نامی است که شامل همه صفتهای نیکوست .

Generosity is a word meaning all good traits .

هر ملك دلی مستخر همت اوست ،	آنرا که صفا و راد مردی نیروست
کان شامل جمله صفتهای نیکوست	نامی است بزرگ راد مردی ایدوست

المزاح يورث الضغائن .

شوخی دشمنی میآورد .

Joking may cause enmity .

در شوخی و خنده با رفیقان ای یار
هر گزره اعتدال، از کف مگذار
هر چند که دوستانه باشد شوخی
از حد چو گذشت دشمنی آرد بار



المستشير متحصن من السقط؛ المستبد مهوور في الغلط .

کسیکه در کار با دیگری مشورت میکند از لغزش و سقوط مصون است و کسیکه
استبداد رأی دارد بی پروا پیش میرود و به خبط و خطا میافتد .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders.

گر شور کنی بکارها با دگری،
رفتار تو از خطاست پیوسته ببری
ورز آنکه زخیر مشورت در گذری
در چاه ضلالت افتی از بی بصری

الْمَطَامِعُ تُذِلُّ الرِّجَالَ . الْمَوْتُ أَهْوَنُ مِنْ ذُلِّ الْإِلِّ .

طمع مردان را ذلیل سازد و سختی مرگ از ذلت خواهش و سوآل کمتر است .

Covetousness debases men . Death is less painful than beggary .

رخساره ز غصه کهر بائی نکنی	با آرز و طمع گر آشنائی نکنی
آن به که بمیری و گدائی نکنی	چون سختی مرگ، از گدائی بهتر،



الْمُكَرُّ بِمَنْ اَتَمَّنَكَ كُفْرٌ .

مکرو خدعه در حق کسی که بتو ایمان دارد کفر است .

Deceiving one who has confidence in you , is infidelity .

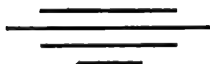
تندر ندهد بخدعه ، تاجان دارد	در حق رفیق، هر که وجدان دارد،
در کار کسی که بر تو ایمان دارد	کفر است اگر خیانت و خدعه کنی

الْمَنَعُ الْجَمِيلُ أَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ

نومید کردن کسی به خوشرومی بهتر از وعده دورودرازدادن است .

To disappoint someone with a smiling face is better than giving him a promise which won't be fulfilled very soon :

چون سوی تو آورد کسی روی نیاز	يك عمر در انتظار مگذارش باز
باروی خوش ار کنند کس را نومید	به ز آنکه دهند وعده دور و دراز



الْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ رَحِمٍ .

دوستی، نزدیکترین خویشاوندی است .

Friendship is the closest kinship .

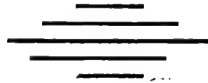
آنکس که به دوستی بود بی مانند	از خویش تو به ، که با تو دارد پیوند
بیگانه دلش چو بادلت نزدیک است	خود اوست چو نزدیکترین خویشاوند

المودة نسب مستفاد .

دوستی و مودت ، خویشاوندی است که بدست آمده .

Friendship is a kinship acquired .

خواهی که ز دشمنان نبینی آزار ؟ از دامن دوست دست کوتاه مدار
کز دوستی و مودت و مهر و وفا بیگانه چو خویش میشود ، غیر چو یار



النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ .

مردم بزمان خود شبیه ترند تا پدران خود .

People are more like their time than their parents.

اولاد ز رسم پدران بیخبرند ز آنروی که پرورده دوری دگرند
مردم پی رسم پدران کم گیرند با اهل زمان خویش هم رنگ ترند

النَّاسُ رَجُلَانِ : جَوَادٌ لَا يَجِدُو وَاجِدًا لَا يَسْعَفُ .

مردم دودسته‌اند: دسته‌ای که بخشنده‌اند ولی ثروتمند نیستند و گروهی که مالدارند ولی نمی بخشند .

There are two groups of people ; one generous but not rich and the other rich but not generous .

مردم به دو دسته‌اند: یک فرقه کریم	یک فرقه دیگر که تنگ چشمند و لئیم
آنها که زروسیم بود، نیست کرم	و آنکس که کریم است ندارد زروسیم



النَّاسُ كَالشَّجَرِ شَرِبَهُ وَاحِدٌ وَثَمَرُهُ مُخْتَلَفٌ .

مردم شبیه درختانند که آب یکسان نوشند و میوه گوناگون دهند

People are like trees which absorb water in a similar manner but give fruits differently .

مخلوق که شاغل هزاران کارند	کوئی بمثل حال درختان ندارند
در خوردن آب، آب یکسان نوشند	در دادن میوه، گونه گون بار آرند

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا .

مردم در خوابند و هنگامیکه مرگشان فرارسد بیدار میشوند .

People are asleep and wake up only when their death has come .

روزی بخود آید که ازو ناید کار
چون مرگ فرارسید، گردد بیدار

آنکس که بغفلت است امروز دچار
رفته است بخواب هر کسی تازنده است



النِّدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ يَمْحَاهَا .

اشک ندامت گناه را پاک میکند .

Repentance absolves you from your sins .

وی جفت عدم ، وجود بیهوده تو
تا پاک شود دامن آلوده تو

ای غرق گناه ، روح فرسوده تو
اشکی زسر ندامت از دیده بریز

الْوَّاحِدُ مِنَ الْأَعْدَاءِ كَثِيرٌ .

يك دشمن بسیار است .

One enemy is too many .

گردست دهد گزنده همچون ما را است
يك دشمن اگر تر است خود بسیار است

دشمن که بسان مور بی آزار است
صد دوست اگر تر است بهر تو کم است



الْوَعْدُ قَرْضٌ وَالْبِرُّ اِنْجَازُهُ .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

A promise is a debt which is repaid when fulfilled .

قرضی است بگردن تو بیچون و چرا
وقتی که کنی به وعده خویش وفا

هر وعده که داده ای، چه بیجا چه بجا
دانی که چه وقت کرده داین قرض ادا ؟

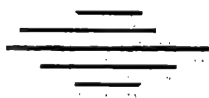
أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ .

درد راهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو .

Do not tread on a road which may lead you astray .

گمراه نشود ز غایت خود خواهی
خوف است ترا از خطر گمراهی

آنرا که بود ز نیک و بد آگاهی،
بر کرد و مرو پیش براهی که در آن



اَمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشِيَ بِكَ .

بادرد خود تا با تست بساز .

Endure pain as long as it is with you .

کم کن بر این و آن شکایت آغاز
مادام که سوز درد با تست بساز

گر با تو غمی است خود بد فعلش پرداز
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی،

أَمَقَّتِ الْخَلَائِقُ إِلَى اللَّهِ الْفَقِيرَ الْمَزْهُوَّ وَالشَّيْخَ الزَّانِيَ وَالْعَالِمَ الْفَاجِرَ .

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خود ستا و پیر زنا کار و دانای خطا کار است .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterer , and a learned man who is libertine .

آن دانهائی که در خطا میباشد ، و آن پیر که از پی زنا میباشد ،
و آن مرد گدا که خود ستا میباشد ، منفور ترین خلق خدا میباشد



أَمَلِكْ حِمِيَّةَ نَفْسِكَ وَسُورَةَ غَضَبِكَ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ وَيُثَوِّبَ إِلَيْكَ عَقْلَكَ .

خوابیدن داری کن و بر غضب خود مسلط شو تا آتش خشم فرو نشیند و عقلت سرباز گردد .

Control yourself when you are angry until your rage is suppressed and your reason restored.

چون خشم و غضب ز حد فزون تر گردد عقل و خرد تو دور ، از سر گردد
با آب تحمل آتش خشم بکش تا عقل ز سر رفته ، به سر بر گردد

اِنَّا تَاكُمُ اللّٰهُ بِنِعْمَةٍ فَاشْكُرُوْا ، اِنَّا اِبْتَلَاكُمُ اللّٰهُ بِمُصِيبَةٍ فَاصْبِرُوْا .

چون خداوند شما را نعمتی دهد سپاس گزارید و چون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید .

Be thankful when God grants you a fortune , and be patient when He inflicts a calamity on you .

پیوسته خدای خویش را ناظر باش	و ندر پی خدمتش بجان حاضر باش
گردداد خدای نعمتت شا کر باش	و رساخت دچار سختی ات صابر باش



اِنَّ اَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ . وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيْده لَّآلَفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ اَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِّتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ .

بهترین مرگ کشته شدن در عرصه جنگ است و قسم بخدا می که جان من در دست اوست هزار ضربه شمشیر در جنگ برایم آسانتر از مرگ در بستر است .

The best death is to be killed in a battlefield . By God , who has my life in His hand , one thousand strokes of swords in the field is easier to me than dying in the bed .

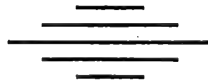
آنست بر ازنده ترین مرگ، که سر	در عرصه پیکار فتد از پیکر
بالله که هزار تیغ بهرم در جنگ	بہتر باشد ز مردن اندر بستر

إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ لَا يَضُرُّ بِالْخُدَعِ ، إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ لَا يَخْدَعُ لِلطَّمَعِ .

دورانیش کسی است که از حیلہ های دیگران زیان نبیند و خردمند کسی است که از روی آرزو فریب نخورد .

A prudent person is the one who is not harmed by the deceits of others ; and a wiseman is the one who is not deceived due to his avidity .

هر کس که شمرده بر نمیدارد گام، در راه، فتد به چاه چون رهرو خام
از کس نخورد عاقبت اندیش فریب وز آرزو فتد خردمند بدام



إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَحِلْمُ الْمَنَامِ وَالْفَرَحُ الْمَوْصُولُ بِالْغَمِّ وَالْعَمَلُ الْمَشْوَبُ بِالسِّمِّ .

جهان مانند سایه ابر و خواب خفته است. نشاط آن باغم پیوسته و شهد آن با زهر آلوده است .

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land ; its joy is mixed with grief and its honey with poison .

پابند جهان مشو که چون سایه و خواب شادی و غم جهان بود پا بر کاب
آغشته بود شراب گیتی به شرنک پیوسته بود نشاط دنیا بعذاب

اِنَّ الدُّنْيَا كَالْحَيَّةِ ، لَيِّنٌ مِّمَّهَا وَقَاتِلٌ سَمُّهَا .

جهان مانند مار است که دست کشیدن بر آن نرم و پسندیده است و زهر آن کشنده .

The world is like a snake whose touch is soft and its poison is fatal .

مارست جهان، بترس از مکروفتش،
نرم است اگر دست کشی بر بدنش
مغرور مباحش بر خط و خال تنش
زهر است گرانگشت نهی دردهنش



اِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ كَرَجُلٍ لَّهُ اِمْرَاتَانِ اِذَا رَضِيَ احَدِيَهُمَا اسْخَطَا الْآخَرَى .

داشتن دنیا و آخرت مانند دو زن داشتن است راضی کردن یکی موجب خشم دیگری است.

One who tries to take the advantages of both , this world and the other , is like a man who has two wives ; whenever he satisfies one makes the other angry .

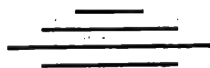
هر گز نتوان به هر دو دنیا پیوست
حالت دو جهان همچو دو زن داشتن است
با این چو بپیوست یکی، ز آن بگسست
این رنجه شود چون مرد در آن دل بست

ان الدھر لخصم غیرمخضوم ومحتکم غیرمظلوم ومحارب غیرمحروب

همانا زمانه دشمنی ندیده دشمنی کند و ستم ندیده ستم رساند و با کسی که بجنگ او
بر نخاسته جنگ آغازد .

Verily the world is an enemy without being provoked,
an oppressor without being oppressed and a combatant
without being attacked .

هر لحظه جهان به فتنه ای پردازد	ناجسته عدو ، پی عداوت تازد
نادیده ستم ، ستمگری آغازد	ناخوانده بجنگ ، جنگ برپا سازد



انفع الدواء ترك المنی .

بهترین دارو ترك آرزو است .

Abandoning desires is the most useful medicine .

تا آتش آرزو شرار انگیز است	پیوسته بدست نفس دست آویز است
پرهیز کن ای عزیز از خواهش دل	چون درد ترا بهین دوا پرهیز است

إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَا خُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا .

چون روز و شب ترا بکار می بندند تو نیز آنها را بکار ببر و چون از عمر بر تو میگیرند تو نیز از آنان بهره بر گیر .

As days and nights occupy your life , you better use them ; and as they take your time , you better take benefit from them .

چون بهره و راست از تو ایام مدام ،	پیوسته تو هم بهره ببر از ایام
از عمر تو چون زمانه بر میگیرد	باید تو هم از زمانه بر گیری کام



إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عُمُرِكَ فَلَا تُنْفِذْ لَكَ وَقْتًا فِي غَيْرِ مَا يَنْجِيكَ .

اوقات تو جزء ایام حیات تو هستند پس وقت خود را جز در راه نجات خود صرف مکن .

Your times are parts of your life ; so , do not spend them except for your salvation .

اوقات تو جزئی است ز ایام حیات	مگذار عبث تلف شود این اوقات
ایام گرانبهای خود صرف مکن	جز در پی راهی که بود راه نجات

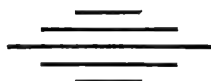
آفَةُ الذُّكَاةِ الْمَكْرُ .

آفت زیر کی حيله گری است .

The bane of smartness is deceitfulness.

خود نیز بسی خورد فریب ازد گری
چون آفت زیر کی بود حيله گری

آنکو ز فریب و کجرهی نیست بری
از حيله و مکر زیر کان بیزارند



آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبَرُ .

آفت عزت و بزرگی، خودخواهی است.

Arrogance spoils nobility .

پرخاش مکن بر آنکه بدبخت بود
خودخواهی و کبر، آفتی سخت بود

ز آنجا که ترا مقام بر تخت بود
از بهر بزرگی تو و عزت تو

آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَىٰ ، آفَةُ النَّفْسِ الْوَلَهَ بِالدُّنْيَا .
آفت خردموسناکی و آفت جان دنیا طلبی است .

Sensuality is a damage to wisdom and mammonism is the bane of the soul .

از رنج همیشه ایم بی تاب و توان	تاسوی سراب حرص و آزیم دوان
دنیا طلبی است آفت روح و روان	آزو هوس است آفت هوش و خرد



آفَةُ الْعُلَمَاءِ حُبُّ الرِّيَاسَةِ .
آفت دانشمندان ریاست خواهی است.

Love of authority corrupts the erudites .

سودای مقام ، مایه گمراهی است	بهر تو، گرت معرفت و آگاهی است،
چون آفت عالمان ریاست خواهی است	دانا نشود شیفته جاه و مقام

آفة العمران جور السلطان .
آفت آبادی بیداد است.

Cruelty is a setback to social development .

جانی که ز بند ظلم آزاد نشد،
شهری که رها زدست بیداد نشد،
درماند به ورطه غم و شاد نشد
ویران شد و هیچگاه آباد نشد



آفة القضاة الطمع .
آفت قاضیان آرزو طمع است.

Cupidity corrupts the judges .

قاضی که حریص مال شد از آغاز
در کار قضا طمع ز قاضی خوش نیست
ای بس که ز طی راه حق ماند باز
چون آفت قاضیان طمع باشد و آرزو

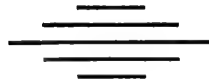
آفَةُ النِّعَمِ الْكَفْرَانُ .

آفت نعمت‌ها ناسپاسی است .

Ungratefulness spoils affluence .

بیهوده ز غفلت بهدر خواهد رفت
یک‌روز ز دست تو بدر خواهد رفت

هر چیز که قدرش ز نظر خواهد رفت
هر نعمت حق که شکر آن را نکنی



آفَةُ الْهَيْبَةِ الْمَزَاحُ .

آفت وقار و هیبت مرد، شوخی است .

Joking spoils man's dignity .

دیگر نه دروغ اوشناسند نه راست
کم کم زوقار و هیبتش خواهد کاست

آنکس که بفکر شوخی اندر همه جا است
چون گشت مزاح و شوخی مرد فزون

ابْدُلْ لِّصَدِّيقِكَ وَّ لِمَعَارِفِكَ مَعُونَتَكَ وَ لِكُلِّفَةِ النَّاسِ بَشْرَكَ .
 با دوست و آشنامددگار و با همه مردم گشاده رو باش .

Be helpful to your friend and acquaintance ; and
 cheerful to all people .

همواره مده بخلق زحمت چومگس پیوسته بهر کسی مزینیش چو خس
 بادست گشاده کن کمک با یاران باروی گشاده کن سخن با همه کس



اَبْرَکَمُ اتَّقِیْکُمْ .

نکو کارترین شما پارساترین شماست .

One who is most pious is most benefactor .

نیکو بجز این نیست که باشی بیزار از هر چه بداست و آورد ننگ بیار
 آنکس که ز جمله پارساتر باشد از جمله نکو کار تر آید بشمار

اَبْلَغُ الْعِظَاتِ الْاَعْتِبَارُ بِمَصَارِعِ الْاَمْوَاتِ .
 رساترين پند، عبرت گرفتن از گور مردگان است .

The best lesson can be taken by looking at the tombs of the dead .

ایام که سخت سست پیوند بود	آئینه عبرت خردمند بود
از دیدن گور مردگان، می گیریم	درسی که چنان رساترین پند بود



اتَّقُوا اَشْرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ اَخْيَارِهِنَّ عَلٰى حَذَرٍ
 از زنان بدخو بپرهیزید و از زنان نیکو بر حذر باشید .

Avoid bad women and beware of good ones.

زن، گرچه منور است هر محفل ازو	خواهی نکشی عذاب ، بر کن دل ازو
بدخوی اگر بود، ز دستش بگریز	خوشخوهم اگر هست مشو غافل ازو

اتَّقُوا الْحِرْصَ فَإِنَّ مَصَاحِبَهُ رَهِيْنٌ ذُلٍّ وَعَنَاءٍ .

از حرص بپرهیزید چون حریص پیوسته گرفتار خواری ورنج است.

Avoid avidity for a greedy man is always distressed and debased .

از حرص، بود هنوز در تَاب و شکنج
در معرض خواری بود و ورطه رنج

طماع حریص اگر که یابد صد گنج
از حرص بپرهیز که پیوسته حریص



اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَاسْعَوْا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ مِنَ الْعِمْ عَذَابِهِ

از خشم خداوند بپندیشید و در خشنودی او بکوشید و از آنچه شما را با تهدید عذاب خود بر حذر داشته است حذر کنید.

Beware of God's wrath ; try to please Him and avoid whatever He has warned you of its punishment.

شو در ره خشنودی او راهنورد
از آنچه که فرموده حذر باید کرد

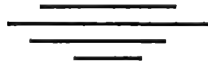
از خشم خداوند بپندیش ای مرده
تا از سخطش رهی، حذر کن همه وقت

اجْعَلْ زَمَانَ رَخَائِكَ عُدَّةَ لَيَّامٍ بَلَّاتِكَ .

در روز گار رفاه و عیش خود را برای زمان تنگدستی آماده کن .

In the days of tranquillity make preparations for the time of difficulty .

هر گاه که دست فتنه آتش افروخت	آن مرد که حزم و بینشی داشت نسوخت
در روز رفاه و عیش، باید چیزی	از بهر زمان تنگدستی اندوخت



اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا .

ضمیر خود را مراقب کردار خود کن .

Assign your own self to supervise your deeds .

ای دوست، اگر که طالب خود باشی،	باید همه جا مواظب خود باشی
یهتر ز تو از حال تو کس آگاه نیست	آن به که تو خود مراقب خود باشی

اجعلوا كل رجائكم لله سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فإنه ما رجا احد غير الله الا خاب .

روی امید بدر گاه خداوند بزرگ آورید و جز او بدیگری امیدوار نباشید چون کسی نیست که بغیر خدا امید داشته باشد و ناامید نگردد .

Do not hope anything from anyone but God; or else, you will be disappointed .

کن روی بدر گاه خداوند مجید	وز غیر خدا مدار هر گز امید
هر کس که امیدش بکسی جز بخداست	نومید و ندامت زده خواهد گردید



اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب .
نیکو گوئید تا پاسخ نیکو شنوید .

Say good words if you want to hear good answer .

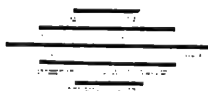
باید که براه ناروائی نروی	تا آنکه دچار ناروا هم نشوی
خوبی میکنی که باتو خوبی بکنند	نیکو میگوی تا که نیکو بشوی

احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك ومخالفته تؤذيك و
ومصاحبتة وبال عليك .

از بیخرد بیرهیز چون نرمی او ترا بر نجان دوسازش او هلاک سازد و ناساز گاری او بیازارد
و دوستی او برای تو عذابی باشد .

Avoid to associate with a foolman whose mildness is
annoying, his collusion dangerous, his disagreement hurting
and his friendship troublesome .

بگریز ز احمق که دلت بگدازد هم سازش او قرین رنجت سازد
هم دشمنی اش بلب رساند جانیت هم دوستی اش بزحمت اندازد



احذر الجبن فانه عار و منقصة .
از ترس پرهیز چون ترس نقصان و ننگ است .

Avoid cowardics ; for it is a deficiency and a disgrace.

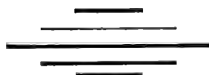
در راه، متاب روی از هر سنگی یکباره ممکن فرار از هر جنگی
درزندگی از ترس پرهیز، که ترس هم نقصانی است بهر ما، هم ننگی

احْذَرِ الزَّائِلَ الشَّهْيَ وَالْفَانِيَ الْمَحْبُوبَ .

پرهیز از آنچه گواراست ولی لذت آن زود از میان میرود و آنچه دلرباست ولی زود نابود میشود .

Avoid anything which is pleasant but its pleasure soon passes away and something which is favourite but mortal.

بگریز زهرچه دلشود ز آن خشنود	اما نکنند دوام و گردد نابود
وزهرچه گوارا بود ولذت بخش	لیکن زمیان میرود آن لذت زود



احْذَرِ الشَّرِيرَ عِنْدَ اقْبَالِ الدَّوْلَةِ لِئَلَّا يُزِيلَهَا عَنْكَ وَ عِنْدَ ادْبَارِهَا لِئَلَّا يُعَيِّنَ عَلَيْكَ .

از شریر در هر حال پرهیز . در خوشبختی برای اینکه ترا بدبخت نسازد و در بدبختی برای اینکه بزیان تو کاری نکند .

Beware of a villain in any case so that he does not spoil your happiness if you are prosperous and does not do anything against you if you are helpless .

گرازیست قسمتت وراقبال،	پرهیز کن ازشریر، تادر هر حال
گرخوشبختی ، ترانسازد بدبخت	ور بدبختی ، ترا نسازد پامال

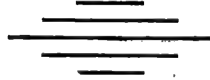
أَحْذَرِ الْغَفْلَةَ فَإِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الْحِسِّ .

از غفلت بپرهیز چون غفلت نشانه بیحسی است .

Avoid negligence; for it is a sign of unfeelingness .

تا پای تو در نلغزد از کام نخست
چون غفلت تو، نشان بیحسی تست

در راه، دو چشم خویش بکشای درست
از غفلت و اهمال، بپرهیز ای مرد



أَحْذَرِ اللَّيِّيمَ إِذَا كَرَّمْتَهُ وَالرَّذْلَ إِذَا أَقْدَمْتَهُ وَالسُّفْلَةَ إِذَا رَفَعْتَهُ .

بر حذر باش از تنگ نظر وقتی او را گرامی داشتی، از ناکس هنگامیکه او را پیش انداختی
و از پست هنگامیکه بلند پایه اش ساختی .

Beware of an avaricious man when you respect him ,
a rascal when you dignify him , and a villain when you
promote him .

ز آن تنگ نظر که عزتش بنهادی
و آن پست که پایۀ بلندش دادی

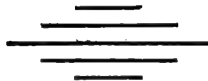
بگریز، اگر که عاقل و استادی،
و آن سفله که در پیش فکندی او را

احذر واصولة الكريم اذا جاع وشر اللئيم اذا شبع .

بر حذر باشید از صولت کریم چون گرسنه شود و گزند لئیم چون سیر گردد.

Beware of a courageous man when he is hungry and an av ricious man when he is sastisfied .

پرهیز کن از لئیم دون طبع شریر	آنگاه که بی نیاز گردیده و سیر
وز صولت آنکه رادمر داست و دلیر	آنکه که گرسنه گشت و مسکین و فقیر



احسن الى المسيء تملكه .

با کسیکه بدی میکند نیکی کن تا او را از آن خود سازی.

Do good to one who has done evil to you and , in this way , you will possess him .

از کس بد تو گریزان رسیده است نه سود	بسیار مشو تشگدل و ناخشنود
با هر که بدی کند تو نیکی میکن	تا پیش تو آرد سر تسلیم فرود

اَحْلَمْ تَوْقَر .

بردباری پیشه کن تا موقرمانی .

Be tolerant in order to keep your dignity .

خشم تو نشانی است ز خود بینی تو	پرخاش تو حاصل بد آئینی تو
آرامش و بردباری از دست مده	تا کم نشود وقار و سنگینی تو



اَخْتَر مِن كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدَةً وَمِنَ الْاِخْوَانِ اَقْدَمَهُمْ .

از هر چیزی تازه ترش را بگزین و از میان دوستان دیرینه ترین آنانرا .

Select among everything the newest but among friends the oldest .

آن دوست که آزموده و معتبر است	بهر تو گران بها تر از گنج زر است
از هر چیزی تازه ترش را بگزین	وزیار و ندیم هر که دیرینه تر است

أَدْلُ شَيْئِي عَلَى غَزَاةِ الْعَقْلِ حَسَنُ التَّدَايِيرِ .

بهترین دلیل بسیاری عقل، تدبیر و اندیشه نیکوست .

The reason for an efficient mind is good thinking .

توان گفتن که عاقل و فرزانه است
اندیشه و تدبیر خردمندانه است

تافکر کسی چو فکرت دیوانه است
چون خوبترین دلیل بسیاری عقل



إِذَا أَيْضًا اسْوَدَّكَ مَاتَ أَطْيَبُكَ .

هنگامیکه موی سیاه تو سپید شود خوشیهای تو نیز پایان میرسد .

When your black hair whitens your good moods
will be lost .

بر جسم تو هم ضعف نمی یابد راه
هر حال خوش تو میشود نیز قیام

تافر جوانی است ترا پشت و پناه،
گیتی چو کند موی سپید تو سیاه

اِذَا احْسَنْتَ الْقَوْلَ فَاحْسِنِ الْعَمَلَ لِتَجْمَعَ بِذَلِكَ بَيْنَ مَزِيَّةِ اللِّسَانِ وَ فَضِيلَةِ
الْاِحْسَانِ .

چون گفتار خود را خوب کردی کار خود را نیز خوب کن تا برتری زبان و فضیلت
نیکوکاری را فراهم آورده باشی .

When you have beautified your manner of speaking
also correct your behaviour in order to acquire virtues
of both good speech and good deeds .

چون خوب و خرد پسند شد گفتارت	می‌کوش که خوب نیز گردد کارت
تا برتری زبان شیرین ترا	همسنگ شود نیکویی رفتارت



اِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ ، اِذَا تَفَقَّهَ الْوَضِيعُ تَرَفَّعَ .

مرد بزرگ چون علم آموزد خود را کوچک سازد و کوچک چون به کسب دانش
پرازد بزرگی رسد.

When a great man learns he feels humble and when
a little man acquires knowledge he feels great .

هر مرد بزرگ، کوچکی آغازد	آنکه که دل از علم منور سازد
هر آدم کوچک به بزرگی برسد	آنکه که بدانش و هنر پردازد

إِذَا حَسَنَ الْخُلُقُ ، لَطَفَ النُّطْقُ .

چون اخلاق خوب شود گفتار نیز لطیف گردد.

When character is good speech is pleasant too .

از بهر ره و رسم نکوی تو شود
شیرین و لطیف گفتگوی تو شود

گر قلب کسان کشیده سوی تو شود
چون خوب و ظریف خلق و خوی تو شود



إِذَا حَلَّتِ الْقَدِيرُ بَطَلَتِ التَّدْبِيرُ .

هر جای تقدیر پیش آید تدبیر باطل گردد .

With predestination prudence is of no use .

سعی تو بهیچ رو ندارد تأثیر
برهم خورد آنچه نقشه ریزد تدبیر

آنجا که قضا نیست ترا یار و نصیر
هر جا بمیان پای گذارد تقدیر

اِذَا سَادَ السُّفْلُ خَابَ الْعَمَلُ .

وقتی که کوتاه فکran بسروری رسند کارها تباه میگردد.

When narrow-minded persons reach high positions all affairs will be corrupted.

دیگر نه گلی ماند و نه گلزاری	هر گوشه کسی چو پروراند خاری
البته تباه میشود هر کاری	چون کار فتدبه دست کوتاه فکran



اِذَا شَابَ الْجَاهِلُ شَبَّ جَهْلُهُ وَ اِذَا شَابَ الْعَاقِلُ شَبَّ عَقْلُهُ .

وقتی که نادان پیرشود نادانی او جوان میگردد و هنگامیکه دانا پیرشود دانائی او او جوان میشود .

When an ignorant gets old ignorance grows younger but when a wise man gets old his wisdom grows younger.

برنائی جهل او عیان میگردد	بیعقل چو پیر و ناتوان میگردد
عقل و خردش باز جوان میگردد	اما چو خردمند به پیری برسد

إِذَا طَلَبْتَ الْغِنَاءَ فَاطْلُبْهُ بِالْقَنَاعَةِ .

اگر بی نیازی می طلبی جویای قناعت باش .

If you want to be free from want, be content .

آزادی اگر اهل مناعت باشی
آن به که پی گنج قناعت باشی

هر چند فقیر و بی بضاعت باشی
دارائی و بی نیازی ار می طلبی



إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ الْفُتَنَامُ .

وقتی که زمانه خراب شود تنگ نظران به سروری میرسند .

When the circumstances of the time are bad fortune favours bad people .

هر نقش بشکل ورنك دیگر گردد
هر سفلۀ تنك چشم سرور گردد

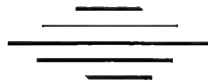
در دفتر گیتی چو ورق بر گردد
چون دور زمانه سفله پرور گردد

اِذَا لَمْ تَنْفَعِ الْكِرَامَةَ فَلَا هَانَةَ أَحْزَمُ وَ اِذَا لَمْ يَنْجِعِ السَّوْطُ
فَالسَّيْفُ أَحْكَمُ .

وقتی که عزت نهادن سودی ندهد خوارداشتن بهتر و هنگامیکه تازیانه کاری از پیش
نبرد شمشیر بهتر است .

When respect is of no use better to disdain; and when
the whip does not work better to take up the sword.

عزت چون نهادی و ندیدی یاری	خوب است که خست بدهی یا خواری
چون کار بتازیانه از پیش نرفت	خوبست که شمشیر گران برداری



اِذَا مَلَكَ الْاَرَاذِلُ هَلَكَ الْاَفَاضِلُ .

چون خسان بمسند عزت رسند بزرگان از مسند عزت فرودافتند .

When rascals get honourable positions honourable men
will be ousted .

چون باخردان بچنگ نادان افتند	در رنج و مشقت فراوان افتند
خردان و خسان چونکه بمسند برسند	از مسند خویشمنی بزرگان افتند

اذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ تَبَعَاتٍ .

هنگام گناهکاری یاد داشته باشید که خوشیها میروند و اثرات آنها میمانند .

When committing sins keep in mind that all pleasures go soon and their consequences remain .

هر جا بگناه تن دهی بی پروا ، و ندر ره عیش و نوش بگذاری پا ،
یاد آر که لذات نماند اما آثار بدش زیاد ماند بر جا



اَسْوَأُ النَّاسِ حَالًا مَنْ انْقَطَعَتْ مَادَّتُهُ وَبَقِيَ عَادَتُهُ .

بدحال ترین مردم کسی است که نیروی او از میان رفته ولی عادت او هنوز برجاست .

The most unhappy man is the one whose strength is gone but his habits have remained .

بیش از همه آنکسی است در بند بلا ، کاو گشته ضعیف و پیر و افتاده ز پا ،
نیروی هوسبازی او رفته ز دست عادات نکوهیده او مانده بجا

اشد الناس ندامة عند الموت العلماء غير العاملين .

پشیمان ترین مردم در روز مرگ دانشمندی هستند که به نصایح خود عمل نمیکنند .

The most repentant person when dying is the learned man who does not practise his own advices .

دانی چه کسی راست است اسف از همه بیش؛	آن روز که مرگ پا گذارد در پیش،
خود هیچ عمل نکرده بر گفته خویش	دانشمندی که گفته بسیار ولی



اصْلِحْ سِرَّكَ يَصْلِحِ اللهُ عَلَانِيَتَكَ .

باطن خود را نیکو کن تا خدا ظاهر ترا نیکو گرداند .

Correct yourself inwardly and God will correct your outwards

حق نیز شود یار تو ناصر تو	گر پاک شود قلب تو و خاطر تو،
نیکوی کند زندگی ظاهر تو	تو باطن خود نکوی کن تا که خدا

اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقة بالفاجر والثقة بالغادر.

بزرگترین نادانی دشمنی با نیرومند و دوستی با بدکار و دل بستن به خائن است.

Enmity with a powerful man , friendship with a debauchee and confidence in a treacherous are signs of greatest foolishness .

از غایت جهل است سراز کف دادن	با مرد قوی چنک ، بچنک افتادن
با مردم بدکار و دغل دوست شدن	بر خائن و حيله باز دل بنهادن



اعظم الخيانة خيانة الامة .

بزرگترین خیانت، خیانت همراهان است.

Greatest treason is that of your own men .

سخت است که دوست بهر خود بگزینی	وز دشمنی اش بهرنج و غم بنشینی
در پیش تو بدترین خیانت آنست	کز قوم خود و کسان خود می بینی

اعون الاشياء على تزكية العقل التعليم .

آموختن علم برای صفا دادن عقل بهترین مددکار است .

The best help to purify the mind is learning .

هر جای که علم، عقل را یار افتاد	بس عقده که از کار فرو بسته گشاد
رو علم بیاموز که با یاری علم	آئینه عقل را صفا خواهی داد



افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره .

بهترین رسم ادب آنست که آدمی از حد خود بافراتر نگذارد .

The best form of politeness is to avoid exceeding beyond your limits .

تا خلق به حق شویش تن در ندهند	از رنج تعدی و تجاوز نرهند
ار بهر کسان نکوترین رسم ادب	آنست که پازحد فرا تر ننهند

أَفْضَلُ الزَّهْدِ إِخْفَاءُ الزَّهْدِ .

بهترین طریق پارسائی پنهان داشتن آن است .

The best form of chastity is to avoid showing it.

از عالم دین گرت جدائی باشد،	ز آن به که عبادت ریائی باشد
در پرده خدای راستایش کردن،	آئین درست پارسائی باشد



أَفْضَلُ الْمَالِ مَا اسْتَرَقَّ بِهِ الْأَحْرَارُ .

بهترین مال آنست که با بخشیدن آن آزادگان را بنده سازند .

The best wealth is that which , by granting it, you can possess free men .

مالی است نکو که مردم دولت مند،	آزاد کنند بنده با آن از بند
و آن مال نکوتر که بدان با بخشش	آزادان را چو بنده خویش کنند

أَفْضَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ تَقْدِيرًا لِمَعَاشِهِ وَاشْدَهُمْ أَهْتِمَامًا بِاصْلَاحِ مَعَادِهِ .

از همه خردمندتر کسی است که زندگی خود را بهتر از همه اداره کند و در اصلاح آخرت خود سخت‌تر از همه بکوشد.

The wisest man is the one who can live the best life in this world and win good rewards in the other .

کز روی خرد بکار خود پردازد	آنکس بدو عالم سرفراز افرازد،
هم توشه آخرت مهیا سازد	هم رشته زندگی کند مستحکم



أَقْوَى الْوَسَائِلِ حَسَنُ الْخَصَائِلِ .

قوی‌ترین دستاویز، اخلاق پسندیده است .

There is no means stronger than good character .

وز آنچه بود نشان پستی بگزین	بد کار مباش و از بدی کن پرهیز
از بهر ترقی است بهین دستاویز	اخلاق پسندیده و رفتار نیکو

أَكْثَرُ النَّاسِ حَمَقًا الْفَقِيرُ الْمَتَكَبِّرُ .

از همه بیخرد تر مرد تهیدستی است که مغرور و متکبر باشد .

The most foolish person is the one who is poor and arrogant .

آنکس که نه زر برای وی مانده نه زور	آن به که کند ز خویش نخوت را دور
آنکس ز همه است بیخرد تر که بود	دستش تهی و سرش پر از باد غرور



أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بَرُوقِ الْمَطَامِعِ .

بیشتر تباهی عقل از تأثیر طمع است .

The mind is often corrupted by cupidity .

هر مرغ، اگر چه سخت باشد هشیار،	در دام شود از طمع دانه دچار
پای طمع و آرزو آید در کار	چشمان بصیرت و خرد گردد تار

اَكْرِمَ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَاصْلَكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ
يَدَكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ .

خویشاوندان خود را احترام گزار چون آنان مانند بال تواند که با آن پرواز میکنی
اصلی هستند که بآن باز میگرددی و دست تواند که با آن چیزها را درمیابی .

Respect your relatives for they are like the wings with
which you can fly , like the origin to which you refer and
like your hand by which you take .

چون اصل تواند و سویشان آئی باز	پیوسته به احترام خویشان پرداز
چون بال تواند و میدهندت پرواز	چون دست تواند و میکنندت یاری



الْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ .
بردباری گور عیبهاست .

Patience is the burial place for all defects.

در کار خود از نقص اثر نگذاری	چون بهر کمال روی در جهد آری
هر عیب که داری زمین برداری	با کوشش و صبر میتوانی کم کم

الْإِحْسَانُ يَسْتَرْقُ الْإِنْسَانَ .

احسان انسان را بنده میکند.

Charity enslaves men .

وزلکۀ عیب پاک کن دامان را
کاین بنده مهر تو کند انسان را

روشن ز فروغ مردمی کن جان را
از دست مده مروت و احسان را



الْأَحْمَقُ غَرِيبٌ فِي بَلَدِهِ وَمُهَانٍ بَيْنَ أَهْلِهِ .

بی عقل در شهر خویش چون بیگانه و در میان کسان خود خوار است.

A fool is like a stranger in his own city and despised among his own relatives .

مردم همرا ز صحبتش بیزاری است
در بین کسان خود نصیبش خواری است

آنکس که ز نور عقل و بینش عاری است
بی عقل به شهر خویش چون بیگانه است

الادب صورة العقل .

ادب جمال خرد است.

Politeness is the good face of intelligence .

دوری نکند کسی گراز آنچه بد است، انسانی نیست بلکه چون دیو و دد است
عقل نبرد زیاد آئین ادب زیرا که ادب جمال عقل و خرد است



الاعتبار منذر ناصح .

عبرت گرفتن از کار جهان ما را پند میدهد و برحذر میدارد.

The world advises and warns you by giving examples.

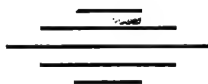
گوئی دود دیوار گشوده است دهان تا با تو بگوید سخن از دور زمان
عبرت که بگیرد کسی از کار جهان پندی است به بهترین زبان گشته بیان

الَامَانَةُ اِيْمَانٌ . الْبِشَاشَةُ اِحْسَانٌ .

درستی پایه دینداری و گشاده روئی طریق نیکو کاری است.

Righteousness is the basis of faith and cheerfulness the way of goodness.

در کار مباش از درستی عاری	کاین است اساس و پایه دینداری
باروی گشاده باش و باخوی نکو	کاین نیز بود طریق نیکو کاری



الَامَانِي تَعْمَى عِيُونُ الْبَصَائِرِ .

آرزوها چشمان باز هر بینائی رامیندد .

Desires cover the eyes of clear-sighted persons

تا اینهمه آرزوست در دل ما را	پیوسته خوریم غصه دنیا را
آمال زیاد و آرزوهای دراز	بسته است دو چشم باز هر بینا را

الْإِنصَافُ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ .

انصاف سبب دوام دوستی است .

Fairness makes friendship last long .

کرد دوست زدستش نگریند عجب است
انصاف، دوام دوستی را سبب است

آنرا که نه انصاف و نه حسن ادب است
در باره دوستان خود منصف باش



الْأَيَّامُ تَوْضِحُ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ .

ایام آخر هر رازی را که در پرده است فاش میسازد .

Time will open all secrets at last .

پیوسته نماند آن نهان از افطار
از پرده برون می فکند آخر کار

کار تو چه فخر آورده اید دوست چه عار
ایام هر آن راز که در پرده بود

البشارة حباله المودة .

خوشروئی رشته دوستی است .

Cheerfulness is the cord of friendship

با خنده و خوشزبانی و خوشخوئی
خوشروئی کن که دوست دارندت خلق
تا بتوانی ز خلق کن دلجوئی
چون رشته دوستی بود خوشروئی



البشر اول البر . الطلاقة شيمه الحر .

کشاده رومی نخستین قدم نیکی و روانی گفتار و روش آزاد مرداست .

**Cheerfulness is the first step of being good and glibness
is the way of a free man.**

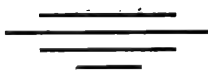
خوشخوئی و نیکروئی و دلجوئی
رسم وره مردمان آزاده دل است
باشد چو نخستین قدم نیکوئی
آزاد سخن گفتن و شیرین کوئی

الْبَطَالَةُ يُوقِفُ الْحَرَ الْعَزِيزَ مُوقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ وَ يَذْهَبُ بِهَاءِ الْوَجْهِ
وَيَمَحَقُ الرِّزْقَ .

بیکاری آزاده عزیز را بنده خوار سازد؛ روشنی رخسار را ببرد و رزق را کم کند .

Idleness debases and enslaves a respectful man, wipes out brightness of the face and diminishes the livelihood.

بیکاری و سستی و بطالت، ای یار
هم تیره کند رخی که باشد روشن
آزاد عزیز را کند بنده خوار
هم کم کند آن رزق که باشد بسیار



التَّوَّاضِعُ سُلَّمُ الشَّرَفِ .

فروتنی نردبان بزرگی و عزت است.

Humbleness is like a ladder to honour.

آنکس که دچار کبر و نخوت باشد
افتادگی و فروتنی در بر خلق
از او همه را ملال و نفرت باشد
بهر تو چو نردبان عزت باشد

التَّوْفِيقُ عِنَايَةٌ

پیروزی، عنایت خداوند است.

Success is God's favour.

آسان نشود بهیچ روز دشواریش
پیروزی هر کسی است اندر کارش

کس لطف خدای تا نگردد یارش
از جمله عنایات خداوند بزرگ



الْجَاهِلُ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ

نادان کسی است که ارزش خود را نداند.

An ignorant man is one who does not know his worth

پیش همه نیز خم نماید سر خود
غافل باشد ز ارزش گوهر خود

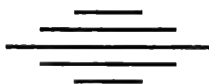
آنکس که شمارد همه را سرور خود
نادان و بیکسر است آنکس که چو طفل

الْجَمَالُ الظَّاهِرُ حَسَنُ الصُّورَةِ ؛ الْجَمَالُ الْبَاطِنُ حَسَنُ الرَّيَّةِ .

زیبائی ظاهر خوب روی و زیبائی باطن خوشخوئی است.

A pretty face is an outward beauty ; and a good character , the inward one .

چون داده خدا روی ترا نیکوئی	باخوی نکو نیز بکن دلجوئی
زیبائی ظاهری است گر خوشروئی	زیبائی باطنی بود خوشخوئی



الْجَوْعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخَضْوَعِ .

رنج گرسنگی بهتر از گردن خم کردن در پیش مردم است.

The pain of hunger is better than the humiliation of bowing before people and asking .

کر رنج گرسنگی نهی بر تن خویش	وز ضعف رسی به ساعت مردن خویش
صدره به از آنکه بهر يك لقمه نان	اندر بر خلق خم کنی گردن خویش

الْجَهْلُ مَوْتُ .

نادانی مرگ است.

Ignorance is like death .

آنکس که خرد ندارد و نادان است، در دیدهٔ عقل چون تنی بی جان است
ز آنجای که همچو مرده باشد نادان نادانی و مرگ بیگمان یکسان است



الْحَازِمُ مِنْ حَنْكَةِ التَّجَارِبِ وَ هَذَبَهُ النَّوَابِ .

دور اندیش کسی است که تجربه ها او را پخته سازد و سختی ها او را اصلاح کند.

A prudent man is the one who enlightens himself by experience and corrects his deeds by difficulties .

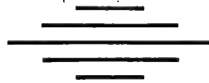
آنست بصیر و عاقل و دور اندیش کاو پند ز هر تجربه گیرد کم و بیش
چون کمرهی و محنتش آید در پیش کوشد پی آنکه راست سازد ره خویش

الْحَرِيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغُلِّ وَالْمَكْرِ .

دامن آزادگی از لکه نیرنگ و خیانت پاک است.

Freedom is clear of deceit and treason.

از هر قیدی چو مرد باشد عاری کم در پی حيله افتد و مکاری
فارغ بود آزادگی و حریت از حيله و نیرنگ و خیانتکاری



الْخَيْرُ أَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ .

نیکی از بدی آسان تر است .

Doing good is easier than doing evil .

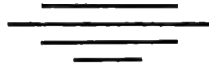
نیکی به مذاق روح همچون شکر است بیداد و بدی مایه خون جگر است
آن مرد که خیر خواه نوع بشر است ، نیکی ز برایش از بدی سهل تر است

۱۵۰ - - - - - ۱۵۱ - - - - -
الدنيا امد ، الاخرة ابد .

این دنیا را پایانی است و آن دنیا را پایان نیست .

This world has an end but the other has none .

آنکسکه جداز پر تو ایمان نیست دلبسته این جهان بی بنیان نیست
این دنیا را زهی رسد پایانی و آن دنیا را بهیچ رو پایان نیست



الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها .

جهان فناپذیر است و مال جهان بر جای نمی ماند و اگر هم برای تو بجا ماند تو برای آن
بجا نمیمانی .

**The world is inconstant and wordly wealth transient; even
if it remains for you, you do not remain for it .**

دنیای نه ثبات است بکارش نه بقا آخر همه چیز این جهان است فنا
و مال جهان بهر تو بر جا ماند هرگز تو برای آن نمایی بر جا

الرَّجُلُ بِفِطْنَتِهِ لَا بِصُورَتِهِ .

اعتبار مرد بهوش و خرداوست نه چهره او .

A man's credit depends on his intelligence not his countenance .

در مرتبه هیچ برتر از حیوان نیست
هوش و خرداوست چهره تابان نیست

گر علم و کمال و عقل در انسان نیست
چیزی که کند ارزش ما را معلوم



الرِّضَاءُ غِنَاءٌ؛ السَّخَطُ عَنَاءٌ .

خرسندی بی نیازی و ناخرسندی رنج و زحمت است .

Contentment brings [freedom from want and dissatisfaction brings trouble .

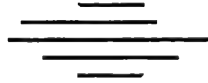
خرسند شد و سپاس آورد بجا
ناخشنودی مصیبت و رنج و بلا

باید که به هر چه حق بما کرده عطا
خرسندی خلق بی نیازی آرد

الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب .
پیرایه آدمی به کردار نکوست نه بجامه زیبا .

People's true ornament is good deed and not beautiful dress .

گر خوی تو خوب و گوهرت والا نیست از بهر تو در قلب خالایق جا نیست
پیرایه و زیوری که زینده هاست کردار نکوست جامه زیبا نیست



السكوت عن الاحمق افضل جوابه .

از پاسخ بیخرد لب فرو بستن بهترین پاسخ اوست .

Silence is the best answer to a fool .

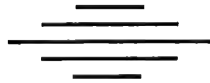
گفتار درست، از تهی مغز مجو هریاوه که گفت بشنو و هیچ مگو
از پاسخ بیخرد ببندی کر لب خاموشی تست بهترین پاسخ او

الصبر صبران : صبر علی ما تحب و صبر علی ما تكره .

صبر بر دو گونه است: صبر برای چیزی که دوستش داری و صبر بخاطر چیزی که از آن بیزاری.

There are two kinds of patience: patience for acquiring whatever you like and patience for getting rid of whatever you dislike .

در زحمت نامرادی و دشواری	باید که دو گونه صبر را تاب آری
صبر از پی آنکه دوستش میداری	صبر از غم آنکه دشمنش پنداری



الصبر علی الفقر مع العزاجمل من الغنى مع الذل .

شکیبایی در بیچیزی که قرین عزت است بهتر از توانگری که همراه با خواری باشد

To be patient in poverty with honour is better than richness with debasement.

کن شکر که بجا بقلب مردم داری	وزروی تو نیست خلق را بیزاری
بیچیزی اگر قرین عزت باشد	بهتر بود از توانگری با خواری

الصَّبْرُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أَهْوَنُ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى عِقَابِهِ .

صبر در طاعت خداوند سهل تر از صبر در عقوبت اوست.

Patience in worshipping God is easier than bearing His punishment .

کسی تاب عذاب حشرخواهی آورد؟	گرتاب عبادت نباشد ای مرد
ز آن صبر که در عقوبتش باید کرد	صبر از پی طاعت خدا سهل تر است



الصِّدْقُ فَضِيلَةٌ ؛ الْكِذْبُ رَذِيلَةٌ .

راستگویی فضیلت و دروغ گویی پستی است .

Truthfulness is a virtue; falsehood, a vice.

باراستروی توان ز رنج آسودن	رنج است و عذاب راه کج پیمودن
پستی است لب خود بدروغ آلودن	فضل است و شرف ز راستگویان بودن

الصِّدْقُ يَنْجِيكَ وَإِنْ خِفْتَهُ ؛ الْكَذِبُ يَرْدِيكَ وَإِنْ أَمِنْتَهُ .

سخن راست ترانجات بخشد اگرچه از گفتن آن پرواداری و دروغ ترا نابود کند
اگرچه از گفتن آن خود را این بنداری .

The truth saves you even if you are afraid to tell
it ; the lie destroys you even if you feel safe when
telling it .

هر چند ترا ز راست گفتن پرواست	یا بی ز بلا نجات اگر کوئی راست
هر چند کنون ایمنی از رنج تراست	در رنج و مصیبت افتی آخر ز دروغ



الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقَارِبِ .

دوست نزدیکترین خویشاوندان است .

A good friend is like the nearest relative .

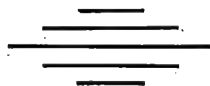
دل بستگی ات بهم چو خویشی ز چه روست	خویش تو اگر که یا ورت نیست عدوست
نزدیکترین و بهترین خویش تو اوست	آنکس که ترا ز جان و دل باشد دوست

الضَّمائرُ الصَّحاحُ اِصْدُقْ شَهادَةً مِنَ الْاَلْسِنِ الْفِصاحِ

هنگام گواهی، دلهای پاک راستگو تر از زبان های شیوا هستند.

Clear hearts are more truthful in testimony than eloquent tongues .

و آنجا که سخن ز کس نخواهی جز راست	آنجا که گواهی از کسان خواهی خواست
به از سخن آنکه زبانش شیوا است	کفتار گواهی که دلش پاک بود



الطَّاعَةُ مَتَجَرٌّ رَابِحٌ .

پرستش یزدان مال التجاره سودمندی است.

God-worshipping is like a profitable merchandise .

از زحمت خود کاست، براخت افزود	بردر که حق هر که سر آورد فرود
ماند به تجارتی که بس دارد سود	زیرا که پرستش خداوند بزرگ

الظفر بالحزم والحزم بالتجارب .

پیروزی بسته به دوراندیشی و دوراندیشی نتیجه تجربه است .

Man's triumph depends on his prudence and prudence is the result of experience .

در عرصه زندگی زهر فتح و شکست	بسیار توان تجربه آورد بدست
پیروزی ما بسته به دور اندیشی است	دور اندیشی نتیجه تجربه است



الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم .

ستم با را دچار لغزش سازد، نعمت ها را سلب کند و مردم را در ورطه هلاکت اندازد .

Tyranny causes the feet to slip , spoils the affluence and destroys the people .

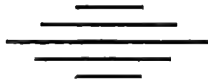
ظلم از همه چیز باز دارد ما را	سازد همه جا دچار لغزش پا را
از بین ببرد جمله نعمت ها را	آرد بستوه مردم دنیا را

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا .

عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و آزادش کند .

A sage man is one who recognizes his own mind and frees it .

عارف نبود آنکه فریبی دادش	هرچیز که خوب و دلفریب افتادش
عارف بود آنکه نفس خود باز شناخت	وزهرچه که قید بود کرد آزادش



الْعَاقِلُ إِذَا سَكَتَ فَكَّرَ وَإِذَا نَطَقَ ذَكَرَ وَإِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ .

خردمند هنگامیکه خاموش است فکر میکند و وقتی زبان میگوید بداند که خدایم پردازد و چون مینگرد عبرت میگیرد .

A wiseman thinks when he is silent, praises God when he speaks and takes a lesson from whatever he sees .

آنرا که خدای عقل داده است و خرد	خاموشی او بفکر کردن گذرد
در ذکر خداست چون زبان بگشاید	عبرت گیرد چو کار دنیا نکرد

الْعَاقِلُ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا بِحَاجَةٍ أَوْ حُجَّةٍ وَلَا يَشْتَغِلُ إِلَّا بِصَلَاحِ آخِرَتِهِ .

عاقل لب سخن باز نمیکند مگر هنگامیکه نیازی بسخن یا استدلال باشد و خود را مشغول نمیکند مگر به اصلاح امور آخرت خود.

A wiseman does not talk except when he needs to speak or to argue ; and does not involve himself in anything except when trying to save his other world .

هرگز نکند لب بسخن گفتن باز	عاقل بجز آن زمان که اوراست نیاز
هرگز نفدت به زحمت و سوز و گداز	جز در پی رستگاری روز جزا



الْعَاقِلُ مِنْ أَتَاهِمُ رَايَهُ وَلَمْ يَشِقْ بِكُلِّ مَا تَسُوْلُ لَهُ نَفْسُهُ .

عاقل کسی است که رأی خود را صحیح نداند و بهر چه در نظرش خوب جلوه کند دل نبندد .

A wiseman does not believe the soundness of his judgement and does not depend on whatever appears good to him .

بر صحت رأی خود ندارد باور	عاقل، بود آنکس که نباشد خودسر
بر هر چه که دلفریب آید بنظر	هرگز نخورد فریب و دل در ندهد

الْعَاقِلُ مَنْ أَحْرَزَ أَمْرَهُ .

عاقل آنست که اساس کار خود را محکم سازد .

A wiseman is one who fixes his affairs firmly.

خود را وسط کار برنج اندازد
ز آغاز اساس کار محکم سازد

بی فکر، اگر کسی به کار آغازد
عاقل هر جا بکار می پردازد



الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا ؛ وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ .

دانا همه چیز را بجای خود نهاده و نادان برخلاف آن است .

An intelligent man puts everything in its right place
but the ignorant man acts to the contrary .

و آن کار که از بیخردی بود خطاست
نادان عملش هر آنچه باشد بیجاست

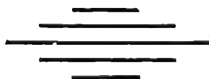
آن کار که با حکم خرد بود رواست
دانا عملش بجا بود هر چه بود

الْعَاقِلُ مِنْ وَعَظَتِهِ التَّجَارِبُ ؛ الْجَاهِلُ مِنْ خَدَعَتِهِ الْمَطَالِبُ .

خردمند از هر تجربه ای پند گیرد و بیخرد را هوسها فریب دهد.

An intelligent man takes a lesson of every experience
but an ignorant man is always deceived by desires .

در دهر زهر تجربه میگیرد پند	آنکس که بود خردور و دانشمند
در دام فتنه به هر چه باشد دلبنده	و آنکس که ز عقل و تجربه بی بهره است



الْعَالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتَى ؛ الْجَاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْآحْيَاءِ .

دانا چون زنده است در میان مردگان و نادان چون مرده است در میان زندگان.

An illiterate is like a dead man among living people
and a savant like a living person among the dead .

باشد ثمرش زندگی پاینده	علم است چو چشمه بقا جوشنده
نادان مرده است بین جمعی زنده	داناست چو زنده بین جمعی مرده

اَلْعَالَمُ مِّنْ شَهَدَتْ بِصَحَّةِ اقْوَالِهِ اَفْعَالُهُ .

دانشمند کسی است که کردارش به درستی گفتارش گواهی دهد.

A savant is the one whose good deeds certify the truth of his words .

دانشمندی که دانش بسیارش ،	از خوان کمال کرده برخوردارش
باید که گواهی بدهد کردارش	بر راستی و درستی گفتارش



اَلْعَالِمُ مِّنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ .

دانا کسی است که بر هوای نفس خود چیره شود و آخرت خود را بدنیای بفروشد.

A sagacious man is one who can overcome his passions and does not sell his next world to this .

دانا بود آنکه خرم خویش نسوخت	هر چند هوای نفس آتش افروخت
ورمال جهان جمله بدو بخشیدند	او آخرت خویش بدنیای فروخت

العَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِن مَّالَكَ ؛ الْمَتَانِي مُصِيبٌ وَإِن هَلَكَ .

کسی که شتاب میکند بخطا میرود اگرچه بمقصود برسد و کسی که آهسته میرود راهش درست است اگرچه دچار مهلکه شود .

One who hurries goes wrong even if he reaches his goal but a slow man is right even if he gets into trouble.

آنکس که کند شتاب در راه ، بخطا است هر چند که یافت زین طریق آنچه که خواست
دو آنکورود آهسته ، درست است رهش هر چند نصیب او درین راه بهیلاست



الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ .

شرط خرد حفظ تجربه ها و بکار بستن آنهاست .

Intelligence means to remember experience and to take advantage of them .

ر هر کاری ز تجربه ها یاد آر تا خبط گذشته ات نگردد تکرار
شرط خرد است اینکه اندر هر کار از تجربه های خود شوی برخوردار

العلماء غرباء لكثرة الجهال .

از بسکه نادانان زیادند دانشمندان درین میان غریب میباشند .

The ignorant are so innumerable that the learned men
are strangers among them .

عالم شود اریافت عجیب است عجیب
دانشمندان درین میانند غریب

آنجا که ز علم، کس نمبرده است نصیب
از بسکه فزونند ز حد نادانان



العلم أكثر من أن يحاط به فخذ من كل شيء أحسنه .

چون علم بیش از آنست که بتوان همه را فرا گرفت پس بهترین علم را فرا گیر .

As sciences are more than we can learn, try to acquire
that which can be of best use to you .

توان ز همه علوم شد بر خوردار
بیش از همه آید از برای تو بکار

چون پهن بود عرصه دانش بسیار
آن علم بیاموز که اندر گیتی

الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَبَالٌ ، الْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَلَالٌ .

دانشی که بکار نبندند رنج است و کاری که از روی دانش نکنند گمراهی است.

Knowledge is troublesom if it is not practised ; and work is misleading if it is not being done with knowledge.

آن دانش و علمی که نبندی تو بکار	جز رنج نیاورد برای تو بیار
و آن کار که کس از روی دانش نکند	گمراهی و بیهودگی آید بشمار



الْعِلْمُ زِينَةُ الْأَغْنِيَاءِ وَ غِنَى الْفُقَرَاءِ .

دانش برای توانگران پیرایه و برای تهیدستان سرمایه است.

Knowledge is an adornment for the rich and an asset for the poor .

دانش که بنای مردمی را پایه است	بهر سر خلق چون همایون سایه است
از بهر توانگران بهین پیرایه است	وز بهر تهیدست بهین سرمایه است

الْعِلْمُ يَنْجِدُ . الْحِكْمَةُ تَرْشِدُ .

دانش ترا بلند بایه و حکمت ترا راهنمایی میکند .

Knowledge promotes you and wisdom leads you.

هرچند به کسب این دو کوشیم رواست
حکمت بره راست ترا راهنماست

چون حکمت و علم گنج پر قدر و بهاست
دانش سبب بلندی پایه تست



الْغِنَى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ وَأَوْصَافَهَا .

ثروتمندی و تهیدستی گوهر مردان و چگونگی احوال آنان را معلوم میکند .

Richness and poverty reveal men's character and their traits.

کس را بزمانه امتحان نتوان کرد
معلوم شود طبیعت و گوهر مرد

جز درخوشی زیاد یا شدت درد
هنگام تهیدستی و ثروتمندی

الفقر يخرس الفطن عن حجه .

بیچیزی هرزیرك و هوشیاری راهنگام استدلال لال میکند.

Poverty makes even a clever man dumb in arguing.

بهر همه چیز او فقیری است و بال
هرزیرك و هوشیار را سازد لال.

آنکسکه فقیر است و پریشان احوال
بیچیزی و فقر موقع استدلال



القبر خیر من الفقر .

گور بهتر از بیچیزی است.

Death is better than poverty .

سدی است بزرگ در ره انسانی
بهتر بود از زندگی و بی‌نانی

بیچیزی و فقر و بی سروسامانی
در بستر گور خفتن از بی‌جانی

الْقَلِيلُ مَعَ التَّوْبَةِ الْبَقِيَّةُ مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّبَذِ .

مالی که اندک است ولی از روی تدبیر و خرد از آن بهره میبرند پایدارتر است از مال بسیاری که با اسراف بکثافتد .

A little capital which is invested with prudence lasts longer than a large sum of money which is being spent with extravagance .

سرمایه اندکی که مردی هشیار	باعقل و خرد از آن شود برخوردار
بیش است دوام آن ز مالی بسیار	کافخانه ز روی چهل و اسراف بکار



الْكَرَمُ إِثَارُ الْمَالِ عَلَى الْغَرَضِ .

جوانمردی بخشش مال در راه حفظ آبروست .

Generosity is to give money and save reputation .

آنست جوانمرد که با حکم خرد	از گنج فضیلت و شرف بهره برد
گاهی زد و صد گنج گهر در گذرد	تا کوهر عز و آسرو را بخرد

الْكَرِيمُ مَنْ صَانَ عِرْضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّيْمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعِرْضِهِ .

جوانمرد کسی است که بامال خود آبروی خود را حفظ کند و فرومایه کسی است که بقیمت آبروی خود مال بدست آورد .

A generous man is one who spends his riches to keep his honour but a mean man is one who loses his honour to save his riches .

صاحب همت زمال خود در گذرد	تا عزت و آبروی خود را بخرد
دون طبع پی آنکه بدست آرد مال	در پیش کسان آبروی خویش برد



الْكَرِيمُ يَزْجُرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّيْمُ ، الْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ مِمَّا يَأْنِسُ بِهِ الْحَكِيمُ .

کریم از آنچه لایم بدان فخر میکند بیزار است . نادان نیز از آنچه دانشمند بدان خوی گرفته وحشت دارد

A generous man hates what an avaricious man is proud of; and an ignorant gets scared of what a sage is acquainted with .

بیزار بود آنکه شریف است و کریم	از آنچه بدان فخر کند مرد لایم
و آن مرد که جاهل است وحشت دارد	از آنچه بدان خوی گرفته است حکیم

اللَّذَّةُ تُتْلِهِي ، الْهَوَى تَرْدِي .

خوشی آدمی را غافل میکند و هوسرانی دچار مرگش میسازد.

Pleasure makes men neglectful and sensuality destroys him .

آن مرد که بیحد به خوشی پردازد	ای بس که درین راه سروجان بازد
شادی و خوشی به غفلت اندازد	عفریت هوس دچار مرگت سازد



الِّلسَانُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ .

زبان نماینده عقل است.

The tongue represents the mind .

بی فکر کنی گر بسخن باز دهان	گفتار تو میدهد ز جهل تو نشان
هر گز سخنی مکن نسنجیده بیان	زیرا که نماینده عقل است زبان

الْمَالُ لَا يَنْفَعُكَ حَتَّى يَفَارِقَكَ .

مال تا از تو جدا نشود ترا سود نمی بخشد.

Your wealth will not be profitable to you unless it is separated from you .

وَرَبَّاشِدْأَزْآنْ كَسْبْ وَتَجَارَتْ مَقْصُودْ	اگر در پی بخشش و کرم باشد وجود
اَزْ هِيچْ رَهِيْ تَرَا نَمِيْ بَخْشِدْ سُوْدْ	تا از تو نگرده زر و مال تو جدا



الْمَحَاسِنُ فِي الْإِقْبَالِ هِيَ الْمَسَاوِي فِي الْإِدْبَارِ .

هر حسن که در خوشبختی داری در بدبختی عیب شمرده می آید .

Your good points in prosperity will be defects in adversity

دِيْگَرْ هَمِهْ چِيْزْ اَزْ بَرْتْ بَنْدِ رَخْتْ	چون بخت تو وارون شود و کار تو سخت
چون عیب کند جلوه چو گشتی بد بخت	هر حسن که داشتی تودر خوشبختی

الْمَذْنِبِ عَلَى بَصِيرَةٍ غَيْرِ مُسْتَحِقٍّ لِلْعَفْوِ .

گناهکاری که دانسته گناه کرده، درخور بخشش نیست .

One who has committed a sin knowingly does not deserve pardon .

ز آنکس که بدونیک نمیداند چیست	بگذر چو بدی کرد، که از بیخبری است
و آن مرد که دانسته گناهی کرده است	از او مگذر که درخور بخشش نیست



الْمَذْنِبِ عَنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِرِي مِنَ الذَّنْبِ .

گناهکاری که از گناه خود آگاه نیست جرمی ندارد.

One who commits a sin without knowing it, is not guilty .

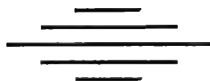
آنکس که گناه میکند بنگر چیست	سهوی است خطائی که کند یا عمدیست
آنکس که گناه را نمیداند چیست	گر مرتکب گناه شود جرمش نیست

الْمَرْءُ بِمَا صَغَرِيهِ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ ؛ اِنْ قَاتَلَ ، قَاتَلَ بِجَنَانٍ وَ اِنْ نَطَقَ
نَطَقَ بِلِسَانٍ .

مرد بستگی به دل و زبان خود دارد . اگر جنگ کند در اثر قوت دل است و اگر بیانی
دارد از لطف زبان میباشد .

Man depends on his heart and tongue ; his heart encourages him to fight a battle and his tongue enables him to talk eloquently .

هر فرد بشر قلب و زبانی دارد - با این دو زبردتری نشانی دارد
کز فیض دل است اگر دلیرست بچنگ وز لطف زبان اگر بیانی دارد



الْمَرْءُ اجْتِنَابُ الرَّجُلِ مَا يَشِينُهُ وَ اِكْتِسَابُهُ لِمَا يَزِينُهُ .

مردانگی آنست که مرد از آنچه مایه تنگ و عار است پرهیزد و آنچه را که برای او
زیوری است بدست آورد .

Manliness is to avoid that which brings disgrace and to acquire all that which adorns a man .

مردانگی و بزرگواری ، ای یار ، بسته است به آنکه هر کسی در رفتار
دوری کند از آنچه که تنگ آورد و عار کوشد زهی آنچه شرف آورد و فخر

المروة تمنع من كل دنية .

مردانگی دامن مرد را از هر پستی پاک نگاه میدارد.

Manliness keeps a man clear of every baseness .

هر لحظه کنی دعوی چابکدستی
یا کیزه نگاه ندارد از هر پستی

مردانگی آن نیست که با سر مستی
مردانگی آنست که دامن ترا



المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين .

بدبختی یکی است . اگر بیتابی کنی دو برابر شود.

Calamity is one , but will be doubled by your impatience.

با حوصله و صبر، ظفر می‌یابی
گردد دو برابر چو کنی بیتابی

بر هر مشکل که از غمش بیخوابی
بدبختی اگر یکی بود در اول

أَحْذَرِ الْكَرِيمَ إِذَا أَهْنَتْهُ وَالْحَلِيمَ إِذَا أَحْرَجَتْهُ وَالشَّجَاعَ إِذَا أَوْجَعَتْهُ .

پرهیز از قهر جوانمرد هنگامیکه او را خوار کردی و خشم بردبار چون بر او سخت گرفتگی و کینه دلیر چون او را بیازردی .

Beware of a generous man's anger when you debase him , a tolerant's fury when you put him into trouble and a brave man's attack when you hurt him .

گراهل بصیرتی حذر کن بسیار از قهر کریم چون کنی او را خوار
وز خشم حلیم چون بر او گیری سخت وز کین دلیر چون کنی کارش زار



أَحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمَزَاحِ وَالضَّحْكَ وَالتَّرَهَاتِ .

از شوخی و بازیگوشی و بسیاری خنده و یاوه گویی و مزاح پرهیز .

Beware of too much joking , playfulness , laughter and absurdity .

چون کودکی ات گذشته، ای مرد، تونیز از شیوهٔ کودکانه میکن پرهیز
بسیار پی خنده و بازی مشتاق دائم زمزاح و یاوه گوئی بگریز

احذر فحش القول والكذب فانهما يرزبان بالقائل .

از دروغ و سخن زشت پرهیز چون بگوینده آنها زیان میرسد .

Beware of telling lies and abusing language both of which are detrimental to the one who tells them.

از گفته ناسزا حذر کن که سزااست می‌کوش که هم درست گوئی هم راست
پرهیز کن از هرزه درائی و دروغ چون قدر ترا این دو صفت خواهد کاست



احذر كل امر يفسد الاجلة ويصلح الدانية .

پرهیز از هر کاری که آخرت ترا ویران و دنیای ترا آباد می‌سازد .

Avoid any action which makes you prosperous in this world and helpless in the other .

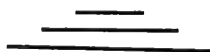
ای آنکه نبرده ای خدا را از یاد زنهار بدان که دل نباید در داد
بر آنچه دهد آخرت را بر باد هر چند که دنیای تو سازد آباد

احْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ عَامِلُهُ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ .

پرهیز از هر کاری که کسی اگر خود انجامش دهد آنرا پسندد و اگر دیگری انجام دهد آنرا تنگین شمارد .

Avoid any action which seems pleasant to you when you perform it and seems shameful when done by others .

پرهیز کن از چشم تو باطن بین است	ز آن کار که برخلاف هر آئین است
کاری که اگر تو خود کنی شیرین است	اما دگری اگر کند ننگین است



احْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ يَعْمَلُ فِي السِّرِّ وَيُسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَالَانِيَةِ .

پرهیز از هر کاری که پنهانی انجام میشود و اگر آشکارا گردد شرم بیارآرد .

Avoid anything which is to be done privately and if done openly disgraces the one who performs it .

گر بهره‌وری ز خصلت انسانی ،	پرهیز کن ای رفیق تا بتوانی
از آنچه که انجام شود پنهانی	شرم آرد اگر که ظاهرش گردانی

احْذَرُ كُلَّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ مُؤَدِّي إِلَى فُسَادِ الْآخِرَةِ وَالْدِّينِ .

پرهیز از هر سخن و هر کاری که به تباهی آخرت و دین تو انجامد .

Beware of all words and deeds which may damage your religion and your next world .

بندد چو هوس چشم خدا بین ترا	دزد ز تو گنج دین و آئین ترا
پرهیز کن از هر سخن و هر کاری	کز دست برد آخرت و دین ترا



احْذَرُ مَجَالَسَةَ الْجَاهِلِ كَمَا تَأْمَنُ مَصَاحِبَةَ الْعَاقِلِ .

از هم نشینی نادان بیمناک باش چنانکه از دوستی خردمند در امان هستی .

Be afraid of association with a fool as much as you feel safe in friendship with a wise man .

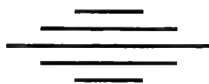
تا همدم هر بی خرد و نادانی	در معرض هر بلا و هر خسروانی
از دوستی بی خردان خائف باش	آنگونه که ایمن از خردمندانی

احذر مجالسة قرين السوء فإنه يهلك مقارنه ويردي مصاحبه .

پرهیز کن ازدوست بد کردار که یار نزدیک خود را هلاک میسازد و هم نشین خود را میکشد .

Beware of a wicked friend for he may destroy his close companions .

پرهیز کن از کسی که بد کردار است	زیرا که چنین مصاحبی چون مار است
نیشی زند آنرا که بدو نزدیک است	جان گیرد از آن کسی که با او یار است



احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصي الله .

از همنشینی فاسق و فاجر و کسانی که آشکارا به گناه میپردازند پرهیز .

Beware of those who are libertines, debauchees and commit sins openly .

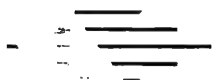
بگریز ز صحبت گروهی گمراه	بدکار و فجور پیشه و نامه سیاه
آن قوم که اندر همه جا و همه گاه	پرداخته اند آشکارا به گناه

احذر مصاحبة كل من يقبل رأيه وينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه .

پرهیز از همنشینی کسی که رأیش مقبول و کردار او ناپسند است زیرا قدر هر کسی را از همنشین او معلوم کنند .

Avoid association with a man who says right and acts wrong ; because the value of a man can be judged by that of his friends .

فرباد از آنکس که بود رأیش راست اما ره او کج است و کارش به خطاست
پرهیز ز همنشینی اش کن زیرا قدر همه کس ز همنشینش پیدا است



احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون والزالون المزلون قلوبهم

دویره و صفا هم نقیه .

پرهیزید از دورویان که گمراه و گمراه کننده اند، لغزش کارند و دیگران را نیز بلغزش اندازند؛ دل‌هایشان خراب و چهره‌هایشان پاک است .

Avoid association with the hypocrites who are misled and mislead you, who are blunderer and make you blunder; their faces are clean but their hearts impure .

پرهیز کن از یار دورو، کاین خود خواه رخسار سپید دارد و قلب سیاه
بد خو بود و کند ترا هم بد خوی گمره بود و کند ترا هم گمراه

إِحْذَرُوا سَطْوَةَ الْكَرِيمِ إِذَا وُضِعَ وَسُورَةُ اللَّئِيمِ إِذَا رُفِعَ .

پرهیزید از صلابت جوانمرد چون پست شود و تندی پست نهادی که بلندی رسد .

Beware a generous man's hardness when he is demoted and a mean man's arrogance when he is promoted.

پرهیز کنید از دو تن تا ناگه	احوال شما سخت نسازند تباه
ز آن مرده بلند طبع کاویست شدست	و آن پست نهادی که رسیدست بجاه



إِحْذَرُوا سُوءَ الْأَعْمَالِ وَغُرُورَ الْأَمَالِ وَنَفَاذَ الْمَهْلِ وَهَجُومَ الْأَجَلِ .

از بدی کردار و فریب آرزو و پیاپی رسیدن فرصت و فرار رسیدن مرگ بر حذر باشید .

Beware of doing evil, being deceived by desires , expiration of the opportunity , and arrival of the death.

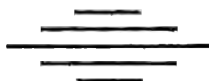
دوری کن از اینکه آرزو و مندی و آرز	دست تو بکار های بد سازد باز
فرصت رود از دست و رسد مرگ فراز	سودی نشده نصیبت از عمر دراز

احْذَرُوا شَحَّ فَإِنَّهُ يَكْسِبُ الْمَقْتَ وَيُشِينُ الْمَحَاسِنَ وَيُشِيعُ الْعُيُوبَ .

از بخل پرهیزید زیرا نفرت بیار آورد، خوبی ها را بد جلوه دهد و زشتی ها را
گسترش دهد .

Avoid avarice ; for it brings disgust , blemishes the virtues and spreads the vices .

از بخل حذر کن که ترا خوار کند	مخلوق جهان را ز تو بیزار کند
هر خوبی را چنان بدی جلوه دهد	هر زشتی را نیز نمودار کند



احْذَرُوا ضِيَاعَ الْأَعْمَارِ فِيمَا لَا يَنْبَغِي لَكُمْ فَفَاتَتْهَا لَا يَعُودُ .

پرهیز از اینکه عمرت در آنچه شایسته نیست سپری گردد زیرا از عمرت آنچه از
دست رفته دیگر بدست نمیآید .

Avoid to pass your time in doing unworthy things; for that much of your time which passes will never come back.

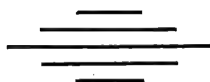
مگذار که عمرت ای خداوند خرد	در آنچه که شایسته نباشد گذرد
زیرا که بدست تو نمیآید باز	آن عمر که ایام ز دستت ببرد

احْذَرُوا عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْأُذَانِ نَجِيًّا

پرهیزد از دشمنی که پنهانی در سینه ها رخنه میکند و آهسته در گوشها میخواند.

Beware of an enemy who penetrates in the hearts surreptitiously and whispers in the ears .

ز آن خصم که هستید بدو دلبسته	پرهیز کنید در جهان پیوسته
در هر گوشى سخن کند آهسته	در هر قلبى راه برد پنهانى



احْذَرُوا مَنَافِحَ الْكِبَرِ وَغَلَبَةَ الْحَمِيَّةِ وَتَعَصُّبَ الْجَاهِلِيَّةِ .

از باد غرور و چیرگی گرمخوئی و تعصب نادانی پرهیزد .

Beware of arrogance , fervency and fanaticism which is caused by ignorance .

از هر چه که چشم عقل را سازد کور	میکوش که خویش را نگهداری دور
وز آتش گرمخوئی و باد غرور	پرهیز کن از تعصب نادانی

احْذَرُوا هَوًى هَوًى بِالْأَنْفُسِ هَوًى وَابْعَدَهَا عَنْ قَرَارَةِ الْفَوْزِ قَصِيًّا .

پرهیزید از هوسرانی که ارواح را از مقام خود فرود آورد و از قرارگاه نجات دورسازد .

Avoid sensuality which abases the spirit and keeps the man away from salvation .

مگذار که در راه تو پا بگذارد	عفریت هوس روح تو می آزارد
وز طی ره صواب دورت دارد	کنز پایه مردمی فرودت آرد



إِذَا أَحَبَّتَ فَلَا تَكْثُرْ؛ إِذَا أَبْغَضْتَ فَلَا تَهْجُرْ .

چون با کسی مهرورزیدی در دوستی زیاده روی مکن و هنگامیکه از کسی رنجیدی یکباره او را ترك مگوی .

Do not be extremist in love and be moderate in hatred .

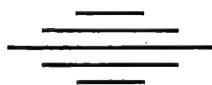
بامهر کسی چو خوش کنی خاطر خویش در دوستی افراط مکن از حد بیش
وز دست کسی اگر دل آزرده شدی یکباره مکن ترك و مرانش از پیش

اِذَا رَاَيْتَ اللّٰهَ سَبَّحَانَهُ يُوْنِسُكَ بِذِكْرِهِ فَقَدْ احْبَبَكَ ؛ اِذَا رَاَيْتَ اللّٰهَ يُوْنِسُكَ
بِخَلْقِهِ وَيُوْحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ ابْغَضَكَ .

هنگامیکه دیدی خداوند ترا با ذکر خویش انس داده بدان که دوستت دارد و
هنگامیکه دیدی با مردم مایل و از خدا رَمیده ای بدان که خدا از تو روی گردانده .

When you feel like to pray God, it means that He
likes you; and when you feel like to be with people
and neglect God it means that He has turned from you .

گر یاد خداوند بدل مانده ترا ز آنست که سوی خود خدا خوانده ترا
و مایل مردمی و غافل ز خدا ز آنست که حق زپیش خود رانده ترا



اِذَا مَدَحْتَ فَاخْتَصِرْ ؛ اِذَا ذَمَمْتَ فَاقْتَصِرْ .

هنگامی که کسی را مدح گویی اندک گوی و وقتی که ذم کنی کوتاه گوی .

Avoid exaggeration both in praising and in blaming
some one .

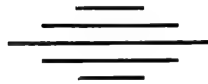
چون مدح کسی کنی سخن کوتاه دار تا آنکه نیائی متملق بشمار
چون ذم کسی کنی سخن اندک گوی تا از تو بیکیباره نگردد بیزار

اِذَا مَلَكَتْ فَارْفُقْ .

وقتی که زبردست شدی با زیردست نرمی کن .

When you are superior be mild to your subordinates.

تندی تو مایه شکست تو بود	هر حق کسی که پای بست تو بود
در حق کسی که زیردست تو بود	آنکه که زبردست شدی نرمی کن



اِذَا وَعَدْتَ فَاَنْجِزْ .

چون وعده دادی بانجام رسان .

When you promise fulfil it.

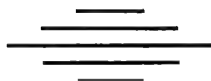
باشی یکی از دروغگویان و خسب	هرگز عملی مکن که در چشم کسان
یا وعده چو میدهی بانجام رسلن	یا آنکه ز آغاز بکس وعده مده

الْمَعْرُوفُ سَيَادَةً .

نیکی مایه سروری است .

Benevolence leads to superiority .

با خود همه کس را به سر مهر آری	گر پیشه کنی خوبی و خوش رفتاری
خود مایه سروری است نیکو کاری	نیکی همه را بنده مهر تو کند



الْمَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غَالِبٌ .

مغلوب اگر حق داشته باشد غالب محسوب میشود .

A rightful man is victorious even if he is defeated.

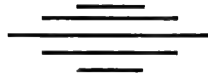
هرگز نرود حق ز میان با آشوب	خورشید حقیقت نکند هیچ غروب
در باطن امر غالب آید محسوب	حقدار اگر شود بظاهر مغلوب

الْمَكَارِمُ بِالْمَكَارِهِ؛ الثَّوَابُ بِالشَّقَةِ .

بزرگی بادیدن رنج و پاداش باتحمل سختی بدست میآید .

Greatness can be acquired by facing troubles ; and
rewards can be obtained by bearing difficulties .

کس تا که نکرد کار و زحمت نکشید	مزدی نگرفت آخر و پاداش ندید
تا رنج نبرد کس نکردید بزرگ	تا راه نرفت کس بمقصد نرسید



الْمُتَنَافِقُ لِسَانُهُ يَسُرُّ وَقَلْبُهُ يَظُرُّ .

دو رو زبانش دل ترا خوش کند و دلش بغارت تو پردازد .

Hypocrite's tongue pleases you whereas his heart
robs you .

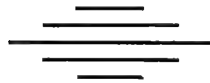
آنکس که دوروست در تو گردل بازد	همصاحبی اش ترا برنج اندازد
با چرب زبانی دل تو خوش سازد	با تیره دلی به غارت پردازد

المؤمن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه دينه .

دیندار کسی است که از مال دنیا چشم پوشد تا دین خود را نگاه دارد و بدکار کسی است که از دین میگذرد تا دنیا را از دست ندهد .

A believer is one who loses his world to keep his faith but a debauchee is one who loses his faith to win the wordly things .

دیندار چو در بندگی حق بنشست	اندر ره دین چشم ز دنیا بر بست
بدکار ز دین رشته الفت بگسست	تا دنیا را نداده باشد از دست



الناس ابناء ما یحسنون .

مردم فرزندان نیکوکاری خود میباشند .

People are like children of their own good deeds.

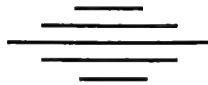
نوع بشرند در عمل یاور هم	نوشتند می مراد از ساغر هم
فرزند نیکوکاری خویشند همه	زیرا همه گشته اند خدمتگر هم

النَّاسُ كَصُورٍ فِي صَحِيفَةٍ كَلَّمَا طَوَى بَعْضُهَا نَشَرَ بَعْضٌ .

مردم مانند چهره‌هایی هستند که در دفتری نگاشته باشند هرگاه ورق برگردد یکی میرود و دیگری می‌آید .

People are like portraits drawn in a book ; whenever a page is turned over , some of them go and some others appear .

دانی که چه باشد مثل نوع بشر؟ صورت‌هایی منقش اندر دفتر
از باد حوادث چو ورق برگردد این آید و آن یکی در افتد ز نظر



الْوَجْدَانُ سِلَوانٌ ؛ الْفَقْدَانُ اِحْزانٌ .

پیدا کردن مال مایه آسایش و گم کردن آن مایه اندوه است .

Possessions bring convenience when acquired , and grief when lost .

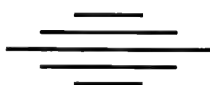
مال ار بحرام یافتی یا که حلال چون گشت تلف ترا کند غرق ملال
گر کام دل است مال پیدا کردن اندوه و کدورت است گم کردن مال

إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ .

امروز زمان عمل است و حسابی درین نیست . فردا هنگام عمل نیست و روز حساب است

Today is the day of action not judgement ; tomorrow will be the day of judgement not action .

امروز زمان عمل است از هر باب	اینجا نه حساب است بکارونه کتاب
فردا که روند جمله زین دار خراب	هنگام عمل نیست بود روز حساب



إِنَّ أَهْنَأَ النَّاسِ عِيشًا مَنْ كَانَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ رَاضِيًا .

زندگی کسی برآستی از همه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد .

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him .

کمر پیشه کنی قناعت و صبر و شکیب	کمتر شوی آزرده دل از هر آسیب
آن زندگی اش از همه خوشتر گذرد	کاوداده رضا بآنچه گردیده نصیب

إِنَّ بَطْنَ الْأَرْضِ مِيتَةٌ وَظَهَرُهَا سَقِيمٌ .

شکم زمین خانهٔ مردگان و پشت آن جای بیماران است.

The earth's belly is filled with the dead and its back loaded with the diseased .

از عقل بدور و از مروت بیزار	گیتی است سرای مردمی بد رفتار
در روی زمین جای گروهی بیمار	در زیر زمین خانهٔ جمعی مرده است



انتظروالفرج ولا تيسسوا من روح الله .

منتظر گشایش باشید و از رحمت کردگار ناامید نشوید .

Wait for a break and do not be hopeless of God's relief .

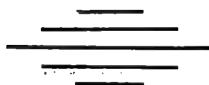
هر چند که سخت است ترا کارمعاش	سودی نرسانده است ترا جهد و تلاش
از یاری بخت خویش مأیوس مشو	وز رحمت کردگار نومید مباش

اَنْتَقِمِ مِنْ حِرْصِكَ بِالْقَنُوعِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ بِالْقَصَاصِ .

از حرص خود با قناعت انتقام بگیر همچنانکه از دشمن خود بقصاص انتقام میگیری

Revenge your avidity by contentment as you revenge
your enemy by retaliation .

از باغ وجود ریشه حرص بکن در دام هوی و آرز خود را مفکن
آنگونه که میدهی بدشمن کیفر سر پنجه حرص با قناعت بشکن



اِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ لَاهُوْنٌ فِى عَيْنِى مِنْ عَرَاقٍ خِنْزِرٍ فِى يَدِ مَجْدُوْمٍ وَاَحْقَرُ
مِنْ وَرَقَةٍ فِى فَمِ حَرَاْدَةٍ .

دنایای شما در نظر من کمتر از استخوان خوکی است در دست جذامی و برگ در دهان ملخی

Your world in my eyes is more contemptible than a
pig bone in the hand of a leprous person and than a flake
in the mouth of a locust .

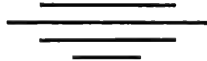
دنایای شما گرچه در آن باید زیست در دیده من به قدر ، افزونتر نیست
از دنده خوکی به کف مجذومی یا خار و خسی که در دهان ملخی است

إِنَّ سَخَاءَ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَا فُضْلَ مِنْ سَخَاءِ الْبَذْلِ .

گذشت شخص از مالی که دست مردم است بهتر از گذشت از مال خود برای بذل و بخشش است .

To overlook what is in people's hand is even better than to donate what is in your own hand .

وز ساغر حرص باده کمتر نوشی کر چشم طمع ز مال مردم پوشی
وندر پی بخشش و سخاوت کوشی ز آن به که زمال خویشتم در گذری



انْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمَفَارِقِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْهَا نَظَرَ الْعَاشِقِ الْوَاقِعِ .

بدنیا با چشم کسی که آنرا ترک گفته نگاه کن نه با نظر کسی که دل داده آنست .

Look at the world by the eyes of one who has left it not one who is enamoured by it .

بر صورت گیتی که بظاهر دلجوست باید نظر انداخت، ولیکن ایدوست
با چشم کسی که ترک گفته است اورا نه با نظر کسی که دل داده اوست

انْفَعُ الْعِلْمِ مَا عُمِلَ بِهِ .

سود مندترین علم آنست که بدان عمل شود .

The most useful knowledge is that which one puts into practice .

پیموسته خوش است رو بعلم آوردن در سایه علم روح را پروردن
دانی که چه علم بیشتر دارد سود ؟ علمی که بدان عمل توانی کردن



انْفَعُ الْكُنُوزِ مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ .

دوستی دلها سود مندترین گنج است .

Friendship is the most profitable treasure .

لوح دل خویش پاک دار از کینه پر کن ز محبت خلائق سینه
زیرا که بود دوستی دیرینه از بهر تو پر سود ترین گنجینه

إِنَّ عُمَرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ .

عمر تو وقتی است که میگذرانی .

Your life is the time which you pass .

کوتاهی عمر را چو عاقل نگیرد	کوشد که زهر دقیقه اش بهره برد
عمر تو جز این وقت شب و روز تو نیست	مگذار که وقت تو بیاطل گذرد



إِنَّ كَرَمَ اللَّهِ تَعَالَى لَا يَنْقُضُ حِكْمَتَهُ فَلِذَلِكَ لَا تَتَّعِ الْإِجَابَةَ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ .

بخشش خداوند حکمت او را نقض نمیکند بدین جهت تمام دعاها باجابت نمیرسد .

God's generosity does not contradict His wisdom; and so, not every prayer may be granted .

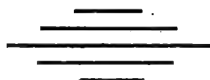
هرچند شوند از کرم و لطف خدا	یکسان همه بندگان او کامروا
هر جا که نکرده اقتضا حکمت او	هرگز باجابت نرسیده است دعا

انکم الی انفاق ما کسبتُم احوج منکم الی اکتساب ما اجمعون .

بخشیدن آنچه که اندوخته‌اید برای شما بهتر است از اندوختن آنچه که بدست می‌آورید

Giving what you have saved is better than saving what you are earning .

از هر صفتی درستکاری بهتر	وزهر عملی به خلقی یار بهتر
بخشیدن از آن مال که اندوخته‌ای	زاندوختن آنچه که داری بهتر



انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم منه ادرکم .

شما صیدهای صیاد اجل هستید که اگر بایستید شما را میگیرد و اگر پافشاری کنید
شما دست می‌یابد .

You are like a prey in the hand of death; if you stop it catches you and if you run away, it reaches you.

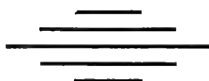
آن صید زبونی که ترا آخر کار	صیاد اجل کند درین دشت شکار
گیرد ز تو جان اگر بمانی بر جای	یابد بتو دست اگر نهی پا بفرار

اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاخْرِجُوا حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِكُمْ .

اگر خدا را دوست دارید دوستی این جهان را از دل‌های خود بیرون کنید .

If you love God clear from your heart the love of the world .

گر ز آنکه بیاد حق زدی پیمانه باید که ز غیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یابجهان یا خانه بخواه یا که صاحبخانه



اِنَّ لِلْمُحْسِنِ نَهَایَاتٍ فَاصْبِرْ وَاِلَیْهَا حَتّٰی تَبْلُغَ نَهَایَاتِهَا .

چون بدبختی را پایانی است صبور باشید تا پایان برسد .

As misfortune has its end , be patient until it comes to the end .

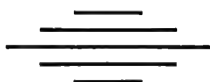
این درد تو يك روز به درمان برسد کارت که خراب است به سامان برسد
چون دوره درد ورنج را پایانی است کن صبر که رنج تو به پایان برسد

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ : يَا أَهْلَ الدُّنْيَا لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ
وَاجْمَعُوا لِلذَّهَابِ .

خداوند را ملکی است که هر روز ندا میکند : ای اهل دنیا اولاد بیاورید برای مرگ
و بسازید برای خراب شدن و اجتماع کنید برای رفتن .

God has an angel who every day cries : « O people of the world ! produce offsprings for death ; build for destruction and gather for departure. »

باشد ملکی که با تو گوید زنهار	الا بهوای مرگ فرزندی میار
چزدر پی رخت بستن آماده مشو	جز بهر خراب کردن آباد مدار



إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلِّمْ فَإِنَّهُ قُلٌّ مِنْ تَشْبِهِ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكُ أَنْ تَصِيرَ مِنْهُمْ .

اگر صبور و حلیم نیستی ظاهراً خود را حلیم نشان بده زیرا کم است اینکه کسی خود را
همانند گروهی سازد و از آن گروه بشمار نیاید .

If you are not a patient man by nature , pretend to be one ; because seldom might a man become like a group and not one of them .

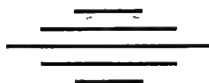
گربهر تو صبر و حلم باشد دشوار	بنمای بظاهر که حلیمی بسیار
چون هر که همانند گروهی گردد	کم کم خود از آن گروه آید بشمار

إِنَّ لَيْلَكَ وَنَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ حَاجَاتَكَ فَاقْسِمْهُمَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَرَاحَتِكَ.

چون روز و شب تو کفاف حاجات تو را نمیدهند آنها را بین کار و آسایش خود تقسیم کن

Divide your time between your work hours and your leisure if you want to take full advantage of it .

در بین زمان راحت و ساعت کار	فرقی بنه ای عزیز و حدی بگذار
تقسیم میان این دو کن وقت را	تا آنکه ز عمر خود شوی برخوردار



إِنَّمَا الشَّرَفُ بِالْعَقْلِ وَالْآدَبِ لَا بِالْمَالِ وَالْحَسَبِ .

بزرگی به خرد و فرهنگ است نه به دارایی و دودمان

Nobility lies in wisdom and culture not in wealth or birth .

سودش چه اگر تراست سیمی وزری ؟	یا از پدر تو مانده برجای اثری
گر نیست ترا دانش و فضل و هنری	دارائی و دودمان ندارد ثمری

إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّجَرُّى فِي الْمَكَاسِبِ وَالْكَفَّ عَنِ الْمَطَالِبِ .

پارسائی در پی کار و کسب شتافتن و روی از خواهش و تمنا بر تافتن است .

Abstinence is to pursue a profession and to resent asking .

آنست به زهد و پارسائی ممتاز کاو جز بدر حق ننهد روی نیاز
دست از پی کار و کسب بگشاید باز و ندر یر مردم نکند دست دراز



إِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا كَالْأَبْعَادِ وَبِأَعْيُنِنَا جَهَنَّمَ خَالِدَةٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الدُّنْيَا
عَزِيزُهَا ذُلِيلُهَا وَيَقْتُلُهَا كَبِيرُهَا صَغِيرُهَا .

ابناء جهان مانند سگان فریادکش و درندگان زبانخشانند برخی از آنان بیرخی دیگر بانگ میزنند ، عزیزشان خون ذلیل را میخورد و بزرگشان جان کوچک را میآزارد.

People are like barking dogs and wild beasts; some of them roar at the others , the strong ones eat the weak ones and the big ones hurt the small ones.

ابناء جهان چه خرد و برنا و چه پیر هارند و یا درنده همچون سگ و شیر
پیوسته عزیز میخورد خون ذلیل همواره کبیر آزد جان صغیر

انْمَاحِضْ عَلَى الْمَشَاوِرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمَشِيرِ صَرَفٌ وَرَأْيَ الْمُسْتَشِيرِ مَشُوبٌ .

دستور بمشورت داده شده است زیرا رأی کسی که از او مشورت میکنند خالی از غرض است ولی رأی مشورت کننده بی غرض نیست .

It is advised to consult ; for the opinion of one who is consulted is unprejudiced but that of one who consults is not .

هر جای که احتمال نفع و ضرر است	کوشیم اگر بمشورت خوبتر است
چون شور کننده را اگر منظوری است	آنکس که بدورای دهد بی نظر است



إِنَّ مَاضِيَ يَوْمِكَ مَمْتَلِكٌ وَبَاقِيهِ مَتَّهِمٌ فَاغْتَنِمْ وَقْتَكَ بِالْعَمَلِ .

همانا روز گذشته در گذشته و آینده آشکار نیست پس حال را دریاب و برای کار وقت را غنیمت دان .

The past is dead and the future is unknown ; so , make use of the present by your good deeds .

بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب	آینده نیامده ، مشو زو در تاب
اندر وسط گذشته و آینده	حالی است گراهل حالی آنرا دریاب

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أُولُو الْفَضْلِ .

فقط دانشمندان فضیلت اهل دانش را میشناسند .

Only the learned men know the superiority of the wise people .

جز آنکه گهرشناس و صاحب نظر است از قدر در و گهر چه کس باخبر است؟
جز آنکه خود از فضل و هنر بهره وراست آ که چه کسی ز فضل اهل هنر است؟



إِنْ وَقَعَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ قَضِيَّةٌ عَقَدْتَ بِهَا صُلْحًا وَابْتَسَتْ بِهَا ذِمَّةٌ
فَحُطِّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ .

هرگاه بین تو و دشمن قضیه ای رخ داد که منجر به پیمان صلح شد وفای عهد بجای
آور و بدرستی پیمان خود را نگاهدار.

When something happens between you and your enemy which leads you to making peace with him , be sincere in your words and keep your promise honestly .

افتاد ترا چو آشتی بادشمن و آنکاه چراغ دوستی شد روشن
هر عهد که بهر صلح کردی مشکن وز راه صفا و صدق سرباز هنر

إِنِّي لَا أُحْكِمُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا وَاسِقَكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَيْكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ
إِلَّا وَأَنْتَهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا .

شما را به بردن فرمان خدا ترغیب نمی‌کنم مگر اینکه خود را قبلا به طاعت خدا
و اداشته باشم و شما را از معصیت باز نمیدارم مگر اینکه قبلا خود را منع کرده باشم .

I do not urge you to obey God before having obeyed
him myself ; and I do not prohibit you from disobedience
to Him before having prohibited my own self.

ز آن پیش که خود روی کنم سوی خدا	کس را نشوم سوی خدا راهنما
ز آن پیش که خود ز هر خطا شویم دست	هرگز نکنم منع کسی را ز خطا



أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ وَآخِرُهَا عَطَبٌ .

شهوة رانی آغازش لذت و فرجامش رنج و الم است .

Sensuality has pleasure in the beginning and pain in
the end .

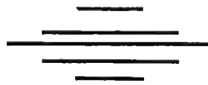
امشب ز شراب هر که پر شد جامش	فردا ز خمار تلخ گردد کامش
شهوة رانی که لذت است آغازش	رنج و الم و درد بود فرجامش

أَوَّلِي النَّاسِ بِالْإِنْعَامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

شایسته ترین مردم برای بذل و بخشش کسی است که خداوند نعمت بسیار باو بخشیده است .

The first man who has to donate much is a person whom God has granted much.

چشم از رخ تشنگان چرا میپوشد ؟	آن مرد که خود آب گوارا نوشد
باید که بسی نیز به بخشش کوشد	آنکس که خدا بسی بدو بخشیده است



أَوْهَنُ الْأَعْدَاءِ كَيْدًا مَنْ أَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ .

کم خيله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را آشکار کند .

The least cunning foe is the one who reveals his enmity .

خود را زپی حمله مهیا بکند	دشمن که بدوستی زبان وا بکند
کین توزی خویش آشکارا بکند	کم خيله ترین خصم بود آنکه درست

إِنَّ كَلَامَ الْحَكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَاءً كَانَ دَاءً .

سخن حکیمان وقتی که درست باشد مانند دارو و هنگامی که نادرست باشد مانند درد داست

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false .

از آن کم و بیش پیروی میباید ،	ز آنجا که حکیم هر چه میفرماید
ور نیست درست ، خود بدرد افزاید	گر گفته او درست باشد ، داروست



انَّكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْآدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ .

شما به کسب فرهنگ محتاج ترید تا به تحصیل سیم و زر .

You need education more than you need silver and gold.

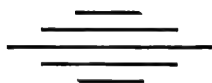
آن مرد براستی است گنجور و نعیم	کاموخته دانش که چو گنجی است عظیم
ایدوست ترا بکسب فرهنگ و هنر	بیش است نیاز تا بکسب زر و سیم

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ يَسَارِبُهُمْ وَهُمْ نِيَامٌ .

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنها را میبرند و آنها در خوابند .

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

امروز بکار خیر اگر نشنابی فرصت چو گذشت، کی دگر دریابی؟
عمر تو چواسب است و توماندند سوار او میبردت تند و تو اندر خوابی



أَهْنَأُ الْعَيْشِ إِطْرَاحُ الْكُلْفِ .

گوارا ترین زندگی از دور ریختن تکلفات حاصل میگردد .

To discard the formalities leads to the sweetest life .

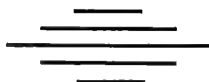
تا دستخوش تکلفات است بشر زین راه بسی شود گرفتار ضرر
هر چند تکلفات کمتر گردد آسایش زندگی شود افزون تر

إِيَّاكَ أَنْ تَتَنَبَّيَ عَلَى أَحَدٍ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يَصْدُقُ عَنْ وَصْفِهِ وَيَكْذِبُكَ

مبادا کسی را بآنچه در او نیست ستایش کنی زیرا عمل او حقیقت او را نشان میدهد و دروغ ترا عیان میسازد .

Avoid praising a man for a virtue that he lacks ;
because his acts show his true self and reveals your lie .

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان	توصیف مکن بآنچه عاری است از آن
زیرا عملش کند حقیقت را فاش	و آنگاه شود نیز دروغ تو عیان



إِيَّاكَ عَنْ تَخْدَعٍ عَنْ صَدِيقِكَ أَوْ تَغْلِبَ عَنْ عَدُوِّكَ .

مگذار که ازدوستت فریب یا ازدشمنت شکست خوری .

Beware of being deceived by your friend or overcome
by your enemy .

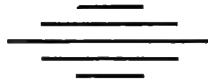
بزدوست مشو فزون تر از حد پابست	با دشمن خود منه ره حزم از دست
مگذار که تا ترا دهد دوست فریب	یا آنکه خوری زدشمن خویش شکست

إِيَّاكَ وَالْبَطْنَةَ فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ أَسْقَامُهُ وَفَسَدَتْ أَحْلَامُهُ .

از شکمخواری پرهیز کن که هر که شکم پرست شود بیماری او فراوان و خواب او پریشان گردد .

Avoid gluttony for it increases diseases and distrurbs the sleep .

آنکسکه شکمخوارچو حیوان گردد	پرخواری او رنج تن و جان گردد
بیماری و درد او فراوان گردد	خواب شب او نیز پریشان گردد



إِيَّاكَ وَالْجُورَ فَإِنَّ الْجَائِرَ لَا يَشْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ .

از ستمکاری پرهیز کن زیرا ستمکار بوی بهشت نشنود .

Avoid cruelty for a cruel man does not smell the fragrance of paradise .

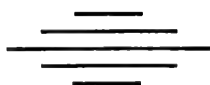
از ظلم حذر کن و مرو این ره زشت	محنت دروید هر که این دانه بکشت
بیداد مکن که حال ظالم زار است	چون نشنود این جهنمی بوی بهشت

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يَزُولُ عَنْ مَنْ تَظْلَمُهُ وَيَبْقَى عَلَيْكَ .

از ظلم بیرهیز زیرا ستم از ستمکش میگردد و گناه آن برتوباقی میماند .

Avoid oppression for it does not remain with the oppressed but the sin remains with you.

باید که ز جور و ظلم روگردانند . زنهار که ظلمی که تو خواهی راندن
بر کردن مظلوم نماند، اما بهر تو گناه ظلم خواهد ماندن



إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ .

پرهیز باد تورا از غضب که آغازش سفاهت و آخرش ندامت است .

Avoid anger ; for it begins with madness and ends with remorse .

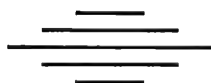
خشم است چو توسنی که از آلامش ایمن نشوی ، اگر نسازی رامش
وحشیگری و سفاهت است آغازش شرمندگی و ندامت است انجامش

اِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنْ قَوْلُكَ يَدُلُّ
عَلَى عَقْلِكَ وَ عِبَارَتِكَ يُنبِئُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ .

از گفتگو در باره چیزی که راه و رسم آنرا نمیشناسی و حقیقتش را نمیدانی پرهیز
کن زیرا گفتار تو نماینده عقل تو و سخن تو حاکی از معرفت تست .

Beware of speaking about something of whose nature
you do not know much ; for your word reveals your mind.

راهی که نمودنش ندانی ، منمای	زنکی که زدودنش ندانی ، مزدای
گفتار تو چون نشانه دانش تست	در هر چه که بیاهلی بدان لبمکشای



اِيَّاكَ وَالْمَجَاهِرَةَ بِالْفُجُورِ فَإِنَّهُ مِنْ أَشَدِّ الْمَنَائِمِ .

از فسق علنی پرهیز کن که از بدترین گناهان شمرده شود .

Avoid committing debauchery openly ; for it is the
most hideous sin .

آن مرد که اهل عفت و دین باشد	شرمنده ز کار های ننگین باشد
از فسق بترس خاصه فسق علنی	ز آن روی که بدترین گنه این باشد

إِيَّاكَ وَالْمَلَقَ فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ .

از چاپلوسی بپرهیز زیرا چاپلوسی از شرایط ایمان دور است .

Avoid flattery ; for it is not the trait of a faithful man .

نزد همه چاپلوس باشد منفور چون غیر فریب نیست او را منظور
ز آنجا که تملق است یکنوع دروغ باشد ز ره راستی و ایمان دور



إِيَّاكَ وَالنِّفَاقَ فَإِنَّ ذُو الْوَجْهِينِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ .

إِيَّاكَ وَمَصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يَقْرِبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ .

زنهار از دو روی دور باش که دور و نزد خداوند آبرو ندارد . ازدوستی دروغگو
بر حذر باش که نزدیک کند بتو دور را و دور کند از تو نزدیک را .

Avoid hypocrisy , for a hypocrite is disrespectful before God .

If you associate with a liar , he will bring near what ought to be away , and takes away from you what ought to be near .

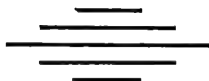
بگذرد دور و بی و دورویان که نکوست زیرا که ندارد آبرو هر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن که ترا نزدیک بدشمن کند و دور زدوست

إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُبْعِدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ .

پرهیز کن از سخن چینی که تخم کینه میفشانند و از خدا و خلق خدا دورت میکند .

Avoid slanderous tale – bearing ; for it fosters hatred
and separates you from God and men .

از تمامی بجان و دل باش جدا	کس را بعبت مکن در این راه فدا
این کار که تخم کینه میافشانند	دورت کند از خدا و از خلق خدا



إِيَّاكَ وَ إِنْ تَذَكَّرَ مِنَ الْكَلَامِ مُضْحِكًا وَ إِنْ حَكَيْتَهُ عَنْ غَيْرِكَ .

هرگز سخنی را که بر تو بخندند مگوی اگرچه از زبان دیگری باشد .

Avoid speaking of something which makes people laugh
at you even if you are quoting it from someone else .

حرفی که بود نشانه بی بصری	جا دارد اگر ز گفتنش در گذری
هرگز سخنی که بر تو خندند مگوی	هر چند که باشد از زبان دیگری

إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ إِلَّا اللَّهَ .

از ظلم در حق کسی که جز خدا فریادرسی ندارد پرهیز کن.

Beware of being cruel to one who has no defender except God .

آزار مکن بخلق و هشدار بسی / کز دست تو هیچکس نرنجد نفسی
از ظلم بترس ، خاصه در حق کسی / کش نیست بجز خدای فریادرسی



إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فَإِنَّهَا يَكْثُرُ الزَّلَلُ وَ يُورِثُ الْاَمَلِلَ .

از پر گوئی بر حذر باش زیرا گوینده را بلغزش بسیار دچار سازد و شنونده را آزار دهد.

Avoid talkativeness which causes too much error and annoys the listener .

از پر گوئی حذر کن اندر گفتار / کز پر گوئی سخن شود بی مقدار
گوینده شود دچار لغزش بسیار / جان شنونده نیز بیند آزار

إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْوَلَهِ بِالنِّسَاءِ وَالْإِغْرَاءِ بِاللَّذَاتِ فَإِنَّ الْوَالَهَ مُمْتَحِنٌ
وَالْمُغْرَى بِاللَّذَاتِ مُمْتَهِنٌ .

از دل‌بستگی زیاد بزنان و حرص بلذات بر حذر باش زیرا شیفته زنان به محنت افتد و
فریفته لذات خوار و زبون گردد.

Do not be fascinated by women and pleasures ; for a
lascivious man encounters trouble , and a reveller
humiliation .

دنبال زنان مرو ز اندازه فزون پابند مشو بشهوت از حد بیرون
کان راه ، ترا کند به محنت مقرون وین رسم ، ترا کند گرفتار و زبون



إِيَّاكَ وَمُسْتَهْجِنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُوْغِرُ الْقُلُوبَ .

هرگز سخن زشت بزبان میاور که دلها را بر سر کینه آورد .

Avoid to talk in abusing words for it may fill the hearts
with hatred .

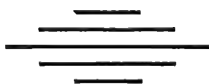
از حد ادب منه فراتر پا را چون بی ادبی زشت کند زیبا را
هرگز سخن زشت میاور بزبان کاین بر سر کینه آورد دلها را

إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ أَهْلِ الْفُسُوقِ فَإِنَّ الرَّاغِبَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالْوَاحِدِ مِنْهُمْ .

از همنشینی با گناهکاران پرهیز کن چون کسی که بکردار گروهی رضا دهد مانند یکی از آنان است .

Avoid to associate with the sinners for one who consent to the deeds of a group is like one of them .

پرهیز کن از بد عمل و کج رفتار	زنهار مشو گناهکاران را یار
چون هر که بکردار گروهی راضیست	خود یکتن از آن گروه آید بشمار



إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْإِحْمَقِ فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ .

پرهیز کن ازدوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساند و زیان میرساند .

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficent .

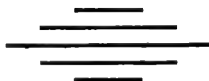
احمق چو نهال دوستی میکارد	آخر همه دشمنی ثمر میآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد	وآنکه ز تو امید تشکر دارد

إِيَّاكَ وَمُعَاشِرَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ كَالنَّارِ مَبَاشِرَتُهُمْ تَحْرِقُ .

از آمیزش با بدگوهان برحذر باش زیرا اینان حکم آتش را دارند که نزدیکی
بآن میسوزاند .

Do not associate with villains for they are like fire
which burns anything near it.

از مردم بد کار نمی آموزی جز نا کسی و پلیدی و کین توزی
دوری ز بدان کن که چو آتش باشند نزدیک به آتش چو شوی میسوزی



إِيَّاكَ وَمُعَاشِرَةَ مُتَّبِعِي عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَنْ يَسْلِمَ مَصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ .

از معاشرت با کسانی که عیوب مردم را شمارند دوری گزین چون هر که با این
گروه دوست شود از بدگویی آنان در امان نماند.

Avoid association with those who find fault with
people ; for anyone who makes friend with such people
will not be safe from their slandering himself .

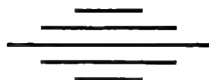
آنکس که مدام عیب مردم گوید عاقل باید که دست از او شوید
چون با هر کس که عیب جو دوست شود پشت سر او نیز بدش میگوید

أَجَلٌ شَيْنِي الصَّدَقُ .

راستی از هر چیزی بالاتر است .

Truthfulness is on the top of all things .

گر رتبه تست، از همه والاتر، و نیست ز غصه تو رنج افزاتر
در هر حالی ز راستی روی متاب کز هر چیزی است راستی بالاتر



أَخْرِجُوا الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَجْسَادُكُمْ فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ
وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ .

پیش از آنکه جسم شما از جهان بدرود مهر جهان ازدل بدر کنید زیرا درین دنیا
آزموده شده و برای دنیای دیگری خلق شده اید .

Before passing away from this world clear your heart
from worldly desires; for you are experienced in this world
but created for the other.

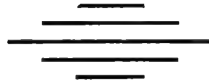
تا جسم تو زین جهان نرفته است بدر خود بیرون کن مهر جهان را از سر
هر چند که کرده ای در این دنیا زیست تو خلق شدی برای دنیای دیگر

أَخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ .

زبان خود را نگاهدار چنانکه سیم و زر خود را در خزانه نگاه میداری .

Keep your tongue as you treasure your gold and silver.

بنگر که ز عیب و نقص باشد عاری	ز آن پیش که بر لب سخنی هیاری
چون سیم و زر خود که نگه میداری	پیوسته زبان خود نگهدار بکام



أَرْبَعٌ مِّنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : صِدْقٌ حَدِيثٌ وَ
إِدَاءٌ أَمَانَةٌ وَ عِفَّةٌ بَطْنٌ وَ حَسَنٌ خَلْقٌ .

چهار صفت به هر کس داده شد خیر دو جهان داده شد: راستی گفتار ، ادای
امانت ، دوری از حرام خواری و نیکی خوی .

There are four virtues which bring felicity in the two world : truthfulness , honesty , avoiding illicites and good-temper .

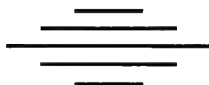
اندر دو جهان حالش از این چار نکوست	هر مرد که این چار صفت بهره اوست
دوری ز حرام خواری و نیکی خوشت	آن راستی قول و درستی عمل

أَرْبَعُ يَشِينُ الرَّجُلَ: الْبَخْلُ وَ الْكُذْبُ وَ الشَّرُّ وَ سُوءُ الْخُلُقِ .

There are four vices which blemish a man : avarice , mendacity , gluttony and ill temper .

چهار صفت عیب مرد است : بخل ، دروغ ، پر خوری و بد خوئی .

خوب است که ترك چار خصلت گوئی	گر عزت و آبروی خود میجوئی
بخل است و دروغ ، پر خوری ، بد خوئی	این چار صفت که عیب مردان باشد



ارْغَبُوا فِي مَا وَعَدَ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْوَعْدِ مِيعَادُهُ .

Rely on whatever God has promised His pious men ; for God's promise is the truest one.

بر آنچه خدا پیارسایان وعده داده دل بیندید زیرا وعده خداوند راست ترین وعده است .

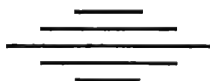
باید که بدان دل از سر ایمان داد	چیزی که خدای وعده بر پاکان داد
آن وعده که بر پاکدلان یزدان داد	زیرا که بود راست تر از هر وعده

ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعث بها منكم .

از این دنیای پلید دست بکشید زیرا آن کسی که بدین دنیا بیش از شما خوش بود عاقبت از آن دست کشید .

Leave this filthy world ; for it is left by those who have been pleased with it more than you are .

یکسر برهی از هوس و آرزو امید	گر دست کشی پاک ز دنیای پلید
دیدیم که عاقبت از آن دست کشید	آنها که در این جهان ز تو خوشتر بود



استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العبادۃ .

پیوسته خدای را بیاد داشته باشید که روشنی دل آرد و بهترین عبادت است .

Always remember God whose remembrance illuminates your heart ; this is the best way to worship Him .

کاین روشنی دل آرد و شادی کام	تسبیح خدای را بیاد آر مدام
کاندر دو جهان کند ترا نیک انجام	وز جمله بهترین عبادات بود

اَسْمَحْكُم اَوْ بِحْكَمٍ : اَخْسِرْكُمْ اَظْلَمَكُمْ .

سخی ترین شما پرسود ترین شما و ستمگر ترین شما زیانکار ترین شماست .

The most beneficial man is the one who is most liberal
and the most detrimental one is he who is most cruel .

آن کز همه در جود و کرم پیش تراست	پرسود تر و منفعت اندیش تراست
و آن کز همه خلق ستم کیش تراست	از جمله زیانکاری او بیش تراست



اَسْمَعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ اِذْ اُنْكُم قَبْلَ اَنْ يَدْعِيَ بِكُمْ .

پیش از آنکه شمارا مرگ بسوی خود فرا خواند دعوت مرگ را بگوش خود بخوانید.

Whisper the death's message in your own ears before
the death itself calls you.

آنکو روش جهان فانی داند	کوشد پی کار نیک تا بتواند
خوانید بگوش خویشتن دعوت مرگ	ز آن پیش که مرگ، خود شمارا خواند

اَسْهَرُوا عَيْنَكُمْ وَضَمِّرُوا بَطْنَكُمْ وَخَذُوا اَجْسَادَكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ .

چشمهایتان را بیدار دارید ، شکمهایتان را لاغر کنید ، از تن های خود بگیرید و به روان های خود بیفزایید .

Keep awake your eyes, tighten your belt and weaken your body in order to strengthen your soul .

بگشای دو دیده از سر بیداری	کن معده خویش لاغراز کمخواری
سرمایه جسم را سبک تر کردن	تا هایه روح را گران تر داری



اَشْغَلُوا اَنْفُسَكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالسَّنَةِ بِالذِّكْرِ وَقُلُوبَكُمْ بِالرِّضَا فَيَمَّا احْبَبْتُمْ وَكَرِهْتُمْ .

خود را عبادت خدا و زبان های خود را بذکر خدا مشغول دارید و دلهای خود را به آنچه پیشتان مقبول یا مکروه است راضی سازید .

Occupy yourself with worshipping God and your tongue in praying Him ; and content your heart to agree with whatever is given , be it pleasant or not .

میدار عبادت خدا را معمول	پیوسته زبان بذکر او کن مشغول
باداده او بساز و ، دل راضی دار	بر هر چه که مکروه بود یا مقبول

أَصْدَقُ شَيْءٍ الْآجِلُ .

راست ترین چیزها مرگ است .

The truest thing is death.

در زندگی از ستمگری بر حذر است
چون مرگ زهر واقعهای راست تر است

آنرا که زمان مرگ اندر نظر است
از یاد مهر روز اجل را هرگز



أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحَسَنِ فِعَالِكَ وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ .

با نیکی رفتار خود بدکار را بنیکی وادار و با نیکی گفتار خود مردم را براه نیکی
رهبری کن .

Teach the malfeasants to be good by example of your
behaviour; and lead people to the paths of wirtue by
good words .

تا پیرو نیکی تو گردد بدکار
مردم همه را براه نیکی باز آر

پاکیزه سرشت باش و نیکو رفتار
با نیکی گفتار خود و گرمی خوی

أَطِعْ أَخَاكَ وَإِنْ عَصَاكَ وَصِلْهُ وَإِنْ جَفَاكَ .

فرمان برادرت را بپرا گرچه نافرمانی تو کند و با او پیوندا گرچه باتو جور ورزد.

Be obedient to your brother even if he disobeys you ;
and contact with him even if he is unkind to you .

هر چند ز فرمان تو او پیچد سر	فرمان برادر خود ایدوست بپر
ور او ز تو بگذرد تو از او مگذر	کراو ز تو بگذرد تو از او مگذر



أَعْدِلْ تَحَكُّمًا ، أَسْمَحْ تَكْرَمًا .

در عدل بکوش تا فرمان بدهی و بخشش کن تا گرامی باشی .

Do justice and command ; be generous and dignified.

پیش همه سر فراز و نامی باشی	کر چاره کر عارف و عامی باشی
در بخشش کوش تا گرامی باشی	در عدل بکوش تا که فرمان بدهی

أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ .

بدترین مصیبت جهل است .

The worst calamity is ignorance .

بگشودن هر گره برایش سهل است
ز آن روی که بدترین مصیبت جهل است

آن مرد که هم با خرد و هم اهل است
جاهل نرهد ز سختی و دشواری



أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ أَطَاعَ الْعُقَلَاءَ .

خردمندترین مردم کسی است که از خردمندان پیروی کند .

The wisest person is the one who follows the wise .

هر کس که رود گمراه و سرگردان است
آنست که پیرو خردمندان است

آن راه که عقل بر حذر از آن است
از جمله خردمند تر و زیرک تر

اعقلکم اطوعکم .

خردمند ترین شما کسی است که بیش از همه شما فرمان خدا را میبرد .

The wisest among you is the one who is most obedient to God .

آن جنس که ابلیس فروشد نخرد	آنکس که به هر حال خدا را نگیرد
کاو از همه فرمان خدا بیش برد	آن پیش تراست از همه در عقل و خرد



اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة .

شکر خدای را بجای آورید چون کمترین حاصل آن افزونی نعمت است .

Be thankful to God; for it, at least, results in the increase of affluence .

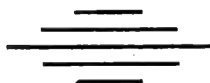
شو راضی و بگذر از چرا و چه و چون	بر آنچه خدای قسمت کرده کنون
آنست که نعمت تو سازد افزون	کن شکر خدا که کمترین حاصل شکر

اغلبوا الجزع بالصبر فان الجزع يحبط الاجر ويعظم الفجیعة .

بر بیتابی غلبه کنید چون بیتابی پاداش را بر باد میدهد و دشواری را بزرگتر میسازد.

Overcome your impatience for it spoils the result of your effort and intensifies your difficulty .

کن صبر بروز سختی و ناچاری	بیتاب مباحث و زار، چون از زاری
بر باد رود حاصل هر کوشش و سعی	آید بنظر بزرگ هر دشواری



اغناکم اقنعکم ، اشقاکم احرصکم .

بیچیزترین شما قانع ترین و بدبخت ترین شما حرصی ترین شماست .

The richest man is the one who is most content ; and the most unfortunate, the one who is most greedy .

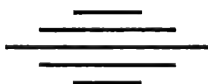
درکنج قناعت ز فراغت اثر است	در دامگه حرص بسی دردسرساز است
خوشبخت تراست هر که قانع ترشد	بدبخت تراست هر که طماع تر است

افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشر فان شر من الشر فاعله

تا میتوانید نیکی کنید زیرا بهتر از نیکویی، خود نیکوکار است و از بدی حذر کنید زیرا بدتر از بدی هم خود بدکردار است .

Do good as much as you can, for better than a good deed is the man who performs it; avoid all evils, for worse than a bad deed is the man who commits it .

در نیکی کوش تا که بخت یار است	چون به ز نیکوئی، خود نیکوکار است
وز طی ره بدی حذر کن زیرا	بدتر ز بدی هم خود بدکردار است



افکر تستنصر .

اندیشه کن تا پیروز شوی .

Be thoughtful if you want to be triumphant .

با فکر درست باش و با عزم قوی	تا آنکه به هر راه کنی پیشروی
اندیشه کنی درست گر در همه کار	اندر همه کار نیز پیروز شوی

أَقْبَحُ الْقَبَائِحِ الْكَذِبُ ، أَشْرَفُ الْمَحَاسِنِ الْوَفَاءُ .

دروغ از هر بدی بدتر و وفا از هر خوبی خوبتر است .

Falsehood is worst of all bad deeds; and loyalty , best of all good ones .

دوری کن از آنچه نا کسی را اذیت است	رو در پی آنچه مردمی را ثمر است
از هر چه بدی بود دروغ است بتر	و ز هر چه که خوبی است وفا خوبتر است



اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعينك .

در پی کاری رو که بایسته تست و از کاری که سودت نبخشد حذر کن .

Try to do whatever is necessary and do not do what does not benefit you .

هر جا بکنار آتشی خواهی بود	میکوش که گرمی شودت بهره نده دود
رو در پی آن کار که بایسته تست	ز آن کار حذر کن که نبخشد بتو سود

اَكْذِبْ شَيْءَ الْاَهْلِ .

دروغ ترین چیزها آرزوست .

Nothing is more fallacious than desires .

عاقل ز فریب آرزو بر حذر است	کز هر چیزی دروغ آن بیشتر است
چون تا نرسیده ای بدان، یک چیز است	دست چو بدان رسید چیزی دیگر است



اَكْذِبُوا اَمْالَكُمْ وَاعْتَمُوا اَجَالَكُمْ بِاِحْسَنِ اَعْمَالِكُمْ .

آرزوهای خود را تکذیب کنید و فرصت ها را برای نیکوکاری غنیمت شمارید .

Deny your desires and, by doing good , take the best advantage of your opportunity.

سر رشته حرم و آزارا کوتاه دار	بر نقش و نگار آرزو دل مسپار
این فرصت ده روزه غنیمت بشمار	با کار صواب خود ثوابی بکف آر

اَكْرَمَ وُدِّكَ ، وَاحْفَظْ عَهْدَكَ .

دوست خود را گرامی شمار و عهد خود را نگاهدار .

Respect your friends and keep your promise .

چون یار بدست تو نیاید بسیار	مگذار که از دست رود دامن یار
هر دوست که یافتی عزیزش بشمار	هر عهد که بسته‌ای نگاهش میدار



اَكْبَسُ الْكَيْسِ التَّقْوَى ، اَهْلَكَ شَيْءُ الْهَوَى .

پرهیز بهترین زیر کی و هوسرانی کشنده ترین چیز است .

Chastity is the best form of smartness; and sensulity ,
the most harmful thing .

چون آرزو هوس مایه هر تقصیر است	پرهیز از آن نکوترین تدبیر است
شمشیر هوس کشنده تر از تیر است	بس کشته که افتاده این شمشیر است

اِحْسَانٌ مَّحَبَّةٌ ، الشَّحُّ مَسَبَّةٌ .

بخشش مایه دوستی و بخل باعث دشمنی است .

Generosity leads to friendship; avarice causes enmity.

احسان در شادی به رخت بگشاید	خست به لال و محنت افزاید
از بخشش و بذل، دوستی میآید	وز خست و بخل دشمنی میزاید



التَّيَّيَّرُ بِالرَّأْيِ ، الرَّأْيُ بِالْفِكْرِ .

تدبیر نکوبسته به رأی نکوورای نکوبسته به اندیشه درست است .

Good planning depends on good judgement; good judgement, on good thinking .

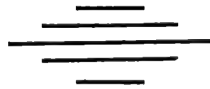
رهرو که مدد ز عقل و تدبیر نجست	گردید دچار لغزش از گام نخست
تهبیر نکو بسته به آراء نکو نیست	آراء نکو بسته به افکار درست

الْحِرْمَانُ خِذْلَانٌ ، الْقَنِيَّةُ أَحْزَانٌ . الْاَمَلُ خَوَانٌ .

در محرومیت خواری و در جمع مال غم و غصه است . آرزو نیز خیانتکار میباشد .

Deprivation of wealth debases you ; and , also ,
accumulation of it distresses. Desire is treacherous .

در فقر اگر کسی بگیتی خوار است	در جستن مال هم غم بسیار است
ز نهار فریب آرزو را نخوری	ز آن روی که آرزو خیانتکار است



الْحَسَدُ يَضَعِي ، الْحَقْدُ يَدْوِي .

رَشَك مایه لاغری و کینه باعث بیماری است .

Jealousy weakens the body and hatred sickens it .

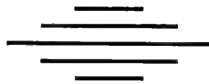
از کینه و رشک بر حذر باش ای یار	وز این دو همیشه جسم و جان عاری دار
کز آتش رشک جسم گردد لاغر	وز آفت کینه روح گردد بیمار

الدُّنْيَا تُغْوِي ، الشَّهْوَةُ تُغْرِی .

دنیا طلبی گمراهی و شهوترانی آزمندی میآورد .

Mammonism misleads; and sensuality causes avidity.

مگذار که شیطان لعین ره زندت	با دست هوس زجای خود برکندت
دنیا - لمبی به گمراهی انجامد	شهوترانی به حرص و آز افکندت



الدِّينُ رِقٌّ ، الْقَضَاءُ عِتْقٌ .

قرض داری بندگی و ادای قرض آزادگی است :

Indeptedness is slavery and repaying it is freedom .

ویرانه اگر خانه ز بنیاد شود	به زآنکه به قرض کردن آباد شود
چون بنده بود کسی که قرضی دارد	کز بعد ادای قرض آزاد شود

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ ، الْحَرِيصُ مُحْرَمٌ .

روزی قسمت شده و حریص محروم است .

Livelihood is allotted; and the geedy man who tries to get more than his lot will be disappointed .

ز آنجای که رزق هر کسی مقسوم است؛ از سفره رزق قسمتش معلوم است
و آنکس که حریص است و فزون تر خواهد هر چند بخود رنج دهد محروم است



الشَّهَوَاتُ آفَاتٌ ، الْمَذَاتُ مَفْسَدَاتٌ .

شهو ترانی گزندها و لذت طلبی تباهی ازی میآورد .

Sensuality is harmful and pleasure-seeking leads to corruptions .

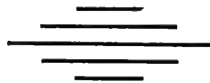
آنکوره شهوت و هوس بسپارد زین ره تن و جان خویش میآزارد
شهوت رانی گزند در پی دارد لذت طلبی نیز تباهی آرد

الطاعة تنجي ، المعصية تودي .

فرمان خدا بردن مایه نجات و نافرمانی او باعث هلاکت است .

Obeisance to God is the way of salvation and disobedience leads to distruction .

آن مرد که از قهر خدا دارد باک	باید دل خویش از گنه سازد پاک
فرمانبری اوست بهین راه نجات	نا فرمانی است بدترین دام هلاک



العقل قرۃ ، الحمق غرۃ .

خرد آدمی را بمقصد نزدیک و بیخردی دور میکند .

Wisdom helps you to reach your goal but foolishness keeps you away from it .

گرجاهل و خشک مغز و مغرور افقی	محروم زهر مراد و منظور افقی
از راه خرد، شوی به مقصد نزدیک	وز بیخردی ز مقصدت دور افقی

الْعِلْمُ بِالْفَهْمِ ، الْفَهْمُ بِالْفِطْنَةِ ؛ الْفِطْنَةُ بِالْبَصِيرَةِ .

تحصیل دانائی بسته بفهم ، فهم نتیجه هوشیاری و هوشیاری حاصل بینائی است .

Acquiring knowledge depends on understanding ,
understanding is the result of intelligence and intelligence
is produced by perceptability .

تحصیل کمال و هنر و دانائی	بسته است به فیض فهم و روشن رائی
و آن فهم بود نتیجه هشیاری	و آن هشیاری است حاصل بینائی



الفقر ينسى .

بیخردی فراموشی میآورد .

Poverty brings forgetfulness.

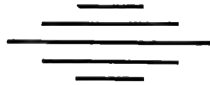
با مرد تهیدست دمامد مستیز	کاو بهرچه از بدی ندارد پرهیز
مسکین زبد و خوب نمیآرد یاد	چون بیچیزی برد ز خاطر همه چیز

الفکر رشد ، الغفلة فقد .

اندیشه سبب راه بردن وغفلت مایه گم کردن است .

By thinking you can find the way and by negligence
you lose it .

غافل چو شوی زبندت آخر بجهد	ز آن صید که در کمند تو سر بنهد
غفلت چه امید ها که برباد دهد	اندیشه چه راه ها که روشن سازد



الفکر یهدی .

اندیشه راهنماست .

Thinking leads the mind .

از اینکه کجا راه و کجا باشد چاه	اندیشه مرد ، سازد او را آگاه
بی فکر مرو پیش که گردی گمراه	فکر تو همیشه رهنمای تو بود

اليقظة نور؛ الغفلة غرور

بیداری روشنی و غفلت کمراهی است.

Vigilance clarifies the mind and negligence misleads .

در سایهٔ تیز بینی و هشیاری	هر کار زعیب و نقص ماند عاری
روشن سازد ره ترا بیداری	گمراه کندت غفلت و سهل انگاری



اهْجَرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهْجُمِ إِلَى السَّيِّئَاتِ .

از شهوترانی بگریزید که شما را بگناهکاری و بدکرداری میکشاند .

Avoid sensuality which leads you to committing the sins and doing evil .

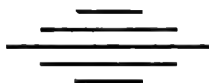
بگریز ز شهوت که ترا خوار کند	و ندر دو جهان کار ترا زار کند
هم آنکه گناهان تو سنگین سازد	هم آنکه بدی های تو بسیار کند

الْأَمْنُ اغْتِرَارٌ .

ایمن شدن فریب خوردن است .

Feeling safe is a cause for being deceived .

رهرو که ز راه خویش ایمن باشد ای بس که دچار کید رهزن باشد
از فتنه روزگار ایمن ماندن غافل شدن و فریب خوردن باشد



الْإِثَارُ فَضِيلَةٌ ؛ الْإِحْتِكَارُ رَذِيلَةٌ .

بخشش مایه برتری و احتکار ارزاق پستی است .

Generosity brings superiority . Hoarding of food stuff means baseness .

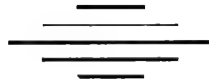
آنکس که به بخشش و کرم طاق بود بر او همه کس مایل و مشتاق بود
و آن کز پی احتکار ارزاق بود رذل است و بری ز حسن اخلاق بود

الايمان نجات ؛ التوبة ممحاة .

ایمان مایه رستگاری و توبه پاک کننده گناه است .

Faith is the way to salvation and repentance absolves you from the sins .

مؤمن شو و جز رضای حق هیچ نخواه	رفتی چو ره خلاف بر کرد از راه
ایمان ره رستگاری و پیروزی است	توبه است یکانه مایه محو گناه



التقلل ولا التذلل .

اندک یافتن بهتر از خوار شدن است .

To get little is better than to be debased for more .

تا پای بدامن قناعت داری ،	از عزت و احترام برخورداری
اندک یابی نکوتر است از خواری	اندر طمع فزونی و بسیاری

التَّوَّاضِعُ رَأْسُ الْعَقْلِ ، التَّكْبَرُ رَأْسُ الْجَهْلِ .

فروتنی آغاز خرد و کبر و غرور اول بیخردی است .

Humbleness in the beginning of wisdom; proudness the beginning of foolishness.

چون دم ز کمال و خرد و عقل زدی	پرهیز کن از هر چه که عیب است و بدی
اظهار فروتنی است آغاز خرد	کبر است و غرور اول بیخردی



التَّوْفِيقُ رَحْمَةٌ .

توفیق رحمت خداوند است .

Success is God's mercy .

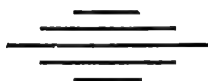
هر چند دلت به سعی خرسند بود	بی یاری حق پای تو در بند بود
کن شکر چو توفیق بیابی زیرا	توفیق چو رحمت خداوند بود

الْجَوَادُ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْعُودٌ .

بخشنده در دنیا ستوده و در آخرت خوشبخت است .

A generous person is praised in this world and happy in the other .

هر کز نفتد به کار او عقدۀ سخت	هر جا که جوانمرد کریم آرد رخت
کاینجای ستوده است و آنجا خوشبخت	بخشنده، رسد بکام در هر دو جهان



الْحِسَابُ قَبْلَ الْعِقَابِ ، الثَّوَابُ بَعْدَ الْحِسَابِ .

حساب پیش از عذاب و ثواب بعد از حساب است .

Judgement comes before punishment and reward after judgement .

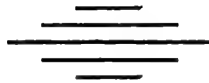
تا کار بد کسی نیاید به حساب	بهر گنه او ننویسند عذاب
تا کار نکو نیز نگردد معلوم	هر کز به نکو کار نبخشند ثواب

الحمد شر الامراض .

حسد بدترین مرض است .

Jealousy is the worst illness .

از رشك روان خویش میآزایی	تا چشم به جاه و مال مردم داری
رشك و حسد است بدترین بیماری	از رشك حذر کن ای برادر زیرا



الحلم زين الخلق .

بردباری زیور اخلاق است .

Patience is adornment of character .

گر زود غضبناك شود كاهش اوست	هر چند كه مرد خلق و خویش دلجوست
ز آن روی كه حلم زیور خوی نكوست	كن خوی به حلم و بردباری ایدوست

الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا يُؤْمِنُ الْخَوْفُ فِي الْآخِرَةِ .

ترس از خدا در دنیا آدمی را از ترس از او در آخرت ایمن میدارد .

Fearing God in this world saves one from fearing in the other .

دوری ز گناه جوید از بهر ثواب	آنکس که دلش می تپد از بیم عقاب
در آخرت است ایمن از ترس عذاب	آن مرد که ترسد از خدا در دنیا



الدُّنْيَا سَوْقُ الْخُمَرَانِ .

کیتی بازار زیانکاری است .

The world is like a market out of which you get nothing but loss .

وز آتش آن هیچ بجز دود ندید،	کیتی که در آن کس رخ مقصود ندید،
بسیار زیان دید ولی سود ندید	بازار خرابی است که سوداگر آن

الرِّفْقُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ .

مدارا کلید پیروزی است .

Moderateness is a key to victory .

کر آتش خشم دمبدم افروزی	جان خود و جان دیگران را سوزی
کن خوی بنرمی و مدارا زیرا	نرمی است کلید نصرت و پیروزی



الصِّدْقُ خَيْرُ الْقَوْلِ ، الْإِخْلَاصُ خَيْرُ الْعَمَلِ .

سخن راست بهترین گفتار و کاری که از روی پاکدلی است بهترین کردار است .

To speak out the truth is the best talk and an honest work is the best deed .

گفتار تو گر ز صدق برخوردار است	در منطق اخلاق بهین گفتار است
کردار تو گر که از سر پاکدلی است	در دیده عقل بهترین کردار است

الصِّدْقُ لِسَانُ الْحَقِّ .

راستی زبان خداوند است .

Truthfulness is God's language .

هر قول که از خدای منان باشد زآن راستی و صدق نمایان باشد
از بهر خدا براستگوئی خو کن چون راستی از صفات یزدان باشد



الطَّمَعُ مَذِلٌ ، الْوَرَعُ مَجِلٌ .

طمع مایه خواری و پرهیز باعث بزرگی است .

Greed debases and abstinence ennobles you .

چون مایه خواری است طمع زآن بگریز درپیش کسان آبروی خویش مریز
آن به که ز حرص و آرزوئی پرهیز تا آنکه بلند قدر باشی و عزیز

الْعَاقِلُ عَدُوٌّ لِّذَتِهِ ، الْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ .

دانا دشمن لذت خود و نادان بنده شهوت خود است .

A learned man is opposed to the pleasures and an ignorant man is enslaved by passions .

فرزانه کند پیروی از حکمت خویش .
دانا است همیشه دشمن لذت خویش .
جامل پی عیش باشد و عیشت خویش
نادان همه جاست بنده شهوت خویش



الْعَاقِلُ لَا يَنْخَدِعُ .

الْعَاقِلُ لَا يَنْخَدِعُ .

خردمند از هیچکس فریب نمی خورد .

خردمند از هیچکس فریب نمی خورد .

A wise man will not be deceived by any body .

آنکس که بود بیخرد و بلهوسی
و آن مرد که بهره از خرد برده بسی
شاید که خورده فریب هر خار و خنسی
هرگز نخورد فریب از هیچکسی

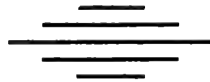
العفو احسن الاحسان .

عفو بهترین احسان است .

The best form of generosity is to pardon .

شمشیر نفوذ و قدرت بران است،
ز آن روی که عفو بهترین احسان است

چون تکیه ترا بمسند فرمان است،
از جرم کسی که خواست پوشش بگذرد



العقل رسول الحق .

خرد پیک خداوند است .

Wisdom is God's messenger .

از فیض خرد رها ز هر بند بود
گوئی که خرد پیک خداوند بود

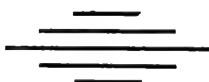
آن مرد که عاقل و خردمند بود
ز آنجا که خرد همچو خدا راهنماست

الْعِلْمُ شِفَاءُ الْجَهْلِ شِفَاءُ

دانش درمان درد و نادانی بدبختی است .

Knowledge is remedy and ignorance is misfortune .

علم است مددکار تو پیوسته چو دوست	جهل از پی آزار تو مانند عدوست
دانائی مرده درد اوراست دوا	نادانی او مایه بدبختی اوست



العمر تفنیه اللحظات .

عمر را گذشت لحظات پایان میرساند .

Passing of moments finishes our life .

بالای ترا زمانه خم خواهد کرد	و آنگاه روانه عدم خواهد کرد
هر لحظه که از عمر تو در میگذرد	يك لحظه هم از عمر تو کم خواهد کرد

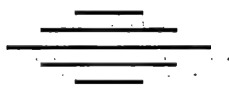
العين يرید القلب .

چشم پیک دل است .

The eye is the messenger of the heart .

چون چشم ببیند دل ما خواهد خواست
کوئی که دو چشم ما چوپیک دل ماست

هر چیز که پیش دیدم ما زیباست
ز آنجای که دل می‌رود اندر پی چشم



الفرص خلص ، الفوت غصص .

فرصت مجال رهائی از سختی است و از دست رفتنش مایه غم و افسوس است .

Opportunity is a good chance to get rid of difficulty ;
and to lose it, is a cause of sorrow .

بکشاگرهی را که فتاده است بکار
از دست چو رفت آرد افسوس بیار

از فرصت خود بهره کافی بردار
فرصت که بود وقت نجات از هر بند

الْفِطْنَةُ هِدَايَةٌ ، الْغِبَاوَةُ غَوَايَةٌ .

هشیاری مایهٔ راهبری و بیهوشی باعث گمراهی است .

Intelligence leads and bluntness misleads .

هرگز نکند ز کار خود کوتاهی	آنرا که بود زیرکی و آگاهی
بیهوشی اوست مایهٔ گمراهی	هشیاری مرد مایهٔ راهبری است



القَنَاعَةُ عِفَافٌ .

قناعت پاکدامنی است .

Contentment leads to chastity .

از حرص بهر جنایتی روی آرَد	آنکو به ره حرص قدم بگذارد ،
دامان ترا پاک نکند میدارد	خو کن به قناعت که زهر آلاش

الْكَرِيمُ عِنْدَ اللَّهِ مَجْبُورٌ مِثَابٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَحْبُوبٌ مُهَابٌ .

مرد بخشنده پیش خداوند پاداش دارد و نزد مردم عزیز و بزرگ است .

A generous man is rewarded by God and respected by people .

آن مرد که اهل بخشش و جود و سخاست	خوشبخت و سپید روی در هر دو سراسر است
فردها بپر خدا نصیبش پاداش	امروز بهیش خلق قدرش والا است



الْمَالُ عَارِيَّةٌ ، الدُّنْيَا فَانِيَّةٌ .

مال دنیا عاریه است و دنیا فانی است .

Wealth is given on loan and the world is transitory .

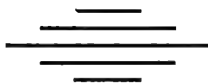
ای آنکه ترا ملک جهان ارزانی است	و ندر پی حفظ مال جان افشانی است
مالی که بدان فخر کنی عاریتی است	دنیا که بدان سپرده ای دل فانی است

المحتسِرِ مَلَقَى .

کسیکه خویشتن دارست به مقصود میرسد .

One who can control himself reaches his aim .

از راستروی مرد بمقصود رسد	زین گنج به هر کسی بسی سود رسد
از کجروشی هر آنکه خودداری کرد	بر مقصد خویشتن بسی زود رسد



المرضُ حبسُ البدنِ .

بیماری زندان تن است .

Sickness is the prison of the body .

آنقدر ممکن کجروی و پر خواری	تا جسم تو گردد از سلامت عاری
غافل مشو از سلامت خود زیرا	چون زندان است بهر تن بیماری

المَكُورُ شَيْطَانٌ .

فریبکار مانند شیطان است .

A deceitful man is like a devil .

آنجا که فریب و حیله و دستان است بر قول کسی ترا چه اطمینان است
از اهل فریب و حیله پرهیز کنید زیرا که فریبکار چون شیطان است



الْمَنِيَّةُ وَالْاِدْنِيَّةُ ، الْمَوْتُ وَلَا ابْتِدَالُ الْحَرِيَّةِ .

مرگ بهتر از پست شدن و جان دادن بهتر از خوار کردن آزادی است .

Death is better than baseness, and perdition is better than corruption of freedom .

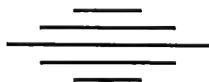
آن مرد که در تنش رگ غیرت هست میمیرد و خویش را نهی سازد پست
مردان سر و جان زدست دادند ولی آزادی خویش را ندادند از دست

الْمُؤْمِنُ مَنْ تَحْمِلُ أَذَى النَّاسِ وَلَا يَتَأَذَى أَحَدٌ مِنْهُ .

دیندار کسی است که از دست همه آزار نکشد اما کسی از او آزار نیند .

A pious man is the one who does not hurt anybody even if he is hurt by all .

آنکس که شکمیا بود و خوشرفتار	دانی چه کسی است در حقیقت دیندار ؟
یکدم نکشد کسی زدستش آزار	یک عمر گر آزار نکشد از همه کس



الْوَقَارُ حُلِيَّةُ الْعَقْلِ .

سنگینی زیور خرد است .

Gravity is the decoration of wisdom .

انسان نبود که بدتر از دیو و دد است	آن مرد که یکسان بپوشش نیک و بد است
چون سنگینی زیور عقل و خرد است	از دست منه وقار و سنگینی را

الهدية تجلب المودة .

هدیه دادن دوستی می آورد .

To present gifts brings friendship .

از هر چه بنای دوستی بگذارد عاقل باید که بهره ای بردارد
با دادن تحفه میتوان دوست گرفت چون دادن تحفه دوستی میآرد



اقبلوا النصيحة ممن أهداها إليكم واعملوها على أنفسكم .

هر پند که کسی بشما میدهد بپذیرید و خود را به پیروی از آن پابند کنید .

Accept the advice from whoever gives it and be determined to practise it.

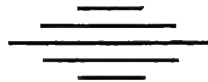
میکوش که بهره ور شوی از هر پند کاین است طریق مردم دانشمند
هر پند که میدهد ترا کس، بپذیر و آسگاه بپیروی از آن شو پابند

أَلَا أَنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا .

بدانید که برای شما جز بهشت چیز دیگری نیست پس هرگز خود را جز ببهشت نفروشید.

Be aware that your price is nothing but paradise ; so, never sell yourself except for it .

آنست بهشتی که ز رفعت از ره زشت	جز در ره احسان و کرم پای نهشت
چون باغ بهشت است بهای تو و بس	هر گز مفروش خویش را جز ببهشت



أَلَا تَأْتِبَ مَنْ خَطِيئَةٍ قَبْلَ حُضُورِ مَنِيَّتِهِ ؟

آیا کسی نیست که پیش از مَرگ از گناه خود توبه کند ؟

Isn't there anyone who may repent from his sins before his death

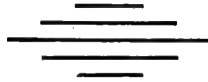
تا عمر بجاست مرد فرصت دارد	تا روی بدرگاه خداوند آرد
آیا کس نیست کز گناه توبه کند	ز آن پیش که مرگ فرصتی نگذارد؟

الاستشارة عين الهداية .

رأى جوئی راه یابی است .

To consult means to find a way .

درکار زمشورت چو داری اکراه کار تر شود خراب و حال تو تباه
آنکس که زآزمودگان خواهد رأی از بهر علاج کار خود جوید راه



الاعمال لنفسه قبل يوم يؤسه ؟

آیا کسی نیست که قبل از آنکه روز سختش فرارسد برای خود عمل خیری انجام دهد؟

Isn't there anybody who can do a good deed for his salvation , before his hard days in which he will not be able to do anything

آیا نبود درین زمان هیچ کسی کاندل عمل خیر کند جهد بسی
زآن پیش که روز سختش ازپی برسد وآنکه بعمل نباشدش دسترسی؟

الَا مَتَزَوَّدًا لِّلْآخِرَةِ قَبْلَ اِزْوَافِ رَحْلَتِهِ ؟

آیا کسی نیست که قبل از نزدیک شدن زمان رحلت برای سفر آخرت توشه ای بردارد؟

Isn't there anyone who , before his departure from this world , may prepare provisions for the other

آیا نبود کس آنقدر دور اندیش	کاو تا که نیامده است رحلت در پیش
از بهر دیار آخرت بردارد	از حسن عمل توشه راهی با خویش؟



الَا مَسْتَقِظٌ مِّنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نِفَاقِ مُدَّتِهِ ؟

آیا کسی نیست که قبل از پایان رسیدن فرصتش از غفلت خود بیدار گردد؟

Isn't there anybody who can put an end to his negligence before his opportunity comes to an end

ز آن پیش که ناگاه بلب جان برسد	باید ثمر از عمر به انسان برسد
آیا نشود کسی ز غفلت بیدار	ز آن پیش که فرصتش بپایان برسد؟

أَلَا مُنْتَبِهٌ مِّن رَّقَدَتِهِ قَبْلَ حِينٍ مُّنتَبِهٌ ؟

آیا کسی نیست که پیش از فرارسیدن مرگ، از خواب غفلت بیدار شود ؟

Isn't there anybody who can wake up from his negligence before his death

چون دورهٔ عمر هر کسی گردد طی افسوس خورد که از چهره رفت از کفوی
آیا نشود خفتهٔ غفلت بیدار ز آن پیش که خواب مرگ آید از پی؟



أَلَا أَوَّانَ الدُّنْيَا دَارَ لَمْ يَسْلَمْ مِنْهَا إِلَّا بِالزَّهْدِ فِيهَا وَلَا يَنْجِي مِنْهَا بَشِيءٌ كَانَ
لَهَا إِلَّا حَرِيدَعٌ هَذِهِ الْمَاطَظَةُ لِأَهْلِهَا .

جهان خانه ای است که کسی در آن ایمنی نیابد مگر به کناره گیری از آن و هیچکس به آنچه درد نیاست رستگار نمیشود مگر آزاده ای که این ته مانده را به اهل آن واگذارد.

The world is like a house in which nobody is safe but one who retires from its affairs ; and no one will be saved except the freeman who can leave the world to its worldly people .

کس ایمنی از جهان غدار نداشت جز آنکه به مهر این جهان دل نکماشت
وز فتنه رها نشد جز آن آزاده کاو دنیا را باهل دنیا بگذاشت

الَاوَانِ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَادْنَتْ بِانْقِضَائِهَا وَتَنَكَّرَ مَعْرِفُهَا وَصَارَ حَدِيدُهَا رِثًا
وَوَثْمِينُهَا غَنًّا .

آگاه باش که دنیا بند ها را گسسته و ما را از فنای نعمتش آگاه ساخته است .
معروفش منکر، نوش کهنه و چاقش لاغر شده است .

Be aware that the world has cut all the ties and warned
us of its transience ; its good is bad , its new is old and its
thick is thin.

دنیای که گسسته بند ها را یکسر	ما را ز فنای نعمتش داده خبر
هم معروفش شده است اکنون منکر	هم گشته نوش کهنه و چاقش لاغر



الَاوَانِ الْقَنَاعَةُ وَغَلْبَةُ الشَّهْوَةِ مِنْ أَكْبَرِ الْعِفَافِ .

بدان که قناعت و غلبه بر شهوت بهترین راه پاکدامنی است .

Be aware that contentment and overcoming passions is
the best way which leads to chastity .

تا پاک ز آرایش و لغزش هانی	راهی به ازین نیست که تا بتوانی
با قسمت خویشتن قناعت بکنی	وز شهوت نفس نیز روگردانی

الْبَطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ .

شکمخواری آفت هوشیاری است .

Gluttony is the bane of intelligence .

سازد تن و جانش ز سلامت عاری	پر خواری آدمی است چون بیماری
چون پر خواری است آفت هشیاری	پرهیز کن ای عزیز از پر خواری



التَّكْبَرُ فِي الْوَلَايَةِ ذُلٌّ فِي الْعِزْلِ .

تکبر در هنگام فرمانروایی مایه خواری در وقت بر کناری از کارست .

Arrogance during governorship results in being despised during retirement .

گر کبر و غرور و خودسری پیش آری	امروز که بر خلق حکومت داری
از چشم کسان افتی و بینی خواری	فردا که ز کار بر کنارت کردند

الْحَرَصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ .

حرص نشانه بی چیزی است .

Greed is a sign of poverty.

مرد است نیازمند تا دارد آرز
آنکس که حرص است، فقیر است فقیر
هر چند برویش در تروت شده باز
چون حرص و طمع نشان فقر است و نیاز



الْحَقُّودُ لَا رَاحَةَ لَهُ

کینه ور آسودگی ندارد .

A vindictive person can not enjoy the peace of mind.

از کینه و بغض پاک گردان سینه
چون آنکه فتاده خار در پیرهنش
روشندل و صاف باش چون آئینه
آسوده نباشد آنکه دارد کینه

الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ الْخَيْرِ؛ الْفَحْشَةُ عِنَانُ الشَّرِّ.

حیا کلید نیکی و بیشرمی آغاز بدی است.

Modesty is the key to goodness and impudence is the commencement of evil-doing.

کثخوئی و بدرهی است از بیخردی	تندی و خشونت است دیوی و ددی
شرم است و حیا کلید نیکو منشی	کستاخی و خیرگی است آغاز بدی



الْزِّمِ الصَّمْتَ فَادْنِي نَفْعَ السَّلَامَةِ .

خاموشی پیش گیر که کمترین منفعتش مصون ماندن از خطاست .

Keep silent for being safe from error is the least benefit of it .

آنکو همه جا زبان بگفتار گشود	اندر سخنش بسی خطا روی نمود
خاموش نشین که کمترین منفعتش	آنست که از خطا مصون خواهی بود

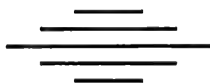
الزُّمُّوْا الْجَمَاعَةَ وَاجْتَنِبُوا الْفِرْقَةَ .

همراه جماعت باشید و از پراکندگی بپرهیزید .

Keep close with the folks and avoid dispersion.

چون گاه چرا ز جای خود کنده شوید
گردید ضعیف چون پراکنده شوید

باید که بجا چو کوه پاینده شوید
مانید قوی چو با جماعت باشید



الصَّبْرُ جَنَّةُ الْفَاقَةِ .

شکیبایی سپر تنگدستی است .

Patience is like a shield against poverty .

ور راه نجات از آن ترا نیست نصیب
کس را سپری نیست به از صبر و شکیب

گر چهره دیوتیره بختی است مهیب
کن صبر که پیش تیر بدبختی و فقر

العقل مصلح كل أمر .

عقل همه کارها را اصلاح میکند .

wisdom corrects everything .

بِیرون کُشد از پای تو هر خاری را	عقل است چراغ، هر شب تاری را
چون عقل کند درست هر کاری را	کمی دیده کسی چنین مدد گاری را



الفکرینیراللب .

فکر عقل را روشن میکند .

Thinking clarifies the mind .

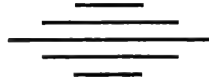
هر کس که رود دچار رهن گردد	هر راه که بی فکر معین گردد
کز پرتو فکر عقل روشن گردد	از فکر مدد گیر اگر داری عقل

الْمَالُ نَهَبُ الْحَوَادِثِ ، الْمَالُ سَلْوَةُ الْوَارِثِ .

مال را حوادث غارت میکند . مال مایه آسایش وارث است .

Wealth will be plundered by events and will only secure the comfort of the heirs .

در عرصهٔ روزگار بس مکننت و مال گردیده ز تاراج حوادث پامال
مال است برای صاحبش رنج و ملال لیکن ز برای وارثان عشرت و حال



الْمَعْرُوفُ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِثَلَاثٍ : بِتَصْغِيرِهِ وَ تَعْجِيلِهِ وَ سِتْرِهِ ، فَإِنَّكَ إِذَا صَغَّرْتَهُ
فَقَدْ عَظَّمْتَهُ وَإِذَا عَجَّلْتَهُ فَقَدْ هَنَأْتَهُ وَإِذَا سَتَرْتَهُ فَقَدْ تَمَمْتَهُ .

احسان تمام نشود مگر به سه چیز: به کوچک انگاشتن آن ، تعجیل در آن و پنهان داشتن آن . چون کوچکش انگاری ، بزرگش کنی . چون در آن تعجیل کنی ، شیرینش سازی و چون پنهانش داری کاملش نمائی .

Beneficence will not be perfected but by three things: considering it little , hurry in doing it and concealing it ; when you consider it small you make it great , when you hurry to do it you make it sweet and when you conceal it you make it perfect.

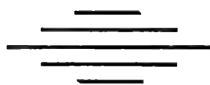
احسان چو کنی بمستحقان ایدل نا قابلش انکار که کرده قابل
تعجیل در آن کن که شود شیرین تر پنهانش دار تا که کرده کامل

النَّاسُ مِنْ خَوْفِ الذِّلِّ مُتَعَجِّلُونَ .

مردم از ترس ذلت بسوی مذلت میشتابند .

People will often be abjected just for fear of the very abjectness .

ما تا که بدفع زهر غم پردازیم	بازهر شراب جان تبه میسازیم
کوشیم که تا زیك مذلت برهیم	خود را بمذلتی دگر اندازیم



النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُلُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ .

همه کس دارای عیب و نقص است مگر آنکسی که خداوند نگاهش داشته است .

All people are defective and deficient except those whom God saves .

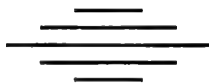
خود را بخدا اگر کسی نسپارد	بس دام که شیطان برهش بگذارد
از لکه عیب و نقص کس نیست بری	جز آنکه خداوند نگاهش دارد

إِنَّ أَحْمَدَ الْأُمُورِ عَاقِبَةُ الصَّبْرِ .

پایان شکیبائی خوش ترین پایان است .

Patience has the happiest ending .

از رنج، ترا اگر چه بر لب جان است	گر صبر کنی، تحملش آسان است
بس درد که صبر بهر آن درمان است	پایان شکیب خوش ترین پایان است



إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ .

پاداش نیکوکاری از هر اجری زود تر میرسد .

The quickest reward is that of beneficence .

آن مرد که نیک بخوی و خوش رفتار است	از لطف خدا و خلق برخوردار است
آن اجر که زود تر زهر اجر رسد	پاداش نیکوکاری نیکوکار است

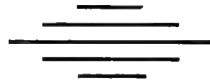
إِنَّ أَعْجَلَ الْعُقُوبَةِ ، عُقُوبَةُ الْبَغْيِ .

کیفر بیداد گری از هر کیفری زود تر میرسد .

The quickest punishment is that of cruelty.

هم خصم خدا وهم عدوی بشر است
چون از همه کس کیفر او زودتر است

آن کز ره بیداد گری رهسپر است
بدبخت هر آنکسی که بیداد گراست



إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ .

بردباری بهترین صفت مردان است .

Patience is man's best charater .

آرامش و صبر و پایداری بهتر
کنز هر صفتی است بردباری بهتر

پرهیز ز خشم و بیقراری بهتر
ایدوست بحلم و بردباری خو کن

إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهْنَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفِسَادَ فِيهَا .

همت زنان مصروف آراستن زندگی دنیائی و فساد کردن در آن است .

Women endeavour to make up the worldly life and lead the world to corruption .

دانی بچه مصروف شود همت زن ؟	ای آنکه به مهر زن نهادی کردن
و ندر همه جا فساد بر پا کردن	آراستن زندگی دنیائی



إِنَّ أَمْسَاكَ الْجَافِظَ أَجْمَلُ مِنْ بَذْلِ الْمَضِيعِ .

امساک بجا از بخشش بیجائی که اثر بد داشته باشد بهتر است .

A timely parsimony is better than an untimely generosity which has bad result .

که قهر ز مهر و زشت از زیما به	که صلح نکوتر و گهی دعوا به
امساک بجا ز بخشش بیجا به	بخشش هم اگر بجا نباشد عوش نیست

إِنَّ الْنَفُوسَ إِذَا تَنَاسَبَتْ اِتَّخَذَتْ .

آنان که میانشان هماهنگی است زود یکدیگر خومیکیرند .

Those who have concordance will soon become intimate to one another .

بس خلق که باهمند و از هم سیرند	چون نا سازند مهر هم نپذیرند
آنان که میانشان هماهنگی هست	بس زود به مهر یکدیگر خو گیرند



إِنَّ طَبَاعَكَ تَدْعُوكَ مَا الْفَتْهَ .

طبع تو ترا بسوی چیزی میخواند که به آن الفتش داده ای .

Your nature attracts you to whatever it is acquainted with .

گر طبع به بند عادتی در ماند	شاید که دگر نجات از آن نتواند
چون طبع به هر چه عادتش دادی تو	پیوسته ترا بسوی آن میخواند

إِنَّ فِي الْخُمُولِ لَرَّاحَةً .

در گمنامی آسایش است .

In obscurity you can find tranquility.

این شوق و هوس در سر اواز خامی است
آسایش اگر که هست در گمنامی است

آن کز پی نام و شهرت و خود کامی است
شهرت ز برای آدمی درد سر است



إِنَّ كَفْرَ النِّعْمَةِ لَوَمٌ .

کفران نعمت سرزنش و ندامت آورد .

Ingratitude deserves blame and brings repentance.

ز آن دور شود چو شکر آن نگذارد
چون سرزنش و ندامت از پی دارد

هر کس که بخوان نعمتی ره دارد
کفران نکنید نعمت یزدان را

إِنَّ لِسَانَكَ يَقْتَضِيكَ مَا عَوَّدَتْهُ .

زبان تو همان را اقتضا میکند که بدان عادتش داده ای .

Your tongue demands whatever it is accustomed to .

هرگز بزبان خود نباید آورد	آن حرف که ناپسند باشد ای مرد
آن نیز زبانت اقتضا خواهد کرد	زیرا تو بهر سخن که عادت داری



إِنَّ مِنَ النِّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي .

عاجز بودن از ارتکاب گناه از جمله نعمت هاست .

It is one of blessings not to be able to commit a sin .

این نیز نشانه ای ز الطاف خداست	گرد ستم ستم نیست به کاری که خطاست
کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست	گر عاجزی از اینکه گناهی بکنی

الْحَاسِدُ يَظْهَرُ وَدَهُ فِي أَقْوَالِهِ وَيَخْفَى بُغْضُهُ فِي أَعْمَالِهِ فَلَهُ اسْمُ الصَّدِيقِ
وَصِفَةُ الْعَدُوِّ .

حسود مهربانی خود را در گفتار ظاهر میکند و کین توزی خود را در کردار خود
پنهان میدارد . او اسم دوست و صفت دشمن را دارد .

A jealous man shows kindness in his words and conceals
hatred in his deeds . He is nominally a friend and actually
an enemy .

مهری که حسود راست در گفتار است کین توزی او نهفته در کردار است
منگر که با اسم دوست باشد با تو زیرا با صفت چو دشمنی خونخوار است



النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا وَلَا يَلَامُ الرَّجُلَ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ .

مردم فرزندان گیتی هستند و کسی را نمیتوان بخاطر دوستی مادر سرزنش کرد .

People are in fact the children of the world; and no one
can be blamed for love of one's mother .

نبود عجب از خلق چه خوار و چه عزیز باشد دلشان ز مهر دنیا لبریز
فرزندانش مادر گیتی را نتوان بکسی گفت ز مادر بگریز

أَنَا دَاعِيكُمْ عَلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَمُرْشِدُكُمْ إِلَى فَرَائِضِ دِينِكُمْ وَدَلِيلُكُمْ إِلَى مَا يَنْجِيكُمْ

من شمارا به پرستش خدا میخوانم و شمارا بسوی واجبات دین ارشاد میکنم و بسوی آنچه شمارا رستگار میسازد رهبری مینمایم .

I call you to worship God , guid you to perform religious duties and lead you to the path of salvation .

من اهل جهان را سوی حق میخوانم	من مرشد مردم به ره ایمانم
من رهبر خلقم و سخن میرانم	ز آن راه که راه رستگاری دانم



إِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعَ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَهُ ذَلِكَ يَوْمَ مَا .

اگرخواستی از برادرت بگسلی چیزی از مهر خود در قلب او باقی گذار که اگر روزی لازم شد به آن رجوع کند .

If you want to break with your brother , do it in such a way that some affection towards you may be left in his heart and he may refer to it one day if necessary.

افتاد ترا چو با برادر پیکار	جائی ز برای صلح باقی بگذار
تا خواست اگر سوی تو آید روزی	این کار برای او نباشد دشوار

ان استتمت علی ودود فاحرز معه من امرک واستیق له من سرک ما لعلک
ان تندم علیه وقتاً ما .

اگر خواستی دوستی را بعد اعلان رسانی همه کارهای خود را بادوستت در میان مگذار
و همه اسرار خود را با او مگو که اگر زمانی از او بازگشتی پشیمان نشوی .

When you want to be most intimate with your friend ,
do not tell him all of your affairs, nor your secrets; or else ,
you will be sorry for it one day when you have turned away
from him .

با دوست اگر زیاد گشتی یکرو	هر راز که داشتی با او باز مگو
کز دشمنی اش تران باشد باکی	روزی که دلت خواست ببری از او



ان الامور اذا تشابهت اعتبر اخرها باولها .

و قتی که کارها شبیه یکدیگرند از روی اولین آنها میتوان به وضع آخرین آنها پی برد.

When the affairs are similar to one another you can
judge the state of the last of them by considering the state
of the first .

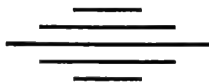
آنجای که کارهاست بر یک منوال	هر يك بحقیقت دگری راست مثال
چون نیک به اولین آنها نگرند	دانند که باشد آخرینش بچه حال

إِنَّ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ عَمِنَّا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَىٰ مَعْصِيَةٍ فِي هَوًى .

نفس بسوی خدا از همه کند ترمیرود و همیشه بسوی گناه روان است .

Man's nature is slowest in going to God and fastest in committing sins .

نفس است چو ابلیس که سازد همه جا	دست همه را زدامن خیر جدا
نفس تو که بس کند رود سوی خدا	آوخ که عجب تند رود سوی خطا



إِنَّ ذِهَابَ الذَّاهِبِينَ لَعِبْرَةٌ لِّلْقَوْمِ الْمُتَخَلِّفِينَ .

رفتن روندگان عبرتی است برای بازماندگان .

Departure of those who pass away is the best warning for those who are left yet .

باید چو گذشت زین جهان گذران	بار سبک است بهتر از بار گران
خود رفتن آنکسان که رفتند این راه	آئینه عبرتی است بهر دگران

اِنْ صَبَرْتَ جَرَىٰ عَلَيكَ الْقَلَمُ وَاَنْتَ مَاجُوْرٌ ؛ اِنْ جَزَعْتَ جَرَىٰ عَلَيكَ الْقَدَرُ
وَ اَنْتَ مَازُوْرٌ .

اگر صبر کنی قضای خدا بر تو میگذرد و تو نیز اجر می‌یابی و اگر بیتابی کنی از آنچه مقدر است رهایی نیابی و گناهکار هم میشوی .

If you be patient your fate will pass over and you will be rewarded for your patience ; but by impatience , you can not get rid of whatever is God's decree and you will be guilty of impatience too .

ماند بتو اجر و بگذرد بر تو قضا	گر صبر کنی پیشه بهنگام بلا
وز چنگ قدر هم نشوی هیچ رها	ور بیتابی کنی رود اجر بیاد



اِنَّ عَمْرَكَ مَهْرٌ سَعَادَتِكَ اِنْ اَنْفَذْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ .

عمر تو کاین سعادت تست اگر آنرا صرف پرستش خدای خود کرده باشی .

Your life is endowed to you for your happiness if you spend it in God-worshipping .

از فیض عبادت و دعای تو شود	گر خوب و نکو هردو سرای تو شود
گر صرف پرستش خدای تو شود	کابین سعادت تو گردد عمرت

إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَبِئْرَةٍ لِّذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْإِعْتِبَارِ .

برای کسانی که خردمند و بصیرند در هر چیزی پند و عبرتی است .

There are advices and examples enough in everything for those who are wise and clear-sighted

از دفتر عبرت ورقی چند بود	احوال کنه کار که در بند بود
بهرش همه چیز عبرت و پند بود	آنکس که بصیر است و خردمند بود



إِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ الْإِنْتِصَارُ فَفِي الْحِلْمِ ثَوَابُ الْإِبْرَارِ .

اگر در خشم پیروزی است در بردباری مزد نیکوکاران است .

If anger may result in victory forbearance has the reward of goodness .

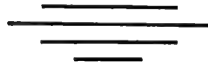
در حلم و قار خود ننگه میداری	در خشم روان خویش می آزاری
در حلم بود ثواب نیکو کاری	در خشم اگر گمان نصرت داری

إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ .

اگر در سخن گفتن شیوایی و رسائی است در خاموشی نیز ایمنی از لغزش است .

If there may be an art of eloquence in speech ; there is a chance of safeness from error in silence .

از بهر سخنگوی گراین فخر بجاست	کاو را سخنی روان و شیوا و رساست
از بهر خموش نیز این بهره بس است	کاو تا لب خویش بسته ایمن ز خطاست



إِنَّكَ إِنْ سَأَلْتَ اللَّهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

اگر تسلیم خدا شوی سالم مانی و رهائی یابی .

If you submit to God you will be safe and secured .

آسان ندهی چو تن بفرمان خدا	کار تو شود سخت تر از چون و چیرا
کردن چو نهی به بند تسلیم و رضا	کردی بسلامت از دو صد بند رها

إِنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جَدَّكَ لِآخِرَتِكَ وَلَا تَكْثُرْ بِعَمَلِ الدُّنْيَا.

تو در آن راهی هستی که دیگری پیش از تو بود. پس در پی کار آخرت کوشش کن و بسیار بکار دنیا دل مسپار .

You are in the path that some one else has gone through it before you ; so , try to achieve success for the other world and do not be attached to this world so much .

زین ره که در آن تراست امروز گذار	پیش از تو گذشته اند خلقی بسیار
پس در پی کار آن جهان کوشش کن	بسیار به کار این جهان دل مسپار



إِنَّكُمْ إِلَىٰ إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ اخْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ .

شما به نشان دادن کردار درست نیازمندترید تا بگفتار درست .

Right action is more necessary for you than right words

چون زیور آدمی است رفتار درست	باید همه باشند پی کار درست
مردم به نشان دادن کردار درست	محتاج ترند تا بگفتار درست

اِنَّكُمْ بِاَعْمَالِكُمْ مَّجَازُونَ وَبِهَا مَرْتَبُونَ .

شما جزای کردار خود را میگیرید و در گرو کار خود هستید .

You are credited by your deeds; you will be rewarded or punished for them .

آنانکه پی خوبی رفتار خودند در فکر سبک ساختن بار خودند
مردم همه اندر گرو کار خودند چون بهره و راز جزای کردار خودند



اِنَّكَ مُدْرِكُ قِسْمِكَ وَمُضْمُونُ رِزْقِكَ وَ مُسْتَوْفٍ مَا كَتَبَ لَكَ فَارْحَ نَفْسَكَ
مِنْ شَقَاءِ الْحَرِصِ وَمَذَلَّةِ الطَّالِبِ وَثِقْ بِاللَّهِ وَخَفِّضْ فِي الْمَكْتَسَبِ .

تو بهره خود را می یابی و روزی تو بتو میرسد و آنچه بتو نوشته شده است خواهی گرفت . پس خود را از بد بختی آزمندی و خواری آسوده کن و بخدا متکی باش و در کار و کسب آرامش داشته باش .

You will get your lot, your livelihood and whatever is decreed to you ; so , try to get rid of the baseness of greed and asking, trust in God and do your work calmly .

چون میرسد ایدوست زبهر تو درست آن رزق که ازخوان قضا بهره تست
گیری زچه ازحرص و طمع بر خود سخت باشی زچه در تو کل و ایمان سست؟

إِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَةُ النَّفْسِ .

دوراندیشی بردن فرمان خدا و سرپیچی از هوای نفس است .

Prudence is to obey God and turn away from passions .

حزم آن باشد که ترك شهوت گوئی	گر راه زروی حزم و بینش پوئی
وز دام هـوای نفس دوری - وئی	دل را بخدای خویش نزدیک کنی



إِنَّمَا سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جَوَادُّ .

بزرگی دنیا و آخرت نصیب کسی است که بخشنده باشد .

Dignified in the two world is the one who is generous.

آن دست که همچو ابر گوه ربار است	خاك از اثر بخشش او گلزار است
اندر دو جهان بزرگ و ذیمقدار است	آن مرد که بخشنده و نیکوکار است

إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوَاءٍ وَالْعُقُولُ تَزْجُرُ عَنْهَا .

در دلها خیالات بدی است و عقلها از آنها جلو گیری میکنند .

There are harmful intentions in the heart and the mind prevents them from being practised .

هرگز نشوند عقل و شهوت دمساز	چون عقل بود مخالف شهوت و آزار
دل در پی ارتکاب اعمال بد است	عقل است که از بدی ترا دارد باز



أَنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عَلِيمٍ لِّلسَّانِ وَمُنَافِقِ الْجَنَانِ يَقُولُ مَا تَعْلَمُونَ
وَيَفْعَلُ مَا تَكْرَهُونَ .

میترسم بشما آزار رساند هر کسی که به زبان دانا و به دل دوروست. سخنی میگوید که میدانید اما عملی میکند که از آن بیزارید .

I fear that you may be hurt by those who are wise by tongue and hypocrite by heart; they say something which you know and do what you resent .

ترسم بتو ای دوست رساند آزار	هر کس که بود بد دل و نیکو گفتار
گوید بتو آنچه را که باشد نیکو	اما کند آن کار کس از آنی بیزار

أَفْضَلُ الْإِخْلَاصِ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ .

بالاترین پایهٔ اخلاص دل بر کندن است از آنچه در دست مردم است .

The highest degree of being sincere with God is abandonment of everything which is in the people's hand .

آن قوم که خود را بخدا بسپارند	بر خلق خدا چرادگر روی آرند؟
آنکس که بر راستی دلش رو بخداست	دل بر کند از آنچه که مردم دارند



إِيَّاكَ أَنْ تُخْرِجَ صَدِيقَكَ إِخْرَاجًا تُخْرِجُهُ عَنْ مَوَدَّتِكَ وَاسْتَبَقَ لَهُ أَنْسَكَ
مَوْضِعًا تَثِقَ بِالرَّجُوعِ إِلَيْهِ .

دوستت را چنان دور مکن که از دایرهٔ دوستی خود بیرونش کرده باشی و چیزی از مهر خود در قلب او باقی گذار که باعث آن بتوانی بار دیگر پیش او باز گردی .

Do not drive away your friend in such a way that he leaves you for ever ; and let him feel still some affection towards you so that you can refer to him again .

زنهار که از دوست چه و گردانی رو	کاری نکنی که او شود با تو عـدو
بگذار که مهر تو بماند بدش	تا بتوانی ز نو کنی روی بدو

إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَمِدَ عَلَى اللَّئِيمِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ .

هرگز به فرومایه تکیه مکن چون هر کس که به او تکیه کند خوار شود .

Never trust a mean man ; for any one who does this , will be despised .

آن مرد که بس دنی است در طینت و خو	بیپوده ازو مناعت طبع مجو
زنهار که تکیه بر فرومایه مکن	چون خوار شود هر که کند تکیه بدو



إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنًا وَ لِنَفْسِكَ مُدَاهِنًا فَتَعْظِمَ لَكَ الْحَوْبَةَ وَ تَحْرِمَ الْمَثُوبَةَ .

پرهیز از اینکه عیب مردم را ببینی و آنان را سرزنش کنی و از عیب خود چشم پوشی .
چون این کار گناه ترا بزرگ میکنند و از ثواب محرومت میسازد .

Avoid blaming people for their defects and disregarding your own ones ; because this will magnify your sins and deprive you from rewards .

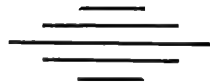
دوری کن از اینکه عیب مردم نگری	وز دیدن عیب خویشتن در گذری
چون گردد از این راه گناه تو بزرگ	وز کار نکوی نیز از جری ندگری

إِيَّاكَ أَنْ تَوْحِشَ مُوَادَّكَ وَحَشَّةَ تَفْضِي بِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِ الْبَعْدَ عَنْكَ وَإِثَارَ الْفِرْقَةِ .

دوست خود را چنان رمیده مکن که از تو دوری جوید و جدائی ترا ترجیح دهد .

Do not scare your friend in such a way that he should prefer to separate from you .

هشدار که حق دوست باشد منظور	آنگونه میازار دلش را ز غرور
کاو سخت رمد از تو و باشد مجبور	کز پیش تو در گریزد و گردد دور



إِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ رَبُّكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ وَإِيَّاكَ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ فِي مَقْتِكَ .

بپرهیز از اینکه خداوند ترا از فرمانبری خرد دور و بگناه سرگرم بیند و ترا دشمن شمارد.

Do not let God see you away from His obedience and occupied with sins ; and, consequently , hates you .

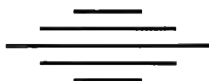
مگذار دلت دور ز یزدان ماند	ابلیس به ورطه گناهات راند
و آنگاه خدا دشمن خویش دانند	وز دوستی تو روی بر گردانند

إِيَّاكَ وَالْأَعْجَابَ وَحُبَّ الْأَطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَرْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ .

پرهیز از خود پسندی و دوست داشتن تملق چون برای فریب دادن تو بشیطان بهترین فرصت را میدهد .

Avoid to be proud and flattered ; for in this way you give the devil the best chance to deceive you .

خود را ز بلای خود پسندی برهان	مگذار تملق تو گویند کسان
زیرا که ازین دو راه فرصت یابد	از بهر فریب دادن ما شیطان



إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ .

از غیرت بیجا پرهیز که سالم را بسوی بیماری میکشد و بیگناه را متهم میسازد.

Avoid unduly zeal ; for it drags a healthy person towards sickness and accuses an innocent one .

از غیرت بیجا حدت می باید	کاین روح و روان خلیق می فرساید
هر سالم را برد سوی بیماری	هر بیگنهی را بگنه آلاید

إِيَّاكَ وَالْحَرَصَ فَإِنَّهُ شَيْنٌ الدِّينِ وَبُئْسَ الْقَرِينُ .

از حرص بهره‌یز که عیب دین است و قرین بدی است.

Avoid greediness ; for it is a bad companion and a damage to your religion.

از حرص که همچو دشمنی خوفین است	بگریز که ریشه حسد یا کین است
چون لکه بد بدامن آئین است	زنهار که بدترین قرینت اینست



إِيَّاكَ وَالْخُرْقَ فَإِنَّهُ شَيْنٌ الْإِخْلَاقِ .

از تندى و درشتى بهره‌یز کن که نشانه زشتى اخلاق است .

Avoid roughness ; for it is a defect to your character .

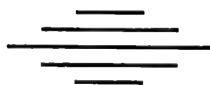
چون مایه عزت و شرف خوی نکوست	محبوب بود هر آنکه خویش دلجوست
زنهار ز تندى و درشتى بگریز	ز آنروى که این نشانه زشتى خوشت

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ آيَامُهُ .

از بیداد بهره‌یز که هر که بیداد کند روز گارش سیاه گردد .

Avoid oppression ; for every oppressor will have unhappy days behind him .

با خلق خدای دشمنی آغازد	آنکس که بیداد گری پردازد
پیش از همه، روز خود سیه میسازد	بیداد مکن که هر که بیداد کند



إِيَّاكَ وَالْعَجَلَ فَإِنَّهُ عَنَوَانُ الْفَوْتِ وَالنِّدَمِ .

از شتاب بهره‌یز که آغاز خرابی کار و پشیمانی است .

Avoid hastiness which is the beginning of the spoilage of your work and a cause of disappointment.

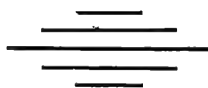
بهره‌یز کن از شتاب زیرا که شتاب	گر در همه کار میروی راه صواب
هم کارش را کند بیکباره خراب	هم کارکننده را پشیمان سازد

إِيَّاكَ وَالْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ وَإِنَّ الْغَدُورَ لَمُهَانٌ عِنْدَ اللَّهِ بِغَدْرِهِ .

از بیوفائی پرهیز که زشت ترین خیانت بشمار میآید و بیوفا بعلت بیوفائی خود در نزد خداوند خوارست .

Aviod infidelity; because it is the most hideous treason and the unfaithful person is despised before God for lack of loyalty .

زندهار که راه بیوفائی مسپار	کاین زشت ترین خیانت آید بشمار
آنکس که کند به بیوفائی عادت	در پیش خدا سیاه رو باشد و خوار



إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تَمُوتُكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ وَتَحْبِطُ أَجْرَكَ .

از غیبت دوری کن که در نزد خدا و خلق ترا منقرض سازد و اجر ترا از میان ببرد .

Aviod back-biting for which you will be hated by both God and people and your reward will be lost in the day of judgement .

از غیبت خلق ، تا بود مقدورت ،	شو دور ، که میکند ز عزت دورت
در پیش خدا و در بر خلق خدا	هم بی اجرت سازد و هم منقرضت

إِيَّاكَ وَ الْفَرَقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ .

از جدائی بهره‌یز زیراکسی که از مردم دوری کند در دام شیطان افتد .

Avoid separation from people ; for a secluded person is a prey of devil .

خوش نیست که کس دور زیاران افتد	تنها و مجرد و پریشان افتد
آن مرد که دوری بکند از مردم	در دامگه فریب شیطان افتد



إِيَّاكَ وَ انْتِهَاكَ الْمَحَارِمِ فَإِنَّهَا شِمَّةُ الْفُسَاقِ وَ أُولِي الْفُجُورِ وَ الْغَوَايَةِ .

از پرده دری بهره‌یز که شیوه بدکاران و گمراهان است .

Avoid betraying people's secret ; for this is the way of evil-doers and misled persons .

آن مرد که خود ز آبرو داران است	پابند به حفظ حرمت یاران است
زنهار که بهره‌یز کن از پرده دری	کاین شیوه گمراهان و بدکاران است

إِيَّاكَ وَصَحْبَةً مِنَ الْهَآءِ وَاغْرَاكَ فَآنَهٗ يَخْذُلُكَ وَيُؤْبِقُكَ .

از هم‌نشینی کسی که ترا غافل و خودبین کند بگریز زیرا خوارت سازد و در مهلکات اندازد .

Beware of a companion who makes you proud and negligent; for in this way he despises and destroys you.

بگریز از آنکه ره چو شیطان زندت	غافل سازد ز کار و خودبین کندت
کز مسند عز و آبرو بر کندت	در مهلکهٔ ذلت و رنج افکندت



إِيَّاكَ وَفِعْلَ الْقَبِيحِ فَآنَهٗ يَقْبِحُ ذِكْرَكَ وَيَكْثُرُ وَزْرَكَ .

از کاربرد دوری‌گزین که نام ترا ننگین و گناهان ترا زیاد کند .

Avoid evil-doing which disgraces your name and increases your sins.

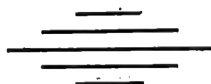
از کار بد ای رفیق دوری بگزین	زیرا عمل تو گر که باشد ننگین
هم نام نکوی تو بننگ آلاید	هم بار گناهان تو سازد سنگین

إِيَّاكَ وَمَصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ وَالْفَجَّارِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالْشَّرِّ مُلْحَقٌ

از هم نشینی بدکاران پرهیز زیرا بدکار به سوی بدی میرود .

Avoid association of malfeasant persons; for an evil-doer goes always towards evil.

از آنکه به خلق و خوست چون دیو و ددی پرهیز کن ای که اهل عقل و خردی
بگریز ز هم نشینی بد کاران ز آن روی که بدکار رود سوی بدی



أَيْنَ الْجَبَابِرَةِ وَابْنَاءِ الْجَبَابِرَةِ ؟

کجا هستید فرماندهان بزرگ و فرزندان آنان .

Where are the great commanders and their offsprings now ?

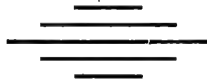
آن قوم که حشمت و جلالی دارند افسوس که عاقبت زوالی دارند
آنانکه امیرزاده بودند و امیر اکنون بکجایند و چه حالی دارند؟

أَيْنَ الَّذِينَ عَسَّكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنَ الْمَدَائِنَ ؟

کجا هستند کسانی که لشکرها مهیا کردند و شهرها بنا نمودند .

Where are those who prepared army and constructed cities ?

لشکر ز پی جنگ مهیا کردند	آنانکه بهر شهر بناها کردند
دهروزه عمر اینهمه غوغا کردند ؟	اکنون بکجایند و برای چه زحرس



أَيْنَ الَّذِينَ قَالُوا: « مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَاعْظَمُ جَمْعًا ؟ » ؟

کجا هستند کسانی که میگفتند کیست که زورش از زور ما افزون و یارانش از یاران ما بیشتر باشد ؟

Where are those who used to say proudly : " who is stronger than us and has more men than we have ? " ?

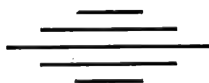
امروز منم بمال و جباه از همه پیش	کوآنکه زروی کبر میگفت بخویش
وآن کیست که از منست یارانش بیش ؟	آن کیست که از منست زورش افزون

اَیْنَ الذِّیْنَ کَانُوا اَحْسَنَ اَثَارًا وَ اَعْدَلَ اَفْعَالًا وَ اَکْثَرَ مُلْکًا ؟

کجا هستند کسانی که نکوترین آثار بر جا نهادند، عادلانه‌ترین کارها را کردند و بزرگترین مملکت را داشتند .

Where are those who left the best relics , did the most justified deeds and ruled the greatest kingdom ?

و آثار نکوز خویش بگذاشت کجاست؟	آنکو پی کار قد بر افراشت کجاست؟
و آن کز همه بیش مملکت داشت کجاست	آن کز همه بیش معدلت کرد چه شد؟



اَیْنَ الذِّیْنَ هَزَمُوا الصُّفُوفَ وَ سَارُوا بِالْاُلُوفِ ؟

کجا هستند کسانی که صف‌های سپاه را میدریدند و در هر راهی هزاران همراه داشتند؟

Where are those who defeated the military forces and had thousands of men with them in every pathway ?

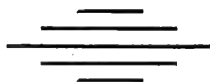
آنکس که زهم درید صف‌های سپاه؟	اکنون بکجاست؟ یا کجا بسته پناه
آنکس که بره داشت هزاران همراه؟	اکنون بکجاست؟ وز چه تنهامان دست

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ ؟ أَيْنَ تَتِيهَ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ وَتَخْتَدِعُكُمْ الْكَوَاذِبُ ؟

تا کی روش های باطل شما را از راه برد، تاریکیها سرگردانتان کند و دروغگویان شما را فریب دهند ؟

For how long the wrong courses lead you astray ,
obscurities bewilder you and liars deceive you ?

تا چند ز روی جهل چون رهرو خام در هر ره نا صواب برداری گام ؟
در تیرگی هوس شوی سرگردان ، وز هر سخن دروغ افتی در دام ؟



أَيْنَ مِنْ أَدْخَرَ وَاعْتَقَدَ وَجَمَعَ الْمَالِ فَاتَّكَرَّ .

کجاست آنکه ذخیره کرد و گرد آورد و مال جمع کرد و زیاد کرد ؟

Where is the man who gathered money , treasured and
increased it ?

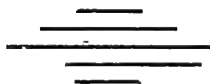
اکنون بکجاست آنکه تا عمری داشت اندر پی جمع مال همت بگماشت ؟
آورد و زیاد کرد و یکسو انباشت با خود ز چه بر نداشت آنها که گذاشت ؟

اَيْنَ مَنْ جَمَعَ فَاكْثَرَ وَاعْتَقَبَ وَاعْتَقَدَ وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ ؟

کجاست آنکه مال جمع کرد و زیاد کرد و یکسو نهاد و بگمان خود برای
فرزندان نگهداری کرد ؟

Where is the person who gathered wealth , increased
it, saved it and thought he would keep it for his children?

کو آنکه بحرص مال بودش تشویش	اندوخت ز روبه سعی کرد آنرا بیش
ز آن هیچ نخورد و بود دلخوش که نهد	آنرا ز برای پسر و دختر خویش



اَيْنَ مَنْ جَسَّنَ وَاکْدَ وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ .

کجاست آنکه حصار بنا کرد و آنرا محکم و رفیع و زیبا ساخت .

Where is the man who constructd a fortress, strengthened,
beautified and made it as high as he could ?

آنکس که حصار مرتفع بر پا کرد	پی محکم و دیوار و درش زیبا کرد
اکنون بکجاست؟ و ز چه ز آن طرفه حصار	در تنگ حصار گور آخر جا کرد

اَیْنَ مَنْ سَعَى وَاجْتَهِدْوَاعِدْوَ احْتَشَدْ ؟

کجاست آنکه کوشید و جهد کرد و مال آماده کرد و اندوخت ؟

Where is the person who endeavoured and prepared wealth and saved it ?

آن کز پی جمع مال جان را آزد	کوشیدو بسی فراهم آورد و نخورد
اکنون بکجارفته و آن مال کجاست	بهر چه بجای نهاد و با خویش نبرد ؟



اَیْنَ یَغْرِکُم سَرَابُ الْاِمَالِ ؟ اَیْنَ تَخْدَعُکُمْ غُرُورُ الْاَعْمَالِ ؟

تاکی سراب آرزو گمراهتان میکند و غرور کردار فریبتان میدهد .

For how long the mirage of your desires misleads you the pride of your deeds deceives you ?

تا کسی دل آزند و نای آگاهت	سازد به سراب آرزو گمراهت
تاکی به غرور کارهائی که کنی	در دام فتد طبیعت خود خواهی ؟

الْإِحْتِمَالُ أَنْصُرُنِي مِنْ شَجَاعَةِ الْإِبْطَالِ .

نیروی بردباری بیشتر از زور دلیران مرا یاری میدهد .

The force of tolerance is more helpful to me than the strength of brave men .

در سایهٔ پایداری و ستواری	آسان شود تحمل دشواری
نیروی شکیب و بردباری ، ما را	افزون دهد از زور دلیران یاری



بَادِرِ الْخَيْرِ تَرُشِدُ .

نکوکاری پیشه کن تا بمنزل مقصود راهبری .

Be benevolent if you want to proceed towards your aim.

کس دست بسوی بخشش و جزدبری	بس فیض کزین شیوهٔ محمودبری
کن پیشهٔ خویشتن نکوکاری را	تساراه بسر منزل مقصودبری

بَادِرْ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ .

پیش از پیری جوانی و قبل از بیماری تندرستی را دریاب .

Take advantage of youth before oldage , and of health before sickness .

مگذار جوانیت بغفلت گذرد	ز آن پیش که پیری زنت تاب برد
مگذار بتندرستی ات لطمه خورد	ز آن پیش که با تو رو کند بیماری



بُئْسَ الْجَارُ جَارُ السَّوِّءِ .

همسایه بد چه بد است !

How bad it is to have a troublesome neighbour!

نزدیک تو تا هست ضرر خواهد زد	آن مرد که دور از ره عقل است و خرد
چون درد سی بدی است همسایه بد	همسایه بد مباد کس را قسمت

بُئْسَ الدَّاءُ الْحَمَقُ !

حماقت چه درد بدی است !

What a bad illness is tupidity !

آن مرد که خام احمق بیخردی است	از اونه شگفتا اگر که چون دیو و ددی است
احمق چو یکی مریض باشد زیرا	دردی است حماقت و عجب درد بدی است



بُئْسَ الرَّفِيقُ الْحَسُودُ .

حسود بدترین یاران است .

The worst companion is the one who is jealous .

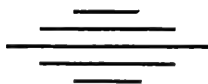
آنها که حسود یافتی بگذر ازو	ور دم زند از مهر، مکن باور ازو
ز آن دوست که میبرد به جاء تو حسد	بگریز که نیست دشمنی بد تر ازو

بِئْسَ الشَّيْمَةُ النَّمِيمَةُ .

سخن چینی چه بدکاری است !

What a bad deed is tale-bearing !

بدخواه و بد اختر و بد آئین بودن	خوش نیست اساس فتنه و کین بودن
چون بد صفتی بود سخن چین بودن	دوری ز سخن چینی و نعامی کن



بِئْسَ الْوَجْهُ الْوَقَّاحُ .

روی بی شرم زشت ترین چهره است .

The ugliest face is the one that is shameless .

تا بی ادب است خوار اندر نظر است	گر مرد، یگانه کمال و هنر است
گوئی که ز روی همه کس زشت تر است	رخسار هر آنکسی که بی شرم بود

بِشَى الْوِزْرِ أَكَلُ مَالِ الْيَتَامَى .

بدترین گناه خوردن مال یتیمان است .

The worst sin is to take possession of the orphan's property .

بخشنده اگر نیستی و راد و کریم	خونریز و ستمکار مشو چون دژخیم
جرمی است عظیم خوردن مال یتیم	زنهار بهره‌یز ازین جرم عظیم



بِالْأَظْمَاعِ تُذِلُّ رِقَابُ الرِّجَالِ .

از طمعکاری است که مردان گردن بذلت و خواری نهند .

Covetousness debases men .

بار است طمع ، منجو گرانباری را	بند است طمع ، مخیر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را	کردن ننهاده ذلت و خواری را

بِالْأَفْضَالِ تَعْظِمُ الْأَقْدَارُ .

فضائل، مردم را بلند پایه میکند .

Virtues dignify people .

محبوب شود ذات گرانمایه تو
کز فضل بلند میشود پایه تو

گر فضل و کمال گشت پیرایه تو
در کسب فضائل و کمالات بکوش



بِالْبِرِّ يَسْتَعْبِدُ الْحُرُّ .

بنیکی آزاده را میتوان بنده خود ساخت .

By kindness a freeman can be enslaved.

هر کس که رمد از همه ، رام تو شود
آزاده بجان و دل غلام تو شود

با خوی نکو جهان بکام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود

بِالْجُودِ يَسُودُ الرِّجَالُ .

مردان ببخشش بزرگ شوند .

Men are dignified by their generosity.

راه کرم و مروت و احسان است
بخشش سبب بزرگی مردان است

آن راه که سوی در گه یزدان است
بخشنده، بدیده کسان است بزرگ



بِالشَّكْرِ تَدُمُ النِّعْمَةُ .

نعمت از سپاسگذاری دوام یابد .

Affluence lasts long by thanking God for it .

کن شکر خدا و حق نعمت بشناس
چون نعمت حق دوام یابد بسپاس

چون یافته کاخ امن و عیش تو اساس
زنهار مشو ز پاس نعمت غافل

بِالصَّمْتِ يَكْثُرُ الْوَقَارُ .

خاموشی به وقار مرد میافزاید .

Silence increases one's dignity .

دانا چو دهن بهر سخن بگشاید	گر با خردی ، ترا خاموشی باید
آنکس که شود در بر دانا خاموش	بر عز و وقار خویش می افزاید



بِالْعَافِيَةِ تَوْجَدُ لَذَّةُ الْحَيَاةِ .

در سایه تندرستی میتوان به لذت زندگی پی برد .

Only by healthy living we can seek the pleasure of life.

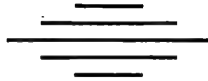
بیماری و رنج بردن و غم خوردن	این زیستن است سخت تر از مردن
در سایه تندرستی و دلشادی	بر لذت زندگی توان پی بردن

بِالْعُقُولِ يُنَالُ ذُرُوءُ الْأُمُورِ .

بدستیاری خرد میتوان به کارهای بلند رسید .

Through sagacity great things can easily be achieved .

کاری که فتاد در کف جاهل خام	هرگز بمراد دل نگردید تمام
جز با مدد پختگی و عقل و خرد	کی کار بزرگ میتوان داد انجام ؟



بِالْفِكْرِ تَنْجَلِي غَيَاطُ الْأُمُورِ .

از پرتو اندیشه تیرگی های امور روشن شود .

Thinking clears obscurities of affairs .

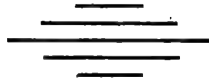
تدبیر ، به قفل مشکلات است کلید	اندیشه ، دهد بجل هر عقده نوید
فکر است چراغی که چور روشن باشد	زو شام سیاه تو شود صبح سمید

بِالتَّكْذِبِ يَتَّزِينُ أَهْلُ النِّفَاقِ .

دو رویان خود را بدروغ میآرایند .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

در راه کثری ز راستی کاسته اند	آنانکه پی نفاق برخاسته اند
خود را بدروغگوئی آراسته اند	بگریز ز صحبت دو رویان کاین قوم



بِالنَّظَرِ إِلَى الْعَوَاقِبِ تَوْفَى مِنَ الْمَعَاطِبِ .

دوراندیشی ترا از سختی‌ها در امان دارد .

Foresightedness protects you from afflictions.

در چاه نیفتی چو نهی پای بمیش	گر چشم خرد باز کنی در ره خویش
کس دور نمانده است بجز دوراندیش	از گمراهی و سختی و نا فرجامی

بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ .

نیکوکاری در باره پدر و مادر از هر بایسته ای بزرگتر است .

Beneficence towards your parents is your greatest duty.

باید که بمادر و پدر پیوسته	خدمت بکنیم و خدمتی شایسته
در باره باب و امام نمیکی کردن	کاری است بزرگتر ز هر بایسته



بِرُّ كُؤِبِ الْاَهْوَالِ تَكْسِبُ الْاَمْوَالَ؛ بِالْصِّدْقِ يَتَزَيَّنُ الْاَقْوَالُ .

مال و منال با رنج بدست آید و گفتار با راستی زیور یابد .

Hardship brings riches ; truthfulness beautifies speeches .

در وقت عمل ز کاهلی جوی حذر	هنگام سخن ز راستگوئی مگذر
بی رنج نصیب کس نمیگردد زر	بی صدق کلام کس نیابد زیور

بَسَطِ الْوَجْهَ يَحْسَنُ مَوْقِعَ الْبَذْلِ .

در هنگام بخشش گشاده روئی خوش است .

It is nice to be cheerful when giving charity .

آری بود این ز هرچه گوئی خوشتر
خوش باشد و با گشاده روئی خوشتر

از هرچه خوش است نیکگوئی خوشتر
در جود و کرم گشاده روئی کردن



بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوهُ .

شکم مرد دشمن اوست .

A man's belly is his enemy .

رنجور و مریض است ز پر خوردن او
زیرا شکم مرد بود دشمن او

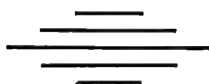
بدبخت شکمخوار، که دائم تن او
پابند شکم مباحش ز اندازه فزون

بِقَدْرِ الْهَمِّ تَكُونُ الْهَمُومُ .

هم وغم باندازه همت است .

Worries pile up as much as ambitions .

هر کس که به عزم و همت است از همه پیش	بیش از همه نیز باشد او را تشویش
چون غصه باندازه همت باشد	غم بیش رسد هر آنچه همت شد بیش



بَلَاءُ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ .

بلای آدمی در زبان اوست .

A man's affliction lies in his tongue .

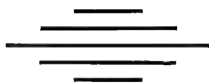
بس کس که نسنجیده گشودست دهان	وز تیغ زبان خویشتن دیده زیان
هر گز سخنی مکن نسنجیده بیان	زیرا که بلای تست در زیر زبان

بَلَاءُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَدِينِهِ .

امتحان مرد بقدر ایمان و دین اوست .

Every man's trial is to the extent of his faith and religion .

ای بس که یکی زاهد والا گهری است	هر لحظه گرفتار بلای دگری است
چون هر چه که مرد باشد ایمانش بیش	در معرض امتحان دشوار تری است



بَلِّينَ الْجَانِبِ تَأَنَسُ النُّفُوسُ .

بهرمی مردم رام شوند .

Mildness softens people.

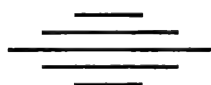
دشمن که خورده خون تو با بیشرمی	چون دوست شود گر از تو بیند گرمی
نیش از دهن همار برآید بنمدم	یعنی همه کس رام شود با نبرمی

تَاجِرِ اللَّهِ تَرِيحُ .

با خدا سودا کن تا سود ببری .

Deal fairly with God and profit .

تا منزل مقصود رهی پیدا کن	رو پشت دوتا بدر گه یکتا کن
گر خواهی سود با خدا سودا کن	چون هر چه دهی فزون عوض بستانی



تَدَارِكُ فِي آخِرِ عَمْرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ .

آنچه در اول عمر از دست داده ای در آخر عمر بدست آر .

Try to gain in your old age whatever you have lost in your youth .

آن عهد خدا که در جوانی بشکست	شاد آنکه دوباره در سرپیری، بست
آورد بجهد آخر عمر بدست	و آنها که زدست داده بود اول عمر

تَدَبَّرْ قَبْلَ أَنْ تَهْجُمَ .

پیش از آنکه بر دشمن خود هجوم ببری اندیشه کن .

Think before you attack your enemy .

در هیچ رهی، آنکه بود دور اندیش	با دیده بسته پای نگذارد پیش
اندیشه کن از نخست درباره جنگ	و آنگاه ببر هجوم بر دشمن خویش



تَرَكْ جَوَابَ السَّفِيهِ اَبْلَغُ جَوَابِهِ .

رسانترین پاسخ مرد تهی مغز، ندادن پاسخ اوست .

The most eloquent answer to a fool is silence .

با آن مردی که بیخورد یا بدخواست	هر چند که همزبان فکردی نیکوست
پاسخ به تهی مغز ندادن ایدوست	نیک ارنگری رسانترین پاسخ اوست

تَرْكِتُهُ الْأَشْرَارُ مِنْ أَعْظَمِ الْأَوْزَارِ .

ستایش بدکاران از بزرگترین گناهان است .

To praise a villain is one of the greatest sins .

و آن رسم و روش را که بود ناهنجار	تحسین مکن آنرا که بود از اشرار
جرم و گنهی بزرگ آید بشمار	زیرا که ستایش گـروهی بد کار



تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ .

بی عیب ساختن کار از خودکار سخت تر است .

Correction of a work is more difficult than the work itself .

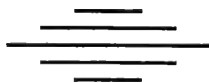
پا عیبی اگر هست از آن با خبر است	شاد آنکه ز عیب دُر عمل بر حذر است
از کردن آن کار بسی سخت تر است	بی عیب نگه داشتن هر کاری

تَعْرِفُ حِمَاةَ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثٍ : كَلَامُهُ فِي مَا لَا يَعْنِيهِ وَجَوَابُهُ عَمَّا لَا يَسْتَلِ
عَنْهُ وَتَهْوُّرُهُ فِي الْأُمُورِ .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود: سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن
بآنچه از وی پرسیده‌اند و بی‌پروائی در کارها .

To discuss a matter of which one is ignorant , to talk
when not asked for , and to be reckless are three instances
which evince a man's stupidity .

نادانی مرد، میشود فاش سه جا: آنجا که سخن کند نسنجیده ادا ،
و آنجای که پاسخی دهد بی پرسش ، و آنجای که کاری بکند بی پروا



تَكْبِرُكَ بِمَا لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ جَهْلٌ .

کبر و ناز تو بچیزی که نه آن برای تو پایدار است و نه تو برای آن باقی مانی از جهالت است.

To be proud of something which will not remain for
you , nor you will remain for it , is a sign of ignorance .

چیزی که ز بهر تو نماند جاوید یا آنکه تو بهر آن نخواهی پنائید
گر فخر کنی بدان و بفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیر زبان خود پنهان است .

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue .

مگذار که بر زبان بماند بندت	گر نیست بعالم سخن ماندت
بر گوی سخن که خلق بشناسندت	در زیر زبان دانش مرد است نهان



تَمَامُ الْعِلْمِ اسْتِعْمَالُهُ .

از دانش هنگامی سود تمام میرسد که آنرا بکار بندند .

Knowledge is fully useful only when it is practised.

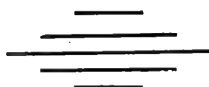
سودی بکسی نمی‌رسانند بسیار	علمی که نباشد از عمل برخوردار
کآنرا چوبیا موخت کسی بهست بکار	آنگاه زدانشی رسد سود تمام

تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لِمَنْ تَعَلَّمُوهُ .

در حق کسی که از تو علم آموزد و کسی که از شما علم آموزد تکریم و فروتنی کنید .

Be humble to one who teaches you and one who learns from you .

ای که ز ره علم یافتی پیروزی	تکریم و فروتنی کن و دلسوزی
هم بر آنکس که از تو آموزد علم	هم بر آنکس که علم از تو آموزی



ثَرَوَةُ الْمَالِ تُطْفِئُ وَتُرْدِي وَتُفْنِي .

مال بسیار آدمی را سرکش میکند، نابود میسازد و آخر نابود میشود .

Too much wealth makes a man arrogant, finishes him and will itself be finished at last .

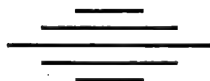
آنکس که به کم ساخت زمخت آسود	و آنکس که حرص شد روان رافرسود
بسیاری مال سرکشی آرد و کبر	نابود کند ترا و گردد نابود

ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى عُقُولِ أَرْبَابِهَا : الرَّسُولُ وَالْكِتَابُ وَالْهَدِيَّةُ .

سه چیز نشان عقل صاحبش است: قاصد، نامه و هدیه .

Three things represent the mental state of their senders:
Messenger , letter and gift .

از دیدن هر گلی که در باغی رست	میزان کمال باغبان بتوان جست
چیزی که بود نشان عقل تو درست	مکتوب تو و پیک تو و تحفه تست



ثَلَاثَةٌ مَهْلِكَةٌ : الْجُرْثُمَةُ عَلَى السُّلْطَانِ وَاتِّمَانُ الْخَوَانِ وَشَرْبُ السَّمِّ لِلْمُتَجَرِّبَةِ

سه کار خطر هلاک دربر دارد : بی پروایی در حضور پادشاه و امین شمردن خائنین
و خوردن زهر برای آزمایش .

Three things are fatal : To make bold with a king , to
trust a traitor and to drink poison for examination.

مرد اربسه کارتن دهد جان نبرد :	گر در بر شه بخود سری پا فشرد ،
ور خائنین را امین و محرم شمرد ،	ور زهر ز بهر آزمایش بخورد

ثَلَاثَةٌ لَا تَهْنَأُ لِصَاحِبِيهَا الْعَيْشُ : الْحَقْدُ وَالْحَسَدُ وَ سُوءُ الْخَلْقِ .

سه چیز است که زندگی را بصاحبش ناگوار سازد : کینه و رشک و بد خوئی .

Three things make life miserable : Rancour , jealousy and ill-temper .

گر شهره شود بنیکخوئی نامت آهوی مزارع افتد اندر دامت
پرهیز کن از کینه و بد خوئی و رشک زیرا که ازین سه تلخ گردد کاهت



ثَلَاثَةٌ لَا يَسْتَحْيِ مِنْهُمْ : خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ وَ قِيَامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَيِّهِ وَ
مَعْلَمُهُ وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَإِنْ قَلَّ .

سه کار شرم بر نمیدارد: خدمت بمهمان، برخاستن از جا در مقابل پدر و معلم و گرفتن حق خود اگر چه نا چیز باشد .

There are three things which one must not be ashamed of : To serve a guest , to bow before father and teacher and to claim a right even if it may be very little .

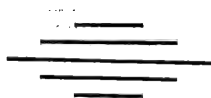
میکوش پی خدمت مهمان عزیز پیش پدر و معلم از جا برخیز
حقت را خواا اگر چه باشد نا چیز و ز شرم درین سه کار هم کن پرهیز

ثَلَاثَةٌ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ : كَثْرَةُ الْعَائِلَةِ وَغَلْبَةُ الدِّينِ وَدَوَامُ الْمَرَضِ .

سه چیز از بزرگترین بلاهاست : زیادی عائله و بسیاری وام و دوام بیماری .

Three of the greatest calamities are : Numerous dependents , excessive debts and chronic sickness .

دorzندگی از سه چیز دلها خون است : آن عائله ای که از حساب افزون است ،
آن بیماری که مدتش یافت دوام ، آن وام که مبلغش زحد بیرون است ،



ثَلَاثَةٌ لَيْسَ عَلَيْهِنَ مُسْتَرَادٌ : حَسَنُ الْإِدْبِ وَمُجَانِبَةُ الرِّيبِ وَالْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ .

سه چیز است که از آنها برتر نیست : رفتار پسندیده ، پرهیز از شک و دوری از حرام .

Nothing can be more important than these three : Good behaviour , avoiding doubts and refraining from illegals .

برتر نتوان یافتن از این سه مرام ، کاندردو جهان مرد بدان یابد کام :
رفتار پسندیده گزفتن در پیش پرهیز ز شک کردن و دوری ز حرام

ثَلَاثَةٌ مَهْلِكَاتٌ : طَاعَةُ النِّسَاءِ وَطَاعَةُ الْغَضَبِ وَطَاعَةُ الشَّهْوَةِ .

سه کار کشنده است: فرمانبری از زنان، پیروی از خشم، شهوترانی.

There are three things which are destructive: To obey women, to follow anger and to indulge in sensuality.

خواهی که زهر ر بلیه ایمن مانی	بگریز ز دیو نفس تا بتوانی
فرمانبری سه چیز مهلك باشد	و آن نیز زن است و خشم و شهوترانی



ثَلَاثٌ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ اللَّهُ : الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ .

خداوند بسه کس چشم رحمت نیفکند : کسی که بپیداد و ستم کار کند ، کسیکه بپیداد گری را مدد نماید و کسیکه بپیداد رضا دهد .

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him .

هر گز بسه کس نیفکند چشم خدا :	آن مرد که کار اوست بپیداد و جفا،
آنکس که بپیداد گران کرد مدد،	و آنکس که بپیداد گری داد رضا

ثَلَاثٌ مِنْ كُنْ فِيهِ كَمَلُ الْإِيمَانِ: الْعَقْلُ وَالْحِلْمُ وَالْعِلْمُ .

سه صفت است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است: خردمندی، بردباری و دانائی.

Perfection of faith depends on having these traits: Wisdom, tolerance and knowledge.

با نیروی فرزاندگی و دانائی	بهتر به ره خدا پرستی آئی
ایمان تو کامل شود از این سه صفت:	دانائی و بردباری و بینمائی



ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ الْفَوْزُ عِنْدَ اللَّهِ .

حاصل ایمان بخدا رستگاری است .

The result of faith in God is salvation .

مردان خدا خوشند در هر دو سرا	آسوده درین جا و سرافراز آنجا
زیرا کس به بود حاصل ایمان بخدا	خوشبختی و رستگاری روز جزا

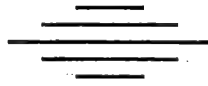
ثَمَرَةُ الْخَوْفِ الْأَمْنُ ؛ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ .

حاصل ترس ایمنی و ثمر دوراندیشی سلامت است .

The result of fear is to be safe and the fruit of prudence is to live well.

دوری ز خطر کنی و ایمنی
خود را بسلامت از بالا برهانی

این حاصل ترس است که تا بتوانی
ور حزم کنی پیشه و دور اندیشی



ثَمَرَةُ الْعَجَلَةِ الْعَثَارُ .

شتاب مایه لغزش است .

Hurry is a cause for slip .

چون جفت شتاب شد، شود نقش بر آب
ز آن روی که لغزش است پایان شتاب

کار تو اگر خطا بود یا که صواب
در هیچ روی شتاب کردن خوش نیست

ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الصِّيَانَةُ .

سود پاکدامنی نگهداری خود است .

The benefit of chastity is self-protection .

در راه گناه هر که پا بگذارد	زین راه بلاها بسر خود آرد
سودی که ز پاکدامنی خواهی برد	اینست گز آسیب نگاهت دارد



ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ .

ثمر دانش خداشناسی است .

The fruit of acquiring knowledge is to become a ble to know God .

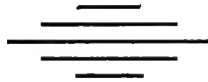
آن کز پی کفر و ناسپاسی باشد،	اورا بگناه بی هراسی باشد،
از علم نبرده است نصیبی، زیرا	دانش ثمرش خداشناسی باشد

ثَمَرَةُ الْوَعْظِ الْإِنْتِبَاهُ .

ثمر پند بیداری است .

The result of advice is vigilance .

تا دیده خود باز کنی در کارت	آنکو دهدت پند، کند هشیارت
این است ثمر که میکند بیدارت	تو خفته غفلتی و هر پندی را



ثَمَرَةُ طَوْلِ الْحَيَاةِ السَّهْمُ وَالْهَرَمُ .

میوه درازی عمر پیری و بیماری است .

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

عمر صد و بیست ساله خواهش دارش	ای آنکه بزیسر گنبد زنگاری
بر ک و بر اوست پیری و بیماری	این نکته بدان که شاخه عمر دراز

ثَوْبُ التَّقَى أَشْرَفُ الْمَلَابِيسِ .

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

The most comely dress is the robe of chastity.

دادهٔ جامهٔ فریبنده بود
بیش از همه بر تنت برآزنده بود

آن خواجه که مال و جاه را بنده بود
گو جامهٔ پاکدامنی خواه ، که آن



ثَوْبُ الْعِلْمِ يَخْلِدُكَ وَلَا يَبْلَى وَيُتَمِّمُكَ وَلَا يَفْنَى .

جامهٔ علم، ترا پایدار سازد و خود فرسوده نگردد و برای تو ماند و نابود نشود .

Knowledge is like a dress which immortalises you and it won't be worn out; lasting for ever.

این جامه بعزت تو خواهد افزود
هم بهر تو ماند و نگردد نابود

علم است لباسی که نخواهد فرسود
هم نام تو پایدار خواهد کردن

ثِيَابَكَ عَلَيَّ غَيْرِكَ أَبْقَى لَكَ مِنْهَا عَلَيْكَ .

جامه‌ای که بر تن دیگری کنی برای تو بیشتر دوام یابد تا اینکه بر تن تو باشد .

Your dress , put on by someone else , lasts longer for you than when put on by yourself .

تا در پی نیکی است دل روشن تو	نیکی است نگهدار تو چون جوشن تو
آن جامه که از تو در تن مسکینی است	افزون کندت دوام تا بر تن تو



جَارُ السَّوِّءِ أَعْظَمُ الضَّرَاءِ وَأَشَدُّ الْبَلَاءِ .

همسایه بد بزرگترین ضرر و سخت ترین بلاست .

A bad neighbour is the greatest loss and the hardest calamity .

آن مرد که زشت سیرت و فتنه گر است	همسایگی اش مایه خون جگر است
همسایه بد که بدترین درد سر است	از هر ضرری تحملش سخت تر است

جَالِسِ الْعُلَمَاءِ تَزِدُّكَ عِلْمًا ؛ جَالِسِ الْحُكَمَاءِ تَزِدُّكَ حِلْمًا .

همنشین دانا یان باش تا دانایی خود را زیاد کنی و همدم حکیمان باش تا بحلم خود بیفزایی

Association with savants increases your knowledge and companionship with sagacious persons makes you more patient .

از صحبت او فزون کنی دانائی
از صحبتشان به حلم خویش افزائی

آنگاه که در صحبت دانا آئی
و آنگاه که همدم حکیمان باشی



جَالِسِ الْفُقَرَاءِ تَزِدُّكَ شُكْرًا .

همنشین فقیران شو تا شکر نعمت بجای آری .

Associate with the poor in order to be more thankful to God for your wealth .

شو همدم آنکس که فقیر است و پریش
بر در گه حق شکر کنی بیش از پیش

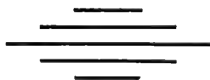
ای آنکه بود سیم و زرت از حد بیش
کز دیدن قاقه وی و نعمت خویش

جَاهِدْ شَهْوَاتَكَ وَغَالِبْ عَضْبَكَ وَخَالِفْ سُوءَ عَادَتِكَ تَزْكِ نَفْسَكَ وَيَكْمَلْ
عَقْلُكَ وَتَسْتَكْمِلْ ثَوَابَ رَبِّكَ .

باشهوت خود بستیز وبه خشم خود چیره شو و از عادت بد روی بتاب تا نفس تو
پاك و عقل تو كامل شود و پاداش خود را نیز كامل کنی .

Fight with your passions, overcome your anger and turn away from your bad habits if you want to purify your soul and perfect your mind and, also , get a better reward in the next world .

بر شهوت و خشم چیره شو از هر باب	وز پیروی عادت بد روی بتاب
تا عقل تو کامل شود و ذات تو پاك	پاداش تو هم افزون شود روز حساب



جود الفقير يجله : بخل الغني يذله .

بخشش فقیر او را سرافراز کند و بخل ثروتمند او را پست نماید .

A poor man's generosity dignifies him ; a rich man's meanness degrades him .

مسکین چو ببخشش و کرم پردازد	آن بخشش و جود سرفرازش سازد
منعم چو بخیل افتد و کوتاه نظر	آن بخل بننگ و پستی اش اندازد

حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا .

بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند .

Judge yourself before you are judged .

بنگر که رهت خطاست یا آنکه صواب	گر راه خطاست زود از آن روی بتاب
آن به که حساب کار خود را بکنی	ز آن پیش که از توباز خواهند حساب



حَدَّ اللَّسَانِ أَمْضَى مِنْ حَدِّ السَّيْفِ .

تیغ زبان از نیزه برنده تراست .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point .

هر بار گران اگر توان برد آسان	هر گفته زشت را تحمل نتوان
با تیغ زبان بر دل کس زخم مزن	کز نیزه برنده تر بود تیغ زبان

حَسَنُ الْاَدَبِ يَسْتَرُ قَبِيْحَ النَّسَبِ .

نیکی رفتار بدی دودمان را پنهانند .

Good behaviour covers poor ancestry .

کرمرد، بود یگانه دانش و هوش	تا بی ادب است کم بود او ز وحوش
حسن ادب و بلندى همت مرد	بر پستی دودمان گذارد سرپوش



حَسَنُ التَّدْبِيرِ يَنْمِي قَلِيلَ الْمَالِ وَسَوْءُ التَّدْبِيرِ يَفْنِي كَثِيرَهُ .

حسن تدبیر اندکی از مال را افزایش دهد و سوء تدبیر زیادش را نابود سازد .

Prudence increases possession even if it is little ;
imprudence dissipates it even if it is much .

بیعقل ، شود ز سوء تدبیر ذلیل	باعقل ، شود ز حسن تدبیر جلیل
ز آن راه ، قلیل میشود مال کثیر	زین راه ، کثیر می شود مال قلیل

حَسَنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ .

سیاست نیکوریاست را پایداری میبخشد .

Good policy will prolong superintendancy .

تا یاری خاص و عام خواهی کردن	خود را زین ره بنام خواهی کردن
گر لایق و کاردان و مردمـداری	بر مسند خود دوام خواهی کردن



حَسَنُ الصُّوَرَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ .

زیبائی روی اول خوشبختی است .

A beautiful face is like the first stage of happiness .

هر کس که بیک صورت زیبانگریست	گر دل ندهد ز دست، او را دل نیست
ز آنجای که محبوب بود زیبا روی	زیبائی روی، اول خوشبختی است

حَسَنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الْبَدَنِ .

خوشبینی مایهٔ سلامت تن و راحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

یکچندا گر کنی به خوش بینی زیست	دانی که خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل	هر دو برو برك شاخهٔ خوش بینی است



خَالِطُوا النَّاسَ مَخَالِطَةً جَمِيلَةً إِنْ مِتُمْ بِكُؤُوسٍ عَلَيْكُمْ وَإِنْ غُبْتُمْ حَنُوا إِلَيْكُمْ

با مردم چنان دوستانه آمیزش کنید که اگر بمیرید برایتان گریه کنند و اگر از نظر غائب شوید ازدوری شما ببقارای نمایند .

Associate with people so affectionately that they miss you when you are away and cry for you when you are dead .

با خلق سلوک کن بنحوی دلخواه	تا در دل هر کسی چنان یابی راه
کز مژدن تو ز چشم ها ریزد اشک	وز دوری تو ز سینه ها خیزد آه

خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ آتَاكَ بِهَا وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ .

از هر کس که ترا پند میدهد پند بگیر و بنگر که چه میگوید و بنگر که چه کسی میگوید.

Accept the advice of anyone who advises you, paying attention to what is said and not who says it .

هشدار که ژنده پوش فرزانه بسی است	کاندر باطن گلی به ظاهر چو خسی است
از هر کس که ترا پند دهد پند بگیر	بنگر که چه میگوید و بنگر چه کسی است



خُذِ الْقَصْدَ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمَوْنُ .

میانہ روی پیش گیر کہ ہر کس میانہ رو باشد بار زندگی بردوش سبک میشود.

Live economically; for the economy lightens the burden of life .

اسراف ز هیچ ثروت سرشاری	برجا نہیاد عاقبت دیناری
باشی چو میانہ رو تو در ہر کاری	بر دوش تو میشود سبک ہر باری

خُذْ عَلَىٰ عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَدُ الظَّافِرِينَ .

دشمن خود را به احسان مغلوب کن چون این یکی از دوشیوه پیروزی است .

Overcome your enemy by being kind to him ; for this is one of the two ways of victory .

فرجام غضب، ستیزه و کین توزی است	بنیاد خوشی نیکی و مهر آموزی است
کن دشمن خویش را به احسان مغلوب	چون این یکی از دوشیوه پیروزی است



خُذْ مِمَّا لَا يَبْقَىٰ لَكَ لِمَا يَبْقَىٰ وَلَا يَفَارِقُكَ .

آنچه را که برای تو باقی نماند صرف چیزی کن که برایت باقی میماند و از تو دور نمیشود

Spend whatever does not remain for you to acquire what will remain .

شاد آنکه زمال خویش تا بتواند	صرف ره احسان و کرم گرداند
با دادن چیزی که نماند باقی	آن چیز بدست آر که باقی ماند

خَذْ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النِّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ أَزْيَنَهُ .

از هر علمی بهترین قسمت آن را بیاموز مانند زنبور عسل که از هر شکوفه بهترین قسمتش را میخورد.

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower .

از دانش و علمی که ترا در نظر است	آن قسمت را بخوان که بیشش ثمر است
میباش چو زنبور که بر گل چو نشست	آن قسمت را مکد که خوشبوی تر است



خَفِ تَأْمَنَ .

از هر گزندی اندیشه کن تا در امان باشی .

Beware of all harms if you want to be safe .

بی فکر اگر دست زنی در هر کار	ای بس که زیان زکار بینی بسیار
باید که زهر گزند اندیشه کنی	تا آنکه زهر گزند هانی بکنار

خَلِيلُ الْمَرْءِ دَلِيلُ عَمَلِهِ وَكَلَامُهُ بَرهَانُ فَضْلِهِ .

دوست هر کسی نشان عقل و سخن او دلیل فضل اوست .

Every man reveals his wisdom by choosing his friends
and shows his learning by his speech.

معلوم شود که تا چه حدی عاقل	ز آن دوست که بسته‌ای بدیدارش دل
معلوم شود که تا چه حدی فاضل	وز آن سخنی‌کنز لب‌ت آید بیرون



خَوْفُ اللَّهِ يُوجِبُ الْأَمَانَ .

ترس از خداوند ایمنی آورد .

Fear of God is a cause of security.

کی وسوسهٔ نفس و بال تو شود ؟	گربندگی خدا خصال تو شود
اندر همه جا شامل حال تو شود	از قهر خدا بترس تا لطف خدا

خَيْرُ خِصَالِ النِّسَاءِ شَرُّ خِصَالِ الرِّجَالِ .

خصائل خوب زنان خصائل بد مردان است .

Good characters of women are bad ones for the men .

زن بهر کسی نیاورد جز غم و درد	دنبال زنان فزون زاندازه مگرد
چون آنچه بود نکوترین خصلت زن	باشد چو نکوهیده ترین خصلت مرد



خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ وَأَسَاكَ بِخَيْرِهِ وَخَيْرٌ مِنْهُ مَنْ أَغْنَاكَ عَنْ غَيْرِهِ .

بهترین برادر تو آنست که از خوبی خود بتو یکسان بهره رساند و بالا ترا از کسی است که ترا از دیگری بی نیاز کند .

The best of your brethren is the one who shares his goodness equally with you; and he is surpassed only by the one who makes you independent of others .

آنست برادر تو کز هر نظری	یکسان بخود و تو میرساند ثمری
وز او بهتر کسی که با بودن او	هرگز نشوی نیازمند دگری

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

بهترین برادرتو آنست که بزورترا بطاعت خداوند سبحانه وادارد .

Your best brother is the one who forces you to obey the praiseworthy God.

هر کس کندت منع ز کج رفتاری	بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور	مجبور کند ترا به نیکوکاری



خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا .

بهترین کارها آنست که از روی میانه روی باشد .

The best action is the one which is based on moderation.

افراط بمرد عرصه را سازد تنگ	تفریط ، کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار	نه رومی روم باش نه زنگ زنگ

خَيْرُ الْعَطَاءِ مَا كَانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ .

بهترین بخشش آنست که طلب نکرده باشد .

The best donation is that which is given without being asked .

بخشش چو کنی، ارزش آن بذل کم است
ارزنده ترین بخشش اهل کرم است

تا کردن سائلی به پیش تو خم است
بر خلق طلب نکرده بخشش کردن



خَيْرُ الْعُلُومِ مَا أَصْلَحَكَ .

بهترین دانش آنست که ترا اصلاح کند .

The best knowledge is that which corrects you.

چون گنج گرانی ز برای تو شود
کاندر ره راست رهنمای تو شود

گر علم تو مایه صفای تو شود
آن علم بود نیک تر از هر علمی

خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ وَاحْيَى الْعَدْلَ .

بهترین شاهان کسی است که ظلم و جور را مَرک دهد و عدل و داد را زنده کند .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice .

آنست بهین شاه که چون تاج نهد از بند هوای نفس آسان بجهد
آئین صفا و عدل را زنده کند ارباب جفا و ظلم را مَرک دهد



خَيْرُ عَمَلِكَ مَا أَصْلَحَتْ بِهِ يَوْمَكَ وَشَرُّهُ مَا أَفْسَدَتْ بِهِ قَوْمَكَ .

خوب ترین کارتو آنست که روزگار ترا خوب کند و بد ترین کارتو آنست که کسان
تورا فاسد سازد .

The best of your deeds is the one which makes your life better, and the worst of them is that which corrupts your folks .

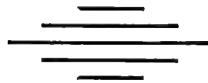
آن خوب ترین کار تو آید به حساب کان حال ترا خوب کند از هر باب
و آن زشت ترین کارتو باشد که بدان سازی همه را منحرف از راه صواب

خَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدُهُ وَ خَيْرُ الْاِخْوَانِ اَقْدَمُهُمْ .

هر چیزی تازه ترش بهتر است و دوست، دیرینه ترش.

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

گر باتو هزار کان پرسیم و زر است	بی دوست سراسرش هبا و هدر است
هر چیز بود تازه ترش نیکوتر	جز دوست که دیرینه ترش خوبتر است



خَيْرُ مَا وَرَثَ الْاَبَاءُ الْاَبْنَاءُ الْاَدَبُ .

بهترین ارثی که از پدران به پسران میرسد فرهنگ است .

The best heritage passed from fathers to their sons is knowledge .

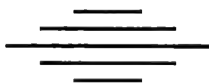
درباغ پدر پسر گلی خوشرنك است	در تربیتش اگر نکوشد ننگ است
نیکوتر و پر بها ترین ارث پدر	از بهر پسر فضیلت و فرهنگ است

دَارِ النَّاسِ تَسْتَمْتِعُ بِإِخَائِهِمْ وَالْقَهْمُ بِالْإِشْرِ تَمُتُ أَضْغَانَهُمْ .

بامردم مدارا و سازگاری کن تا از دوستی آنان بهره مند شوی و باگشاده رومی
از ایشان دیدار کن تا کینه از دلهاشان بردائی .

Be mild with the people in order to take advantage of their friendship ; and treat them cheerfully so that you can erase hatred from their hearts .

بر خلق دری ز سازگاری واکن	با روی گشاده جای در دل ها کن
هم از دل دشمنان خود کینه ببر	هم دوست برای خویشتن پیدا کن



دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوقَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَوْصُوقَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلَا يَسْلُمُ نَزَالُهَا

دنیا با مصیبت پیچیده و بنابکاری معروف است احوالش نا پایدار است و
مردمش از سلامت و امن دورند .

The world is wrapped in calamity and known for treason ; its status inconstant and its people deprived of security .

دنیاست چو خانه ای بمحنت محصور	یا چون یاری به بیوفائی مشهور
هم شیوه اش از ثبات باشد بکنار	هم مردمش از سلامت و امن بدور

دَارِ عَدُوَّكَ وَأَخْلَصْ لِدُودِكَ تَحْفَظِ الْإِخْوَةَ وَتَحْرُزِ الْمُرُوءَةَ .

بادشمن خود نرمی کن و بادوست خود بکرنک باش تا برادری و مردانگی را بجا آورده باشی .

Be lenient towards your enemy and sincere to your friend ; in this manner you will comply with fraternity and generosity .

بادشمن خود نرمی و خونسردی کن	با دوست یکانگی و همدردی کن
با دوست ، ره برادری پیش بگیر	با دشمن خویشتن جوانمردی کن



دَارَ هَانَتْ عَلَيَّ رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَخَيْرُهَا بِشَرِّهَا وَحَلَوُهَا بِمُرِّهَا

دنیا را خداوند ناچیز شمرد ازین رو حلال آنرا به حرام و نیکی آنرا به بدی و شیرینی آن را بتلخی آمیخت .

God overlooked the world and so mingled the legitimate with illegitimate, goodness with badness and sweetness with bitterness .

دادار ز دنیای دنی مهر گسیخت	زین روی حلالش به حرامش آمیخت
بانیکی آن ننگ بدی مقرون ساخت	در شربت آن شرننگ ناکامی ریخت

دَاوُوا مَرَضَكُمْ بِالصَّدَقَةِ .

بیماران خود را با دستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill folks .

بیمار ترا اگر بلا در جان است	دست صدقه ازو بلا گردان است
تاثیر دعای دردمندی مسکین	درمان هزار درد بیدرمان است



دَلِيلُ دِينَ الرَّجُلِ وَرَعُهُ .

نشانه دینداری مرد پرهیز گاری اوست .

A sign of religiousness is chastity .

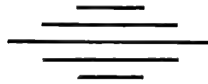
هر کس پی طاعت خدا برخیزد	با نیروی عصیان و هوس بستیزد
برجسته ترین نشان دینداری مرد	آنست که از گناه می پرهیزد

دَلِيلُ عَقْلِ الرَّجُلِ قَوْلُهُ ، دَلِيلُ أَصْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهُ .

نشانهٔ عقل مرد گفتار او و نشان اصل او کردار او است

A man's speech reveals his mind; and his deed shows his origin.

در چشم کسان خوار کند چون خارت	گر خوب نباشد سخفت یا کارت
وز اصل تو میکند بیان کردارت	کز عقل تو میدهد نشان گفتارت



دَوْلَةُ الْبِئْسَامِ مَذَلَّةُ الْكِرَامِ .

کامکاری دو نان خواری را در مردان است.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

بدبختی جمعی است که نیکو کارند	خوشبختی آن کسان که بد کردارند
روشن گهران روی بهائین آرند	چون بحر اگر بری خسان را بالا

ذَاكِرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَجَالِسُهُ .

کسی که خدای پاک را همیشه یاد آورد مانند همدم اوست

One who always remembers God is like His companion.

شاد آنکه به ذکر ایزد همنان است	روشن دل اوز پرتو ایمان است
آنکس که همیشه در دلش یاد خداست	گوئی که هماره همدم یزدان است



ذَرِ الْإِسْرَافَ مَقْتَصِدًا وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا .

از اسراف دست بردار و به اقتصاد کوش و امروز سختی فردا را یاد آور .

Leave extravagance, try to be economical and remember today the difficulties of tomorrow.

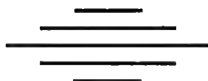
تبذیر مکن، دست ز اسراف بدار	پیوسته به اقتصاد کوش اندر کار
امروز که بخت یاورت گشته و یار	از سختی و بدبختی فردا یاد آر

ذَرِ السَّرْفَ فَإِنَّ الْمُسْرِفَ لَا يُحْمَدُ جُودَهُ وَلَا يُرْحَمُ فَقْرَهُ .

از اسراف در گذر زیر اسراف وقتی که جود و عطا کند مدحش نگویند و هنگامی که
بتهی دستی افتد دستش نگیرند.

Give up prodigality; for a prodigal man is not
praised while he gives , nor pitied while he is in need.

پشت همه زیر بار اسراف شکست	ز آن روی که هر که راه اسراف نیست
آندم که عطا کند نگویندش مدح	و آندم که گدا شود نگیرندش دست



ذِلٌّ فِي نَفْسِكَ وَ عِزٌّ فِي دِينِكَ وَ صُنْ أَخْرَتَكَ وَ أَبْذِلْ دُنْيَاكَ .

در نفس خود خوار و در دین خود عزیز باش. آخرت خود نگهدار و از دنیا در گذر .

Be humble in your own self and great in your
religion. Turn away from this world and keep the next.

در نفس خود آن به که شوی کوچک و خوار	اما در دین عزیز آئی بشمار
وزلذت و عیش این جهان شوئی دست	کز نعمت آن جهان شوی برخوردار

ذُو الشَّرَفِ لَا تَبْطِرُهُ مَنْزِلَةٌ نَالَهَا وَإِنْ عَظُمَتْ كَالْجِبَلِ الَّذِي لَا تَزْعِجُهُ الرِّيحُ
وَالَّذِي يَبْطِرُهُ أَدْنَى مَنْزِلَةٍ كَالْكَلَاءِ الَّذِي يَحْرِكُهُ النَّسِيمُ

آزاده راجاه و مقام، هر قدر بلند باشد، گمراه، سازد. او چون کوهی است که بادهای آنرا
نلرزانند و فرومایه را پست ترین مقام مغرور کند. او چون کاهی است که از يك نسیم بجنبش
درمی آید.

The magnanimous is not misled by status or wealth,
no matter how great it may be, he is like a mountain that
can not be shaken by the wind. The mean will lose his
head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of
grass that shivers by the breeze.

آزاده بجاه و فرنگ گردد گمراه دون طبع بفر و جاه افتد در چاه
آن مرد بهیچ رو نلرزد، چون کوه وین سفله بیک نسیم لغزد، چون کاه



ذُو الْعُيُوبِ يُحِبُّونَ إِشَاعَةَ مَعَايِبِ النَّاسِ لِيَتَّعِلَّ لَهُمُ الْعُذْرُ فِي مَعَايِبِهِمْ .

آنانکه نادرست و بدکارند میخواهند عیوب دیگران را فاش کنند تا برای عیوب خود
بیشتر عذر آورند.

The wicked love to project the defects of others, in
order to defend those of their own.

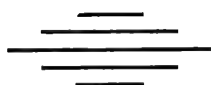
آن قوم که زشت خصلت و بد کارند و آن فرقه که نادرست و ناهنجارند
خواهند که عیب دیگران فاش کنند تا بیش از بهر عیب خود عذر آرند

ذَهَابُ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ عَمَى الْبَصِيرَةِ .

کوری چشم بهتر از کوری دل است

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

وز کوردلی چو خر بماند در گل	نزد همه، بی بصر، شود خوار و خجل
چون کوری چشم بهتر از کوری دل	بگیز ز تیرگی و روشندل باش



رَأْسُ التَّقَى مُخَالَفَةُ الْهَوَى .

بالا ترین مرتبه پرهیز گاری ستیزه با خواهش دل است

The highest degree of chastity is to combat with the passions.

هشدار که این شراب شور انگیز است	ای آنکه ترا جام هوس لبریز است
کاین جنگ نکوترین ره پرهیز است	با خواهش دل ستیزه باید کردن

رَأْسُ السَّخَاءِ تَعْجِيلُ الْعَطَاءِ .

بالاترین سخاوت شتاب در بخشش است

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

هر جا که فتاده‌ای است، اورا دریاب	اهمال روا مدار در کار حساب
آنکس که کند ببخشش وجود شتاب	او از همه بخشنده تر آید بحساب



رَاكِبُ الظُّلَمِ يَكْبُوبُهُ مَرْكَبُهُ .

سوار توسن بیدار را اسب او بخاک می اندازد.

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown.

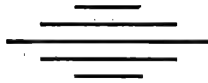
هر کس که براه جو رو بیداد بتاخت	از پای در افتاد و سرو جان در باخت
هر کس که سوار توسن بیداد است	این اسب او را بخاک خواهد انداخت

رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ.

بالاترین فضیلت ها دانشمندی است

The highest virtue is knowledge.

در راه کمال رهبر ما علم است	سرمایه عز و جاه دانا علم است
برتر از تمام برتری ها علم است	اندر همه کارها کارفرما علم است



رَاكِبُ الْجَبَالِ مُتَعَرِّضٌ بِالْبَلَاءِ.

کسی که بر مرکب لجاجت و خیره سری سوار شود در ورطه بلا افتد.

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

زیرا زره راست جدا می افتد	از خیره سری مرد ز پا می افتد
در ورطه محنت و بلا می افتد	هر کس که سوار مرکب خیره سری است

رُبَّ أَجَلٍ تَحْتَ أَمَلٍ .

بسامرگ که در زیر آرزو پنهان است

Often death is covered under a desire.

جان در ره این سراب، سرگردان است
بسمرگ که زیر آرزو پنهان است

تادل پی آرزوی بی پایان است
ز آنجای که آرزوست چون دام فریب



رُبَّ أَخٍ لَّمْ تَلِدْهُ أُمُّكَ .

بسا برادر که مادرت او را نزاده است

Many a brother who is not born by your mother

بهتر بود از خویش تو اندر بر تو
نه از پدر تست نه از مادر تو

آن دوست که شد در همه جا یاور تو
ای بس که یکی برادر تست و لی

رَبِّ اَمْرِ جَوَابُهُ السُّكُوتُ .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است.

To many a question the answer is silence.

بس جام دهندت که ننوشی بهتر
بس گفته که پاسخش خاموشی بهتر

بس روی که چشم از آن بپوشی بهتر
بس کار که در سرش نکوشی بهتر



رَبِّ جَاهِلٍ نَجَاتُهُ جَهْلُهُ .

بسانادان که نادانی او مایهٔ رهایی او شده است .

An ignorant man is often saved by his ignorance.

دانائی او گره ز کارش نکشاد
نادانی او ز بندش کردش آزاد

ای بس که گره بکار دانا افتاد
وی بس که چو افتاد نادان دربند

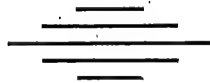
رَبُّ جَهْلٍ أَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ .

بسانادانی که سودمندتر از دانائی است

Many an ignorance which is more useful than knowledge.

نابینائی نکوتر از بینائی است
بس نادانی که بهتر از دانائی است

آنجا که بسی زشتی و نازیبائی است
بس ناکامی که بهتر از کام دل است



رَبُّ حَرْبٍ أَعُوذُ مِنْ سَلَامٍ .

بس جنگ که از صلح سودمندتر است

Many a war that can be more useful than peace.

وز شادی و خوشدلی ندامت بهتر
بس جنگ که از صلح و سلامت بهتر

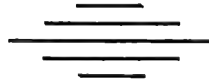
ای بس که ز مدح است ملامت بهتر
بس تنیدی و پرخاش که از نرمی به

رُبَّ حَرْبٍ حَدَّثَتْ مِنْ لَفْظَةٍ ، رُبَّ صَبَابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ .

بساجنگ که از سخنی در گیرد و بسا عشق که از نگاهی پیدا شود.

Many a word may lead to strife and many a look may lead to love.

دیدیم و شنیدیم بسی کز شری	برپای شده است آتش شعله وری
بس جنگ که در گرفته است از سخنی	بس عشق که پیدا شده است از نظری



رُبَّ خَيْرٍ وَافَاكَ مِنْ حَيْثُ لَا تُرْتَقِبُهُ .

بسا اوقات از جایی که انتظارش را نداری بتو سود میرسد .

You gain often from sources which you least expect.

بس آتش امید که در قلب تو زود	خاموش شد و نماند بهرت جز دود
و آنگاه رسید در پی هم بتو سود	ز آنجا که ترا امید آن سود نبود

رُبَّ دَوَاءٍ جَلَبَ دَاءً ؛ رُبَّ دَاءٍ انْقَلَبَ شِفَاءً .

بسا دارو که درد بهمراه آورد و بسا درد که مایه شفا گردد .

How often a medicine causes sickness and an ailment leads to recovery.

ای بس که یکی سود فراوان دیده است	از آنچه دلش نخست نپسندیده است
ای بس دارو که درد آورده زپی	بس درد که مایه شفا گردیده است



رُبَّ صَدِيقٍ يُؤْتِي مِنْ جَهْلِهِ لِأَمِنْ نِيْتَهُ .

بسا دوست که نه بقصد بلکه از روی جهل زیان میرساند .

Often a friend harms you involuntarily rather than voluntarily.

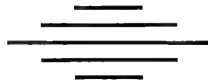
رهرو خود را دچار رهزن نکند	گر پیروی از رهبر کودن نکند .
بس دوست که پاک است دلش، و ز سر جهل	آن باتو کفد که هیچ دشمن نکند

رَبِّ عَالَمٍ قَتَلَهُ عِلْمُهُ .

بسادانشمند که دانش او مایه نابودی او شد.

Many a savant who is destroyed by what he knows.

دانش همه جا باب سعادت نگشود	ای بس که غم آورد و به محنت افزود
بس دانشمند در جهان زیست که کرد	خود دانش او عاقبت او را نابود



رَبِّ عِلْمٍ أَدَّى إِلَى مَضَلَّتِكَ .

بسادانش که ترابگمراهی کشاند

Many a knowledge which misleads you.

بس امر کز آن چو یافتی آگاهی	غم میخوری و روان خود میگاهی
ای بس بینش که مایه درد سر است	وی بس دانش که آورد کـمراهی

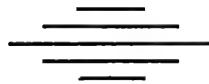
رَبِّ فِتْنَةٍ اَثَارَهَا قَوْلٌ .

بسافتنه که از گفته‌ای برپاشود

Many a sedition which is caused by a talk.

بس زخم که بردست رسد از خاری
بس فتنه که برپاشود از گفتاری

بس عشق که دردل آید از دیداری
بس شعله که سر برآورد از شرری



رَبِّ قَرِيبٍ اَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ .

بساخویش نزدیک که از بیگانه دورتر است .

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

مرغی است که پای بند آب ودانه است
بس خویش که بیگانه تر از بیگانه است

آن کنزی نان و خوان ترا همخانه است
بس غیر که با تو خویش تر از خویش است

رَبِّ كَلَامٍ أَنْقَذَ مِنَ السَّهَامِ ، رَبِّ كَلَامٍ كَالْحِصَامِ .

بسا گفتار که نافذتر از تیرهای خدنگ و بسا سخن که مانند شمشیر است.

Many a speech that penetrates deeper than arrows.
Many a word that is as sharp as a sword.

و آنگاه که بر لب گذرد یا بقلم	بسیار سخن که نیست تأثیرش کم
برنده تر افتد از دو صد تیغ دو دم	درنده تر افتد از دو صد تیر خدنگ



رَبِّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ .

چه بسا که یکی دچار سرزنش است اما گناهی ندارد

How often a man is blamed for a sin which he has
not committed.

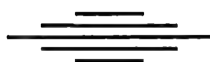
با اینهمه باز با سر افتاده به چاه	بس مرد که نیک پیش پادیده به راه
وز او نه خطا سر زده است و نه گناه	ای بس که یکی به سرزنش گشته دچار

رَبُّ مُوَاصِلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْقَطِيعَةُ .

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتر است.

Often detachment is preferable to attachment.

با یار دور و عهد نبستن بهتر	ور بسته کسی عهد، شکستن بهتر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی	بس پیوستن کزو گسستن بهتر



رَبِّمَا أَدْرَكَ الْعَاجِزُ حَاجَتَهُ .

چه بسا که ناتوان زودتر از توانا بمقصود خود رسد

How often a weak person reaches his goal sooner than a strong man.

تنها نه ز کوشش بکسی سود رسد	بس سود که از طالع مسعود رسد
ای بس که یکی است ناتوان تر ز همه	لیک از همه زود تر بمقصود رسد

رُبَمَا خَرَسَ الْبَلِيغُ عَنْ حِجَّتِهِ .

چه بسا که سخنوری توانا در هنگام استدلال لال میشود.

How often an eloquent speaker becomes dumb in reasoning.

آنجای که مرد را نباشد اقبال در عرض هنر نماندش نیز مجال
ای بس که سخنوری توانا گاهی واماند و لال گردد از استدلال



رُبَمَا عَمِيَ اللَّيْبُ عَنِ الصَّوَابِ ، رُبَمَا ارْتَجَّ عَلَى الْفَصِيحِ الْجَوَابُ .

بسا خردمند بیناکه راه صواب را ندیده و بسا سخنور شیواکه در پاسخی فرومانده است.

How often a clear-sighted man does not see the right way and an eloquent speaker can not answer a simple question.

بس مرد خردمند که گاه ازهر باب ماندست نهان از نظرش راه صواب
بس مرد سخنور که زمانی سخنی بشنید و فرو ماند زبانش ز جواب

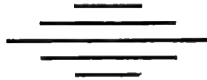
رَبِّ مَتَّسِكَ لَا دِينَ لَهُ .

بسازاهد که اورا دین نیست.

Many a clergyman who has no faith.

او را نتوان گفت بود اهل یقین
کاورا نه ز ایمان خبرست و نه ز دین

اوا اینکه یکی به سجده سوده است جبین
بس زاهد ذکر گوی سجاده نشین



رَبِّ مَوْهَبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَجِيعَةُ .

بسا بخشش که مرک از آن خوبتر است ،

Many a donation to which death is preferable.

بگریز ، اگر چه گنج درو کهر است
وی بس بخشش که مرک از آن خوبتر است

ز آن مال که بدنای و فنکش تمر است
ای بس شربت که زهر از آن اولی تر

رَبِّ نِعْمَةٍ لِّمَن لَّا يَشْكُرُهَا ،

بسانعت که نصیب کسی است که شکر آن نمیگذارد.

Many an affluence which is given to a person who is not thankful for it.

غافل شده است و دل بدان نسپارد	ای بس که یکی از آنچه نعمت دارد
از بهر کسی که شکر آن نگذارد	کیتی چه بسا عیش فراهم آرد



رَبِّ يَسِيرٍ اَنْفَى مِنْ كَثِيرٍ .

بساندك که ثمر بخش تراز بسیار است.

Many a little thing which can be more fruitful than the plenty.

بهتر ز هزار مرد نا هشیار است	يك مرد که هوش و خردش در کار است
بس کم که ثمر بخش تراز بسیار است	بس خرد که پرهیز تراقتد ز بزرگ

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَ أَحْيَا حَقًّا وَأَمَاتَ بَاطِلًا وَدَحَضَ الْجَوْرَ وَأَقَامَ الْعَدْلَ .

خدا بیخشايد کسی را که حق رازنده گرداند و باطل را بمیراند. بنیان ستم را براندازد و پایه داد را استوار سازد.

May God be merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds , upholds justice and abolishes oppression.

آنکو دل هر غمزه را سازد شاد ، نیکی کند و برد بدی را از یاد ،
داد آرد و پرهیز کند از بیداد ، پیوسته خداوند مدد کارش باد



رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ .

خدا رحمت کند مردی را که قدر خود بشناسد و از راه خود تجاوز نکند.

May God have mercy upon a man who recognizes his worth and does not trespass his limits .

ای رحمت حق باد بر آن پاک نهاد کن دایره صواب بیرون نفتاد
هم قدر و مقام خویش را باز شناخت هم پای زحد خود فرا تر ننهاد

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً قَصَرَ الْأَمَلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ اغْتَنِمَ الْمَهْلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

رحمت خدا به کسی که رشته آرزو را کوتاه سازد، از مُرک غافل نشود، مهلت را غنیمت شمرد و از حسن عمل توشه ای فراهم آورد.

May God be merciful to the man who shortens his desires, does not neglect the death and makes the most of his chance to provide himself with good deeds.

رحمت به کسی که غفلت از مُرک نکرد	کمتر به دل آرزوی دنیا پرورد
این مهلت ده روزه غنیمت دانست	وز حسن عمل توشه فراهم آورد



رَحِمَ اللَّهُ مَنْ الْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ بِإِجَامِهَا .

خدا پیامزد کسی را که خود را از نافرمانی خدا لگام کند.

May God bless one who controls himself from disobedience to Him.

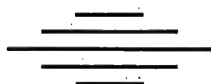
آنکس که نرفته است خدا از یادش	و آنکس که نکرده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بدارد شادش	در آن دنیا خدا بیا مرزادش

رَزَانَةُ الْعَقْلِ تُخْتَبَرُ فِي الْفَرَحِ وَالْحُزَنِ .

استواری عقل در شادی و غم امتحان میشود.

Strength of mind will be put to test in joy and in sorrow.

نادان چو غمش رسد، ز جان بیزار است	و آن دم که خوش است با تکبر یار است
فرصت پی امتحان استواری عقل	در شادی بسیار و غم بسیار است



رَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ سِرَّهُ لغيرِهِ .

آنکس که راز خود را با غیر بگوید، بذلت و رسوائی خود راضی شده است.

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute .

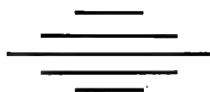
هر چند که حال تو شود زار و پریش	پیش همه پرده برمدار از دل ریش
آنکس که بغیر، راز خود را گوید	بیهوده رضا دهد بر رسوائی خویش

زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعِفَافُ.

زکوة زیبایی پاکدامنی است.

A thank for being beautiful is chastity.

باهر که نشان ز عفت و عصمت نیست	در دهر نصیب او بجز خفت نیست
ای خسرو حسن، عفت از دست مده	زیرا که زکوة حسن جز عفت نیست



زَكَاةُ السُّلْطَانِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ.

زکوة فرمانروایی فریادرسی ستمدیدگان است.

A sign of gratitude for sovereignty is to provide justice to the oppressed.

آنها که بساط عیش و رنگین باشد	غافل زچه روز حال مسکین باشد
باید که بفریاد ستمدیده رسید	زیرا که زکوة سروری این باشد

زَكَاةُ الشَّجَاعَةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

زکوة دلاوری جهاد در راه خداست .

The best way to thank for being brave is to fight for God .

چون شد علم خدا پرستی بر پا دیگر سپه کفر نماند بر جا
مردانگی و دلاوری راست زکوة و آن نیز بود جهاد در راه خدا



زَكَاةُ الْقُدْرَةِ الْإِنصَافُ.

زکوة توانایی عدل و انصاف است.

A thank for deing powerful is doing justice.

مرد است کسی که خصم را داشت معاف آن لحظه که گشت چیره بر او بمصاف
انصاف مده ز کف چو قدرت یابی زیرا که بود زکوة قدرت انصاف

زَلَّةُ الْعَالَمِ كَانْكَسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرَقُ وَيَغْرَقُ مَعَهَا غَيْرُهَا.

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می‌شود و هم دیگران را غرقه می‌سازد.

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers.

چون آن کشتی بود که دیده‌است شکست	دانشمندی که شد خطا پیشه و پست
هم جان مسافران او رفته ز دست	هم خود شده است غرقه اندر دریا



زَلَّةُ الْقَدَمِ تَدْمِي، زَلَّةُ اللِّسَانِ تَرْدِي.

لغزش پاخون می‌آورد و لغزش زبان سر را بر باد می‌دهد.

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life.

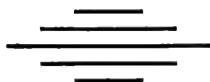
تا فکر نکرده‌ای، مزن دم زیبان	بیهوده سخن مگوی و مگشای دهان
سر میرود از دست چون لغزید زبان	خون میرود از پای چو لغزید قدم

زَوَالُ الدَّوْلِ بِاصْطِنَاعِ السُّفَلِ .

بروی کار آوردن نااهلان و فرومایگان مایه نیستی مملکت است.

To employ the villains destroys the state.

در خانه پلنگ بچه ای پروردن	یعنی که بمرک خود نهادن کردن
نا اهلان را بروی کار آوردن	یعنی که امور ملک مختل کردن



زِيَادَةُ الْأَفْعَالِ عَلَى الْقَوْلِ أَحْسَنُ فَضِيلَةٍ وَنَقْصُ الْفِعْلِ عَنِ الْقَوْلِ أَقْبَحُ رَذِيلَةٍ

فزونى کردار به گفتار به ترین فضیلت و افزون بودن گفتار از کردار بدترین رذیلت است.

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing , the worst vice .

گر کردار ت فزون تر از گفتار است	در چشم کسان فضیلت بسیار است
ور گفتار ت فزون تر از کردار است	دارى صفتى که سخت بیمقدار است

سَاعَةٌ ذَلَّ لَا تَقِي بَعِزَّةَ الدَّهْرِ.

يك ساعت ذلت بیک عمر عزت نیرزد.

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

آنکو خود را اهل شرف میدانند با پستی ننگ زندگی نتوانند
تن در ندهد به ذلت یک ساعت و عزت یک عمر عوض بستانند



سَالِمِ النَّاسِ تَسْلِمُ دُنْيَاكَ .

با اهل جهان صلح و صفا داشته باش تا دنیای سالمی داشته باشی.

Live in peace with people if you want to have a peaceful living .

با خلق جهان تا سر دعوا داری پیوسته چه فتنه ها که بر پا داری
با اهل جهان صلح و صفا داشته باش تا آنکه جهان خود مصفا داری

سَامِعُ الْغِيْبَةِ أَحَدُ الْمُفْتَنَيْنِ.

گوش دهنده بغیبت مانند یکی از غیبت کنندگان است.

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

چون از بد من عدو کند با تو سخن	گر گوش دهی، تو هم عدوئی بامن
زیرا کنه گوش بغیبت دامن	خود نیست کم از گناه غیبت کردن



سَبَبُ الْفَقْرِ الْإِسْرَافُ.

اسراف مایه بی چیزی است.

Extravagance is a cause of poverty.

ای آنکه ز اسراف نمی پرهیزی،	اسراف مصیبت آرد و بیچیزی
آن زر که تو بیدریغ ریزی از دست	خاکی است که خود بر سر خود میریزی

سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ.

رَشْكٌ وَحَسَدٌ مَائَةٌ آزار دل است.

Jealousy brings anxiety.

دایم بدلِ حسودِ خون از حسد است	بیچاره و مضطرب و زبون از حسد است
پیوسته حسود در عذاب است و شکنج	کآزار دل ورنج درون از حسد است



سَبْعَ أَكُولِ حُطُومٍ خَيْرٌ مِنْ وَائِلِ ظُلُومٍ غَشُومٍ.

حیوان خونخوار و درنده از امیر ستمکار و خشن بهتر است.

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler.

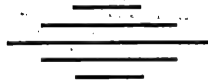
حیوان درنده ای که خونخوار بود	بهتر از امیری که ستمکار بود
کز آن گاهی بجسم آسیب رسد	و ز این همه گاه جان در آزار بود

سِرِّكَ اسیرِکَ فَاِنْ افشیتَه صِرَّتْ اسیره.

راز تو تا پنهان است اسیرتست و چون فاش شود تو اسیر آنی.

Your secret is your captive as long as it is hidden,
and when it is divulged you will then be the captive.

خود مجرم خود شو و بپوش از همه راز
راز تو اسیرتست تا پنهان است
در گفتن راز لب مکن از هم باز
کردی تو اسیر او چو کردیش ابراز



سکر الغفلة والغرور ابد افاقه من سکر الخمر.

مستی خود پسندی و غفلت باید اتر از مستی شراب است.

Intoxication of pride and negligence is more constant
than that of wine.

مدهوش چه زود بن سیهوش آید!
مستی که ز خود بینی و غفلت زاید
مغرور چه دیر چشم دل بگشاید!
از مستی باده دیز تر می باید

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَأَنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَخْبَرُكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ.

تا مرا از دست نداده‌اید راه راست را از من پرسید زیرامن براههای آسمانی آگاه ترم
تا شما براههای زمین.

Ask me about the right ways before you lose me, for
I know the ways of heaven better than you know the
ways of earth.

ره پرس‌زمن تا که نگردی که راه	تارخت نیست‌ام ز دنیا ناگاه
بیش از تو که از راه زمینی آگاه	زیرا که ز راه آسمان آگاهم



سَمِعَ الْأُذُنُ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ.

اگرچشم دل بینا نباشد شنوایی گوش سودی ندهد.

When the heart does not see, hearing through the
ears is of no use.

تأثیر در او از سخن شیوا نیست	برشاهد معنی، دل اگرشیدا نیست
سودش چه اگرچشم دلش بینا نیست	گیرم شنونده راست گوش شنوا

سُنَّةُ الْكِرَامِ تَرَادُفُ الْإِنْعَامِ.

شیوه جوانمردان بخشش واحسان وروش فرومایگان زخم زبان است.

Liberty is the way of generous men and reviling is the habit of mean men.

آن مرد که طبع و همت اوست بلند	بخشش کند و کمک بهر حاجتمند
و آن مرد که پست و بدنهادست چومار	دایم زبانی زخم زبان است و گزند



سَوْءُ الظَّنِّ بِالْمَحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَ أَقْبَحُ الظُّلْمِ .

بدگمان شدن در باره کسی که نیکوکار است بدترین گناه و زشت ترین بیداد شمرده میشود.

To suspect the goodness of a benevolent person is the greatest sin and most hideous cruelty.

گرنیکی را کنند مردم انکار	نیکان همه گردند ز نیکی بیزار
جرمی است بزرگ بدگمان گردیدن	در باره آنکس که بود نیکوکار

شَافِعُ الْمَذْنِبِ إِقْرَارُهُ وَتَوْبَتُهُ إِعْتِزَارُهُ .

شفیع گنهگار، اقرار او؛ و توبه او، پوزش اوست.

A sinner's intercessor is his confession and a sinner's apology is his repentance.

اقرار بجرم اگر کند مجرم زار	گوئی که شفیع او شود آن اقرار
وزکار خطای خود چو پوزش خواهد	گوئی که دگر توبه کند از آن کار



شَاوِرُ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمِنُ اللَّوْمَ وَالْندَمَ .

با اهل خرد مشورت کن تا از ملامت و ندامت در امان باشی .

Consult wise men to avoid blame and repentance .

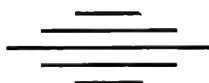
بی فکر، کسی دست بکاری چو برد	ای بس که زیان که بیند و افسوس خورد
باشی ز ملامت و ندامت به امان	گر شور کنی به کار با اهل خرد

شَاوِرْ قَبْلَ اَنْ تَعَزِمَ وَفَكِّرْ قَبْلَ اَنْ تَقْدِمَ .

قبل از آنکه در راهی گام نهی بشورت پرداز و پیش از اقدام بکاری فکر کن.

Before treading on a way you better consult and
before doing some thing you better think.

در راه، از آن پیش که برداری گام کن شور که از چه ره رسی زود بگام
ز آن پیش که آغاز بکاری بکنی، کن فکر که آن چگونه یابد انجام



شَتَاَنَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ : عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مُؤَنَّتُهُ
وَيَبْقَى أَجْرُهُ .

بین دو کار فرق بسیار است: کاری که خوشی آن بگذرد ورنج و زحمتش بماند و کاری که
رنج آن بگذرد و اجر و مزدش باقی ماند.

There is much difference between an affair that its
pleasure soon goes but its pain remains and one that its
reward remains but its pain soon goes

آن کار مکن که یکدمت خوش دارد لیکن پس از آن دوصد غمت پیش آرد
کاری بگزین که رنج دارد لیکن آن بگذرد و گنج بجا بگذارد

شِدَّةُ الْحَقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ .

بسیاری کینه از بسیاری رشک است .

Intense rancour comes from intense jealousy.

زَنهارِ بترس از و که اهریمن تست	آنکس که حسد بر تو برد، رهزن تست
گردوست برد رشک بتو، دشمن تست	بسیاری کینه است ز بسیاری رشک



شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ أَرْضَاكَ بِالْبَاطِلِ .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکار بد خرسند بدارد .

Your worst friend is the one who satisfies you with absurdities .

پرهیز کند هر آنکه اهل خرد است	ز آن کس که به خوی، بدتر از دیو و دداست،
کوشاد بداردت بکاری که بد است	آن از همه یاران تو بد تر باشد

شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ دَاهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَسَاوَرَكَ عَيْبِكَ .

بدترین یار تو کسی است که مدح ترا گوید و عیب ترا از تو پنهان دارد .

The worst of your friends is the one who flatters you and does not let you know your defects.

گر باخبرت کند از آن عیب، نکوست
بگریز ازو که بدترین یار تو اوست

هر گاه که عیب در تو میبیند دوست
گر مدح تو گفت و عیب تو از تو نهفت



شَرُّ الْإِخْوَانِ الْمَوَاصِلُ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَالْمُفَاصِلُ عِنْدَ الْبَلَاءِ .

بدترین دوستان تو آنست که هنگام آسایش با تو پیوسته و روز سختی از تو گسسته باشد .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity ; but , deserts you in adversity.

گر باتو پی مال تو یار است، عدوست
در سوگ چو دشمن است و در سور چو دوست

آنکس که بدوستی ترا تکیه بدوست
دشمن به از آن دوست که نیکار نگری

شَرُّ الْأَوْطَانِ مَا لَا يَأْمَنُ فِيهِ الْقُطَّانُ .

بدترین وطنها جائی است که مردم آن در امان نباشند

The worst country is where there is no security for the citizens.

آنجا ای که ایمن از بلا نتوان زیست	آن مرد که پای بند آن باشد کیست ؟
از هر وطنی و هر دیاری بدتر	آنجا است که هیچکس در آن ایمن نیست



شَرُّ الْبِلَادِ بَلَدٌ لَا أَمْنَ فِيهِ وَلَا خَصَبَ .

بدترین شهرها شهری است که در آن امن و ارزانی نیست .

The worst city is the one in which there is neither security nor low price goods .

جایی که در آن امن و فراوانی نیست	شایسته زندگی انسانی نیست
در عرصه خاک، بدترین شهر آنست	کآنجا اثری ز امن و ارزانی نیست

شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَافَىٰ عَلَى الْجَمِيلِ بِالْقَبِيحِ وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَافَىٰ عَلَى
الْقَبِيحِ بِالْجَمِيلِ .

بدترین مردم کسی است که در برابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که چون بدی ببیند نیکی نماید .

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed ; and , the best of them is one who does good in return for misdeed.

شاد آنکه فشانند از رخ نیکی گرد بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
دون طبع بدی کرد چو نیکوئی دید خوشخوی بدی چو دید، نیکوئی کرد



شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَانَ مُتَتَبِعًا لِعُيُوبِ النَّاسِ وَعَمِيًّا عَنْ مَعَائِبِهِ .

بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و بعیوب دیگران بینا باشد .

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own.

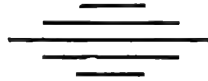
بیشتر آنکو بعیب خود پرده کشید و آنگاه زعیب دیگران پرده درید
چون مردم چشم کو بدان تیره دلی عیب همه دید و عیب خود هیچ ندید

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا .

بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه او را سرگرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed , remains disconcerned .

آنگو زگناه فاش ناید شرمش	مانا که نه آبروست نه آزرش
رسوا تر از آن نیست که پروا نکند	بینند اگر به کار بد سرگرمش



شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ وَلَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ .

بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیرد و گناه نمی بخشد .

The worst of all people is the person who does not accept anyone's excuse and does not forgive.

حیوان درنده بهتر از دلسیهی	کاندر دل اورحم نجسته است رهی
آن از همه پست تر بود کاوهرگز	عذری نپذیرد و نبخشد گنهی

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ .

بدترین مردم کسی است که در پرستش خداوند از خلق بترسد اما در گرایش به خلق از خدا بترسد

The worst of all men is the one who avoids worshipping God for fear of people but does not avoid people for fear of God .

آن از همه بدتر است کاندرا همه جا از ترس خالایق نرود سوی خدا
اما به ره هوس رود از پی خلق وز قهر خدا نباشدش هیچ ابا



شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ .

بدترین مردم کسی است که خود را بهترین آنان بیند

The worst man is the one who deems himself the best .

آنکس که بدام خود ستائی مانده است از خوبی خویشتن سخن ها رانده است
در دیده عقل بدتر است از همه کس آن کز همه خویش را نکوتر خوانده است

شَرُّ الْوَلَاةِ مَنْ يَخَافُهُ الْبَرِيءُ

بدترین امیر کسی است که بیگناه از و ترسان باشد.

The worst ruler is the one that an innocent person is afraid of.

مردی که بنای عدل را بنیان است	گوئی که تن جامعه را چون جان است
منفور ترین امیر برمسند حکم	آنست که بیگناه از و ترسان است



شَيْئَانِ لَا يَبْلُغُ غَايَتَهُمَا : الْعِلْمُ وَالْعَقْلُ .

دانش و خرد دو چیز است که بیایان آن نتوان رسید .

There are two things to which there are no limits :
Knowledge and wisdom .

از علم کدام درد را درمان نیست ؟	وز عقل کدام مشکلی آسان نیست ؟
در هر چه شوی دقیق پایان دارد	جز علم و خرد که این دورا پایان نیست

شَيْئَانِ لَا يَعْرِفُ مَحَلَّهُمَا إِلَّا مَن فَقَدَهُمَا، الشَّبَابُ وَالْعَافِيَةُ.

دو چیز است که قدر و جاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که از دست رفته باشد یکی جوانی و دیگر تندرستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost ; youth and health .

در دهر بود دو نعمت بی مانند	کش خلق سلامت و جوانی خوانند
تا هست بدست قدر آن مجهول است	چون رفت زدست قدر آن میدانند



صَمْتُ الْجَاهِلِ سِتْرَةٌ.

خاموشی نادان پرده پوش نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

هر نکته که در ثبوت آن درمانی	از دل بزبان میبار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه نادان هستی	چون خاموشی است پرده نادانی

صَمْتِكَ حَتَّى تَسْتَنْطِقَ خَيْرٌ مِنْ نَطِيقِكَ حَتَّى تَسْكُتَ .

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگویی تا از تو بخواهند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silent.

خاموش اگر نشینی از روی ادب تا خود همه کس سخن کنند از تو طلب
ز آن به که دهن پی سخن بگشائی آنقدر که خواهند فرو بندی لب،



صَوَابُ الْجَاهِلِ كَالزَّلَّةِ مِنَ الْعَاقِلِ .

کار صوابی که از دست جاهل بر آید همانقدر عجیب است که کار خطائی از عاقلی سرزند.

A right action from an ignorant man is as much astonishing as a wrong one from a wise .

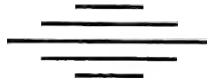
تا عقل کسی به سر نباشد کامل حق را ندهد نیک تمیز از باطل
بسیار عجیب است صواب از جاهل آنسان که عجیب است خطا از عاقل

ضادُوا الْقَسْوَةَ بِالرِّقَّةِ .

از راه نرمی و مدارا با سخت دلی بستیزید .

Challenge hard-heartedness with your mildness.

با خلق درشتی مکن و تند مگوی
پرخاش مکن، خشن مشو، جنگ مجوی
خواهی که بیارند خالایق بتو روی ؟
نرمی کن و از سخت دلی دست بشوی



ضادُوا الْهَوَىٰ بِالْعَقْلِ .

بنیروی خرد با خواهش نفس بستیزید .

Overcome your desires by force of wisdom.

از هر چه که پستی آورد کن پرهیز
وز هر چه خلاف عقل باشد بگریز
در عرصه زندگی به نیروی خرد
با خواهش نفس تا توانی بستیز

ضُرُورَاتُ الْأَحْوَالِ تُذِلُّ رِقَابَ الرِّجَالِ .

ضرورت و ناچاری کردن مردان را بخواری خم میکند

Necessity forces men to be humble.

بدبختی و بیچارگی و دشواری	دردی است کشنده ترزتیغی کاری
چون کردن مرد خم شود با خواری	آنجا که بود ضرورت و نا چاری



ضَيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ .

تباهی عقل‌ها در افزون طلبی است

Avidity corrupts the mind.

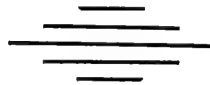
آنکس که اسیر آرزو افزون خواهی است	پیوسته دوان پی خیالی واهی است
بس عاقل و دانا که زافزون طلبی	در ورطه نابخردی و گمراهی است

طَاعَةُ الْجَهْلِ تَدُلُّ عَلَى الْجَهْلِ .

فرمانبری از نادان نشانه نادانی است

Obedience to the ignorants is a sign of ignorance.

آن مرد که پیرو ره یزدانی است	بگریزد از آنکه رسم اوشیطانی است
فرمانبری از مردم نادان کردن	نیک ارنگری نشانه نادانی است



طَالِبُ الْخَيْرِ مِنَ اللَّئَامِ مَحْرُومٌ .

کسی که از بدمنشان نیکی خواهد نمود نومید شود.

One who expects goodness from bad people will be disappointed .

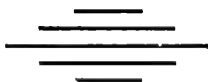
نیکي نکند با تو بد اندیش آخر	کزمار کسی ندید جز نیش آخر
از بد منشان هر آنکه نیکی خواهد	نومید شود ز خواهش خویش آخر

طوبى لِمَنْ أَطَاعَ نَاصِحًا يَهْدِيهِ وَتَجَنَّبَ غَاوِيًّا يُرْدِيهِ .

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد و رهبری اش نماید. و دوری جوید از صحبت کسی که گمراهش کند و هلاکش سازد .

Happy is he who obeys one who advises and leads;
but avoids one who misleads and destroys.

پندش چو دهد راهبری خیر اندیش	شاد آنکه نهد سر اطاعت در پیش
گمراه کنندگی یابد و رهن خویش	دوری کند از صحبت آنکس کاو را



ظَلَمَ الْحَقُّ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ .

آنکس که باطل را مدد کند در باره حق ظلم کرده است

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

با راستروان فتاده گوئی بجدا	آنکس که ز کجروی کند استقبال
کرده است بیای ظلم حق را پامال	آنکس که مددگار شود باطل را

ظَنُّ الْإِنْسَانِ مِيزَانُ عَقْلِهِ وَفِعْلُهُ شَاهِدٌ عَلَى أَصْلِهِ .

اندیشه هر کسی نشان سنجش خرد او و کردارش نیز گواه گوهر اوست

Every man's thinking shows his mind ; every one's action testifies his nature.

فکر تو شود را هبرت در هر راه کارت همه را کند ز حالت آگاه
اندیشه هر کس خردش راست نشان کردارش نیز گوهرش راست گواه



ظَنُّ الْعَاقِلِ أَصَحُّ مِنْ يَقِينِ الْجَاهِلِ .

شک و گمان خردمند از یقین نادان بهتر است.

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool .

پیش خرد آن سخن که بی برهان است همچون سربى مغز و تن بی نجان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست بهتر از یقین مردم نادان است

عَجِبْتُ لَغَافِلٍ وَالْمَوْتُ حَثِيثٌ فِي طَلَبِهِ .

عجب دارم از کسی که غافل مانده است با اینکه مرگ به جستجویش میشتابد

I am surprised of he who is neglectful of death though it is in search of him hurriedly .

آن پیر کهن که مانده بی تاب و توان غرق هوس از چه روست چون تازه جوان؟
دارم عجب از کسی که غافل ماندست با اینکه فتاده از پی اش مرگ دوان



عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ بِالْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرُوبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي آيَاهُ
طَلَبَ فِي عَيْشِ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

درشگفتم از بخیل که با دارائی خود به سوی فقری که از آن گریزان است میشتابد و آن دارائی را که خواهان است از دست میدهد . در دنیا زندگی فقرا را دارد و در آخرت حساب اغنیا را از او میخوانند .

I am amazed of an avaricious man who , despite his wealth , lives in poverty of which he is afraid and loses a luxurious life for which he is eager . He is like a poor man in this world and will be judged as a rich man in the other.

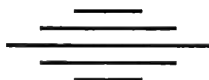
دارم عجب از لثیم بدبخت که خواست دارا باشد و لیک ماند گداست
در حشر حساب اغنیا زو خواهند هر چند که اندرین جهان چون فقراست

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنِسُ بَدَارَ الْفَنَاءِ . عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ
كَيْفَ لَا يَسْعَى بَدَارَ الْبَقَاءِ .

در شگفتم که هر که خود را شناخته چگونه با عالم فانی انس میگیرد و هر که خدا را
شناخته چرا خود را برای عالم باقی آماده نمیکند؟

I am amazed how can a man who has recognized himself
be attached to the transient world ; and why does a man who
has known God fail to prepare himself for the eternal world?

بس در عجبم که آنکه خود را بشناخت بهر چه بدین عالم فانی دل باخت ؟
و آنکس که خدا شناخت، خود را از چه روی از بهر سرای باقی آماده نساخت ؟



عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ .

عجب دارم از کسی که مرگ را از یاد میبرد با اینکه بمرگ دیگری مینگرد.

I am amazed to see men who forget death while
witnessing others die .

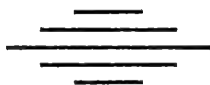
آن زنده که روز مرگ از یاد برد گوئی که بسر نه عقل دارد نه خرد
مردن عجب! چرا زیادش رفته است آنکس که بمرگ دیگری مینگرد؟

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مَا اِنْ حَكِيَ عَنْهُ ضَرُّهُ وَاِنْ لَمْ يَحْكُ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعْهُ

تعجب میکنم از کسی که سخن کند از آنچه اگر باز گفته شود زیان بیند و اگر گفته نشود او را سودی نبخشد.

I am amazed of one who talks of something which, when retold , will be harmful to him ; and , if concealed , will have no benefit for him .

دارم عجب از آنکه بود اهل خرد و آنکه سخنی بردهن او گذرد،
 کان فاش اگر گشت زبانی بیند ورماند نهفته نیز سودی نبرد



عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ النِّجَاةُ وَهُوَ الْاِسْتِغْفَارُ .

عجب دارم از گنهکاری که از رحمت خدا ناامید است با اینکه راه نجاتی درپیش دارد و آن استغفار است

I am surprised of a sinner who has no hope of God's mercy while he has a way to salvation and that is to ask His forgiveness .

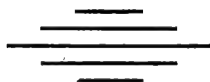
دارم عجب از اینکه گنهکار فکار و نومید شود ز رحمت حق یکبار
 با آنکه ره نجات دارد درپیش و آن اینکه زجرم خود کند استغفار

عَدَاوَةُ الْأَقَارِبِ أَمَضُّ مِنْ نَسْعِ الْعَقَّارِبِ .

دشمنی خویشاوندان از نیش کژدم‌ها دردناک‌تر است

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion .

هر جای که سیل را فزون تر گذراست	از فتنهٔ سیل، جان فزون در خطر است
خویشاوندی که با تو دشمن باشد	زخمی که ز نذ زنیش کژدم بتر است



عُقُولُ الْفَضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهِمْ .

خرد دانشمندان در اطراف قلم آنان است

A literary man's mind appears around his pen .

از رهرو و راه‌های پرپیچ و خم	بر خاک نهد نشانهٔ نقش قدمش
از عقل و کمال‌مرد دانشور نیز	بسیار اثر بجا گذارد قلمش

عَلِمَ لَا يَصْلِحُكَ ضَلَالٌ .

دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است

Knowledge which does not correct you is misleading .

در سایهٔ فضل و دانش و آگاهی	باید برهی زنجوت و خود خواهی
علمی که ترا نیاورد در ره راست	نیک از نگری، نیست بجز گمراهی



عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ .

عفت و پاکی باندازهٔ شرم است

One's chastity is as much as one's modesty .

آنرا که نه از خلق حیا، نه ز خداست؛	این نیست عجب گریه گنه بی پرواست
چون عفت و پاکی است باندازهٔ شرم	فریاد از آنکسی که بی شرم و حیاست

عَلَى قَدْرِ الْحِمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجَاعَةُ .

شجاعت بقدر غیرت است

One's bravery is as much as one's zeal .

شاید نکند بلند هرگز سرخویش
خود بیش نهد پای شجاعت در پیش

بی غیرت اگر خورد به هر دم صدنیش
هر چند که غیرت کسی باشد بیش



عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةُ

باندازهٔ احتیاج از خداوند یاری میرسد .

God helps us to the extent of our needs .

گردد برخ تو باب آسایش باز
مقدار مدد ، بود بمقدار نیاز

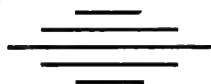
گر طبع تو دور از طمع باشد وآز
باشد همه را خدا مدد گار، ولیک

عَلَى قَدْرِ الْمَرْوَةِ تَكُونُ السَّخَاوَةُ .

بخشنندگی بقدر مردانگی است

Generosity is according to manliness .

آن مرد، که راد و پاک گوهر باشد، کی بسته قید سیم یا زر باشد ؟
احسان و کرم بقدر مردانگی است آن مرد تر است کوسخی تر باشد



عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضِّيقِ وَالْبَلَاءِ .

بر تست که در تنگدستی و مصیبت صبر پیشه کنی.

You have to be patient in indigence and calamity .

ای آنکه زغم کار تو گریه است چو آب وزرنج چو بره ای بچنگال هر بر
هشدار که درد هر کسی را در مان صبر آمد و صبر آمد و صبر آمد و صبر

عليكم بالتواصل والمواقة وإياكم المقاطعة والمهاجرة .

باید باهم بیوندید و سازگار باشید و از گسستگی و جدائی پرهیزید.

Be united and agreeable to one another ; and avoid disconnection and separation .

پرهیز ز جور و بیوفائی باید	یکرنگی و مهر و پیریائی باید
پیوند و فاق و آشنائی باید	دوری ز گسستن و جدائی باید



عليكم بالاعتدال في الطعام فإنه أبعد من السرف وأصح للبدن وأعون على العبادة .

باید در خوراک میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دور تر و برای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمک بیشتری است.

You have to be moderate in eating; for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping .

پرهیزکن از زیاد خوردن ای یار	تا آنکه ز اسراف بهانی بکنار
باشی ز سلامت بدن بر خور دار	نیروی عبادت تو گردد بسیار

عِنْدَ الْاِمْتِحَانِ يَكْرَمُ الرَّجُلُ اَوْ يِهَانُ.

مرد در امتحان، عزیز یا خوار میشود.

In the course of examination a man is either endeared
or humiliated

چون لاف زند مدعی از عقل و تمیز	بر جای خموش باش و بیجا مستیز
زیرا که چوپای امتحان بیش آید	یا خوار شود پیش کسان یا که عزیز



عِنْدَ اِنْسَادِ الْفَرَجِ تَبْدُوْا مَطَالِعُ الْفَرَجِ.

هنگامیکه راه ها بسته میشود گشایش هایی نیز پدیدار میگردد.

When all the ways are closed some openings appear.

آنگاه که روز تو چو شب تار شود	دست زچه روی سست درکار شود ؟
هر در چو فرو بسته بیکبار شود	نا گاه گشایشی پدیدار شود

عَنْدَ زَوَالِ الْقُدْرَةِ يَتَبَيَّنُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ .

هنگامیکه توانائی و قدرت از دست رفت دوست از دشمن تمیز داده میشود.

You can realize your friends from our foes when your power is lost .

بر مسند اقتدار تا خواهی زیست	در ظاهر امر با تو کس دشمن نیست
چون رفت توانائی و قدرت از دست	معلوم شود دوست که و دشمن کیست



عَنْدَ زَوَالِ النِّعَمِ يَعْرِفُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ .

وقتیکه دارائی از دست میرود دوست از دشمن شناخته میشود .

It is in adversity that one can recognize his friends from his foes .

آن دوست که با تست چو يك جان بدو تن	ای بس که شود بدوستی عهد شکن
تا کس نشد از فقر گرفتار محن	هر گز نشناخت دوست را از دشمن

عِنْدَ نَزُولِ الشَّدَائِدِ تَظْهَرُ فَضَائِلُ الْإِنْسَانِ .

در هنگام سختی برتری مرد آشکار میشود.

Man's superiority will be realized in hard days .

افتد چو بدست گنج باد آوردی	سهل است اگر خوشی کند هر فردی
از دیدن هر مصیبت و هر دردی	معلوم شود تحمل هر مردی



عَوْدُ الْفُرْصَةِ بَعِيدٌ مَرَامُهَا .

فرصت ازدست رفته ، دیر بدست میآید.

Opportunity , when lost , cannot be found again very soon .

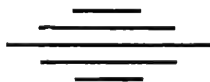
فرصت اگر گرت هست غنیمت بشمار	کز دست اگر بدر رود فرصت کار
یا آنکه بسی دیر بدست آید	یا هیچ بدست نایدت دیگر بار

عَوِّدْ لِسَانَكَ لِيْنِ الْكَلَامِ وَ بَذَلْ السَّلَامَ يَكْثُرْ مَحْبُوكٌ وَيَقِلْ مَبْغُضُوكٌ .

زبان خود را به خوشگوئی و سلام عادت ده چون این شیوه دشمنت را کم و دوستت را زیاد میکند.

Get your tongue used to speak decently ; for in this way you can increase your friends and decrease your enemies .

آنکس که شکر بیان و خوشخوی افتاد	بس دل که بشیرین ذهنی دارد شاد
با خوشگوئی زبان خود عادت ده	تا دشمن تو کم شود و دوست زیاد



عِيْكَ مَسْتُوْرَمَا اَسْعَدُكَ جَدُّكَ .

تا بخت یار تست عیب تو در پرده میماند.

Your defects are hidden as long as you enjoy prosperity.

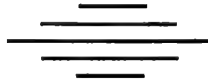
بدبخت همیشه خوار خواهد بودن	عیبش همه آشکار خواهد بودن
تا بخت تو با تو یار خواهد بودن	بر عیب تو پرده دار خواهد بودن

غَارِسُ شَجَرَةٍ الْخَيْرِ يَجْتَنِبُهَا أَحْلَى ثَمَرَةٍ .

آنکس که درخت نیکی میکارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند.

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

چون صبح کن از لطف شب تارش را	هر کس که جهان زار کند کارش را
خود می چیند خوب ترین بارش را	آنکس که درخت خیر و نیکی کارد



غَاضَ الصِّدْقُ فِي النَّاسِ وَ فَاضَ الْكِذْبُ وَ اسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاحَنُوا بِالْقُلُوبِ .

در میان مردم راستی کم و دروغ گویی بسیار شد. دوستی ها بزبان شد و دلها پراز کینه گردید

Among the people , truthfulness has increased and falsehood decreased , friendship is only in words and the hearts are full of hatred .

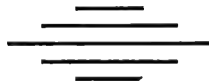
و زمکر و دروغ کس نمی پرهیزد	دیگر همه کس ز راستی بگریزد
گر کینه و دشمنی است از دل خیزد	گریاری و دوستی است باشد بزبان

غَافِضِ الْفُرْصَةَ عِنْدَ امْكَانِهَا فَإِنَّكَ غَيْرُ مَدْرِكِهَا عِنْدَ قُوَّتِهَا .

همینکه فرصتی بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نمیآوری.

When you seize an opportunity , take advantage of it; for , you will never find it again if you let it slip .

در رفته و آینده نشاید دل بست	دل بند، بفرصتی که در دست هست
فرصت مده از دست که فرصت ایدوست	از دست چو شد دگر نیاید در دست



غَايَةُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ .

نهایت بخشش، بختیدن چیزی است که موجود است.

The highest point of generosity is to give whatever you have .

چون یافت توانگری دوصد گنج گهر	ز آن هر چه کند بذل ، نیاید بنظر
بخشنده تر از توانگر آن مسکینی است	کاو آنچه که یافته است بخشد یکسر

غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ .

منتهای حیا آنست که مرد از خود نیز شرم داشته باشد.

The highest degree of modesty is to be ashamed even of one's own self .

آنجا که ترا ز دیگران است آزر	مجبوری اگر که با ادب باشی و نرم
نیک آرنگری نهایت شرم و حیا	آنست که کس ز خویش هم دارد شرم



غَايَةُ الْعَقْلِ الْإِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ .

نهایت خردمندی اقرار به نادانی است.

The highest degree of wisdom is confession of ignorance

نادران که فتاده است در گمراهی	خود را دانا شمارد از خود خواهی
آگاه ز نادانی خود گردیدن	خود غایت عقل باشد و آگاهی

غَنَا الْعَاقِلُ بِعِلْمِهِ ؛ غَنَا الْجَاهِلُ بِمَالِهِ .

دارائی خردمند، بدانش اوست و دارائی نادان به مال او.

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant, because of his properties .

سرمایه دانا همه علم است و کمال	یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
دارائی نادان همه زر باشد و مال	یعنی که بود دستخوش وزر و وبال



فَازِمَنْ أَصْلَحَ عَمَلِ يَوْمِهِ وَاسْتَدْرَكَ فَوَارِطَ امْسِهِ .

کسی رستگار شد که کار امروز خود را درست کرد و هر چه دیروز تلف کرده بود بدست آورد.

A man is saved if he arranges his affairs just today and regains whatever he has lost yesterday .

آن مرد بر افراشت سر فخر و شرف،	وز رنج نجات یافت وز آه و اسف،
کامروز بکوشید و بیاورد بکف	هر چیز که کرده بود دیروز تلف

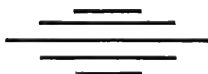
فَخَرَّ الْمَرْءُ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ .

مایه فخر مرد فضل و ادب اوست نه اصل و نسبش

Honour lies in virtues not in family origine .

کاو جدش کیست یاچه بوده لقبش
فضل و ادب اوست نه اصل و نسبش

بیمایه به لاف گشته آلوده لبش
آن چیز که مرد را بود مایه فخر



فَرِّوْا كُلَّ الْفَرَارِ مِنَ الْفَاجِرِ الْفَاسِقِ .

با کمال شدت از مردم فاسق و فاجر بگریزید.

Flee with all your power from those who are libertine
and debauchee .

از آنکه چو میوه ایست نارس بگریز
از فاسق و زشتخوی و ناکس بگریز

درباغ جهان زدست هر خس بگریز
تا آنکه به ورطه فسادت نکشند ،

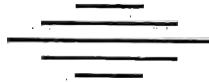
فَضْلُ الرَّجُلِ يَعْرِفُ مِنْ قَوْلِهِ .

از گفتار مرد، فضل و کمال او شناخته میشود .

Man's virtues are revealed by his speech .

بی مغز سخن نگوید و بنا مفهوم
میزان کمال و دانش او معلوم

تا مرد ز معرفت نباشد محروم
از طرز سخنگوئی هر کس، گردد



فِكْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حَسَنَ عَمَلِهِ مِنْ قَبِيحِهِ .

اندیشه مرد آئینه ایست که خوب و بد اعمال او را مینماید .

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds .

آگاه کند که چون بود افعالش
پیداست در آن خوب و بد اعمالش

اندیشه هر کسی ترا از حالش
اندریشه مرد چون یکی آینه است

فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلِّمْ تَسْلِمٌ مِنَ الزَّلَلِ .

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش زبان دور باشی.

Think and then speak : so that you may be guarded against the slips of tongue .

تا فکر نکرده ای، مکن باز دهن	در پیش کسی که اهل فهم است و فطن
اندیشه نکرده و امکان لب بسخن	خواهی که ز لغزش زبان باشی دور



فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ يُعَرَّفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ .

از گردش روزگار گوهر مردان آشکار میشود.

In vicissitude the true nature of men will be revealed .

موجود بیک حادثه معدوم شود	پولاد بپنجۀ قضا موم شود
از گردش روزگار معلوم شود	نامردی و مردانگی اهل جهان

فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ .

گنج‌های روزی در گشاده‌روئی است.

The treasures of livelihood lie behind smiling face .

شاد آنکه بسود خویش ازین راه افزود
بر رخ در گنج‌های روزی بگشود

از خوش‌خوئی بسی توان بردن سود
باروی گشاده می‌توان درهمه جا



قُدْرَتِكَ عَلَى نَفْسِكَ أَفْضَلُ الْقُدْرَةِ وَأَمْرُكَ عَلَيْهَا خَيْرُ الْأَمْرِ .

توانائی تو بر نفس خود بالاترین توانائی و فرماندهی تو بر آن بهترین فرماندهی است.

You can have the highest power and the best command upon your own self.

گرد رنگری نیک، تو خود باشی و بس
زیرا بتو فرمان ندهد به‌ز تو کس

آنکس که دل تو باز دارد ز هوس
خود خیز و برهنمائی خویش برس

قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ وَ
 إِلَّا فَقَدِمْتُمْ إِلَيْهِ .

این دوست شما بود که از جهان سفر کرد. اگر بسوی شما باز گشت این سفر را نیز مانند
 سفرهای دیگرش بشمارید و گرنه شما بسوی او میروید.

It was your friend who journeyed to the other world ;
 if he ever returns to you , you may consider it as one of
 his ordinary travels; and , if he does not, surely you will go
 to him .

برگشت گر آنکه زین جهان کرده سفر	این را سفری شمر چو اسفار دگر
ور ز آنکه دگر باز نیاید سویت	یکروز تو می روی بسویش آخر



قَدْ يَزِلُّ الْحَكِيمُ ، قَدْ يَزْهُقُ الْحَلِيمُ .

دانشمند نیز گاهی دچار لغزش میشود و بردبار نیز گاهی صبر و قرار از دست میدهد.

Even a learned man may make an error and a tolerant
 person may lose patience .

و آنهم که صبور و بردبارست به کار	گاهی ز کفش بیرون رود صبر و قرار
و آنهم که ز فضل است و خرد بر خوردار	گاهی گردد به لغزشی سخت دچار

قَدْ يَكْبُو الْجَوَادُ .

اسب تیزروچه بسا که بسر در غلطد.

A running horse may stumble .

پرهیز کن از شتاب زیرا ناگاه	رهرو ز شتاب می نهد پا در چاه
ای بس که بناگاه بسر در غلطد	آن اسب که بس تیز روان است به راه



قُلُوبُ الرِّعْيَةِ خَزَائِنُ مَلِكِهِمَا أَوْدَعَهَا مِنْ عَدْلٍ أَوْ جَوْرِ وَجَدَهُ .

دل‌های مردم خزانه سلطان است و از عدل و ظلم هر چه در آن بگذارد همان را باز یابد.

People's hearts are the king's treasures; he receives whatever he has deposited in them of justice or injustice.

دل‌های کسان کآینه‌ای رخشان است	نیک ارنگری، خزانه سلطان است
از عدل و ستم هر چه در آن بگذارد،	در عاقبت کار نصیبش آن است

قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يَحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ .

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می شکند چنانکه اندکی آتش توده بزرگی از
هیزم را می سوزاند .

A little truth overcomes a lot of falsehood as a flame
of fire burns a pile of wood .

نیروی کثیر او بهم در شکند	حق گر چه قلیل است، بی باطل چو زند
يك شعله خرد، آتش اندر فکند	چونانکه بتوده ای بزرگ از هیـزم



كَثْرَةُ الدِّينِ يُصِيرُ الصَّادِقَ كَاذِبًا .

بسیاری و ام راستگورا دروغگو می کند.

Heavy indeptedness converts a truthfulman to a liar.

هم مایه ننگ گشت وهم آفت نام	قرض است مصیبتی که چون یافت و ام
گشتند دروغگو ز بسیاری و ام	بس مردم راستگو که در آخر کار

كثرة المال تفسد القلوب وتنشئ الذنوب .

بسیاری مال، دل‌ها را تباه سازد و گناه بیار آورد.

Opulence vitiates hearts and produces sins .

او را پی‌این دنیست پروا ز گناه	آنکس که زیاد مال می‌خواهد و جاه
دل می‌شود اندر طلب جاه سیاه	جان می‌شود اندر هوس مال تباه



كثرة الهذر تمل الجليس .

برگوئی، حریف را افسرده خاطر می‌کند.

Prolixity upsets your companion .

هرچند تراست بهره از خوشروئی،	اخلاق تو آیتی است از خوشخوئی،
هنگام سخن حذر زیرگوئی کن	کافسرده کند حریف را پرگوئی

كَثْرَةُ ضَحِكِ الرَّجُلِ تَذْهَبُ وَقَارَهُ .

خنده زیاد مرد، وقار او را از بین میبرد.

Too much laughter destroys man's dignity .

دردیده خلق، کوچکت خواهد کرد
از بین رود وقار و سنگینی مرد

آن کار ممکن که ننگ خواهد آورد
از خنده بیحد که نشان سبکی است



كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْسًا أَنْ يَعْرِفَ مَعَائِبَهُ .

همینقدر که مرد زیرک باشد کافی است که عیب خود را بشناسد.

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

شاید که نه منصف است نه اهل خرد
تا خود همه کس بعیب خود درنگرد

آنکس که بعیب خویشتن پی نبرد
زیرا که دو چشم عقل و انصاف بس است

كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الْأَدَبِ .

هر کسی نیازمند عقل و عقل محتاج دانش است.

Every man needs mind and mind needs knowledge .

چون علم ، کمال آدمی را سبب است	آنست خردمند که دانش طلب است
مخلوق نیازمند عقل و خردمند	خود عقل نیازمند علم و ادب است



كُلُّ شَيْءٍ يَعْزِزُ حِينَ يَنْزُرُ إِلَّا الْعِلْمُ فَإِنَّهُ يَعْزِزُ حِينَ يَغْزُرُ .

هر چیز هنگامی که کم است قدر و بها دارد جز علم که وقتی بسیار می شود قدر و قیمت می یابد.

Everything becomes dear when it is scarce ; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance

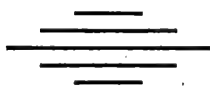
فرخنده کسی که علم را دارد دوست	و بدرپی علم روز و شب در تک و پوسیت
هر چیز چو کم شود، شود قدرش بیش	جز علم که قدر او به بسیاری اوست

كُلُّ عَاقِلٍ مَغْمُومٌ ، كُلُّ عَارِفٍ مَهْمُومٌ .

هر خردمندی غمناک و هر عارفی اندوهگین است.

Every wise person grieves and every mystic man feels sad .

آنکس که خردمند بود بی غم نیست	آنکو غافل ز گردش عالم نیست
و آن مرد که عارف است بی ماتم نیست	رنج دل و تشویش درویش کم نیست



كُلُّ مَاضٍ فَكَانَ لَمْ يَكُنْ ، كُلُّ آتٍ فَكَانَ قَدْ كَانَ .

انگار کن که گذشته هرگز نبوده و آینده هم آمده است.

Think of your past as if it has not existed and of your future as if it has come .

تا کی گوئی گذشته رفته است ز دست	تا کی باید بفکر آینده نشست
انگار گذشته ای نبوده است ترا	پندار که آینده کنون آمده است

كَلَمًا قَارِبَتْ اَجَلًا فَاحْسَنِ عَمَلًا .

هرچند بمرک نزدیک ترمیشوی عمل خود را نکوتر کن.

As you get nearer to your death make better your conduct .

آن کز پیری خمیده پیکر باشد	باید که دگر بفکر محشر باشد
چند آنکه بمرک خویش نزدیک تری	باید عملت نیز نکوتر باشد



كَلَمًا كَثُرَ خَزَانُ الْاَسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا .

هرچه داندگان رازی افزون شوند آن راز زودتر از پرده بیرون میافتد.

As mnch as a secret is known to more people there will be more chances for its being divulged .

چون خلق بیستین زبانند زبـون	راز از همه کس نهان کن و باش مصون
داننده راز هرچه کرده افـزون	آن راز رفت زود تر از پرده بیرون

کَلَّمَا لَا يَنْفَعُ يَضُرُّ وَالْدُنْيَا مَعَ حَلَاوَتِهَا تَمُرٌ .

هرچه سودی ندارد زیان می بخشد و دنیا با همه شیرینی اش تلخی می آورد.

Whatever is not profitable brings loss . The world .
though sweet , makes life bitter .

هر چیز در این جهان فانی، ای یار،	گر سود نیاورد، زیان آرد بار
این ساقی عمر را همه شیرینی	بس جام دهد که تلخی آرد بسیار



كُلُّ يَحْصِدُ مَا زَرَعَ وَيَجْزِي بِمَا صَنَعَ .

هر کس می درود آنچه را که می کارد و جزا می بیند بآنچه عمل میکند.

One reaps according to what one sows and is rewarded
according to how one behaves .

زشتی بینی اگر بـ زشتی گـروی	نیکی بینی چو راه نیکی بـروی
درمـ زرعۀ عمل تو چون برز گری	هر تخم که کشته ای همان می دروی

كَمَا أَنَّ الصَّادِيَا يَأْكُلُ الْحَدِيدَ حَتَّى يَفْتِنِيَهُ كَذَلِكَ الْحَسَدُ يَكْمِدُ الْجَسَدَ .

همان گونه که زنک، آهن را می خورد تا او را از میان میبرد حسد نیز تن را شکسته و نحیف میسازد .

Jealousy weakens the body as rust corrodes the iron .

چون تیره کند حسد دل روشن را	کوئی چو بلاست جان مرد و زن را
نیروی حسد شکسته سازد تن را	آنگونه که زنک میخورد آهن را



كَمَا تُدِينُ تُدَانُ ، كَمَا تُعِينُ تُعَانُ .

آنگونه که جزا میدهی جزا داده میشوی و آن گونه که مدد کاری میکنی با تو مدد میکنند .

You will be rewarded as you reward and helped as you help .

با خلق بدی مکن که بد باتو کنند	صدره چو بدی کنی، دو صد باتو کنند
آنسان که جزا دهی جزا داده شوی	و آنسان که مدد کنی مدد باتو کنند

كَمْ مِنْ اِنْسَانٍ اَهْلَكَهُ لِسَانُهُ .

چه بسیار آدمی که زبان او سرش را بریاد داده است .

How often a man is slain by his tongue .

بیمایک هر آنکه در سخن پسر دازد ای بس که بخیره جان و سر در بازد
ماهی چو دهان باز کند بسی پروا سر را بکمند مریک می اندازد



كَمْ مِنْ ذَلِيلٍ اَعَزَّهُ عَقْلُهُ ، كَمْ مِنْ عَزِيزٍ اَذَلَّهُ جَهْلُهُ .

بسا ذلیل و خوار که عقل و خردش او را عزیز کرده و بسا عزیز که نادانیش او را ذلیل ساخته است .

How often an honourable man is debased by his ignorance ; and a baseman is honoured by his intelligence !

بس خوار و سرافکنده که عقل و خردش آخر سوی افتخار و عزت برودش
بس مرد سرفراز که خود بیخردی هر ورطه سر فکندگی آوردش

كَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسِيرٍ عِنْدَ هَوًى اَمِيرٍ .

بساعقل که دربند هوس اسیرمانده زیرا هوس بر او فرمانرواست.

Many minds are captivated by a capricious desire which command them .

خاری است هوس که چون شود دامگیر	در زخم زدن سخت تر است از هر تیر
بس عقل که دربند هوس مانده اسیر	چون گشته بر او هوس از آغاز امیر



كَمْ مِنْ غَنِيٍّ يَسْتَفْنِي عَنْهُ ، كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يَفْتَقِرُ اِلَيْهِ .

بساتوانگر که باو نیازی نیست و بسا تهیدست که بر او نیازمندند.

Many a rich man upon whom no one depends; many a poor man upon whom every one depends .

بس مرد توانگر که نبودش چون سود	کس روی نیاز بر در او ننمود
بس مرد تهیدست که شد سود رسان	زین روی نیازمند او باید بود

كَمْ مِنْ وَضِيعٍ رَفَعَهُ حَسَنُ خَلْقِهِ ، كَمْ مِنْ رَفِيعٍ وَضَعَهُ قُبْحُ خِرْقِهِ .

بسا مردی که پایه اش پست است و با نیکخوئی ببلندی میرسد و بسا مرد بلند پایه که از بد خوئی پست میشود.

Many a low-graded man whose good behaviour promotes him to a high rank; and many a man of high position whose ill-temper degrades him .

بس عاقل پست پایه کنز نیکی خو	کم کم به بلندی مقام آرد رو
بس مرد بلند پایه کنز بد خوئی	بیند ضرر و پست شود پایه او



كُنْ بِالْمَعْرُوفِ أَمْرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًّا .

مردم را به نیکی و خوشرفتاری امر و از بدکاری نهی کن .

Urge people to do good and prohibit them from doing evil .

میکوش دلا در اینک که تا هشیاری	مستان را باز برسر هوش آری
تشویق به نیکی کن و خوشرفتاری	تقبیح ز ناکسی کن و بد کاری



كُنْ جَوَادًا مُؤْتِرًا أَوْ مُقْتَصِدًا مُقَدِّرًا وَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ الثَّالِثَ .

یا بخشنده مؤثر باش یا میانه روی پیش گیر ولی باندازه، اما راه سوم در پیش مگیر.

Be generous but efficient or be economical but within limits; and never choose a third way .

بخشنده شو آنجا که اثر دارد بیش یا باش میانه رو باندازه خویش
آن به که ازین راه روی یا که از آن لیکن ره سومین نگیری در پیش



كُنْ حَلُولَ الصَّبْرِ عِنْدَ مَرِّ الْأَمْرِ .

با شیری صبر و بردباری، تلخی کار را چاره کن .

Overcome the bitterness of your difficulty by sweetness of tolerance .

بیتاب و شو چو گشت کارت دشوار کز بیتابی تو بیش بینی آزار
شیرینی صبر و بردباری پیش آر تا آنکه بدان بگاهی از تلخی کار

— ❁ ❁ ❁ —

كُنْ زَاهِدًا فِيمَا يَرْغَبُ فِيهِ الْجَهْلُ .

از آنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

ای بس که به هرچه جاهلی پیوند	عافل چو نظر بدان کند میخندد
گر هست ترا بسر خرد ، دل بردار	از آنچه بدان بیخردی دل بندد



كُنْ سَمِيحًا وَلَا تَكُنْ مُبْذِرًا .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

Be charitable but not extravagant .

دوری ز طریق عدل و انصاف مکن	هم با خود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده	بخشش کن وهیچگاه اسراف مکن

❁❁❁

كُنْ فِي الشَّدَائِدِ صَبُورًا وَفِي الزَّلَازِلِ وَقُورًا .

در سختیها بصبور کوش و در حوادث بزرگ سنگین باش .

Be patient in hard days and grave in calamities.

در صبر بکوش و سینه خود مخراش	آنجا که ترا سخت شود کار معاش
چون کوه بجای خویشتم سنگین باش	و آنجای که طوفان حوادث خیزد



كُنْ كَالنَّحْلِ إِنْ أَكَلْتَ أَكَلْتَ طَيِّبًا وَ إِنْ وَضَعْتَ وَضَعْتَ طَيِّبًا وَ إِنْ وَقَعْتَ
عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ .

مانند زنبور عسل باش که هر چه خورد پاک است و هر چه بر جای نهد شیرین است
و هر شاخی را که برویش بنشیند نشکند .

Be like a bee ; anything he eats is clean , anything he
leaves is sweet and any branch he sits upon does not break.

بر لقمه ناپاک نخواهد دل بست	میباش چو زنبور عسل کاو تا هست
هر شاخ که بنشست برویش، نشکست	هر بار که بگذاشت بجای، شیرین بود

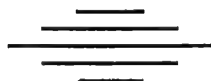
—❁❁❁—

كُنْ لِدُنْيَاكَ كَانَكَ تَعِيشُ اَبَدًا وَكُنْ لِخَرِيكَ كَانَكَ تَمُوتُ غَدًا .

در کار دنیا چنان باش که گویی جاودان خواهی زیست و کار آخرت چنان کن که گویی فردا خواهی مرد .

Arrange the affairs of this world in such a way as if you will live eternally ; and work for the next world in such a way as if you will die tomorrow.

کن کار جهان چنانکه هر کس نگریست	گوید که مگر تو جاودان خواهی زیست
و آنسان پی آخرت برو کز عمرت	گوئی یکروز بیشتر باقی نیست



كُنْ لَيِّنًا مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ ، شَدِيدًا مِنْ غَيْرِ عَنَفٍ .

نرم باش ولی سست و زبون مباش ؛ سخت باش ولی درشتی مکن .

Be mild but not weak ; be firm but not harsh .

با خلق به لطف و مهربانی پرداز	لیکن خود را زبون و افتاده مساز
شو نرم ولی مباش سست اندر کار	شو سخت ولی مکن درشتی آغاز

— ❁ ❁ ❁ —

كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَافْعَلْ فِي مَالِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَفْعَلَهُ فِيهِ غَيْرُكَ .

وصی نفس خود باش و با مال چنان کن که دوست داری دیگری با آن کند .

Be self-executor of your will and spend your wealth for salvation as you wish your heirs do .

خود باش وصی خویش از هر نظری. ور در گفت امروز بود سیم و زری،
بخشش کن از آن، چنانکه خواهی فردا بخشد پی آمرزش روحت دگری



كَيْفَ تَبْقَى فِي حَالَتِكَ وَالِدَهُ مُسْرِعٌ فِي إِحَالَتِكَ ؟

تو بحال خود چگونه مانی در حالیکه گیتی میکوشد تا دیگر گونت کند ؟

How can you remain in the same position while the world tries to change you ?

روزی رود این جوانی از دست برون وین تن که تواناست شود پیروز بون
تو کی مانی بحال خود چون گردون کوشد که بتندی کندت دیگر گون؟

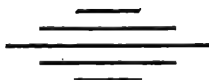
— ❦ —

كَيْفَ تَفْرَحُ بِعَمْرِ تَنْقُصُهُ السَّاعَاتُ ؟

چگونه دلشاد هستی بعمری که هر ساعت بگذرد از آن کم میشود .

How can you be happy in this life that grows shorter
with the passage of every hour ?

چند از پی عیش خورد کنی جو و رستم؟	جاوید تو چون نمانی اندر عالم
هر ساعت از آن، بقدر یک ساعت کم؟	دلشاد چگونه ای بعمری که شود



كَيْفَ يَا نَسِ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ ؟

کسی که از صحبت خلق رمیده نیست چگونه با دوستی خدا خوی گیرد ؟

How can a man become attached to God while he is
not detached from people ?

بر در گه دادار کجا آرد روی؟	آنکو پی دنیا است دوان از همه سوی
با دوستی خدا چسان گیرد خوی؟	آنکس که رمیده نیست از صحبت خلق

—***—

كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ ؟

کسی که خود را نمی شناسد دیگری را چگونه بشناسد ؟

One who does not know himself how can he know others ?

از آنکه بحال خود نپرداخته است آگاهی حل غیر کی ساخته است ؟
خوی دگری چگونه بشناسد نیک آنکو خود را هنوز نشناخته است



كَيْفَ يَهْتَدِي الضَّالُّ مَعَ غَفَلَةِ الدَّالِّ ؟

آنجا که راهنما غافل باشد گمراه چگونه راه راست را باز یابد .

How can a lost man find the right way when his leader is neglectful ?

بیداد کند چو پیشوا از آغاز دست همه پیروان شود نیز دراز
آنجای که رهبر است غافل از راه گمراه چگونه راه خود یابد باز ؟



كَيْفَ يَهْدِي غَيْرَهُ مَنْ يَضِلُّ نَفْسَهُ ؟

کسی که خود گمراه است چگونه دیگری را رهبری کند ؟

How can he who is misled himself lead others ?

آن مرد که خود روانه در راه خطاست	گر دم ز صواب میزند، روی ریاست
آن کج روشی که خود ز گمراهان است	کی راهبری تواند اندر ره راست ؟



لَا أَشْجَعَ مِنْ بَرِيءٍ

هیچکس از بیگناه دلیر تر نیست

No one is more brave than an innocent person.

آن کش ز گناه نیست لوح سیمی	هر گز به دل او نبرد ترس رهی
کستاخ تر و دلیر تر نتوان یافت	ز آنکس که نکرده هیچ جرم و گنهی

— ❦ —

لَا تَأْسَ عَلَى مَافَاتٍ وَلَا تَفْرَحْ بِمَا هَوَاتٍ .

برای چیزی که گذشته افسوس نخور و بخاطر چیزی که نیامده دلشاد مباش.

Do not grieve for anything which is gone; and, do not be glad for anything which has not come yet .

پابند جهان سست بنیاد مباش	وز بهر کم و بیش به فریاد مباش
بهر چه گذشته است افسوس مخور	وز هر چه نیامده است دلشاد مباش



لَا تَأْمَنُ مَجَالِسَ الْأَشْرَارِ غَوَايِلَ الْبَلَاءِ .

مجالس بدکاران از گزند بلاها ایمن نیست.

Gatherings of the debauchees are not safe from mishaps .

هر جای که آتشی و مشتی حار است	افروختن و سوختنی در کار است
ز آن خانه که جای مردمی بدکار است	بگریز که اندر آن بلا بسیار است

— ❁ ❁ ❁ —

لَا تَتَّخِذْ عَدُوَّ صَدِيقًا

دوست مگیر آنرا که بادوست دشمن است .

Do not consider your friend's enemy as your friend .

آنراست سزا که یار خود پنداری
و آن مرد که در حق رفیق تو عدوست
کو با تو و با یار تو دارد یاری
حق است اگرش رفیق خود نشماری



لَا تَتَكَلَّمَنَّ إِذَا لَمْ تَجِدِ لِلْكَلَامِ مَوْقِعًا

هر جا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

Do not speak when you find it untimely .

هر جا که نشایدت سخن کرد آغاز
خاموش نشین که شمع تا خاموش است
لب در پی گفتار مکن از هم باز
جان و تن اوست دور از سوز و گداز

— ❁ ❁ ❁ —

لَا تَتَّقِنَ بَعْدَ مَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ لَا تَمْنَحَنَّ وَدَّكَ مِنْ لَا وِفَاءَ لَهُ

به پیمان کسی که دین ندارد اعتماد مکن و کسی را که وفاندارد دوست مشمار.

Do not rely on the promise of anyone who has no faith;
and, do not make friendship with anyone who is not loyal.

هرگز مکن اعتماد بر پیمانش	آن مرد که دین نباشد و ایمانش
از حلقهٔ دوستان برون گردانش	و آنکس که برون ز حلقهٔ مهر و وفاست



لَا تَحْدِثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انگارند.

Do not say what you fear that it may be regarded as a
falsehood .

آن گوی که خلق راستش پندارند	خواهی که ترا دروغگو نشمارند،
آنرا چو شنیدند دروغ انگارند	هرگز سخنی مگو که خود میترسی

— ❁ ❁ ❁ —

لَا تَخَافُوا ظِلْمَ رَبِّكُمْ وَلَكِنْ تَخَافُوا ظِلْمَ أَنْفُسِكُمْ

از ظلم خداوند نترسید بلکه از ظلم خود بترسید

Do not fear God's cruelty but be afraid of your own's .



از وسوسهٔ نفس بد اندیش بترس	زین گریک درنده خوی چون میش بترس
آنکس که ستم با تو کند در خود تست	از فهر خدا مترس، از خویش بترس



لَا تَخَفْ إِلَّا ذَنْبَكَ وَلَا تَرْجِ إِلَّا رَبَّكَ

بیم مدار مگر از گناه خود و امیدوار مباش مگر بخدای خود.

Do not be afraid of anything but of your sin ; and ,
hopeful of anyone but God .



اندر ره شیطان لعین پا مگذار	جز بر در یزدان مبین روی میار
الا ز گناه خویش تن بیم مکن	الا به خدای خویش امید مدار



لَا تَسْتَحْيِي مَنْ آعْطَا الْقَلِيلَ فَإِنَّ الْحَرَمَانَ أَقْلَ مِنْهُ

از بخشش کم شرم مدار چون نو میدی از آن کمتر باشد.

Do not be ashamed of giving a little ; because disappointment is less than that .

هر گونه که ممکن است باشی باور
کم دادنت از هیچ ندادن بهتر

میکوش که بهر هر که باشد مضطر
از بخشش کم شرم مکن ز آنکه بود



لَا تَسْتَغْنِ عَنْ عَدُوِّكَ وَأَنْ تَضَعِفَ

دشمن را کوچک شمار گرچه ناتوان باشد

Do not despise your enemy even if he is weak

• ***

خوارش منگر بچشم و خردش مشمار
روز تو سیاه سازد و حال تو زار

هر چند که دشمن تو خرد افتد و خوار
خوار است بسی خرد و بچشم چورود

لَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنْ أَخْوَانِ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ إِنْ عَجَزْتَ عَنْهُمْ تَحَوَّلُوا أَعْدَاءُ وَإِنْ مَثَلَهُمْ
كَمَثَلِ النَّارِ كَثِيرٌ هِيَ جَرِّقٌ وَقَلِيلُهَا يَنْفَعُ

بسیار دوست مگیر زیرا اگر نتوانی همه را خرسند سازی یا تو دشمن شوی و در حقیقت
به آتش مانند که زیادش میسوزاند و کمش سود میرساند .

Do not try to win too many of earthly friends; for if
you can not keep them astisfied they will turn against you .

Friends are like fire which is useful when it is little
and incendiary when too much .

هر چند که دوست بهتر از گنج زرست چون گشت زیاد، مایه دردسر است
آری، مثل دوست به آتش ماند بهر تو کمش نفع و زیادش ضرر است



لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى أَرْفَعِ مَوْضِعٍ فِي الْمَجْلِسِ

در نشستن به صدر مجلس شتاب مکن

Do not hurry to take the best place in a party .

گر دورشوی تا که فرا خوانندت ز آن به که روی پیش و به پس رانندت
مشتاب که جا بصدر مجلس گیری جائی بنشین که بر نخیزانندت

***۴۴۶-

لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى الْغَضَبِ فَيَتَسَلَّطَ عَلَيْكَ بِالْعَادَةِ

زود خشمناك مشو زیرا به خشم خوی خواهی گرفت

Do not get angry too soon ; for you will be habituated to it .

هر کس بتو بهر دوستی آرد رو	رخ بر تابد چو تند باشی با او
گر زود به هر چیز کسی گیرد خشم	بس زود به خشم، طبع او گیرد خشو



لَا تَسِيءُ بِاللِّفْظِ وَإِنْ ضَاقَ عَلَيْكَ الْجَوَابُ

سخن زشت بزبان میاور اگر چه بیاسخ کسی درمانی

Do not use an indecent language even when you are helpless in answering somebody .

تندی مکن و میوی تا بتوانی	آن ره که خلاف ادبش میدانی
هر گز سخن زشت میاور بزبان	هر چند بیاسخ کسی درمانی

— ❦ —

لَا تُسِيْءْ اِلَى مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْكَ فَهَنْ اَسَاءَ اِلَى مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْهِ فَقَدْ مَنَعَ الْاِحْسَانَ

در حق کسی که باتو نیکی کرده بد رفتاری مکن زیرا کسی که چون نیکی ببیند بدی کند
در راه نیکوکاری سدی میشود .

Do not mistreat a man who has behaved you well ; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence .

ز بهار چو از کسی ببینی یاری با او نکنی ز جهل بد رفتاری
آنکس که بدی کند چو نیکی ببیند سدی شود اندر ره نیکو کاری



لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ

ترسنده دل را در رأی خود شریک مکن . زیرا اترادر کار سست میکند و آنچه را که بزرگ نیست
در نظرت بزرگ جلوه میدهد .

Do not let a coward participate in making a decision for you ; since he weakens your will and magnifies what is not really big .

ترسنده دلان که ترس را یار کنند در شور چو رأی خویش اظهار کنند ،
اندر نظر تو مور را مار کنند تصمیم ترا سست به هر کار کنند



لَا تَشْغُرْ قَلْبَكَ الْهَمُّ عَلَى مَافَاتٍ فَيُشْغِلَكَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِمَا هُوَ آتٍ

برای آنچه از دست رفته هم و غم بدل ز راه آمده زیرا افسوس بر گذشته از اندیشه برای آینده ترا باز میدارد.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future .

اندر پی آنچه رفته ازدست، متناز
منشین بغم گذشته، کاین سوز و گداز
وز داغ گذشته، سینه پرسوز مساز
ز اندیشه آینده ترا دارد باز



لَا تَصْحَبْ مَنْ يَحْفَظُ سَائِرَكَ وَيَنْسَى فُضَائِلَكَ .

با کسی که عیوب ترا به خاطر می سپارد و حسن های ترا فراموش میکند دمساز مشو .

Do not associate with one who remembers your defects and forgets your good points :

دمساز مباش، ای خداوند خرد،
هر عیب که داری تو بخاطر سپرد
با آنکه فقط عیب ترا مینگرد
هر حسن که داری تو ز خاطر ببرد



لا تصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استهلوك وان اكثرت حسدوك

با اهل جهان دوستی مکن زیرا اگر فقیر شوی بر تو برتری میجویند و اگر دازاشوی بر
تو رشک میورزند.

Do not make friendship with the people too much ; for they try to gain superiority over you when you are impoverished ; and show jealousy towards you when you are wealthy .

بر دوستی اهل جهان دل مسپار
ز آن رو که ترا نمیشود کس غمخوار
جوید بتو برتری چو شد کارت زار
ورزد بتو رشک چون شود بخت یار



لا تصدق من يقابل صدقك بتكذيبه .

راستگو مخوان کسی را که در مقابل راستگوئی تو دروغگویت میخواند.

Do not deem truthful a man who considers you a liar .

شهد از چه دهی به آنکه چون بستاند
تو صادق و راستگو مخوان آنکس را
آن شهد زدست تو، چو زهری داند
کاو لاف زن و دروغگویت خواند



لَا تَتَّخِذْ مَعَ الْكَافِرِينَ عَهْدًا .

کاری را که از عهده انجامش بر نیائی بر عهده مگیر

Do not undertake anything which you can not do .

به زآنکه بسی دروغگو باشی و دون
کز عهده انجام نیائی بیرون

گر در نظرم ضعیف باشی و زبون
بر عهده مگیر هیچکه کاری را



لَا تَضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ أَلَّا تَعْلَمَ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلْيَسْهُوَ لَكَ إِذَا خُفِّضَ
حَقُّهُ .

حق دوستت را با تکیاء دوستی که میان تو و اوست ضایع مکن زیرا وقتی چنین کردی دیگر
دوست تو نخواهد بود .

Do not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him ; for as long as you disregard his rights he is not your friend .

کو از تو بدوستی نخواهد رنجید
کم کم بسرت خراب خواهد گردید

بر دوست زنی طعنه و داری امید
غافل که چو کاخ دوستی بی بی شد

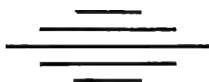


لَا تَعْجَلِ الذَّنْبَ بِالْعُقُوبَةِ وَاجْعَلْ بَيْنَهُمَا الْعَفْوَ مَوْضِعًا

دردادن کیفر گناه شتاب مکن و میان این دو جائی را برای بخشش بگذار .

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

در دادن کیفر گناهان زنهار	تعجیل مکن که آرد افسوس ببار
مابین گناه و کیفر آن ای یار	جائی ز برای عفو باقی بگذار



لَا تَعَادُ وَا فِي مَا لَا تَعْرِفُ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ .

با چیزی که نمیدانید دشمنی نوزید چون دانش بیشتر در چیزی است که نمیدانید.

Do not fight against what you do not know because knowledge mostly lies in what you are not aware of.

شایسته آن نیست که رو گردانید	از هر چیزی که درک آن نتوانید
چون بیشتر آنچه را که دانش خوانید	بسته است آنچه اندر آن نادانید

لَا تَعْدُوا مَا تَعِجْزُ عَنِ الْوَفَاءِ بِهِ

وعده‌ای مده که بدان وفا نتوانی کرد .

Make no promise that you can not fulfil .

دیگر سخن تو کس ندارد باور
برعهده خویش اگر نگیری بهتر

در قول تو گر نباشد از فضل اثر
آن کار که ازعهده تو ساخته نیست



لَا تَعْدَنَّ غَنِيًّا مَنْ لَمْ يَرْزُقْ مِنْ مَالِهِ

دارا نباید شمرد کسی را که از دارائی خود بهره‌ای نرساند .

One whose wealth is not profitable to others, must not
he reckoned as rich .

ور هیچ ندارد، بنظر چون داراست
دارا نتوان شمرد، زیرا چو گداست

آن مرد که اهل بخشش وجود و سخاست
و آن منعم را که تنگ چشم است و بخیل

—***—

لَا تُعِنْ قَوِيًّا عَلَى ضَعِيفٍ؛ لَا تُؤْثِرْ دَنِيًّا عَلَى شَرِيفٍ

توانارا برضدناتوان کمک مکن وفرومایه را بمرد بزرگوار اختیارمده.

Do not help a strong person against a weak one; and do not give a mean man authority over a generous one .

هرگز به توانا مکن امدادای یار	تا اینکه به ناتوان رساند آزار
هرگز به فرومایه مددگار مشو	تا اینکه کند بزرگواری را خوار



لَا تُغَالِبْ مَنْ لَا تُقَدِّرُ عَلَيْهِ رَفْعَهُ

با کسی که قدرت از میان بردنش را نداری ستیزه مکن.

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

کاری چون سنجیده گرفتی درپیش	کار تو شود خراب و حال تو پریش
با هر که بود بزور بازو ز تو بیش	گر پنجه زنی، رنجه کنی پنجه خویش

لَا تَغْبِرَنَّ بِمَجَامِلَةِ الْعَدُوِّ فَإِنَّهُ كَالْمَاءِ وَإِنْ أَطِيلَ اسْتِخَانَهُ بِالنَّارِ لَمْ يَنْفَعِ مِنْ
إِطْفَائِهَا .

به چرب زبانی دشمن فریفته مشو زیرا او مانند آب است که هر چند از آتش گرمی بینداز
فرو نشاندن آتش باز نماند .

Do not let your enemy deceive you by his flattery for
he is like the water which does not stop extinguishing the
fire despite its heat.

مشنو چو کند خصم تملق آغاز زیرا که بآب ماند آن افسونساز
آب از آتش هر آن چه گرمی بیند از کشتن آتش او نمی ماند باز



لَا تَغْتَمِ بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ فَإِنَّ الذَّهَبَ يَجْرَبُ بِالنَّارِ وَالْمُؤْمِنَ يَجْرَبُ بِالْبَلَاءِ

از بیچیزی و سختی غمگین مباش زیرا طلا را به آتش آزمایشند و مؤمن را برنج و بلا.

Do not grieve in affliction ; for the gold is tried by fire
and a God-worshipper by misfortune .

گرددور جهان داشت ستم بر تو روا آرام و صبور باش و کن شکر خدا
آنسان که بآتش آزمایشند طلا مؤمن شود آزموده بارنج و بلا

— ❄️ —

لَا تَغْلِقْ بَابًا يَعِجْزُكَ افْتِتَاحُهُ

مبند دری که نتوانی گشود .

Do not close a door that you are unable to open .

و آن ساز که سوزد دل و جان، ساز ممکن
دست از پی بستنش زهم باز ممکن

آن کار که آرد ضرر آغاز ممکن
آن در که دگر گشودنش نتوانی



لَا تَفْرَحَنَّ بِسَقْطَةِ غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ بِكَ الزَّمَانُ

از افتادن دیگری دل خود را شاد مکن زیرا نمیدانی زمانه برای تو چه پیش میآورد .

Do not rejoice at another's downfall , for you do not know what will happen to yourself .

در شب سرر تاج هر دو را داد بپاد
کز مسند خود تو نیز خواهی افتاد

گیتی که سحر بر سر گل تاج نهاد
ز افتادن دیگری مکن دل را شاد

لَا تَقُولَنَّ مَا تَكُونُ جَوَابَهُ .

هرگز سخنی مگوی که پاسخش تورانا گوار باشد.

Never say anything which has an unpleasant answer .

هر کس که شنید، ناسزا پاسخ داد
کز پاسخ آن دل تو گردد ناشاد

آن کز پی ناسزا لب از هم بگشاد
باهیچکسی مگوی هرگز سخنی



لَا تَقُومُ حَلَاوَةُ اللَّذَّةِ بِمِرَارَةِ الْأَفَاتِ .

شیرینی لذت به تلخی محنت‌هایی که از آن بیارمی آید نمی‌ارزد .

Sweetness of pleasure is not worth the bitterness of its consequent pains .

چون روز شد از خمار در رنج آید
بر تلخی محنتی کز آنها زاید

شب تاسحر آنکه باده می‌پیماید
شیرینی لذات نمی‌ارزد هیچ

— ❁❁❁ —

لَا تَلْتَبِسُ بِالْسلْطَانِ فِي وَقْتِ اضْطِرَابِ الْأُمُورِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْبَحْرَ لَا يَكَادُ يَسْلَمُ
رَاكِبَهُ مَعَ سَكُونِهِ فَكَيْفَ لَا يَهْلِكُ مَعَ اخْتِلَافِ رِيَاحِهِ وَاضْطِرَابِ أَمْوَاجِهِ؟

وقتی که کارامیر آشفته و حالش دیگرگون است باید از و بر حذر بود زیرا دریا که هنگام آرامش و سکون برای کشتی نشینان خطر دارد چگونه با وزش بادهای ناموافق و تلاطم امواج خطرناک نباشد؟

Beware of the sovereign at the time of civil convulsion.
If the voyager is not always safe even on a calm sea; how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

هر کس که نیندیشد از او و مجنون است	احوال امیراگر که دیگریگون است
پیدا است که هنگام تلاطم چون است	دریا که سکون او خطرها دارد



لَا تُنَالُ الصِّحَّةُ إِلَّا بِالْحِمْيَةِ .

تندرستی جز با پرهیز حاصل نمیشود .

Health cannot be obtained except by abstinence .

گر بر نکند ز هر سیه کاری دل	کس را نشود سپید بختی حاصل
هرگز نشود بتندرستی نائل	بیمار به پرهیز اگر تن ندهد

—***—

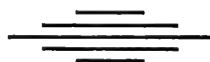
لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ

منگر که گوینده کیست ، بشکر که گفتارش چیست .

Do not mind who the speaker is , mind what he is saying .

برظاهر خلق هیچکس خنده مکن
گفتار ببین ، نظر بگوینده مکن

تحقیر کسی به جامه ژنده مکن
هرجا که کسی لب بسخن باز کند



لَا تُوتِي الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا . وَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا كَانَ سَارِقًا .

بدرون خانه جز از در آن راه نمیتوان یافت و هر که جز از راه در وارد شود دزد است .

A house can not be entered into except by its door ;
and anyone who tries to enter into it by any other way is
a thief .

نتوان گردید وارد اندر خانه
راه دیگری نیست مگر دزدانه

از هیچ روی ، جز از در کاشانه ،
زیرا بدرون خانه جز از در آن

لَا تُوَخِّرْ إِنْ أَلَاةَ الْمَحْتَاكِ إِلَى غَدٍ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَعْصُرُ لَكَ وَلَهُ فِي غَدٍ

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا معلوم نیست که فردا برای تو و او چه پیش آید.

Do not postpone helping a needy man ; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

در راه کرم اگر نهی پا، چه شود؟	ور دور کنی غمی زد لها چه شود؟
دلجوئی محتاج بفردا مفعن	چون نیست ترا عیان که فردا چه شود.



لَا حِلَّ كَالْأَدَابِ

هیچ زیوری بهتر از ادب نیست.

No ornament is better than politeness .

اخلاق پسندیده ، بود یاور مرد	این است گواه پاکی گوهر مرد
باید که بحسن ادب آراسته شد	زیرا ادب است بهترین زیور مرد

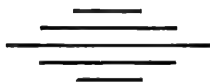
— ❁ ❁ ❁ —

لَا خَيْرَ فِي السَّكُوتِ عَنِ الْحَقِّ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْبَاطِلِ .

خاموش ماندن از حق گوئی خوب نیست همچنانکه باطل گوئی خوب نیست

To keep silent from speaking the truth is as bad as to talk falsely .

دوری کن از اینکه راه باطل پوئی	اندر پی حق باش و حقیقت جوئی
آنگونه که خوب نیست باطل گوئی	خوش نیست خوش ماندن از گفتن حق



لَا خَيْرَ فِي قَوْمٍ لَيْسُوا بِنَاصِحِينَ وَلَا يَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ .

از کسانی که نه خیر خواهند و نه خیر خواهان را دوست دارند خیری نصیب نمیشود

You cannot expect anything good from those who neither are well-wishers nor like the persons who wish well .

نه مردم خیر خواه را دارد دوست،	آنکو، نه اثر زخیر خواهی در اوست،
مانند گلیست کش نه رنك است و نه بوست	ز آنجا که به هیچ رو ندارد خیری

— ❦ —

لَا دَوَاءَ لِمَشْعُوفٍ بِدَائِهِ، لَا شِفَاءَ لِمَنْ كَتَمَ طَبِيبَهُ دَائَهُ .

برای کسی که بدرد خود خوش است دوائی نیست و کسی که درد خود را از طبیب پوشد شفا نخواهد یافت .

There is no remedy for a man who is happy with his diseases ; and , no recovery for one who hides his disease from the doctore.

هر درد که هست بی دوا خواهد بود	آترا که بدرد خود رضا خواهد بود
کی بهر وی امید شفا خواهد بود؟	و آنکو ز طبیب درد خود میپوشد



لَا ذَخْرَ كَالْعِلْمِ

گنجی مانند دانش نیست

There is no treasure like knowledge .

پیوسته ز حال و روز خود خرسند است	از شهید ادب هر که بکامش قند است
دولتمند است هر که دانشمند است	گنجی بگرانبهائی دانش نیست

— ❦ —

لَا شَيْءَ أَحْسَنَ مِنْ عَقْلِ مَعَ عِلْمٍ وَعِلْمٍ مَعَ حِلْمٍ وَحِلْمٍ مَعَ قُدْرَةٍ .

چیزی بهتر از خردمندی با دانائی و دانائی با شکیبائی و شکیبائی با توانائی نیست

There is nothing better than wisdom with knowledge,
knowledge with tolerance and tolerance with power .

آن مرد خردمند که دانا باشد	بهتر ز همه مردم دنیا باشد
هرچند به هر کار توانا باشد	در خشم نیاید و شکیبا باشد



لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةٍ .

عقل با شهوترانی سازگاری ندارد .

Wisdom does not accord with pleasure seeking .

☆☆☆

باید که هوای میگزساری نکنند	آن مرد که ترك هوشیاری نکند
شهوت با عقل سازگاری نکند	عقل نرود در پی شهوت ، زیرا



لَا عِيشَ لِسَيِّءِ الْخَلْقِ

بدخوا از زندگی خوش محروم است

An ill-tempered man cannot enjoy happy life .

پیش از همه کس کنی تو خود را مغموم
گزرندگی خوش است بدخو و محروم

آنگاه که بر تو آورد خشم هجوم
میکوش که خوی خویش را خوب کنی



لَا غِنَاءَ كَالْفَنَوِ .

هیچ دارائی بهتر از قناعت نیست

No wealth is better than contentment .

پابند به دیو خوئی و اهرمنی است
کان مرد که قانع است پیوسته غنی است

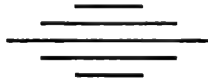
آنکس که حریر و آزمند است دنی است
باروزی کم بساز و محتاج مپاش

لَا فُقْرَ لِعَاقِلٍ، لَا غِنَاءَ لِحَاجِلٍ .

هر که دانا است مسکین نیست اگر چه تنگدست باشد و هر که نادان است منعم نیست اگر چه ظاهر ادا را باشد

A savant man is not poor even if he lives in poverty ;
and, an ignorant one is not rich even if he lives a wealthy
life .

هر چند که تنگدست و بی برکت و نواست	مسکین نبود هر آنکسی که دانا است
هر چند که در نظر بظاهر داراست	منعم نبود هر آنکه باشد نادان



لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَّضَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
خَيْرَ أَمْنَةٍ .

مردم از مال جهان چیزی برای دنیای دیگر خود نمیدهند مگر این که خداوند بالاتر از آن
را به آنان عوض دهد.

People may never give up anything of this world for
the next , unless God gives them back something better
than that .

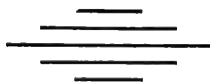
چیزی ندهد برای دنیای دیگر	از مال جهان کسی زاینده بشر
بخشد بعوض چیزی از آن بالاتر	جز آنکه خداوند بدو در محشر

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دِينِهِمْ لِاصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ
أَضَرُّ مِنْهُ .

مردم چیزی از دین خود برای آبادی دنیای خود نمیدهند مگر آن که خداوند در عوض
چیزی زیان آورتر از آن را برایشان روا دارد.

People may not lose anything of their faith to obtain
worldly things unless God allots to them something more
detrimental than that .

از دین خود آن بنده دنیا پرور چیزی ندهد برای دنیا بهر در
جز اینکه خداوند مبین روزدگر چیزی دهدش از آن زیان آورتر



لَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ ؛ لَا يَلْمُ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ .

کسی اگر میستاید باید خدای را بستاید و اگر سرزنش میکند باید نفس خود را سرزنش
کند .

One must not praise anyone but God ; and must not
blame anyone but himself .

آن مرد که عاقل است و دانا، باید بهر ده زبان بمدح و ذم نگشاید
گر عیب کند، ز نفس خود گیرد عیب و ر بستاید، خدای را بستاید

❦❦❦

لَا يَحُولُ الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ عَنِ الْمَوَدَّةِ وَإِنْ جَفَى .

دوست صادق از دوستی روی بر نمی تابد هر چند که جفا بیند

A sincere friend will not turn away from your friendship even when you hurt him .

با تست همیشه بر سر صلح و صفا
هر چند که بیند از تو او جور و جفا

آن دوست که صادق است و بامهر و وفا
از دوستی تو بر نمی تابد روی



لَا يَخْلُو النَّفْسُ مِنْ أَمَلٍ حَتَّى تَدْخُلَ فِي الْأَجَلِ .

جان آدمی تا دم مرگ از آرزو خالی نمی شود

Man's soul is not cleared from desires, until he is dead.

دل بسته اکتساب جاه و مالی
جان تو ز آرزو نگردد خالی

تاجان داری شیفته آمالی
تا مرگ نکرده جام عمرت را پر

لَا يَدْرِكُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ الْعْيُونَ بِمَشَاهِدَةِ الْعَيَانِ لَكِنَّ يَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ .

چشم‌های ما بامشاهده ظاهر خدا را نمیتوانند دید بلکه دل‌ها از راه حقایق ایمان بخدا میرسند

Our eyes cannot see God by manifest observation but our hearts can perceive Him through faith.

هرچند خدا بهر مکانی است پدید
تنها دل ما از ره ایمان و یقین
بادیده سر، نمیتوان اورا دید
شاید که تواند بخداوند رسید



لَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ .

هیچیک از شما وقتی چیزی را که نمیداند ازو پرسند نباید شرم داشته باشد از اینکه بگوید نمیدانم

No one of you must feel ashamed to admit his ignorance when he is asked about what he does not know .

کر بربندی دهان خویش از گفتار
چیزی که ندانی، چو پرسند از تو
به زآنکه بگوئی سخنی ناهنجار
بر گو که نمیدانم وزین شرم مدار

لَا يَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ وَأَخَاهُ جَائِعٌ

مرد خدا تا برادرش گرسنه است خود را سیر نمی سازد

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry .

آن مرد خداست که بود خیر اندیش	خیرد گران ز خیر خود خواهد بیش
خود تا شکم برادرش گرسنه است	بر خوان نمشیند از پی سیری خویش



لَا يَصْغُرَنَّ عَمْدَكَ الرَّأْيُ الْخَطِيرُ إِذَا آتَاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقِيرُ

فکر بزرگی را که از مغز مرد کوچکی تراوش کند نباید کوچک شماری .

Do not underestimate a useful advice just because it is given by an unimportant person .

گر مرد، خرد و راست و صاحب تدبیر	هر کس که بود، نصیحتش را بپذیر
گر پند بزرگی دهدت مرد حقیر	کوچک م شمارش و از آن بهره بگیر

— ❦ —

لَا يُعَابَأَنَّ رَجُلًا بِأَخْذِ حَقِّهِ وَإِنَّمَا يُعَابَأُ بِأَخْذِ مَا لَيْسَ لَهُ

خواستن حق برای کسی عیب نیست خواستن چیزی که حق او نیست عیب است

A man cannot be blamed for demanding his right
but he should be blamed for asking what is not his right.

کردن پی حق خویش مردی برخاست	بر او نتوان عیب گرفتن که خطاست
ز آن مرد اگر که عیب گیر ندرخواست	کا و آنچه که نیست حق وی خواهد خواست



لَا يَكُنِ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ إِلَيْكَ سَوَاءً فَإِنَّ ذَلِكَ يَزِيهِدُ الْمُحْسِنَ فِي الْإِحْسَانِ وَ
يَتَابِعُ الْمُسِيءُ إِلَى الْإِسَاءَةِ

مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکویی
کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد.

You must not regard a good man and a bad man equally
for the former gives up good behaviour and the latter
follows evil doing.

در جامعه گر بد گهر و نیکوکار	یکسان آیند خلق را در انتظار
این سخت زکار خیر کرده نادم	و آن نیک بکار زشت ورزد اصرار



لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي غَيْبَتِهِ وَنَكْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ .

دوست دوست نمیشود مگر بشرط آن که دوست خود را در غیبت او، و بدبختی و وفات او حفظ کند .

A friend is not a good friend unless he respects his friend's rights in his absence , in his misfortune and after his death .

آنست بعهده دوستی ثابت و سخت	کاو باتو مدد کند چو گشتی بدبخت
عمیت نکند بیان چو گشتی غایب	مالت نخورد چو بستی از دنیا رخت



لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُقِيمَ عَلَى الْخَوْفِ إِذَا وَجَدَ إِلَى الْأَمْنِ سَبِيلًا .

شایسته عاقل نیست که باترس زندگی کند در حالی که بسوی ایمنی راهی دارد .

It is not suitable for a wise man to live in fear when he has some way to security .

بینا که ز راه و چاه باشد آگاه	از اوعجب است اگر که افتد در چاه
باترس نشاید که کند عاقل زیست	آنجا که بسوی ایمنی دارد راه



لَا يَنْجَعُ تَدْبِيرٌ مِّنْ لَا يُطَاعُ

تدبیر کسی که فرمانش را نمیبرند سودی نمیدهد

Planning by one who is not obeyed is of no use.

شاگرد به پیروی چو تقصیر کند	اندیشه استاد چه تأثیر کند؟
مردی که نمیبرد کسی فرمانش	سودی ندهد هر آنچه تدبیر کند



لَا يَنْصَحُ النَّاسَ أَحَدٌ إِلَّا عَن رَّغْبَةٍ أَوْ رَهْبَةٍ

فرومایه از کسی پند نمی پذیرد مگر از روی طمع یا ترس

A mean person does not accept advice , except for fear or in the hope of something.

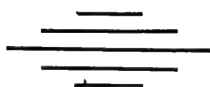
آنکس که بطبع بود ناپاک و پلید	خود از سرشوق راه پاکان نگزید
ناکس نشنید پند کس، ور بشنید	یا از ره بیم بود یا روی امید

لَا يَنْفَعُ الْإِيمَانَ بَغَيْرُ التَّقْوَى •

ایمانی که با پاکی و پرهیز همراه نباشد سودی ندارد .

Faith without chastity is of no use .

دین از پی آن است که کوشی تو بسی	تا دست کشی زهر هوی و هوسی
گر پاکی و پرهیز نباشد در کار	سودی نرسد ز دین و ایمان بکسی



لَا يُؤَادِلُ الْإِشْرَارَ إِلَّا شَبَاهَهُمْ ، لَا يَصْطَنِعُ النَّسَامُ إِلَّا مِثْلَهُمْ •

اشرار جز کسانی را که همانند خودشانند دوست نمیگیرند و مردم پست جز پست نهادان را نمی پرورند .

Wicked men do not make friendship except with those who are wicked like themselves ; and , mean men do not bring up except those who are mean .

آن مرد که بدخوست نمیگیرد دوست	جز بد منشی را که همانند بدوست
و آن مرد که پست است نخواهد پرورد	جز پست نهاد را که با او همخوست

— ❦ —

لَذَّةُ الْكَرَامِ فِي الْإِطْعَامِ ؛ لَذَّةُ اللَّئَامِ فِي الطَّعَامِ

لذت جوانمردان بهمانی دادن و خوشی دونان بهمان شدن است.

A generous man is pleased to invite , and an avaricious person is pleased to be invited .

با مرد بلند طبع فرق است بسی	آنرا که فرومایه بود همچو خسی
و آن شاد شود چو گشت مهمان کسی	این شاد شود چو شد کسی مهمانش



لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَتْفِهِ .

زبان نادان کلید مرگ اوست

An ignorant man's tongue is a key to his destruction.

بارند بر او تیر ملامت چو تگرگ	جاهل چو درختی است تهی از برو برك
گردید زبانش او کلید درمرگ	ای بس که چون نادان بسخن لب بگشود



لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ ، قَلْبُ الْإِحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ

زبان عاقل در پس دل اوست یعنی دلش راضی نمیشود که هر باطلی را بر زبان آورد .
و دل بیعقل در پس زبان اوست یعنی هر چه بزبانش آمد بدون مانع اظهار میکند .

A wiseman's tongue is behind his heart ; he does not mentions whatever he feels wrong. A fool man's heart is behind his tongue; he says every thing without any reserve .

راضی نشود دلش که گوید باطل
کز معنی حرف خویش باشد غافل

عاقل، باشد زبانش اندر پس دل
بیعقل و خرد، دلش بود پشت زبان



لِسَانُ الْمُرَائِي جَمِيلٌ وَفِي قَلْبِهِ الدُّاءُ الدَّخِيلُ

ریاکار زبانی زیبا ولی قلبی بیمار دارد .

A hypocrite has a nice tongue and an ill heart .

هر جا که نهد پای، پی تفتین است
بنگر که چقدر قلب او پر کین است

آنرا که دوروئی روش دیرین است
منگر که زبان او چنین شیرین است

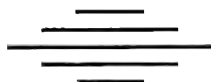
— ❀ ❀ ❀ —

لِكُلِّ امْرِءٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ

در مال هر مردی دو شریک هست یکی وارث و دیگری حوادث.

There are two participants in wealth of each man: One is his heir and the other, mishaps.

چون مرد درسد به مکنّت و جاه و جلال	خواهددو شریک یافت در مال و منال
آن وارث او که میشوند صاحب مال	و آن حادثه‌ای که بهر مال است و بال



لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ؛ لِكُلِّ شَيْءٍ فَوْتُ

برای هر زنده مرگ و برای هر چیزی نابودی است.

There is a death for every creature; and an end for everything.

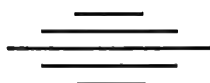
اندر پی هر خوشی ملالی و غمی است	در صورت هر نشاط، چین‌المی است
در گردن هر زنده طناب اجل است	بر دامن هر وجود گرد عدمی است

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَيْرِ قَرِينُ السُّوءِ .

هر چیز آفتی دارد و آفت نیکوکاری هم مصحبت بد نهاد است

Everything has its bane ; and the bane of benefaction is a malicious companion .

دردار جهان که عاقبت هر چیزی	دارد ز پی آفت مـلال انگیزی،
دانی چه بود آفت نیکوکاری؟	هم مصحبت بد نهاد نا پـرهیزی

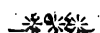


لِكُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ ، لِكُلِّ ضَيْقٍ مَخْرَجٌ .

هر عقده تنگ آخر گشایش یابد و در پی هر بستگی آخر راهی باز میشود.

Every hard knot will be untied and every closed way will open at last .

دمساز شود طالع ناساز آخر	دور خوشی تو گردد آغاز آخر
هر عقده که تنگ است گشایش یابد	هر راه که بسته است شود باز آخر



لَا أَحْمَقَ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ يَمِينُ

احمق با هر سخنی قسم میخورد.

A fool is he who swears in every sentence .

مردم به قسم دگر چه حاجت دارند؟
تا خلق او را دروغگو نشمارند

بهر سخنی که راستش پندارند،
احمق قسمی خورد پی هر سخنی



الْإِنْسَانُ فَضِيلَتَانِ : عَقْلٌ وَمَنْطِقٌ ، فَبِالْعَقْلِ يَسْتَفِيدُ وَبِالْمَنْطِقِ يَفِيدُ

دو چیز مایهٔ فضیلت آدمی است : عقل و منطق ، که با عقل و خرد سود برد و با منطق
و بیان سود رساند .

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

زیرا بود این دو، مایهٔ فضل بشر
با عقل و خرد ز زندگی سود ببر

آیدوست ز فیض عقل و منطق مگذر
با منطق و بیان بزندگان سود رسان

— ❁ ❁ ❁ —

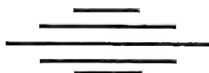
لِيَحْزِمَ فِي كُلِّ فَعْلٍ فَضْلٌ

دوراندهش در انجام هر کار بر دیگران برتری دارد.

In doing everything a prudent man is superior to others

بهتر کند آن کار که آید در پیش
آن مرد که بینا بود و دور اندیش

آن کز دگران بصیرتش باشد بیش
اندر همه کار برتری دارد و فضل



لِلشَّادِدِ تَدْخِرُ الرِّجَالُ

مردان بلندهمت برای زمان سختی اندوخته شده اند

Courageous men are saved for hard days .

خود را ز برای دیگران سوخته اند
از بهر زمان سختی اندوخته اند

روشن گهران چو شمع افروخته اند
مردان بلند طبع با همت را

— ❦ —

لِلظُّلْمِ تَبِعَاتٌ مُّوَبَّقَاتٌ

ظلم عواقب هلاک کننده دارد.

Cruelty has destructive consequences .

نابود کننده است آثار ستم	بسیار کمر شکن بود بار ستم
آخر گردد خراب دیوار ستم	بر روی سر کسی که شد یار ستم



لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَّا لَكَ مَا وَقِيَ عِرْضَكَ

از مال تو آنچه که آبروی تو را حفظ کرده از دست نرفته است

What you have spend to secure your reputation is not lost .

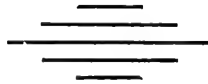
آنکس که ز شوق سیم وزر هست بود	گر خوار شود براه زر، پست بود
آن سیم و زری که آبرو را بخرد	هر چند ز دست رفته، در دست بود

لَمْ يَسِدْمَنَّ أَفْتَرَّ إِخْوَانَهُ إِلَى غَيْرِهِ

کسی که برادرانش به دیگران نیازمند باشند بزرگ نمیشود.

A man who is not useful to his brethren will not be dignified.

دولتمندی که نیست درویش نواز	عز و شرفی نیابد از نعمت و ناز
هرگز نشود بزرگ آنکس که مدام	با غیر کند برادرش عرض نیاز



لَمْ يَضَعْ مِنْ مَالِكَ مَا قَضَىٰ فَرَضَكَ

مالی که خرج واجبات خود کرده ای، از دستت نرفته است

Whatever you have spent for your necessities is not lost.

گر بازرو سیم از غمی خواهی رست،	ز رده که در کیسه نمی باید پست
آنمال که خرج واجبات توشدست،	هر چند فرون بوده، نرفته است زدست

لَمْ يَضِقْ شَيْءٌ عَنْ حَسَنِ الْخَلْقِ .

از خوشخوئی به هیچ چیزی لطمه ای نرسیده است.

Good_temper harms nothing .

بیند همه کس عذاب در هر نفسی
نه لطمه به چیزی رسد و نه بکسی

از تندی خوی و زشتی خلق ، بسی
اما ز گشاده روئی و خوشخوئی



لَمْ يَنْلِ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَبْرَةَ إِلَّا أَعْقَبَتْهُ عَمْرٌةٌ

کسی از این دنیا به خوشی و خنده ای نمیرسد جز اینکه گریه و ماتمی در دنبال داشته باشد .

No one in the world can enjoy happiness , without shedding tears .

کس را بزمانه شادی بی غم نیست
ز آن صاف که باد دردمجن درهم نیست

در دار جهان سرور بی ماتم نیست
در جام کسی ساقی ایام نریخت

لَنْ لِمَنْ غَالِظَتْ فَإِنَّهُ يَوْشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ.

در حق کسی که باتو درشتی کند نرمی کن شاید از این راه باتو نرم شود.

Be mild to anyone who is rough to you; for in this way he may grow mild .

خود نیزد گر بر سر حجب آید و شرم	بیشرم و حیا چو از تو بیند آزرم
شاید که از این راه شود کم کم نرم	با هر که درشتی بکند نرمی کن



لَنْ يَتَّصِلَ الْمَرْءُ بِالْخَالِقِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ.

تا کسی از خلق نگسلد به خالق نخواهد پیوست.

A man can not be attached to God unless he is detached from people .

از هر چه که غیر دوست شد، شویدی ست	بر دوست اگر عاشق صادق دل بست،
بر خالق عالم نتواند پیوست	کس تا که زمهر خلق عالم نگسست

لَوَانِ الْمَوْتِ يَشْتَرِيهِ الْاَغْنِيَاءُ

اگر مرگ، خریدنی بود توانگران آنرا میخریدند .

If death could be bought , wealthy men would buy it .

منعم پی صد چیز دگر رنج برد
آنکس که غنی تر است ز آن بیش خرد

بیچیز اگر همین غم رزق خورد،
گر مرگ خریدنی شود در عالم



لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكِذْبِ

هر گاه صفات از هم متمایز شوند راستگویی با دلیری و دروغگویی با ترس همراه خواهد بود.

If things are to be distinguished , truthfulness will be coupled with bravery and falsehood with cowardice .

هر يك بمقام خویش بنشیند باز
با ترس بود دروغگوئی دمساز

آنجا که شود صفات از هم ممتاز
باشیر دلی است راستگوئی همدم

لَوْ جَرَّتِ الْأَرْزَاقُ بِالْأَلْبَابِ وَالْعُقُولُ لَمْ تَعِشْ بِهَائِهِمُ وَالْأَحْمَقُ .

اگر روزی به عقل و هوش بسته بودند دودام زنده میماندی نه بیخرد.

If livelihood were according to wisdom and understanding
neither beasts nor fools could ever live .

ای بس که یکی را نبود بخت بدی	باینکه بعقل است کم ازدام و ددی
گر بسته بعقل و هوش باشد روزی	نه دام و ددی هاند و نه بیخردی



لَوْ صَبَّتِ الدُّنْيَا عَلَى الْمُنَافِقِ بِجَمَلَتِهَا حَتَّى أَنْ يَحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تا مرا دوست دارد شرط دوستی
بجای نیاورد .

A hypocrite will not bestow his affection upon me ,
even if I give him the entire world .

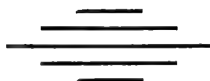
آنرا که دورنگی و دورویی شده خو	گر دنیا را دهی، نگردد یکرو
چون لاله که ابراز دورنگی نسترد	هر چند که درو گوهر افشاند براو

لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرَبَتِ الدُّنْيَا .

اگر مردم گیتی عقل داشتند گیتی ویران میشد.

If all people were wise the world would be ruined .

آن مرد که اهل خرد و عرفان بود	بیزار ازین جهان بی بنیان بود
گر عقل به مغز مردم دوران بود	این گیتی غدار کنون ویران بود



لَيْسَ بِلَدٍّ أَحَقُّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ ، خَيْرُ الْبِلَادِ مَا جَمَلَكَ .

هیچ شهری شایسته تر از شهر دیگر نیست و هر شهری که برای تو نیکو باشد خوب ترین شهر است .

No city is more suitable than another one ; any city which is enjoyed by you is the best to you.

شهری نتوان یافت که از هر نظری	به باشد و خوبتر ز شهر دیگری
هر شهر که از بهر تو نیکو باشد	آن نیز بود شهر پسندیده تری

لَيْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ اعْظَمُ مِنْ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالرَّجُلِ الْمُتَحَسِّنِ

هیچ پاداشی، در نزد خداوند پاك، بزرگتر از پاداش پادشاه دادگستر و مرد نیکوکار نیست .

God has no greater reward than that which will be given to a just king and a benefactor man .

پاداش عمل فزون دهد روز شمار	از جمله بندگان ، دو تن را دادار
و آن مرد که پاك باشد و نیکو کار	آن شاه که داد گستری پیشه کند



لَيْسَ لَكَ بَاخٌ مِنْ أَحْوَجَكَ إِلَيَّ حَاكِمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ

کسی که میان تو و او بردآوری دیگری نیازی باشد دوست تو نیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him .

هم یکدل و هم محرم رازی باشد	خوبست که دوست، چاره سازی باشد
بر داوری کنی نیازی باشد	آن دوست نباشد که میان تو و او

لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ .

این پوست نازک طاقت آتش جهنم را ندارد.

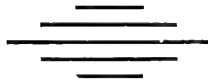
This delicate skin cannot resist the infernal fire .

کسی تاب شکنجهٔ دمام دارد؟

آنکس که زنیش پشه‌ای غم دارد

کسی طاقت آتش جهنم دارد؟

آن کز خورشید چهره در هم دارد



مَا أَحَقَّ الْعَاقِلَ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغُلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يَحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرَ

فِي مَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيَالِهَا وَنَهَارِهَا

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد و بدقت بنگرد که در شبانه روز چه بدست آورده و چه ازدست داده است.

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during day and night.

آسوده خیال کنج خلوت بنشست

آنست خردمند که از کار چو رست

کز دست چه داده و چه آورده بدست

در دفتر اعمال بدقت نگریست

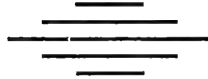
مَا اخْتَلَفَ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ أَحَدِيهِمَا ضَلَالَةً

دو آواز مخالف بر نخیزد مگر آنکه یکی از آن دو برای گمراهی باشد.

One of two different calls is always misleading.

در راه کم اختلاف کرده حاصل
البته یکی از آن دو باشد باطل

تا مردم يك رهند با هم يكدل
هر جا که دو آواز مخالف خیزد



مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يَعْلَمُوا.

خداوند به نادانان تحصیل علم را واجب نکرد مگر وقتی که تعلیم دادن را به دانایان واجب کرد.

God has not required the ignorant people to learn ,
except when ordained the learned men to teach .

در دست نیازمند ناید زر و سیم
تا نادان هم از او بگیرد تعلیم

تا دست به بخشش نزنند مرد کریم
دانا باید نخست تعلیم دهد

مَا سَرَّ السَّاعَاتِ فِي الْإَيَّامِ وَاسْرَعَ الْإَيَّامُ فِي الشُّهُورِ وَاسْرَعَ الشُّهُورُ فِي السَّنَةِ وَاسْرَعَ السَّنَةُ فِي هَدْمِ الْعُمُرِ !

چه تند ساعت ها بدل به روزها و روزها بدل به ماه ها و ماه ها بدل به سالها میشوند و سالها بسرعت میگذرند که عمر را تباه سازند !

How fast hours relaps to be transformed into days , days into months , months into years which run out to ruin our life .

و آنگاه چه زود روزها گردد ماه،
و آنگاه چه تند ماه ها گردد سال،
و رفتن سالها شود عمر تباه !



مَآءِظَ اللَّهِ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا صَغَرَ عَظِيمُهُ فِي جَنبِ مَا غَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ !

برورد گارا ! از آفرینش تو چه بزرگ است آنچه که ما میبینیم و این بزرگی چه کوچک است در برابر آنچه از قدرت تو که از چشم ما پنهان است.

O mighty God ! how great is what we can see of your creation and how small is that greatness in comparison with your powers hidden from our eyes .

ز آنها که بیافریده خلاق جهان
باشد چه بزرگ آنچه به چشم است عیان
و آنست چه خرد گر که سنجیده شود
با آنچه ز قدرت وی از ماست نهان

مَا أَفْقَرُ مِنْ مَلِكٍ فَهَمًّا

کسی که هوش و خرد دارد فقیر و محتاج نمیشود.

One who has intelligence never faces indigence .

ز آنجای که عقل است بهین بار و نصیر، عاقل نشود بقید هر فتنه اسیر
آنکس که به گنج خرد و هوش غنی است محتاج نگردد و پریشان و فقیر



مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهَيْنِ !

چه زشت است که آدمی دو روی باشد!

How hideous it is for a man to be two-faced!

پشت سر خلق، یاوه گوئی چه بد است! افساد و فریب و فتنه جوئی چه بد است!
یک رنگی و یکدلی چه نیکو باشد! اما دو زبانی و دو روئی چه بد است!

مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَمَا أَقَلَّ الْإِسْتِعْبَارَ !

عبرت چه زیادست و عبرت گیرنده چه کم!

There are so many examples and so few people who take example .

يك يك همه درس عبرت از بهر همند
آن قوم كه عبرتی بگیرند كمند

تا راهروان اسیر صد پیچ و خمند
بسیار توان گرفت عبرت لیکن



مَا الْإِنْسَانُ إِلَّا لِسَانٌ الْأَصُورَةُ مِثْلَةُ أَوْ بَهِيمَةُ مِثْلَةُ ؟

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود؟

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast ?

حالش به چه سان بود؟ کجا اینسان بود؟
یا آنکه همانند یکی حیوان بود.

محروم گر از نطق و بیان انسان بود،
یا آنکه بسان پیکری بی جان بود،

مَا أَنْكَرْتُ اللَّهَ مِنْذُ عَرَفْتَهُ .

از آندم که خدای خود را شناختم دیگر منکر او نشدم.

I have never denied God since I know Him .

او ناظر من باشد و من ناظر او
دیگر نفسی نگشته ام منکر او

من بنده کردگارم و شاکر او
ز آندم که خدای خویش بشناخته ام



مَا حَصَنَ الدَّوْلَ مِثْلَ الْعَدْلِ .

کشور را بهتر از عدل نگهبانی نیست .

The best protector of a country is justice .

چیزی که هدیه رنج پایان عدل است
هر کشور را بهین نگهبان عدل است

آسایش روح و راحت جان عدل است
سرمایه آبادی و عمران عدل است

مَادِحِ الرَّجُلِ بِمَا لَيْسَ فِيهِ مُسْتَهْزِئٌ بِهِ .

هر کس مردی را بچیزی که در او نیست مدح کند ، ریشخندش کرده است .

Praising one for a merit he does not possess is ridiculous .

مَشْنُو سَخَنِ مَرْدَمِ بَاطِلِ گُو رَا
شَكْ نِیستِ کِه رِیشخندِ کُردِه است اَو رَا

کُن باز دُو دِیدَةُ حَقِیْقَتِ جُو رَا
هَر کَس بَد رُوغِ از کَسِی مَدَحِ کُنَد



مَاضِلٌ مِّنْ اسْتِشَارٍ .

هَر کِه رَا ه رَا بَیْر سَدِ گَم رَا ه نِی شُود .

One who asks the way will not be lost .

دَا رَا یِ مَقَامِ و حَشْمَتِ و جَاهِ نَشْد
از رَا ه خَطَا نَرَفْتِ و گَم رَا ه نَشْد

آن کِه و ز رِه تَرْقِی آ گِیَاهِ نَشْد
هَر کَسِ کِه رِه صَوَابِ پَر سِیدِ نَخَسْتِ ،

مَا قَسَمَ اللَّهُ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ .

خداوند در میان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است.

God has given men nothing better than wisdom .

هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد،	گمراه شود کسی کز آن بیم نکرد
در روز الست ، بهتر از نعمت عقل	خالق بمیان خلق تقسیم نکرد



مَا كَلَّ رَامٌ يَصِيبُ .

هر تیراندازی تیرش به هدف نمی نشیند.

Every archer cannot shoot his target.

ذر صید قویست گرچه هر شهبازی	مرغی نکند صید به هر پروازی
پیوسته درست بر هدف ننشیند	هر تیر که انداخته تیر اندازی

مَالِ بْنِ آدَمَ وَالْفَخْرَ وَأَوَّلَهُ نَظْفَةً وَآخِرَهُ جِيفَةً لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ؟

برای به به خود میبالد بشری که در اول نطفه و در آخر مردار است. نه روزی خود تواند بدست آورد و نه از چنگال مرگ تواند گریخت ؟

Why are people proud of themselves when they are sperms in the beginnig and dead corpses in the end , neither can secure their livelihood nor can evercome their death ?

کاول بود او نطفه و آخر مردار	بهر چه بشر بخویش بالذ بسیار؟
نزد دام اجل تواند او کرد فرار	نه روزی خود تواند آورد بدست



مَثَلُ الدُّنْيَا كَظِلِّكَ أَنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَأَنْ تَطْلُبْتَهُ بَعْدَ .

دنیا در مثل چون سایه تست. اگر بر جای خود بایستی با تو بایستد و اگر در پی اش افتی دور گردد.

The world is like your shadow ; when you stop it stops too and when you follow it , it goes away .

هم با تو قرین باشد. و هم از تو جدا	چون سایه تست در مثل این دنیا
باز ایستد از بایستی باز بجا	رو گرداند از تو گریافتی ز پی اش

مُذِيعُ الْفَاحِشَةِ كَفَاعِلُهَا ، مُسْتَمِعُ الْغَيْبَةِ كَقَاتِلِهَا .

فاش کننده کار بد مانند کسی است که آن کار را کرده و گوش دهنده بغیبت مانند کسی است که آن غیبت را میکند.

One who spreads the news of a bad deed is like the one who has committed it ; and one who listens to a backbiting is like the backbiter himself .

ماند بهمان کسی که کردست آنگار	و آنکس که ز کار زشت گوید بسیار
ماند بهمان کس که کند غیبت یار	و آنکس که دهد بغیبت یاری گوش



مرآة الصبر يثمر الظفر .

تلخی صبر، میوه ظفر بار آورد .

Bitterness of patience brings forth the fruit of triumph.

آرام ترا گیرد و آزار دهد،	هر چند که صبر، رنج بسیار دهد،
شیرینی نصرت و ظفر بار دهد	نومید مشو، که شاخه صبر و شکیب

مَسْكِينِ ابْنِ آدَمَ مَكْتُومِ الْاَجَلِ مَكْنُونِ الْعِلَلِ تَوَلَّاهُ الْبَقَّةَ وَتَتَنَّهُ الْعَرَقَةُ وَ
تَقْتُلُهُ الشَّرَقَةُ .

آدمیزاد چه بیچاره است که روز مرگ خود را نمی داند و بدرد و بیماری خویش پی نمیبرد.
نیش پشه ای رنجش رساند. عرق تنش را بدبو سازد و سرفه ای یورطه هلاکش اندازد.

How poor is the human-being who does not know the end of his life and can not recognize his diseases; a mosquito's sting hurts him, perspiration makes him smelly and a cough may take away his life .

مرگ و مرض است آدمی را در پیش	حالش گاهی شود بیک سرفه پریش
بد بوشود از عرق کند از حد بیش	در رنج فتنه اگر خورد از پشه نیش



مُصَاحِبِ الدُّنْيَا هَدَفٌ لِلنَّوَابِ وَالْغَيْرِ .

دوستدار جهان آماج دشواری ها و دگرگونی ها است.

A worldly man becomes the target of difficulties and vicissitudes .

آرایش مرد باطن آراستن است	خود را ز صفات زشت پیراستن است
خواهان جهان شدن لا خواستن است	بر حرص فزودن از خوشی کاستن است

مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ شُومٌ

همصحبتي نادان شوم است

Association with ignorants brings bad omen .

کج طبعی و کمراهی او معلوم است
همصحبتی مردم نادان شوم است

آنکس که ز دانش و خرد محروم است
ز آنجا که ضرر زنند از نادانی



مَنْ آمَنَ خَائِفًا آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ عِقَابِهِ

کسی که هراسنده ای را پناه دهد ایزد او را از عذاب خود امان خواهد داد

God has mercy upon a man who gives refuge to a frightened person .

نومید و مکدرش مران از درگاه
آنرا که دهد بیک هراسنده پناه

جوید چه مدد خواه بدرگاه تو راه،
ایزد ز عذاب خود امان خواهد داد

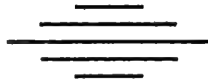
من ابان عيبك فهو ودودك ؛ من سائر عيبك فهو عدوك

کسی که عیب تو را بر تو نشان دهد دوست تست و کسی که عیب تو را از تو پنهان کند دشمن تست.

One who shows you your defect is your friend; and one who hides it from you is your foe .

میکوش در امتحان یارت ز نخست
عیب ز تو گر نهان کند دشمن تست

گریار صدیق و راستگو خواهی جست
عیب بتو گر عیان کند باشد دوست



من ابصر زلته صغرت عنده زلة غیره .

کسی که برافزش خود بینا گردد لغزش دیگران را کوچک شمارد .

One who is able to see his own defect , can easily overlook the defect of others.

خود را مگر از عیوب عاری پنداشت؟
عیب دیگران بهیچ خواهد انگاشت

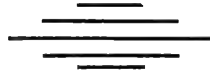
نادان که حساب عیب مردم را داشت
هر کس که بعیب خویش بینا گردد

مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ لِحَامًا اتَّخَذَهُ النَّاسُ إِمَامًا.

هر کس که از روی حق زمامداری کند مردم او را پیشوای خود سازند.

One who rules rightly will be considered by the people as a leader .

در گلشن جان نپروزه بخاری را	کس دل ندهد جز ستمکاری را
بخشند بدو زمام هنر کاری را	هنر کس که بحق زمامداری بکند



مَنْ آتَى نَفْسَهُ فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ وَقَعَ فِيمَا يَضُرُّهُ .

کسی که بکار بی ثمری پردازد ، خود را در زیان اندازد .

One who carries out a useless work will be losing .

خود را بعبث خسته و نالان سازد	آن مرد که بیهوده به راهی تازد،
خود را به زیان و رنج می اندازد	آنکس که به کار بی ثمر پردازد

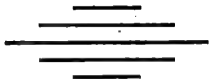
من اتقى قلبه لم يدخله الجسد .

کسیکه پاک دل است حمد در دلش راه نیابد .

Jealousy cannot enter the heart of a pure - hearted person.

مردم همه را رقیق خود بگذارد
از بهر حسد جای در آن نگذارد

با خلق هست آنکه ذک مصفا دارد
آنکس که سرای دل خود دارد پاک



مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى السُّلْطَانِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْهَوَانِ

کسی که بر پادشاه گستاخ شود بیه خواری افتد.

One who is rude to the king will be debased.

ای بس که دهد جان و سر خویش بباد
در وزطه خوارزی و مذلت افتاد

هزار کس که بر د شرط ادب را از یاد
کره پس که پیاد شاه گستاخی کرد

مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَهَجَ بِذِكْرِهِ.

کسی که چیزی را دوست دارد آن را بر زبان آورد.

One who likes something mentions it .

هر کس که هوای آرزویی دارد	سرپوش - روی آرزو نگذارد
گر چیزی را دل کسی دارد دوست	نامش همه جای بر زبان می آرد



مَنْ أَحَبَّكَ نَهَاكَ.

کسی که دوست داشته باشد از کار زشت بازت دارد.

One who is fond of you does not let you do evil.

عاقل آن را ز دوستان پندارد،	کز دست، مقام دوستی نگذارد
با هر که ز کار زشت بازت دارد	شد دوست. که دوستی بجا می آرد

١٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠ ٠٠٠
من اخطاه سهم المنية قیده الهرم .

هر کس که از تیر مرگ جان بدر برد گرفتاری برود .

One who is missed by the arrow of death will be a victim of old age.

روز سیه است در پی موی سپید	بیری تعب آورد چو گردید پدید
بد بخت دچار درد پیری گردید	هر کس که ز تیر مرگ جان برد بدر،



من استدام قرع الباب ولج ولج

کسی که پیای دری را بزند و بکوشد، در برویش بگشایند .

One who continues to knock at a door persistently, will see it opened

تا شاهد آرزو در آغوش آید،	در راه وصال، جندو جهدی باید
تا در نرنی کس بتو در نکشاید	تا ره نروی بمقصد خود نرسی

مَنْ اسْتَرْشَدَ غَوِيًّا ضَلَّ ، مَنْ اسْتَعَجَلَ ذَلِيلًا ذَلَّ .

کسی که از گمراه رهبری جوید گمراه شود و کسی که از بیچاره ای کمک خواهد بیچاره گردد .

One who asks guidance from a lost man will be lost ;
and one who expects to be helped by a helpless person will be helpless .

آن مرد که رهبری زهر گمراه جست	گمراه شد و نرفت از راه درست
و آن کس که ز بیچاره مدد خواست بکار	بیچاره شد و دست از آن کار بشست



مَنْ اسْتَعَانَ بِاللَّهِ اعَانَهُ

هر کس که از خدا مدد خواهد خدا نیز او را مدد کند .

God helps anyone who asks His help .

ز آنجا که زحق نمانده غافل حقجو ،	خود یاد خدای بخشد او را نیرو
هر کس که نهاد بر در یزدان رو	هر چند مدد خواست مدد یافت از او

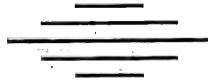
مَنْ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ لَانَ لَهُ الشَّدَائِدُ

کسیکه مهربانی بکاربرد دشواری ها براو آسان گردد.

One who shows kindness towards people can easily overcome his difficulties .

اورا همه کس یاوری و غمخوار بود
آسان کند آنچه را که دشوار بود

مردی که خلیق و نیک رفتار بود
آنگس که برد مروت و مهر به کار



مَنْ اسْتَغْنَى عَنِ النَّاسِ اغْنَاهُ اللَّهُ .

کسی که خود را از مردم مستغنی گرداند خدا او را غنی سازد.

God keeps free from want the man who is not dependent on others .

خود را ز مقام و جاه خواهد انداخت
اورا اکرم خدا غنی خواهد ساخت

آن کز پی زر به هر دری خواهد ساخت،
از خلق خدا هر که شود مستغنی

مَنْ اسْتَقْبَلَ الْأُمُورَ ابْصَرَ ، مَنْ اسْتَدْبَرَ الْأُمُورَ تَحْجِرَ .

کسی که بکارها روی کند بینا گردد و کسی که از همه کار روی گرداند سرگردان ماند .

One who faces the events will be clear sighted ; one who does not , will be lost in amazement .

نه تجربتی تواند او یافت نه کام	گر مرد بهیچ راه نگذارد کام
ور پشت کند بکارها ماند خام	گر روی کند بکارها پخته شود



مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجُوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا .

کسی که آراء بزرگان را استقبال کند از راه های خطا آگاه گردد .

One who welcomes the wisemen's consultations becomes aware of wrong ways .

از خود سری و غرور گردد گمراه	از مشورت آنکسی که دارد اکراه
بشناخت درست راه خود را از چاه	آنکس که زرائی رهبران شد آگاه

مَنْ اسْتَنْصَحَكَ فَلَا تَغْشُهُ ، مَنْ وَعَظَكَ فَلَا تُوحِشُهُ .

کسی را که از تو راهنمایی خواهد گمراه مکن و کسی را که میخواهد راهنمای تو شود
رمیده مساز .

Do not mislead the one who asks your guidance ; and
do not scare the one who wants to lead you .

کاری نکنی که راه باطل پیوی	گر از تو کسی راهنمایی جوید
کاری نکنی که پاهای ترکت گوید	ورخواست کسی راهنمای تو شود



مَنْ اشْتَغَلَ بِالْفُضُولِ فَاتَهُ مِنْ مِهْمَةِ الْمَأْمُولِ .

کسی که به کارهای غیر لازم پردازد کار لازم را نیز از دست میدهد .

One who performs the unnecessary may miss the
necessary tasks .

از صید بزرگ عاقبت دور افتاد	آن گزینی صید کوچکی سر بنهاد
آن کار که بود لازم از دست بداد	آن گزینی کار غیر لازم کوشید

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ

از شایسته ترین کارهای جوانمرد تغافل اوست از آنچه در باره دیگر می‌داند.

A most admirable deed of a generous man is his negligence of what he knows of someone else .

هر جا که زسد از آن کند قصه کسی	گر پی ببرد به راز من بلهوسی
کو پوشد چشم از آنچه داند ز بسی	شایسته ترین کار جوانمرد آنست



مَنْ أَشْفَقَ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يُظَاهِمْ غَيْرَهُ .

کسی که خود را دوست دارد بد دیگری ستم نمی‌کند.

One who likes himself does not treat cruelly with others .

پیوسته ز انتقام او داشت غمی	هر کسی که بد دیگری ستم کرد دمی
بیر جان کسی روا ندارد ستمی	آن مرد که جان خویش را دارد دوست

مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَتْ بِهِ الدَّامَةُ .

آنکس که سستی را پیشه خود سازد دچار پشیمانی گردد.

One who acts sluggishly will be disappointed .

کار همه ز آن بیسرو سامان گردد
از سستی خود زود پشیمان گردد

سستی سبب زیان و خسران گردد
آن مرد که تنبل و تن آسان گردد



مَنْ أَطَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ، مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ .

هر که خدا را فرمانبری کند سروری یابد و هر که دیو نفس را فرمان برد دچار هلاک گردد .

One who obeys God will obtain supremacy and one who follows his own passion will be destroyed .

گردید بلند پایه و شد سرور
در راه هوی داد سرو جان به هدر

آن مرد که شد خدای را فرمانبر
و آن مرد که دیو نفس را فرمان برد

مَنْ اطَّرَحَ الْحَقْدَ اسْتَرَّاحَ قَلْبُهُ وَلَبَّه

کسی که کینه را از خود براند دل و مغزش آسوده ماند .

To extinguish hatred is a comfort to both heart and mind .

آنست که افزوده شود مشکل او
هم مغز وی آسوده شود هم دل او

آن کز پی دشمنی رود، حاصل او
هر کس که ز خویش کینه را دور کند



مَنْ اَظْهَرَ فَقْرَهُ اَذَلَّ قَدْرَهُ .

کسی که فقر خود را ظاهر کند از قدر خود می‌کاهد.

One who reveals his poverty devaluates himself.

ای بس که بجای سود بینی توزیان
بیپوده برد عزت خود را ز میان

پیش همه گس کنی غم خویش بیان
آنکس که کند فقیری خویش عیان

مَنْ اعْتَزَلَ سَلِمَ .

هر کس که کنج عزلت گزیند از گنج سلامت بهره برد.

One who lives in seclusion remains safe .

بیچاره زرنج‌های روز افزون است
این گنج به کنج انزوامدفون است

آنکس که ز کنج انزوایرون است
گر در طلب کنج سلامت هستی



مَنْ اعْجَبَتْهُ آرَائُهُ غَلِبَتْهُ أَعْدَائُهُ .

هر کس که به‌رأی خود مغرور گردد، دشمنانش بر او چیره میشوند.

One who is too proud of his ideas will be conquered by his enemies .

☆☆☆

چشم خرد و بصیرتش کور شود
در پنجهٔ خصم خویش متهور شود

آنکس که ز راه مشورت دور شود
آنکس که به‌رأی خویش مغرور شود،

مِنْ أَعْظَمِ الْفَجَائِعِ إِضَاعَةُ الصَّنَائِعِ

از بزرگترین اعمال دردناک، تباه ساختن کارهای هنری است.

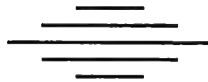
The most sorrowful deed is to spoil artworks .

مرد هنری به آه و زاری باشد

مگذار هنر قرین بنواری باشد

مذموم ترین تباهکاری باشد

زیرا که تباه کردن کار هنر



مِنْ أَعْظَمِ الْمَكْرِ تَحْسِينُ الشَّرِّ .

بزرگترین حيله، تحسین بدیهاست .

The greatest artifice is to praise bad deeds .

او را تونه دوست بلکه دشمن پندار

کس عیب تو گر چو حسن آرد بشمار

در حق تو برده بدترین حيله بکار

آنکس که بدیهای تو را تحسین کرد

مِنْ أَعْظَمِ مَصَائِبِ الْأَخْيَارِ حَاجَتُهُمْ إِلَى مَدَارَةِ الْأَشْرَارِ .

دشوارترین رنج نیکوکاران حاجت آنها بمدارا ببدکاران است.

The greatest difficulty of benevolent people is their need to be moderate towards malfeasants .

دشوارترین رنج نیکوکاران است	دشوارترین رنج نیکوکاران است
بامردم بدکار مدارا کردن	دشوارترین رنج نیکوکاران است



مِنْ أَفْحَشِ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْوَدَائِعِ .

برترین خیانت، خیانت در چیزی است که بتو امانت سپرده اند.

The most hideous betrayal is the breach of trust.

ز آن کار که دور از امانت باشد	بگریز اگر ترا دیانت باشد
بر آنچه سپارند ترا، دست طمع	مگذار، که بدترین خیانت باشد

مَنْ أَفْشَى سِرِّكَ ضَيِّعَ أَمْرِكَ .

کسی که اسرار تو را فاش میسازد کارت را تباه میکند.

One who discloses your secret may ruin your project .

آن دوست که سنگین بکند بار تو را	زودست بشو که جوید آزار تو را
آن یار که فاش سازد اسرار تو را	یکباره تباه میکند کار تو را



مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ تَحْمِلُ الْمَغَارِمِ وَأَقْرَاءُ الضُّيُوفِ

از بالاترین مکارم زیر بار قرض رفتن و پذیرفتن مهمان است.

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing .

از جمله صفات رادمرد آن باشد،	کو منبع خیر و لطف و احسان باشد
در بند پذیرائی مهمان باشد	هر چند که با قرض فراوان باشد

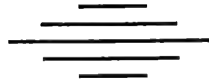
مِنْ أَفْضَلِ النَّصِيحِ الْإِشَارَةُ بِالصَّالِحِ .

بالاترین خیرخواهی راهنمایی بصلح است.

The highest degree of benevolence is to lead people to peace .

از آن همه کس به دوستی بر حذر است
کاندر ره صلح و آشتی راهبر است

چون جنگ نهال دشمنی را ثمر است
بیش از همه خیرخواه مخلوق کسیست



مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ أَنْ لَا تَعْتَمِدَ فِي خِلْوَتِكَ مَا تَسْتَحْيِي مِنْ إِظْهَارِهِ فِي عِلَاقَتِكَ .

نشانهٔ پرهیزگاری آنست که در نهان کاری نکنی که آشکارا نتوانی کرد.

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly .

کز هیچ جهةٔ راه بدی نسپاری
شرمت ناید که پرده ز آن برداری

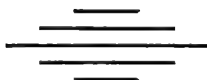
آنست بهین نشان نیکو کاری
یعنی که چو در پرده کنی کاری را

مَنْ أَقْبَحَ الْمَذَامِ مَدْحُ اللِّئَامِ .

بدترین کار نکوهیده ستایش ناکسان است.

The most hideous deed is to praise the villains.

آنرا که بطبع است چود یوی و ددی	نیکو نشمارد آنکه دارد خردی
مدحی که کسی ز ناکسی میگوید	کاری است قبیح تر ز هر کار بدی



مَنْ أَقَلَّ الْإِسْتِرْسَالِ سَلَامٌ ، مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِرْسَالِ نَدَمٌ

هر که با خلق کم آمیزش کند سالم میماند و هر که زیاد آمیزد پشیمان میشود.

One who associates little with people lives safely ;
and one who associates too much will be disappointed.

با خلق جهان چو کمتر آمیخت کسی	سالم چند از فتنه هر خار و خسی
و آنکس که بسی زیاد با خلق آمیخت	یک روز پشیمان شد از این کار بسی

مَنْ اِكْتَفَى بِالْتَلْوِيحِ اسْتَغْنَى عَنِ التَّصْرِيحِ .

کسی که سر بسته سخن تواند کرد از بی پرده گفتن بی نیاز ماند.

One who can say something ambiguously does not need to say it openly .

ای بس که چو شد سخن برون از دهنی، شد هایه رنج بهر جانی و تنی
سر بسته اگر سخن توانی کردن بی پرده مگو به هر کسی هر سخنی



مَنْ اِكْتَفَى بِالْاِسْيَرِ اسْتَغْنَى عَنِ الْكَثِيرِ .

کسیکه باند کمی میسازد، از بسیار خواستن بی نیاز است.

One who is content with little , needs not much.

تانیست ترا ز عیب حرص آگاهی افتی پی جمع مال در گمراهی
از مال جهان به اندکی قانع باش کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

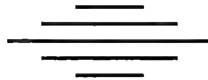
مَنْ أَكْرَمَ نَفْسَهُ أَهَانَتْهُ .

کسیکه خود را بزرگ شمارد ، کوچک میشود .

He who glorifies his selfhood will degrade it .

مغرور مشو تا بدر از ره بروی
مشممار بزرگ، تا که کوچک نشوی

گرفکر تو پخته است و روح توقوی
از روی تکبر و عنیت، خود را



مِنَ التَّوَانِي يَتَوَلَّدُ الْكَسَلُ .

از سستی، تنبلی زاید .

Inactivity causes laziness .

بی رنج ز پیش برد هر کار که جست
تنبیل شد و عاقبت از آن دست بشت

آنکسکه نشد سست بکارش ز نخست
و آنکسکه شد از نخست در کارش سست

مِنَ الْحِكْمَةِ طَاعَتَكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَاجْلَالَكَ مَنْ فِي طَبَقَتِكَ وَانْصَافَكَ مَنْ دُونَكَ .

آئین خرد فرمانبرداری از مهتران و گرامی داشتن همگنان و رحم آوردن به کهتران است .

It is a lesson of wisdom to you , obey your superiors , respect your equals and be fair to your inferiors .

آن با خرد است دربر اهل جهان ، کز راه خرد رود چه فاش و چه نهان
آئین خرد چیست ؟ اطاعت ز مهان اجلال ز همگنان و رحمت به کهان



مِنَ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقُ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ

توفیق در کار خیر و اعمال نیکو از نیکبختی است .

Success in beneficence is happiness .

آن مرد که هم پا کدل و هم خوشخوست خود این دو صفت موجب آسایش اوست
سرچشمه فیض و نیکبختی ، ایدوست ، توفیق بکار خیر و اعمال نکوست

مِنَ الْمَرَّةِ أَنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ بِمَالِهِ وَيَصُونَ عِرْضَهُ.

از جوانمردی است که کسی مال خود را ببخشد تا آبروی خود را حفظ کند.

It is a sign of generosity to give out the wealth in order to keep good reputation.

کوشد بنگاهداری حرمت خویش
وردر گذرد در این ره از ثروت خویش

آنست جوانمرد که باهمت خویش
در نگذرد از شرافت و عزت خویش



مِنَ أَمَاتٍ شَهْوَتُهُ أَحْيَىٰ مَرُوتَهُ، مَن كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقُلَتْ مَوْنَتُهُ

کسیکه شهوت خود را میکشد مردانگی خود را زنده میکنند و کسی که شهوتش زیاد شود بار زندگی اش سنگین میگردد

One who kills his passion will revive his courage ; and one whose passion is increased will have a heavier life.

مردانگی خویش بیاورد بدست
از بار گران خرج پشتش بشکست

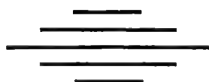
آنکس که ز قید شهوت نفس برست
و آن مرد که بسیار به شهوت دل بست

مِنْ أَمَارَاتِ الْإِحْمَقِ كَثْرَةُ تَلَوْنِهِ.

یکی از نشانه‌های سبک مغزی بیخرد، تلون است.

A sign of a foolman's bluntness is his versatility .

آن مرد که هر دم بهره‌ی رهسپر است،	نیک آرنگری از همه گمراه تر است
از جمله نشان‌های سبک مغزی مرد	آنست که هر زمان به رنگی دیگر است



مَنْ بَخَلَ بِمَالِهِ عَلَى نَفْسِهِ خَازَنَهُ عَلَى بَعْلِ عَرْسِهِ .

کسیکه از مال خود بهره نبرد آن را برای شوهر دوم زنش ذخیره مینماید .

A man who does not take the benefit of his riches saves them for the next husband of his wife .

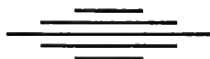
درخت و بخل هر کسی پای افشرد،	از ثروت خود نبرد سودی تا مرد
ای بس که یکی ز مال خود بهره نبرد	پس شوهر دوم زنش آنرا خورد

مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ جَلًّا ، مَنْ بَدَّلَ عِرْضَهُ ذَلًّا .

هر کس از مال خود بگذرد بزرگ میشود و هر کس که از آبروی خود چشم پوشد خوار میگردد.

One who gives his wealth will be dignified and one who loses his honour will be despised .

آنکس که زمال خویش تن در گذرد او را همه کس بچشم عزت نگرد
و آنکس که ز آبروی خود پوشد چشم جز خواری از اینکار نصیبی نبرد



مَنْ بَصَرَكَ عَيْبَكَ فَقَدْ نَصَحَكَ ؛ مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ .

کسی که ترا بعیب خود بینا سازد نصیحتت میکند و کسی که بیجا ترا ستایش میکند به هلاکت میاندازد.

One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you .

آنکس که ترا بعیب خود بینا کرد گوئی زین ره ترا نصیحت ها کرد
و آن کز تو بسی ستایش بیجا کرد فرمان هلاکت تو را امضا کرد

مَنْ بَلَغَ غَايَةَ مَا يَحِبُّ فَلْيَتَوَقَّعْ غَايَةَ مَا يَكْرَهُ

کسیکه به منتهای آرزوی خود رسیده، باید نهایت آنچه را هم که از آن اکراه دارد متوقع باشد .

One who has acquired what he likes best must expect to see what he dislikes most :

هر کسکه پی گل اندرین گلزار است	ناچار خورد زخم به هر جا خار است
هر کسکه رسد به آنچه خواهد دل او	بروی رسد آنچه هم کن آن بیزار است



مَنْ تَابَ فَقَدْ تَابَ .

کسیکه از گناه توبه کند بسوی خدا روی میآورد.

One who repents from sins turns to God .

بیمار چو گرده ز تنش درد جدا	این نیست عجب که یابد اوزود شفا
چون روی بتابد کسی از راه خطا	روی آورد او باز بدر گاه خدا

مَنْ تَجَرَكَ بِالنَّصِيحِ فَقَدْ أَجَزَلَ لَكَ الرِّبْحَ .

هر کس به بندواند رز با تو سودا کند بتو سود بسیار میرساند.

One whose business with you is to give advice, brings you a considerable profit .

چون از پی جنس زر ببازار بری،	آن جنس بخر که نفع سرشار بری
هر کس که متاع پند دارد بیدکان	شومشتی اش که سود بسیار بری



مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعَيُوبِ حَرَّمَ مَوَادَّ الْقُلُوبِ .

کسیکه عیوب مردم را بجوید ازدوستی مردم محروم میشود.

One who seeks faults with people will be deprived of their friendship .

ای بس که گراز کسی فرو ریزی خون	زان به که بریزی آبرویش به نسون
آنکس که کند عیب خلایق را فاش	کم کم رود از دل خلایق بیرون

مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ

کسیکه روزمړه رادرنظر دارد بسوی نیکی و پاکی شتاب میآورد.

One who is expecting death expedites doing good deeds .

هر گز نکنی درنگ در راه صواب
اورا زپی نیکی و پاکی است شتاب

گر نیست دل تو غافل از روز حساب
آنکس که نرفته روزمړه از نظرش



مِنْ تَمَامِ الْمَرْوَةِ أَنْ تَنْسِيَ الْحَقَّ الَّذِي لَكَ وَتَذْكُرَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكَ .

از کمال مردانگی است که اگر حقی بر دیگران داری بیاد نیاوری و حقی را که دیگران بر تو دارند از یاد نبری .

It is the highest degree of generosity to forget the obligations of other people towards you and remember your obligations towards them .

پابند بخیر باش و بیزار ز شر
ور حق کسی است بر تو از یاد مبر

خواهی که بری نصیب از خیر بشر
ز آن حق که تراست بر کسی یاد میار

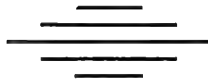
مِنْ تَوْفِيقِ الرَّجُلِ اكْتِسَابَهُ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ.

کامیابی مرد در آنست که دارائی خود را از راه حلال بدست آورد.

A man's success is to acquire riches in a legitimate way.

زنهار مکن حق کسیرا پا مال
نـزـراء حرام بلکه از راه حلال

هم قدرت اگر یافتی و هم اقبال
خوشبخت کس نیست کو بدست آرد مال



مَنْ تَوَقَّرَ وَقَرَّ، هُنَّ تَكْبَرُ حَقِيرٌ .

هر کس وقار دارد بزرگ میگردد و هر کس که متکبر است کوچک میشود

Gravity dignifies a man; arrogance abases him .

دردیده بزرگ میشود بیش از پیش
کوچک شود اندر بزرگانه و خویش

آنکس که وقار خویش را سازد بیش
و آنکو متکبر است و مغرور بخویش

مَنْ تَوَقَّى سَلَامًا؛ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

هر که خودداری کند ایمن میماند و هر که بیباکی نماید دچار پشیمانی میشود

One who controls himself will be safe and one who show boldness will be disappointed .

از کار خطا هر آنکه خودداری کرد، خود را ایمن ز هر گرفتاری کرد
و آن مرد که بود بی محابا، خود را دمساز پشیمانی و دشواری کرد



مَنْ جَارَفِي مَلِكَةٍ تَمَنَّى النَّاسَ هَلَكَةً

کسی که در کشور خویش بیداد کند مردم از خدا هلاک او را میخواهند.

People wish the death of a ruler who is cruel to them.

بیداد گران کور دل و گمراهند با ظلم زعمر خویشتن میکنند
در کشور خویش هر که بیداد کند مردم ز خدا هلاک او را خواهند

مَنْ جَارَ قَصَمَ عَمْرَهُ

هر که بیداد میورزد عمر خود را کوتاه میسازد.

One who rules with cruelty shortens his life .

بیداد گری که ظلم جانکاه کند با خویش کند هر چه درین راه کند
هر چند کند رشته بیداد دراز از رشته عمر خویش کوتاه کند



مَنْ جَانَبَ الْإِخْوَانَ عَلَى كُلِّ ذَنْبٍ قَلَّ أَصْدِقَاؤُهُ .

کسیکه برای هر خطائی از دوستان کناره گیری کند یارانش کم میشوند .

One who for every fault breaks with his friends will soon be friendless .

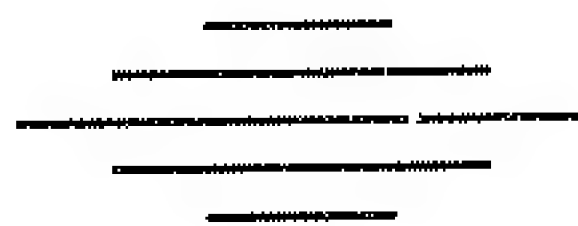
بدخوی، همیشه خوار خواهد ماندن بی همدم و غمگسار خواهد ماندن
آنکس که به هر خطا زیاران ببرد بی یاور و دوستدار خواهد ماندن

مَنْ جَهْلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ .

کسیکه نداند بکجا پامیگذارد دچار لغزش میگردد .

A man who does not know where to put down his feet, will slip.

با چشم خرد هر که نبیند در راه
هر کس که نداند بکجا پای نهد
چون کور رود بپیش وافتد در چاه
هر جا که نهد پای بلغزد ناگاه



مَنْ حَسَنَتِ سِرِّهِ تَهْ لَمْ يَخَفْ أَحَدًا : مَنْ سَاءَتْ سِرِّهِ تَهْ لَمْ يَأْمَنْ أَبَدًا .

کسی که نیک نهاد است از هیچکس باک ندارد و کسی که بد گوهر است هیچگاه ایمن نیست .

One who has a good nature will fear nobody ; and , one whose nature is bad will never be safe .

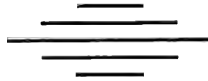
آنکسکه نهاد نیک و پاکی دارد
و آنکسکه بود بد گهرو زشت نهاد
از طعنهٔ این و آن چه باکی دارد؟
دایم دل و جان بیمناکی دارد .

مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ .

هر کس که در حق اهل زمانه خوشبین باشد دوستی آنان را بدست میآورد.

One who has good opinion about the people wins their friendship .

بدبین که بچشمش همه کس همچو عدوست
گر بی‌کس و تنه‌است، ز بدبینی اوست
با اهل زمانه هر که خوشبین تر شد
از اهل زمانه بیشتر گیرد دوست



مَنْ حَفَرَ بَشْرَ الْأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ .

کسی که در راه برادرش چاه بکند، خود در آن میافتد.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

گمراه که خواهد ره کس را بزند
این دام چو عنکبوت بر خویش تند
خود پیش‌تر از او افتد اندر ته چاه
هر کس به ره برادرش چاه کند

مِنْ حَقَّارَةِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ لَا يَنْتَالِ مَا لَدَيْهِ إِلَّا بِتَرْكِهَا .

از نشانه‌های خواری دنیا در نزد خداوند آنست که دسترسی به آنچه پیش خداست میسر نمیشود مگر با دست کشیدن از دنیا .

A sign of abjectness of this world before God is that one has no access to whatever is with Him without leaving the world .

در پیش خدا از بسکه خوار این دنیا است	شد خوار بنزدش آنکه دنیا را خواست
تأدست کسی ز مهر دنیا نکشد	دستش نرسد به آنچه در پیش خداست



مِنْ حَقِّ الرَّاعِي أَنْ يَخْتَارَ لِلرَّعِيَّةِ مَا يَخْتَارُهُ لِنَفْسِهِ

شایسته حاکم است که آنچه برای خویش میخواهد، برای مردم خود نیز همان را برگزیند.

A ruler must choose for his subordinates what he can choose for himself .

حاکم باید که ترک نخوت گوید	پیوسته ره عدل و مروت پوید
هر چیز که از برای خود خواسته است	بهرد گران نیز همان را جوید

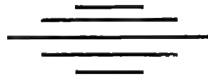
مَنْ خَافَ سَوْطَكَ تَمَنَّى مَوْتَكَ .

هر که از تازیانه‌ات می‌ترسد آرزوی مرگت را دارد.

One who fears your whip prays for your death .

بیچارگی‌ات را ز خدا خواهند است
پیوسته به آرزوی مرگت زنده است

آنکس که ز ترس در برت چون بنده است
آنکس که ز تازیانه‌ات می‌ترسد



مَنْ خَالَطَ السُّفَهَاءَ حَقِرَ

کسی که با بیخردان در آمیزد، خوار می‌شود .

One who associates with the fools will be abased.

پیش همه بی ارزش و مقدار شوی
گر همدم هر خسی شوی، خوار شوی

گر مردم سفله بخوی را یار شوی
در گلشن روزگار هم چون خس و خوار

من خان ساطانه بطل امانه .

هر که بیادشاه خیانت کند امن و سلامتتش بر باد میرود .

One who betrays the king, loses his own security.

از بند گناه ، مرد ، سالم نجهد	چون معصیتی کند، ز کیفر نرهد
در خدمت شاه هر کسی دل بنهد	سر بازداگر تن بخیانیت بدهد



من خان وزیره فسد تدیره .

هر کس که خیانت ببیند نقشه هایش خراب میشود.

A man who is betrayed his plans will be spoiled.

چون کار، کسی به یار سالوس دهد،	تخمی کارد که بار افسوس دهد
هر کس که زهمکار خیانت ببیند	فکری که کند، نتیجه معکوس دهد

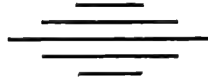
مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَتَهُم

کسیکه بجایهای بد برود، بدنام میشود .

One who visits ignoble places will be suspected.

و آن دانه مخور که بسته دام شوی
در جای بدی مرو که بد نام شوی

آن کارمکن که سخره عام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی



مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ ذُكِّرَ .

هر که خدا را یاد داشته باشد خدا نیز او را یاد میکند.

God remembers anyone who remembers Him .

حق، هر گرهی بود بکارش، بگشاد
همواره خدا نیز کند او را یاد

هر کسکه بدر گاه خدا روی نهاد
پیوسته کسی گر از خدا یاد کند ،

مَنْ رَاعَى الْإِيْتَامَ رَوَّعَى فِي بَنِيهِ .

کسی که با اطفال یتیم مهربان باشد در حق فرزندانش مهربانی میکنند.

One who cares for orphans, his offsprings will be cared for .

خود نیکی اوست یار و پشتیبانش
گیرند کسان دست ز فرزندانش

آن مرد که خیر باشد و احسانش
هر کس که گرفت دست فرزند یتیم



مَنْ رَجَاكَ فَلَا تَخِيبْ أَمَلَهُ .

کسی را که چشم امید بتو دوخته، از خود ناامید مکن.

Do not disappoint the one who counts on you .

شادش چو نمیکنی، غمش بیش مکن
نومید ز لطف و کرم خویش مکن

با زخم زبان دل کسی ریش مکن
آن را که بسوی تو بود چشم امید

من خبث عنصره ساء محضره .

هر کس که طبع ناپاک دارد زیدارش ناخوش آیند است.

It is unpleasant to see a person who is ill-natured .

هر گز نشویند نیکمردان یارش
آزرده شود جان و دل از دیدارش

آنکس که نکو نیست ره و رفتارارش
آن سفله که هست طبع ناهنجارش



من خذل جنده نصر اضداده

فرماندهی که لشکر خود را بی مدد میگذارد، دشمنان خود را یاری میدهد.

A commander who leaves his army helps his enemy.

بیند ستم از کرک بدان خونخواری
گوئی که دهد دشمن خود را یاری

چوپان که بسک درنگرد با خواری
آنکس که مدد ببلشکر خود نکند

مَنْ رَضِيَ بِقِسْمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ .

هر کس که بداده خداوند رضا دهد، برای چیزی که از دست داده محزون نمیشود.

One who is content with what God has given him ,
does not grieve over what he has lost .

در کنج فناء آنکه آسوده نشست	بر خاطر خود راه غم و غصه بیست
آنکس که رضا بداده حق داده است	محزون نشود از آنچه رفته است زدست



مَنْ رَغِبَ فِيكَ عِنْدَ اقْبَالِكَ زَهَدَ مِنْكَ عِنْدَ اِدْبَارِكَ .

کسی که در خوشبختی تو بتوروی میآورد، چون بدبخت شدی از توروی گردان میشود.

One who welcomes you when you are prosperous turns
his back to you when you are impoverished .

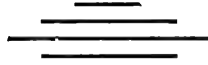
گر در پی دوستان محتال شوی	در پای فریب و حيله پا مال شوی
هر کس بتو روی بهر مال تو کند	رو گرداند چو بی زرو مال شوی

مَنْ رَغِبَ فِي نَيْلِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَىٰ .

کسی که دوستدار برتری و زبردستی باشد، باید هوای نفس را زبردست خود سازد.

He who is interested in high positions must overcome his passions .

این نخوت و خودنمائی از هستی تست	وین نفس پرستی، اثر پستی تست
آن روز که نفس زیر دست توشود	خوشباش که اول ز بردستی تست



مَنْ رَفِيَ دَرَجَاتِ الْهِمَمِ عَظُمَتِ الْأَمَمُ .

کسی که همت خود را بلند سازد، مردم او را بزرگ می شمارند.

The one who has his high ideal will be esteemed by people .

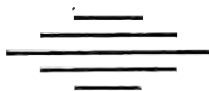
شو باور آن کسان که یارند ترا	تا آنکه همیشه دوست دارند ترا
هر چند بلند تر شود همت تو	مخلوق بزرگتر شمارند ترا

مَنْ رَكَبَ الْبَاطِلَ اَذَلَّهُ مَرْكَبُهُ .

هر که براسب باطل سوار شود مرکبش او را بزمین میاندازد .

One who rides the horse of falsehood will be thrown down .

از راه صواب آنکه بیرون میگردد	در راه خطا، خوار و زبون میگردد
هر کس که سوار مرکب باطل شد	یکچند نرفته سر ننگون میگردد



مَنْ زَرَعَ خَيْرًا حَصَدَ اَجْرًا

کسی که دانه نیکی بپاشاند پاداش آن را درو میکند.

One who sows the seeds of goodness will harvest its rewards .

بدبخت کسی که در ره ظلم دويد	خوشبخت کسی که شیوه عدل گزید
آن مرد که دانه نکوئی افشاند	جز حاصل نیک از آن نخواهد دروید

من ساءت سیر ته سرت منیته .

هر که خوی بد دارد مرگش مایه شادی است.

One who has a bad temper will gladden people by his death .

گر مرد دچار نامرادی باشد، از بدمنشی و کج نهادی باشد
آن کز بدی خوی شو، مایه رنج مرگش همه را مایه شادی باشد



من ساء خلقه ضاق رزقه ، من کرم خلقه اتسع رزقه

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی می شود.

Who ever is ill - tempered will be impoverished ;
whoever is good humoured will be well off .

با خلق خدای، از غنی تا درویش، با خلق نکوی، به رود کار از پیش
آنکس که بد است خلق او، رزقش کم و آنکس که خوش است خوی او سودش بیش

مَنْ سَأَلَ عِلْمًا .

کسی که می پرسد، می آموزد .

One who asks questions learns .

تا از در علم روی میگردانی از چهل نمیرهی باین آسانی
آنکس که هر آنچه را نداند پرسد دانا شود و وارهد از نادانی



مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ .

کسی که بیش از حد خویش طلب کند درخور نومیدی باشد .

One who desires more than what he deserves is liable to disappointment .

هر کس ز گلیم خود نهد پای برون از تیر ملامت کسان نیست مصون
اندر خور آنست که نومید شود آنکسکه زحق خویش جوید افزون

مَنْ سَعَىٰ فِي طَلَبِ السَّرَابِ طَالَ تَعْبُهُ وَكَثُرَ عَطَشُهُ

هر که بدنبال سراب برود، خستگی و تشنگی اش بیشتر میشود.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

ای بس که در آن چه نفع بیند ضرر است	آن را که همان بنفش ظاهر نظر است
چون باز آید، خسته تر و تشنه تر است	آنکس که پی آب، رود سوی سراب



مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلَاءَ وَقَرَّ

کسی که همدم خردمندان شود وقار و بزرگی می یابد

One who associates with wisemen will be dignified.

وز خدمت اهل علم، سودی آید	از صحبت جاهلان زیانی زاید
بر عز و وقار خویش میافزاید	آن مرد که همدم خردمندان است

من صبر هانت مصیبتہ.

کسی که صبر کند سختی اش سست و مشکلش آسان میگردد.

One who has patience lightens his burdens .

هر کس که بخوب و زشت دوران سازد	آسایش خویش را دو چندان سازد
شکر است که رزق را فراوان سازد	صبر است که مشکل تو آسان سازد



من صدقت لهجته قویت حجتہ .

کسی که راستگوست دلیلش قوی است .

One who tells the truth reasons firm .

آنکس که برای حق کند جنک و جدال	بی باک نهد پای بمیدان قتال
آنکس که بر راستی سخن میگوید	با قوت بسیار کند استدلال

مَنْ صَدَقَ مَقَالَهُ زَادَ إِجْلَالَهُ

کسی که گفتارش راست باشد بزرگی او فزونی می گیرد.

One who is truthful in his words increases his dignity .

آنکو بصدافت است بی پروا تر در راه حقیقت است پا بر جاتر
چون سرو کسی که راستی پیشه کند، هر لحظه رود مقام او بالاتر



مَنْ صَغَرَ الْهَمَّةَ حَسَدُ الصَّدِيقِ عَلَى النِّعْمَةِ

رشک بردن به کامیابی دوست از کوتاهی همت است .

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow-mindedness .

آنرا که بود همت و انصاف و خرد بر خود پی راحت کسان رنج خرد
و آنکس که بود حسود و خودخواه و زبون از دیدن راحت کسان رنج برد

مِنْ ضَعْفٍ جَدَّةٌ قَوًى ضِدَّهُ .

کسی که بختش بر گردد دشمنش قوی میشود.

When a man becomes unlucky his enemy becomes strong .

کس را مدد بخت چو یاور گردد در جمله کارها مظفر گردد
اما ز کسی بخت اگر بر گردد هر لحظه عدوی او قوی تر گردد



مِنْ ضَعْفٍ عَنْ حَمَلٍ سِرِّهِ كَانَتْ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ اَضْعَفُ .

کسیکه در نگهداشتن راز خود ناتوان باشد در نگهداشتن راز دیگری ناتوان تر است .

He who is unable to keep his own secrets , will never be able to keep the secrets of others .

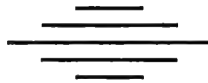
گر یار تو عاجز است از بستن لب زو راز بهوش و راز داری مطلب
آنکو نکند راز خود از خلق نهان گر راز تو نیز فاش سازد چه عجب

مَنْ طَالَ عَمْرُهُ فَجَعَّ بِأَحِبَّائِهِ .

کسی که عمر طولانی میکند داغ عزیزان هم بسیار می بیند.

One who lives long will often mourn for the death of friends .

هر کس که فزون زیست درین دار عجیب بیش از همه کرد روز گارش تعذیب
بسیار دلش داغ عزیزان بیند آنکه که ز طول عمر برده است نصیب



مَنْ طَلَبَ صَدِيقًا صَادِقًا وَافِيًا طَلَبَ مَنْ لَا يَجِدُهُ .

کسی که دوست با وفا و راستگو می خواهد در جستجوی کسی است که نایاب است .

One who wants a loyal and truthful friend , seeks something rare .

بر هر که نظر کنی، پی کذب و ریاست آنچیز که نیست در کسی، صدق و صفاست
یاری که درست و با وفا باشد و راست آنست که کسی نیافت هر چند که خواست

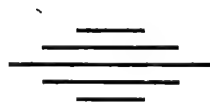
مَنْ طَلَبَ عَيْبًا وَجَدَهُ .

هر که عیبی را بجوید آن را می یابد.

One who seeks a shortcoming will find it .

کز رفع عیوب خویشتن روی بتافت
کان مرد که جست عیب خویش آنرا یافت

پیش از همه شیطان سوی آن مرد شتافت
از عیب خود آگه شو و اصلاحش کن



مَنْ ظَلَمَ ظَلِمَ .

هر کس که ستم کند ستم می بیند.

One who oppresses will be oppressed .

وَر رنج دهد، رنج و الَم می بیند
هر کس که ستم کند ستم می بیند

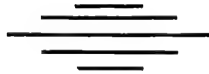
آنکو غم کس فزود غم می بیند
هر کس که کرم کند کرم می بیند

مَنْ عَادَى النَّاسَ اسْتَثْمَرَ النَّدَامَةَ .

کسی که با مردم دشمنی کند جز پشیمانی بهره‌ای نمی‌برد.

One who exerts enmity towards people, will gain nothing but repentance .

غم پرور و یار او فراوان گردد	آنکسکه براه خیر و احسان گردد
بس زود ز کار خود پشیمان گردد	و آن کز پی دشمنی است با خلق خدای



مَنْ عَاشَ مَاتَ .

کسیکه زندگی میکند، می‌میرد

Anyone who lives will die .

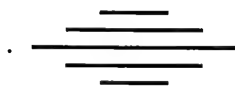
يك روز تولد است و يك روز وفات	دوران حیات خلق را نیست ثبات
فردا است گه میشود گرفتار همتا	امروز هر آنکه هست در قید حیات

مَنْ عَامَلَ بِالرِّفْقِ غَنِمَ ؛ مَنْ عَامَلَ بِالْعَنْفِ نَدِمَ .

هر که بامدارا سودا کند سود میبرد و هر که درشتی ورزد پشیمان میشود.

One who deals with people reservedly will gain profit;
and one who treats them roughly will be disappointed.

گر دید نصیب او ز هر سودا سود	آنکو ره نرمی و مدارا پیمود
زین شیوه نصیب او پشیمانی نبود	و آنکسکه درشتی و خشونت ورزید



مَنْ عَجَلَ زَلَّ .

هر که شتاب کند میلغزد

He who is hasty , slips .

از پای در آمد و بسر در غلطید	اسبی که ز اندازه فزون تند دوید،
و آنکسکه شتاب کرده پایش لغزید	در هر راهی بسی است نا همواری

مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَحَجَّةِ غَرِقَ فِي اللَّجَّةِ .

هر که از راه راست منحرف شود، به تبه گمراهی میافتد .

One who deviates from a straight path will be misled.

آن مرد که دور از دلالت گزید	گمراه شود و غرق ملالت گردد
هر کس ز ره راست کند سر پیچی	سر گشته وادی ضلالت گردد



مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنْ إِخْوَانِهِ .

کسیکه در قدرت بعدل کوشد از کمک دیگران بی نیاز میشود.

One who acts justly while in power, will need no help later on .

ای حامی عدل و داد، حق یار تو بس	عدل تو و داد تو نگه دار تو بس
در قدرت اگر بعدل کوشی همه وقت	در عجز، همان عدل، مدد کار تو بس

مَنْ عَذَّبَ لِسَانَهُ كَثُرَ اخْوَانُهُ .

کسی که زبانش شیرین است برادرانش هم بسیارند

A man whose tongue is quite sweet his brethren are quite many .

آنرا که بود محبت و مهر بکار	بیش از همه خودشود از آن برخوردار
هر کسکه مالیم است و شیرین گفتار	باشند برادران او هم بسیار



مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ .

کسیکه این دنیا را میشناسد از آمادگی برای دنیای دیگر غافل نمیشود.

One who knows this world well , do not neglect preparation for the other.

هر دم رسدت بگوش آوای دگر	تارخت از این جای بری جای دگر
آنکسکه شناخته است این دنیا را	غافل نشود ز فکر دنیای دگر

مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا تَزْهَدَ .

کسیکه دنیا را نیک بشناسد از کار دنیا کناره گیری میکند.

One who knows the world lives in solitude .

در بیشه روزگار شیری کردند،	آن قوم که دعوی دلیری کردند
از کار جهان کناره گیری کردند	چون نیک بدو نیک جهان را دیدند



مَنْ عَرَفَ النَّاسَ تَفَرَّدَ

کسیکه مردم را شناخته، تنهایی میگزیند.

One who knows people well will choose to live a solitary life .

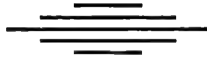
در دل همه قصد زحمت افزایی داشت	آنکو بزبان سر دلارائی داشت
در حق جهانیان شناسائی داشت	آن مرد که جا بکنج تنهائی داشت

مَنْ عَرَفَ النَّاسَ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِمْ

کسیکه خلق زمانه را میشناسد برایشان اعتماد نمیکند.

He who knows men does not trust them .

تا چند بمردم جهان پیوستن	پیمان و داد بستن و برگزستن
هر کسکه درست خلق را بشناسد	داند که به خلق دل نشاید بستن



مَنْ عَرَفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِهِ .

کسیکه بدروغگوئی شناخته شد اعتماد مردم به گفته او کم میشود.

People do not believe in a person who is known as a liar .

آن قوم که جز بر راستی سر نکنند	همراهی کجرو و فسونگر نکنند
آن را که دروغگو شناسند کسان	زو گفته راست نیز باور نکنند

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

کسیکه خویشتن را بشناسد خدای خویش را میشناسد.

He who knows himself well , knows his Lord .

وی حد عبادت تو بیرون ز قیاس
پیش از همه، ذات خویشتن را بشناس

ای شیفته بندگی و شکر و سپاس
خواهی که خدای خویش را بشناسی



مَنْ عَصَى الدُّنْيَا اطَاعَتْهُ .

کسیکه رام گیتی نشود گیتی رام او خواهد شد.

The world will favour a person who turns his back to it .

مغرور به جاه و کام گیتی نشود
جز بهر کسی که رام گیتی نشود

شاد آنکه اسیر دام گیتی نشود
گیتی است چو اسبی که نمیگردد رام

مَنْ عَصَى الدُّنْيَا اطَاعَتْهُ ؛ مَنْ اَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا اَتَتْهُ .

هر که از فرمان جهان سر بیچد جهان فرمانبر او میشود هر که از جهان رو بگرداند جهان بدوروی میآورد.

The world obeys anyone who disobeys it ; and turns to anyone who turns away from it .

خود زال جهان شود ازو فرمانبر	هر کس که ز فرمان جهان پیچد سر،
خود دور جهان شود بدوروی آور	هر کس که از این جهان بگرداند روی



مَنْ عَظَّمَ صَغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَى بِكِبَارِهَا .

کسیکه هر سختی کوچکی را بزرگ سازد بسختی بزرگ هم گرفتار میشود.

A man who magnifies every small trouble will meet real big troubles .

هر عقده سهل نیز گردد دشوار	از بهر کسی که ترسد از سختی کار
در رنج بزرگ نیز گردید دچار	آن مرد که رنج خرد را ساخت بزرگ

مِنْ عِلَامَاتِ الْإِدْبَارِ مُقَارَنَةُ الْأَرْذَالِ .

از نشانه‌های سیاه‌روزی، همنشینی با ناکسان است.

A sign of misfortune is association with malevolent persons .

با مردم نا پخته نشستن خامی است	آلوده هر ننگ شدن بد نامی است
با ناکس و دلسیاه دمساز شدن	آغاز سیه روزی و نا فرجامی است



مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ الْإِسَاءَةُ إِلَى الْأَخْيَارِ .

یکی از نشانه‌های بدمنشی، بد رفتاری با نیکان است.

A sign of malevolence is to ill-treat the good people.

آن کز پی عیب جوئی و پرده دری است	بدخواه کسی شود که از عیب‌بری است
با نیک نهاد بد سلوکی کردن	خود نیک‌ترین نشانه بد گه‌ری است

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَهِ الْخَلْقِ.

هر کس که از روی حق کار بکند مردم با او مایل میشوند.

One who acts justly will be liked by people .

آن مرد که راه باطلی بسپارد	بیش از همه قدر خویش پائین آرد
و آنکس که براه حق قدم بگذارد	دائم دل خلق میل با او دارد



مَنْ غَالِبَ مَنْ فَوْقَهُ قَهْرٌ.

کسی که بابرتر از خود بجنگ برخیزد مغلوب میشود.

One who fights with his superior will be defeated.

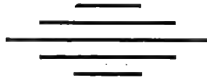
با هر که فزون تر ز تو دارد نیرو،	پیوسته مدارا کن و پیکار مـجـو
مغلوب شود کسی که خیزد پی جنگ	با هر که بقدرت است بالاتر از او

مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ عَلَى عَقْلِهِ ظَهَرَ عَلَيْهِ الْفُضَائِحُ .

کسی که هوای نفس بعقلش چیره شود برایش رسوائی میآورد.

He whose passions overcome his reason , faces with disgrace .

میکوش اگر خرد ورنه بینائی	کز قید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تو اگر چیره شود ،	بهر تو نیاورد بجز رسوائی



مَنْ قَالَ مَا لَا يَنْبَغِي سَمِعَ مَا لَا يَشْتَهِي .

آنکه ناروا گوید ناگوار میشنود.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant .

تیغی است زبان، که هر که بیهوده کشید،	زین تیغ بسی بجان او زخم رسید
آنانکه به ناروا سخن می گویند	هم پاسخ ناگوار خواهند شنید

مَنْ قَامَ بِشَرَائِطِ الْعِبَادَةِ أَهْلَ الْعِتْقِ ، مَنْ قَصَرَ عَنْ احْتِكَامِ الْحُرِّيَّةِ أُعِيدَ إِلَى
الرَّقِّ .

کسی که بندگی خدا را بجا آورد شایسته آزادی است و کسیکه شرایط آزادی بجای
نیآورد به بندگی بر میگردد.

The one who performs servitude to God will deserve
liberty; and, the one who does not comply with requirements
of liberty will return to servitude .

آزاد شد و گشت ز هر بند آزاد	در بندگی خدا کسی گرتن داد
در حلقه بندگی گرفتار افتاد	آزادی را کسی چو وقتی ننهاد



مَنْ قَبِلَ عَطَاكَ فَقَدْ أَعَانَكَ عَلَى الْكَرَمِ

کسیکه عطایت را می پذیرد، ترادز بخشش یاری میکند.

The man who accepts your grant helps you in your
generosity .

باعث شده تا کنی تو بخشش آغاز	آنکس که نهاد سوی تو روی نیاز
از بهر تو کرده راه بخشش را باز	و آنکس که پذیرفته عطائی از تو

من قصر عن السياسة صغر عن الرياسة .

کسی که در سیاستش قصوری باشد در ریاست بچیزی شمرده نمیشود .

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership .

کاری که کند موافق دلخواه است
دوران ریاستش بسی کوتاه است

گرمرد عمل زرمز کار آگاه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است



من قعد به حسب نهض به ادبه .

کسیکه دودمانش پست است بارفتار نکو بلند قدر میشود .

A man can be exalted by his good behaviour even if he is of a base origin .

او پرده بعیب خویش می اندازد
رفتار نکو بلند قدرش سازد

هر کس که به رفتار نکو پردازد،
هر چند که دودمان کس باشد پست

مَنْ قَلَّ أَكَلُهُ صَفَا فِكْرُهُ .

کسیکه کم بخورد فکرش مصفا میشود.

One who eats little purifies his mind .

جسم تو شود علیل و فکر تو پریش
مغز تو مصفا شود و فکر تو بیش

هر دم چو پر از غذا کنی معده خویش
کن خوی بکم خوری که از کم خوردن



مَنْ قَلَّتْ تَجْرِبَتُهُ خَدِعَ .

کسیکه تجربه اش کم است فریب میخورد.

One whose experience is little can be easily deceived.

و ندر ره زندگی دلیلی است عجیب
کم تجربه ، در کار ، خوردن و دفرین

هر تجربه دسی است چنان درس ادیب
پس تجربه ، در راه ، فتد دیر بچاه

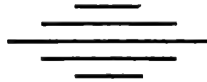
مَنْ قَنَعَ غَنًى .

کسیکه قناعت پیشه کند بی نیاز میشود.

One who is content with a little will have no need for too much .

آن راه که می رود ، ره اهرمنی است
کان مرد که قانع است گوئیکه غنی است

آنکسکه حرص است و طمع کار، دنیست
از حرص و بترس و با قناعت خو کن



مَنْ قَوِيَ هَوَاهُ ضَعُفَ عَزْمُهُ .

هر کس که هوای نفسش قوی شد اراده اش ضعیف میگردد .

One whose passions become strong his will becomes weak .

پیوسته بدنبال هوس ها نروی
چندانکه هوای نفس گردید قوی

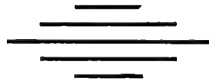
آن به که اسیر خواهش دل نشوی
زیرا که شود اراده و عزم ضعیف

من کانت له فکرۃ فله فی کل شیء عِبْرَة .

سیکه فکروتدبیردارد از هر چیز که ببینند یگانه

An intelligent person learns from everything .

در دشت معانی از پی ذنخجیرندی	آن جمع بیشه خرد را شیرند
بر هر چه که بنگرند پندی گیرند	و آن قوم که اهل فکرت و تدبیرند



من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .

کسیکه درد خود را از پزشکان پوشد بآبدن خود خیانت میورزد .

He who hides his disease from the doctors, is treacherous to his body.

وز رهبر علم و عقل سر پیچیدن	تا چند دچار کمرهی گردیدن؟
هر گز رخ عافیت نخواهد دیدن	دردی که نهفته است از چشم طبیب

مَنْ كَتَمَ عِلْمًا فَكَانَ جَاهِلًا .

کسیکه دانش خود را پنهان کند بنادان میماند.

He who hides what he knows is the same as an ignorant.

از دانش خود چو شمع نور افشاند
در دیده مردمان بنادان ماند

دانا، بود آنکسی که تا بتواند
آنکس که کند دانش خود را پنهان



مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَإِنْ قَامَ فِيهَا بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ
فَقَدْ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَإِنْ مَنَعَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ فِيهَا فَقَدْ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ .

کسی را که خداوند نعمت دهد حوائج مردم نسبت باو زیاد میگردد . اگر آنچه را که
خداوند واجب کرده بجای آورد نعمتش دوام می یابد وگرنه زوال می پذیرد .

When God gives affluence to a person the needy people expect him to help them . If he fulfils his duty to God his wealth will last long ; otherwise, it will be lost.

محتاج و فقیر بر درش روی نهاد
ورز آنکه نکرد، از بزرگی افتاد

آن را که خدا ثروت و دارائی داد
گرا حسان کرد، دولتش یافت دوام

من کثر لهو قل عقله .

کسیکه عیش و نوش زیاد شود عقل و هوشش کم میگردد.

He whose revelry is increased , his understanding is decreased .

وین شهید یکم روح سم خواهد شد
کز عیش زیاد، عقل کم خواهد شد

شادی چو زحد گذشت، غم خواهد شد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش



من کثر نفاقه لم يعرف وفاقه .

کسیکه دورویی اش بسیار شود یکرنگی اش نیز شناخته نمیگردد.

One who is often double-faced will not be known by his real face .

بر دوستی اش دگر نشاید دل باخت
یکرنگی او را نتوان باز شناخت

کس در پی هم بدشمنی چون پرداخت
آنکس که نشان دهد دورویی بسیار

من کثره زله بطل جدّه .

کسیکه شوخی اوزیادشود گفتار جدی او نیز بی تاثیر می گردد.

Too much jokes decreases the effect of one's serious talk.

کر راست بگوید او، کسی کی شنود؟
گفتار متین او هم از بین رود

آن مرد که در دروغ مشهور شود
و آنکس که کند مزاح افزون از حد



من لادین له لامروءة له .

کسیکه دین ندارد مردانگی ندارد.

One who has no religion lacks manliness .

عیش و خوشی از خاطر غمگین مطلب
مردانگی از مردم بیدین مطلب

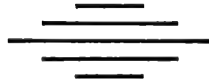
مهر و کرم از درون پر کین مطلب
بیدینی و مردانگی از هم دورند

مَنْ لَيْسَ الْكِبَرُ وَالسَّرَفُ خَلَعَ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ.

کسیکه خودخواهی و اسراف پیشه کند از برتری و بزرگواری میافتد.

One who is engaged in extravagance and selfishness will lose his privilege and grandeur .

خودخواه چو شد مرد، به خواری افتد	اسراف چو ورزد، به نداری افتد
آن کز پی خودخواهی و اسراف رود	از برتری و بزرگواری افتد



مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ بِالنَّاسِ وَعْظًا لِلَّهِ النَّاسُ بِهِ.

کسیکه از مردم عبرت نگیرد خداوند او را عبرت مردم میگرداند.

One who does not take an example of the people God will make him an example for the people .

آن مرد که بی بصیرچنان کژدم شد	در وادی جهل و نامرادی گم شد
نگرفت اگر کسی ز مردم عبرت	خود آخر کار عبرت مردم شد

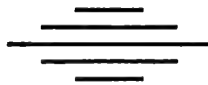
مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ .

هر که در کودکی دانش نیاموزد در بزرگی به سروری نمیرسد.

The one who does not learn in childhood will not reach a high rank when grown up .

یا عزت و جاه یافت یا مال و منال
نه مرتبه یافت در بزرگی و نه مال

آنکس که فتاه در پی کسب کمال
و آنکس که نیاموخت ز خردی دانش



مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ لَمْ يَعْلَمْ .

هر که دانش نیاموزد داناینباشد.

One who does not learn will not become learned .

بیچاره تنگدست، دارا نشود
هشیار و هنرپژوه و دانا نشود

تا کنج زر و سیم مهیا نشود،
آن کز پی کنج دانش و علم نرفت

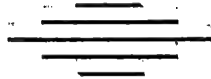
من لم یرحم لم یرحم .

کسیکه بر کسی رحم نمیکند از کسی رحم نمیبیند.

He who does not pity , will not be pitied .

از زشتی خوی خویش در آزارند
دوراست که مهتران بر او رحم آرند

آن قوم که زشتخوی و بد کردارند
آنکس که بکهنتران نمی آرد رحم



من لم یصبر علی مضیّ التعلیم بقیّ ذلّ الجهل

کسیکه به رنج آموزش تن در ندهد در ذلت نادانی باقی میماند.

He who does not bear the difficulties of learning remains in baseness of ignorance.

در خانه جهل جاودان خواهد زیست
با خواری جهل همان خواهد زیست

هر کسکه ز علم بر گران خواهد زیست
هر کس ندهد به رنج آموزش تن

مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى مَضَى الْحُمَّى طَالَ سَقَمُهُ .

بیماری که برنج پرهیز تن در ندهد، بیماری او طولانی میشود.

An illman who does not bear the inconvenience of abstention prolongs his sickness .

هر کس که نکرد جهد او یاری او	پیوسته فزون گشت کرفتاری او
بیمار چو تن به رنج پرهیز نداد	گر دید دراز عمر بیماری او



مَنْ لَمْ يَصْلِحْ نَفْسَهُ لَمْ يَصْلِحْ غَيْرَهُ .

کسی که خود را اصلاح نکند دیگری را نیز اصلاح نمیتواند کرد.

He who does not correct himself can not correct the others.

تا خود نشوی نمونه صالح و صلاح	کس را نشوی راهبر راه نجات
اصلاح کسی دیگر از او ساخته نیست	آنکس که نکرده خویشتن را اصلاح

مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ .

کسیکه نیک را از بد نشناسد حیوان است.

One who does not know the difference between good and evil is a beast .

داند که بزندگی چه نیک و چه بد است
مانا که نه آدمی است چون دام و دد است

تا بهره ور آدمی ز هوش و خرد است،
و آنکو بدو نیک را ز هم نشناسد



مَنْ لَمْ يَنْفَعَكَ حَيَاتُهُ فَعَدَّهُ فِي الْمَوْتَى .

کسیکه زندگانی اش ترا سودی ندهد او را مرده شمار.

He whose life is not profitable , is to be considered as dead .

انسان نبود؛ پست تر از گاو و خراست
گر مرده شماری اش سزاوارتر است

آنکس که بری ز عقل و علم و هنر است
هر زنده که زنده بودنش بی ثمر است

مَنْ مَدَّحَكَ بِمَا لَيْسَ فَيْكَ فَهُوَ خَلِيقُ بَانِ يَذُمَّكَ بِمَا لَيْسَ فَيْكَ .

کسیکه ترا به چیزی که نداری مدح کند میتواند به آنچه هم که نداری ذم گوید.

He who praises you for a virtue that you do not posses, may also blame you for a defect you lack :

آن دوست که در راه تملق پیوندد	صد خیله کند که در دلت ره جویند
گر مدح به چیزی که ندازی نکندت	هم ذم تو از آنچه نداری گویند



مَنْ مَدَّحَكَ غَيْرَ صَنِيعَةٍ فَلَا تَأْمَنُ ذِمَّهُ مِنْ غَيْرِ قَطِيعَةٍ

کسیکه مدح تو گوید بی اینکه از تو کرمی دیده باشد منتظر باش که ذم تو نیز بگوید بی اینکه از او گسیخته باشی .

One who praises you without any reward may be expected to disdain you without any conflict .

آن کو سخن گزاف گوید هر دم	نه مدح به حق کند کسی را و نه ذم
کز مدح بگوید ز تو نادیده کرم	ای بس که کند ذم تو نا دیده بستم

من ملک نفسه علی امره ، من ملکتہ نفسه قل قدره .

هر کس که بنفس خود پیروزی جوید کارش بالا می گیرد و هر کس که نفس او بر او چیره شود ارزشش کم میگردد.

One who overcomes his passions will get higher position;
but one whose passions overcome him loses his worthiness.

کارش بنهاد رو ببالا ز نخست	هر کسکه بنفس خویش پیروزی جست
هم قدرش پست گشت و هم کارش سنست	و آن مرد که نفس او بدو شد چیره



من منع العطاء منع الثناء .

مردم کسی را که از بخشش دریغ میدارد ستایش نمیکند.

One who is not generous will not be praised .

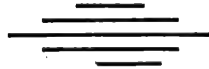
مخلوق به سوی او گرایش نکنند	تا بخشش مرد آزمایش نکنند
تحسین نمایند و ستایش نکنند	آنرا که دریغ دارد از بخشش و بذل

مِنْ مَهَانَةِ الْكَذَّابِ جَوْدَهُ بِالْيَمِينِ بغيرِ مُسْتَحْلِفٍ .

نشانهٔ پستی دروغگو قسم خوردن اوست بی آنکه از او قسم خواسته باشند.

A sign of baseness of a liar is his swearing without being asked to swear .

آن کز پی هم دروغ گوید هر دم	نه محترم است پیش کس نه محرم
پستی دروغگو قسم خوردن اوست	بی آنکه از او خواسته باشند قسم



مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ

کسیکه بر عاقبت کار نظر داشته باشد از سختی های آن برکنار میماند.

He who foresees the consequence of his action , will be immune from hazards .

بر صائب و تیز بین صعوبت نرسد	بر آتش سوزنده رطوبت نرسد
بر طایفه ای که عاقبت اندیشند	در عاقبت کار عقوبت نرسد

مَنْ وَجَدَ مَوْرِدًا عَذْبًا يَرْتَوِي مِنْهُ فَلَا يَغْتَنِمُهُ يَوْشِكُ أَنْ يَظْمَأَ وَ يَطْلُبَهُ
فَلَا يَجِدُهُ .

. هر کس که چشمه شیرینی دارد که از آن مینوشد و غنیمتش نمی‌شمارد دور نیست
که يك روز تشنه شود و آنرا بجوید و نیابد.

A man who drinks sweet water from a spring
and is not grateful for it , may one day seek it thirstily
and not find it .

هر کس که یکی چشمه شیرین دارد، وز آن خورد و غنیمتش نشمارد،
يك روز، دگر نیابد آن را؛ هر چند با تشنه لبی به سوی آن روی آرد



مَنْ وَضَعَتْهُ دَنَاءَةٌ أَدَبَهُ لَمْ يَعْلَوْهُ شَرَفٌ حَسِبَهُ .

کسی که بدی رفتارش کوچکش میکند از نیکی دودمان بزرگ نمیشود.

One who is debased by his ill treatment will not be
exalted by his origin .

چیزی که عزیزت بکند یا خوارت، نيكار نگری، نیست بجز کردارت
از نیکی دودمان نگردي تو بزرگ كوچك كندت گر بدی رفتارت

مَنْ يَصْبِرْ يَظْفَرْ .

کسیکه شکیبایی کند پیروز میشود.

. One who waits , triumphs .

یویسته بنعمت خدا شاکر باش و ندر همه جا خدای را ناظر باش
چون بار درخت صبر فتح و ظفر است خواهی که بمقصود رسی ؟ صابر باش



مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ .

کسیکه بادهست کوتاه بخشش کند بادهست دراز باومی بخشند.

One who gives by a short hand will be given by a long one .

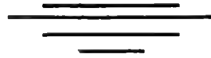
هر کس که کند بخشش واحسان آغاز خود بر رخ او شود در احسان باز
هر کس که ببخشید بدستی کوتاه بخشند بدو دو باره با دست دراز

مَوْتُ الْوَلَدِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ .

داغِ مَرَكِ فرزندِ کمرِ شکنِ است.

Death of a child breaks the parent's back .

فرزندِ ودیعۀ خداوندِ بون بر پایِ دل از محبتش بند بود
رنجی که بسی کمرِ شکنِ میباشد سنگینیِ بارِ داغِ فرزندِ بود



مَوْتُ وَحْيٍ خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِيٍّ .

مَرَكِ ناگهانیِ بهتر از زندگیِ شقاوتِ آمیزِ است.

A sudden death is better than a spiteful life .

از صحبتِ نا بکار، پرهیزِ به است زیرا که ازو ببردِ مانِ نیزِ به است
هرگی که سریعِ و ناگهانیِ باشد از زندگیِ شقاوتِ آمیزِ به است

نُزُولُ الْقَدَرِ يَعْمِي الْبَصَرَ .

هنگام حدوث چیزی که مقدر است، چشم بصیرت بسته میشود.

When something which is predestined must happen
your eyes will be closed .

ای بس که به ره پای کسی بشکسته	با اینکه نه تند رفته نه آهسته
آنجا که حوادثی مقدر باشد	ناگاه شود چشم بصیرت بسته



نَزِّهِ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرِّغَائِبِ .

خود را از هر گونه پستی پاک دار هر چند ترا بدانچه میخواهی برساند .

Clean your self from ignobility, even if it leads you
to whatever you are fond of .

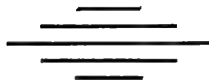
آن جامه که ننگ آورد ، اهل خرد	گر اطلس و دیباست ، بهیچش نخرد
گر پست نشی ، بهیچ پستی مگرای	هر چند ترا سوی بلندی ببرد

نَصْحَكَ يَيْنَ الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ .

پند دادن تو بکسی در پیش مردم، سرزنش و ملامت شمرده میشود.

An advice given in public is a blame .

در پیش کسان، به هر که عیبی دارد گز پند دهی، پند تو رنجش آرد
اندر نظر کسان بکس پند مده تا پند ترا ملامتی نشمارد



نَعْمُ الْجَهَالِ كَرَوْضَةٍ عَلَى مَرْبَلَةٍ .

نعمتی که نصیب جاهلان شده، مانند باغی است که در مزرعه ای روئیده است.

The affluence which is given to the ignorants is like a garden planted on a dung-hill .

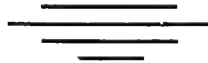
گنجی که کسی بهتر از آن کم دیده است، ای بس که بس فلک به ابله‌ی بخشیده است
نعمت که نصیب جاهلان گردیده است باغی است که در مزرعه ای روئیده است

نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ.

هر نفس که مرد از سینه برمیآورد، گامی بسوی مرگ بر میدارد.

A man by each breath takes a step towards death .

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری	تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کز سینه هر آن نفس که بر میآری	گامی است که سوی مرگ بر میداری



وَإِضَاعُ مَعْرُوفِهِ فِي غَيْرِ مُسْتَحِقِّهِ مُضِيعٌ لَهُ .

هر که نیکی کند در حق کسی که مستحق آن نیست نیکی خود را ضایع مینماید.

Goodness done towards one who does not deserve it, is spoiled .

بخشش گرهی زکار کس، گر نگشاد	آنرا نتوان لطف و کرم نام نهاد
آن زر که به غیر مستحق خواهی داد	بیهوده ز کیسه تو رفته است بیاد

وَالِدُ السُّوءِ يَعْزُّ السَّافَّ وَيُفْسِدُ الْخَلْفَ.

پدر بدمایهٔ تنك گذشتگان و تباهی آیندگان است.

A bad father dishonours his predecessors and corrupts his successors .

ملعون ترو منفور تر از شیطان است	ذات پدری که پست و نا فرمان است
هم باعث گمراهی فرزندان است	هم مایهٔ بد نامی و تنك پدران



وَاللّٰهُ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سُيُوفِ الْآخِرَةِ .

بخدا اگر امروز از دم شمشیرهای میدان جنگ بگریزید، از شمشیرهای روز رستاخیز امان نمی یابید .

By God if you run away from the swords of battlefield you won't be saved from the swords of punishment in the day of resurrection.

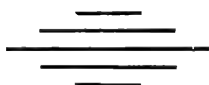
از اول اگر رو ننهی در پیکار،	به ز آنکه کنی زعرصهٔ جنگ فرار
در جنگ ز تیغ خصم اگر بگریزی	در حشر ز تیغ حق نیابی زندهار

وَجَدْتُ الْمَسَالِمَةَ مَالًا يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلَامِ أَنْجَعُ مِنَ الْقِتَالِ .

صلح را تا آنجا که اهانتی برای اسلام نباشد سودمندتر از جنگ یافتم.

I found peace to be more useful than war, as long as it is not an insult to the Islam .

عاقل نکند ز جنگ کردن پرهیز	آنجا که جنگ بهتر است از هر چیز
آن صلح بسی خوب تر از جنگ و ستیز	لیک از نبود صلح اهانت آمیز



وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ قَرِينِ السَّوَاءِ .

تنهایی مرد، برای او بهتر از همنشین بد است.

Loneliness for a man is better than his association with a bad companion .

تیغ دو دم از زبان بدگو بهتر	حیوان ز مصاحب جفا جو بهتر
از صحبت همنشین بد خو بهتر	بی یاری و گوشه گیری و تنهایی

وَزُرَّاءُ السُّوءِ أَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَأَخْوَانُ الْإِثْمَةِ.

وزیران بدکار، یاران ستمگران و برادران گنهکارانند :

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners .

از جور کند پشت خلائق را خم	حاکم که بدور است ز انصاف و کرم
یاران ستمگرند و خواهان ستم	و آن فتنه گران که دستیاران وی اند،



وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ.

وعدۀ جوانمرد نقد است.

A generous man's promise is like hard cash.

پا را نگذارد از ره راست بدر	هر کس که به راستی علم گشت و سمر
نقد است اگر چه نسیه آید بشنظر	آن و عده که میدهد جوانمرد ترا

وَقَاَحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُهُ

بیشرمی، مرد را زشت میکند.

Impudence defaces man .

گر سخت شوی، ز کس نبینی نرمی	ور سرد شوی، ز کس نیابی گرمی
از شرم میپوش چشم تا آنکه ترا	از چشم کمان نیفکند بیشرمی



وَلَاةُ الْجَوْرِ شَرُّ الْأَمَّةِ وَأَضْدَاؤُ الْأَئِمَّةِ .

حاکمان جورپیشه از بدان مردم بشمار میآیند و دشمن رهبران مردمند .

Tyrant governors are deemed as bad people and as enemies of social leaders.

حاکم که پی جور و تحکم باشد،	وز او همه را داد تظلم باشد،
هم خود زبدان مردم آید بشمار	هم دشمن رهبران مردم باشد

وَلَدُ السَّوِّءِ يَهْدِمُ الشَّرَفَ وَيُشِينُ السَّلَفَ .

فرزند بدآبروی خاندان را بر باد میدهد و دودمان خود را تنگین میسازد .

A bad child disgraces the family and defames the ancestors .

فرزند بد افسانهٔ افساد شود	وز شدت خوت سری چو شداد شود
بازشتی نام، ننگ اجداد شود	با پستی خوی، خصم اولاد شود



وَلَوْعُ النَّفْسِ بِاللَّذَاتِ يَغْوِي وَيُرْدِي

شیفتگی به خوشگذرانی و شهوت رانی، آدمی را گمراه میسازد و بهلاکت میاندازد .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی،	افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی
بسیار مرو در پی شهوت رانی	تا پیر بهنگامی جوانی نشوی

هَيَّاهَاتَ لَوْلَا التَّقَى لَكُنْتُ أَدهَى الْعَرَبِ .

اگر پرهیز گاری نبود، من از همه اعراب زرنگتر و حيله گرتربودم.

If it were not for the sake of chastity, I would have been the smartest man of Arabs .

دور از ره داد و مردمی گر بودم، امروز به وضع و حال دیگر بودم
پرهیز گر از قهر خداوند نبودم من از همه خلق، حيله گرتربودم



يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْآمَحِلُ وَلَا يُسْتَظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يَضْعَفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ .

مردم را روز گاری فرا میرسد که در آن جز مکار مقرب نشود و جز بدکار ستوده نگردد و جز دادگر ناتوان نیفتد .

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful , when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakened except the equitable .

آید پس ازین بپیش دوری که در آن محبوب نگردند بجز حيله وران
نیکو نکنند جلوه جز بدکاران بیداد نمینند بجز داد گران

يَا دُنْيَا ! غُرِّيْ غَيْرِيْ . لِاحَاجَّةٍ لِّيْ فِيْكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِيْ فِيْهَا .

ای دنیا، دیگری غیر از مرا بفریب زیرا بتو نیازی ندارم. ترا سه طلاق گفته‌ام و برای من جای رجوع نمانده است.

O world ! leave me alone and deceive someone else ;
for I have divorced you and I will have no reunion .

ای زال جهان بر تو مرا نیست نیاز از بهر فریب دیگری دام انداز
چون از تو چنان جدا شدم من که دگر بر گشت بجانب تو نتوانم باز



يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ عَبْدٍ بَدَنِيهِ فَلَاحِلُهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنِ عَلَى
نَفْسِكَ صَغِيرٍ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مَعْذُوبٌ عَلَيْهَا .

ای بنده خدا، هیچ بنده‌ای را برای گناهی زود عیب مکن زیرا شاید خداوند گناه
اورا ببخشد. و از گناه کوچک خود نیز ایمن مباش شاید خداوند بخاطر آن ترا عذاب کند.

O servant of God ! do not hurry to blame any man for
his sin because God may forgive him ; and, do not feel
safe from the consequence of your sin , however small ,
because God may punish you for it .

بهر گناه کسی مکن عیبش زود شاید که ببخشدش خداوند و دود
ایمن ز گناه کوچک خویش مباش شاید که خدا ترا نخواهد بخشود

يَا عِبَادَ الدُّنْيَا وَالْعَامِلِينَ لَهَا ، اِذَا كُنْتُمْ فِي النَّهَارِ تَبِيعُونَ وَتَشْتَرُونَ وَفِي
 اللَّيْلِ عَلَى فِرَاشِكُمْ تَتَقَلَّبُونَ وَتَنَامُونَ وَفِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ وَ
 بِالْعَمَلِ تَسُوفُونَ . فَمَتَى تَفَكَّرُونَ فِي الْإِرْشَادِ وَتَقْدِمُونَ الزَّادَ وَ مَتَى تَهْتَمُّونَ
 بِأَمْرِ الْمَعَادِ ؟

ای بندگان دنیا که گرفتار کار جهان هستید، روز مشغول خرید و فروشید و شب در بستر خفته
 اید. درین بین از آخرت غافلید و اعمال آن را بتاخیر میاندازید پس کی بفکر این هستید که
 راه را بیابید و از کار نیک برای سفر آخرت زاد راهی فراهم آورید ؟

O men , who are involved in worldly affairs , you are
 busy to deal with one another in the daytime and asleep in
 the nights , neglectful of the next world and its duties , at
 what time will you think to find the right path and
 provide yourselves with good deeds for the day of judgement ?

ای روز پی داد و ستد برده بسر، شب گرم به خواب راحت اندر بستر،
 کی در صددی که بهر دنیای دگر آری بکف از کار نکو زاد سفر ؟



يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ .

راستگو با راستگویی خود همان را بدست میآورد که دروغگو با حیل و گری خود.

A truthful man can obtain by his truthfulness what a
 liar may gain by his deceitfulness .

گر مرد دروغگو به حیل و خاست، وز راه دروغ یافت هر چیز که خواست،
 آن مرد که راستگوست با گفتن راست آورد بدست آنچه را بی کم و کاست

يَحْتَاجُ ذَوِي النَّائِلِ إِلَى السَّائِلِ .

مردی که بخشنده است به سائل نیازمند می‌باشد.

A liberal man requires a needy man .

آنرا شرف و جلال حاصل باشد، کز جان به سخا و جود مایل باشد
آن‌مرد که بخشنده و دولتمند است پیوسته نیازمند سائل باشد



يَسْتَدِلُّ عَلَى الْإِدْبَارِ بِأَرْبَعٍ : سَوْءُ التَّدْبِيرِ وَقِلَّةُ الْإِعْتِبَارِ وَ
كَثْرَةُ الْإِغْتِرَارِ .

چهار چیز بدبختی می‌آورد : نادرستی اندیشه ، اسراف ، کم پند گرفتن و زیاد فریب خوردن.

Four things lead to misfortune : wrong thinking ,
extravagance , taking little advice and being too often
deceived .

زین‌چار رود کاخ سعادت برباد: اندیشه نا درست و اسراف زیاد
کم پند گرفتن زبد و نیک جهان بسیار فریب خوردن از هر شیاد

يَسْتَدِلُّ عَلَى زَوَالِ الدَّوْلِ بِأَرْبَعٍ : تَضْيِيعُ الْأَصُولِ وَالتَّمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ وَ
تَقْدِمُ الْأَرَاذِلِ وَتَاخُرُ الْأَفَاضِلِ .

چهار چیز دلیل از دست رفتن کشور است: ضایع کردن اصول و پیوستن بفروع، پیش افتادن فرویگان و عقب ماندن ارباب فضیلت.

Four things lead to destruction of a country : to cut the roots and stick to the branches; to promote mean men and demote the virtuous

کشور به چهار علت افتد به فساد	پیوند به فرع و بردن اصل زیاد
پیش آمدن مردم بی مایه و پست	پس رفتن مردم گرانمایه و راد



يَسِّرُوا وَلَا تَعْسِرُوا وَخَفِّفُوا وَلَا تَثْقِلُوا .

آسان کنید و سخت نگیرید . سبک کنید و سنگین نکنید .

Take the affairs easy and do not make them difficult .
Lighten your burden and do not make it heavy .

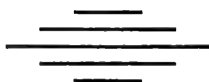
کم گیر همیشه رنج بسیاری را	تا زود ز پا بر آوری خارت را
دشوار مگیر و سهل کن کارت را	سنگین مکن و سبک بکن بارت را

يَسِيرُ الْأَمَلُ يُوجِبُ كَثِيرَ الْعَمَلِ .

اندکی آرزوکارهای بسیاری را موجب میشود .

A little desire causes too much labour .

چون در دلت آرزو پدیدار شود ای بس که ز غم دو دیده‌ات زار شود
هر چند که آرزوی باشد اندک خود موجب کارهای بسیار شود



يَسِيرُ الدُّنْيَا يَكْفِي وَكَثِيرُهَا يَرْدِي .

مال جهان کمش کفایت میکند و بسیارش آدمی را بیهلکه میاندازد.

Property suffices you when it is little and destroys you
when it is too much .

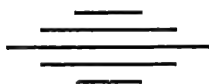
هر جای که سیم‌وزر و در و گهر است، جان بهر نگهداری آن در خطر است
از مال جهان کمی کفاف بشر است بسیار چو گشت مایه درد سر است

يَسِيرُ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُطْغِي .

مال قلیلی که آدمی را بس باشد بهتر از مال کثیری است که طغیان آورد.

A little possession which is enough is better than too much wealth which brings rebellion .

راهی که ترا بر در یزدان آرد به ز آنچه ترا به سوی شیطان آرد
آن مال قلیلی که ترا بس باشد بهتر ز کثیری است که طغیان آرد



يُشْفِيكَ مِنْ حَاسِدِكَ اَنْهُ يَغْتَاطُ عِنْدَ سُرُورِكَ .

اینکه حسود توازشادی تو غضبناک میشود مایه تشفی قلبتست.

You may be relieved to hear that one who is jealous of you gets angry when you are happy .

پیوسته حسود بیقرار است و غمین کز آتش رشک سوزد و شعله کین
آنها که حسودست چه کیفر به ازین کز شادی تو شود غضبناک و حزین؟

يَقْبَحُ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَنْكَرَ عَلَى النَّاسِ مَنَكَرَاتٍ وَيَنْهِيَهُمْ عَنْ رِذَائِلٍ وَسِيئَاتٍ
وَإِذَا خَلَا بِنَفْسِهِ ارْتَكَبَهَا وَلَا يَسْتَنْكِفُ مِنْ فَعْلِهَا .

برای مرد زشت است که مردم را از کارهای بد باز دارد و خود در خلوت از انجام آن کارها خودداری نکند.

It is indecent for a man if he prevents people from doing evils ; and commits them himself privately.

زشت است اگر مرد شود ظاهر ساز ظاهر، همه را ز کار دارد باز
و ندر باطن چو رو بخلوت آرد انجام همان کار کند خود آغاز



يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا: حُسْنَ الثِّقَةِ بِهِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُ وَالْمَهَابَةَ مِنْهُ .

راستگو با راستگویی خود سه چیز بدست میآورد: حسن اعتبار، محبت مردم نسبت باو و شکوه و بزرگی.

A truthful man obtains three things by his truthfulness: people's confidence in him , amiability and splendour .

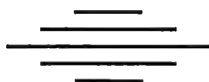
آنکو ره راستی بگیرد در پیش نزد همه اعتبار او گردد بیش
بیحد برد از محبت خلق نصیب افزون سازد بزرگی و عزت خویش

يَكْرَمُ السُّلْطَانُ لِسُلْطَانِهِ وَالْعَالِمُ لِعِلْمِهِ وَالْمَعْرُوفُ لِمَعْرُوفِهِ وَالْكَبِيرُ لِسِنِهِ .

سلطان را به سلطنتش گرامی شمارند. دانا را به علم و دانشش، نیکوکار را به نیکی اش و پیر کهن سال را به حرمت سن زیادش.

A sovereign is dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

دانا بکمال و علم و هشیارى خویش	شاه است گرامی به جهاندارى خویش
هر نیک نهادى به نیکوکارى خویش	هر پیر کهن به حرمت سن زیاد



يُمْتَحَنُ الرَّجُلُ بِفِعْلِهِ لَا بِقَوْلِهِ .

مرد بکردارش آزموده میشود نه بگفتارش.

Every man is judged by his deeds not his words .

مغرور مشو به گفته بسیارش	بنگر که کسی چگونه باشد کارش
نه از ره خوب و زشتی گفتارش	هر کس شود آزموده از کردارش

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الشَّكْلِ وَلَا يَنَامُ عَلَى الظُّلْمِ .

کسیکه عزای مرگ فرزند دارد خوابش میبرد اما کسی که ستم کشیده است خوابش نمیبرد .

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not .

ای بس که یکی زجان خود در گذرد	تا سینه بیداد گری را بدرد
شب گریه و چشم عزادار بخواب	مردی که ستم کشیده خوابش نبرد



يُنْيِي عَنْ قِيَمَةِ كُلِّ امْرِئٍ عِلْمُهُ وَعَقْلُهُ .

خردمندی ودانائی هر مردی از ارزش او خبر میدهد .

Every man's worthiness can be decided by his knowledge and his understanding .

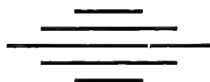
گر عقل و خرد هیچ نباشد بسرت	سودش چه اگر بسی بودسیم و زرت؟
میزان خردمندی ودانائی مرد	از ارزش و قدر او کند با خبرت

يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ أَفْعَالُ الرَّجُلِ أَحْسَنَ مِنْ أَقْوَالِهِ وَلَا تَكُونَ أَقْوَالُهُ أَحْسَنَ مِنْ أَفْعَالِهِ .

شایستهٔ مرد است که کردارش بهتر از گفتارش باشد و گفتارش بهتر از کردارش نباشد.

It is deserving for a man's action to be better than his words ; and not vice versa .

شایستهٔ مرد است اگر کردارش بهتر شود و نکو تر از گفتارش باشد
شایستهٔ مرد نیست کاندرا همه جای سخنش درست تر از کارش



يَنْبَغِي أَنْ يَتَدَاوَى الْمَرْءُ مِنْ آدْوَاءِ الدُّنْيَا كَمَا يَتَدَاوَى ذُو الْعِلَّةِ وَ يَحْتَمِي مِنْ شَهْوَاتِهَا كَمَا يَحْتَمِي الْمَرِيضُ .

مرد باید درد دنیا پرستی را چنان چاره کند که بیمار درد خود را مداوا میکند و از شهوت نفس چنان پرهیزد که بیمار پرهیز میکند .

A man must try to get rid of his mammonism as a sickman tries to cure his disease ; and must avoid passions as an ill person abstains from bad food .

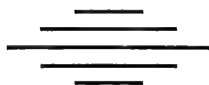
باید که بدفع حرص پردازد مرد چون بیماری که میکند چارهٔ درد
وز شهوت نفس نیز جوید پرهیز چون بیماری که رو پرهیز آورد

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطَبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّيِّبِ الْمَرِيضِ .

دانا باید با نادان مانند طیب با بیمار سخن بگوید.

A savant must talk to an ignorant man as a doctor talks to a patient .

باید فضلا به خلق، با صبر و شکیب،	از گنج فضائل بر سانند نصیب
دانا باید سخن کند با نادان	آنسان که سخن کند بیمهار طیب



يَنْبَغِي لِمَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ .

کسی که به آنچه خدا روا داشته راضی است جا دارد که بخدا هم توکل کند .

For a man who has consented to whatever God has allotted to him , it is worth trusting in Him .

از آنچه که آورد قدر یا که قضا	مردان خدا شناس را نیست ابا
آنکس که بداده خدا داده رضا	جا دارد اگر کند توکل به خدا

يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الزَّمَانَ أَنْ لَا يَأْمَنَ صُرُوفَهُ وَالْغَيْرَ .

کسی که زمانه را شناخته است شایسته است که از گردش و تغییر آن ایمن نشود.

For a man who has recognized the world well , it is not wise to feel safe from its vicissitudes .

آن مرد که باشد خبر از تقدیرش	هرگز نشود غرور دامنگیرش
آنکس که شناخت دهر را، شایسته است	کایم نشود ز گردش و تغییرش



يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الْفَجَّارَانَ لَا يَعْمَلَ عَمَلَهُمْ .

کسی که بدکاران را شناخته، شایسته است کاری نکند که آنان میکنند.

For a man , who has known the debauchees well , it is not advisable to do anything that they do .

مؤمن خود را اسیر شیطان نکند	دوری ز طریق دین و ایمان نکند
هر کس که شناخته است بدکاران را	آن کار که میکنند ایشان نکند

يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَرْغَبَ فِي مَا لَدَيْهِ .

کسی که خدا را شناخته چا دارد که به آنچه در نزد خداست دل ببندد.

For a man who has recognized God ,it is worth to rely on whatever is found with Him .

و آن وعده بجای آورد بی کم و کاست، ز آنجای که و عده خدا باشد راست،
کردل بندد به آنچه در نزد خداست آنکس که خدای خویش بشناخت، سزا است



يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ .

روزی که ستم دیده به ستمکار پیروزی یابد سخت تر است از روزی که ستمگر به ستمکش
بیداد میکند.

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly .

تا سر ز تن ستمگری اندازد ، روزی که ستم رسیده قد افرازد ،
کان مرد ستمگر به ستمکش بازد خونبار تر و سخت تر است از روزی

darkness of ignorance was so widespread that the eyes of minds could hardly see any truth, such a clearsightedness is indeed miraculous and amazing; and the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as genius of his own time.

This book which is selected maxims from Nahj - Ul - Balagheh " includes some of the most valuable rules of conduct . May it serve as a torch to those who wish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world .

A. HALAT

made him the symbol of a perfect character or an ideal man ; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge .

Ali was well informed of all branches of knowledge of his age and by all means encouraged people to learn .

On learned men's superiority , he has said : " The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive . "

He was rhetoric and spoke well . His literary works which reveal his intelligence , wisdom and witticism , and all are of highest degree of eloquence represent his high ideals and introduce him as a personification of the truth .

Compilation of Arabic grammar is attributed to Ali . He knew the art of eloquence and expressed his ideas in desirable forms which became the best style of Arabic writing ; a style which was admired by all literary men and followed by most of them .

His pithy sayings are so simple that every one can easily understand them . He himself says : " The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

The book "Nahj-Ul-Balagheh" which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts , contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity .

In an age and in an environment that the

is vengeance . " such was his opinion .

He forbade his army from chasing or killing the wounded and weakened enemies .

After his victory at the battle of Camel he despite some of his follower's objection, tried to relieve the distresses of the vanquished by preventing the enslavement of their women and children ,and when the battle ended , he showed his grief , wept for the dead and even prayed for his enemies .

He did not take vengeance on the people of Basra when he dominated over them . On the contrary he orderd his men to be kind to them , though they had hurt him very much .

" Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own . " , He advised .

Before outbreak of a war he would try to prevent it through friendly negotiations with his opponents . It was impossible for him not to restore the peace , if he thought it might be achieved by leniency to his enemies . He never fought with an enemy unless he warned him of the consequence of his actions before . He would not take up sword as long as he could deal with his opponents through peaceful means .

His caliphate lasted for five years and three months . A man called "Ibn Muljam" struck him with a poisoned sword . He died of this fatal stroke about two days later , being then 62 or 63 years of age .

Ali's burial place is Najaf which is always visited by Shiites for seeing Ali's holy shrine .

His moral virtues , his chivalry , equity, chastity, kindness , patience , generosity, wisdom and insight

He was a truthful man and whenever he found a fault with some one, he never hesitated to tell him.

"One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you ." he said .

He disliked complements and flattery .

"I am smaller than what you say ; and greater than what you think ." , such was his reply when some one flattered him .

From boyhood his self- confidence and his bravery was amazing. When all the chieftains of the Qoreish tribes refused to believe the Prophet and threatened him, only Ali, who was not more than ten years old then, stood up against them courageously and, without fearing their powers told Muhammad : " I will be with you . "

This bravery and stout-heatedness was to such an extent that he slept in Muhammad's bed at the night that all tribal heads of Mecca had decided to raid the Prophet's house and assassinate him .

"Bravery is an evident honour ; cowardice , an actual dishonour ." , it is one of Ali's maxims .

He feared no body in the battlefields and overcame whoever he fought with . He , however , treated his defeated enemies with extreme generosity .

"When you have prevailed upon your enemy forgive him ; " he recommended , " and thus thank God for giving you the power over your enemy. "

His leniency and forgiving was uncomparable . He did not like to revenge when he had defeated his foes .

"The most abominable action of a powerful man

He , repeatedly recommended his governors to be kind to people , to prefer the public interests to those of their own , to supply people's requirements , to be patient in rendering them services , to avoid oppression and not to do anything which creates a gap between people and their government.

He advised his high officials to supervise the works of their men carefully and test their fitness before appointing them to some positions .

" To employ the villains destroys the states." , he said . Punishment of traitors and encouragement of honest men were two things which Ali insisted upon. "You must not regard a good man and a bad man equally , " he told them , " for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing."

Ali was the best protection of the oppressed persons and no one who implored him for justice was disappointed .

He distributed the revenues of Islamic countries equally among the needy and those who deserved them .

It is related that once two needy women, one Arab and the other a slave , came to him asking charity . He gave each one equal amounts of money and bread and other victuals. The Arab woman protested and said : " I am an Arab , after all , but she is not why should her lot be equal to mine ?"

" Arab or non-Arab?" Ali replied , " all are same to me . "

He never concealed anything from Muslims .

of his sayings , " for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God- worshipping."

Despite his denying himself food , Ali was very strong . He never lost his health , his strength and his cheerfulness , even in his old age .

Ali was a highly valued counsellor for the caliphs , Abu Bakr , Umar and Othman , who preceded him . He was often asked for advice on legal matters and his opinions were accepted by them . It is believed that Umar used to say: " If Ali were not there , Umar would be destroyed."

Ali sent his sons to protect Othman whose house was besieged by rebels .

When Othman , the third caliph was killed ; Ali was elected by people to assume the caliphate . His system of government was based upon justice , equity and helping the poor . During his caliphate more attention to the helpless persons was paid than ever before . All people were equal in enjoying social rights and opportunities . No strong man could oppress a weak one . Ali always said : " Help the oppressed against the oppressor . "

" The best form of justice is to help the oppressed . " was indeed his motto .

" There are three men on whom God will have no mercy : " he said , " one who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him . "

His rigorous observance of religious rites , his lack of attachment towards wordly goods , his scruples in regard to punishment and retaliation were always admired by all people .

opinion that he is one of the men who have collected it .

He loved to pray . He worshipped God while he knew Him quite well ; and his God-worshipping was not out of fear or hope . He was matchless in abstinence and chastity . "The most comely dress," he has said , " is the robe of chastity . »

He when executing religious order , regarded all people alike . Friends and foes were equal to him . He would follow the truth ; and would like to treat everyone with the right attitude even as regards his enemies .

He was the leader of those who were fond of their religious duties , loved to call people to worship God and told them : "Fear God who hears when you speak and knows what you think . " He , himself , was practically an example of piety ; as he said truly : " I do not urge you to obey God before having obeyed Him myself ; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self . "

He was astonishingly patient and tolerant .

He would not be bothered by intensity of heat or coldness ; bearing both without making complaint

He was content and sufficed himself with a very little to eat . The following is one of his precious advices :

" Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals . "

He never ate sufficiently . His meal often , consisted of bread alone ; and he refrained from eating delicious and expensive foods .

" You have to be moderate in eating ; " it is another

to let those readers , specially foreigners, who may not be familiar with the great personality of the first imam of Shiites , be informed that Ali — the leader who called people to the path of piety, truthfulness and integrity — was of tremendous personality and dynamically forceful character and resplendent in nature.

Ali was proverbial for his righteousness and truthfulness . He was an example of chastity ; and that is why he is given the title of " the Lord of the virtuous "

He never gave a promise unless he fulfilled it ; and never made a treaty unless he honoured it . He was loyal to his promises and would say : " A promise is a debt which is repaid when fulfilled . "

His cheerfulness and good-temper would arouse every body's admiration . He was mild and used kind words in talking to every one . He would advise people to meet one another with smiling faces . He was of the opinion that " cheerfulness wins friendship : " " A pretty face is an outward beauty , and a good character , the inward one . "

Ali's faith in God was stronger than any one else's; and this may be one of the reasons that the Prophet preferred him to all his companions and used to say : " Any one who considers me his friend , Ali is his friend too . »

Ali's interest and sincerity in divine worship was to the extent that in battle of Saffin at one night, called "Leylatul Harir", he stood between the two armies to pray God while the shower of arrows was pouring on him .

He attached a great importance to the recitation of Kuran ; he knew it by heart . Some scholars are of the

The Lord of The Virtuous

Ali ibn Abi Taleb, cousin and son-in law of the Prophet Muhammad, was the first man who believed in Muhammad's mission. He was at that time 10 or 11 years old and Muhammad had taken him into his own household.

Ali married Muhammad's daughter, Fatima, and as results of their marriage were born two sons, Hassan and Hussein and one daughter, Zeinab.

During the lifetime of Fatima, Ali took no other wife.

In most of the Prophet's battles, Ali was standard-bearer, and in the battles of Fadak and Yaman he was the commander of Muslim forces. His courage and bravery in the battlefields later on became legendary.

At the battle of Hunayn he was one of those who devotedly defended the Prophet.

Ali was one of the Prophet's secretaries, and on occasions he was charged with diplomatic missions; on two occasions he was deputed to destroy the idols.

To give an account of all events of his life, even in brief, calls for compilation of a separate book; so, these few pages are to describe some of his traits in order

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF ALI

WITH

TRANSLATION

INTO

ENGLISH and PERSIAN

and

PERSIAN QUATRAINS

BY

A · HALAT

published by



Copyright preserved for the
publisher